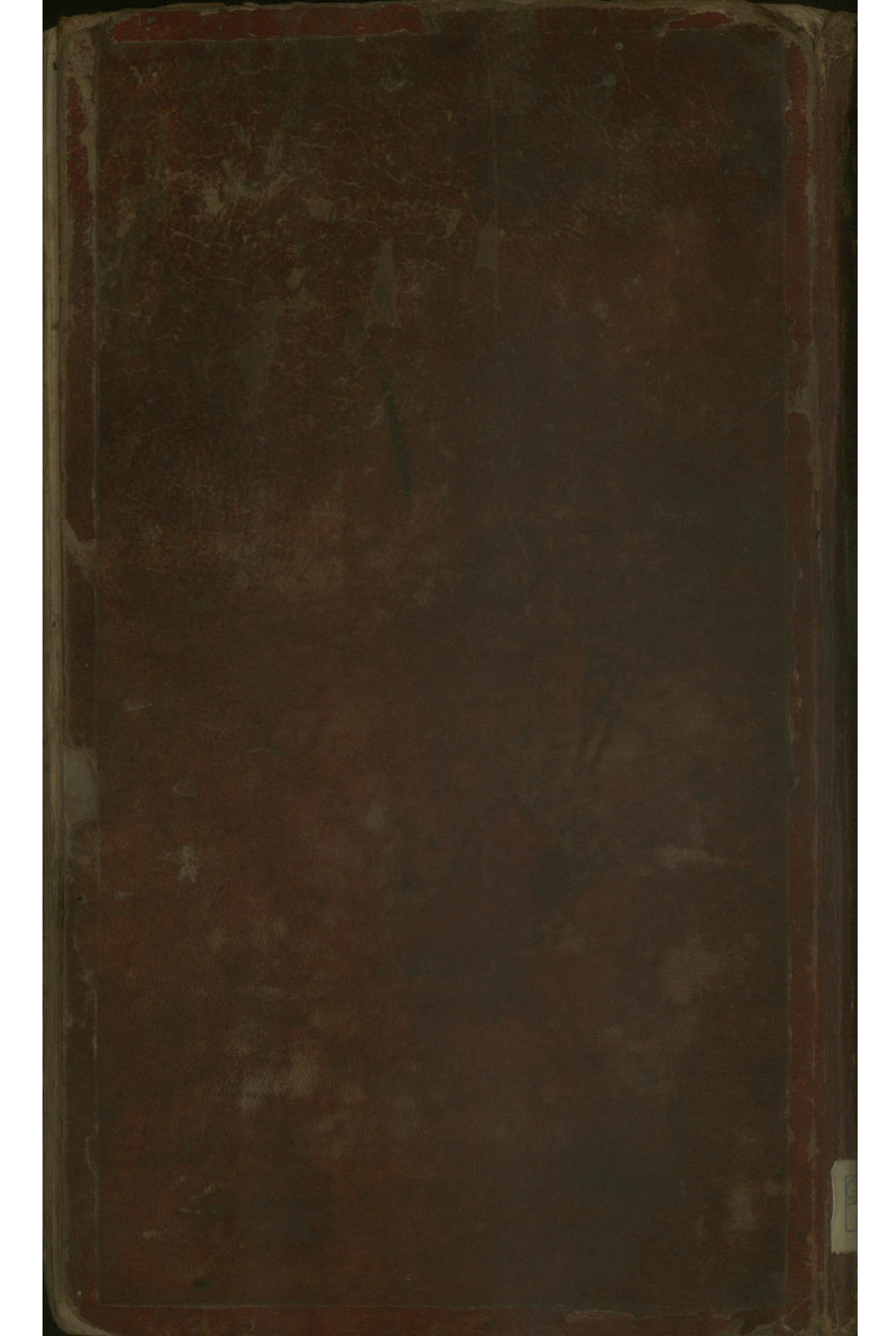
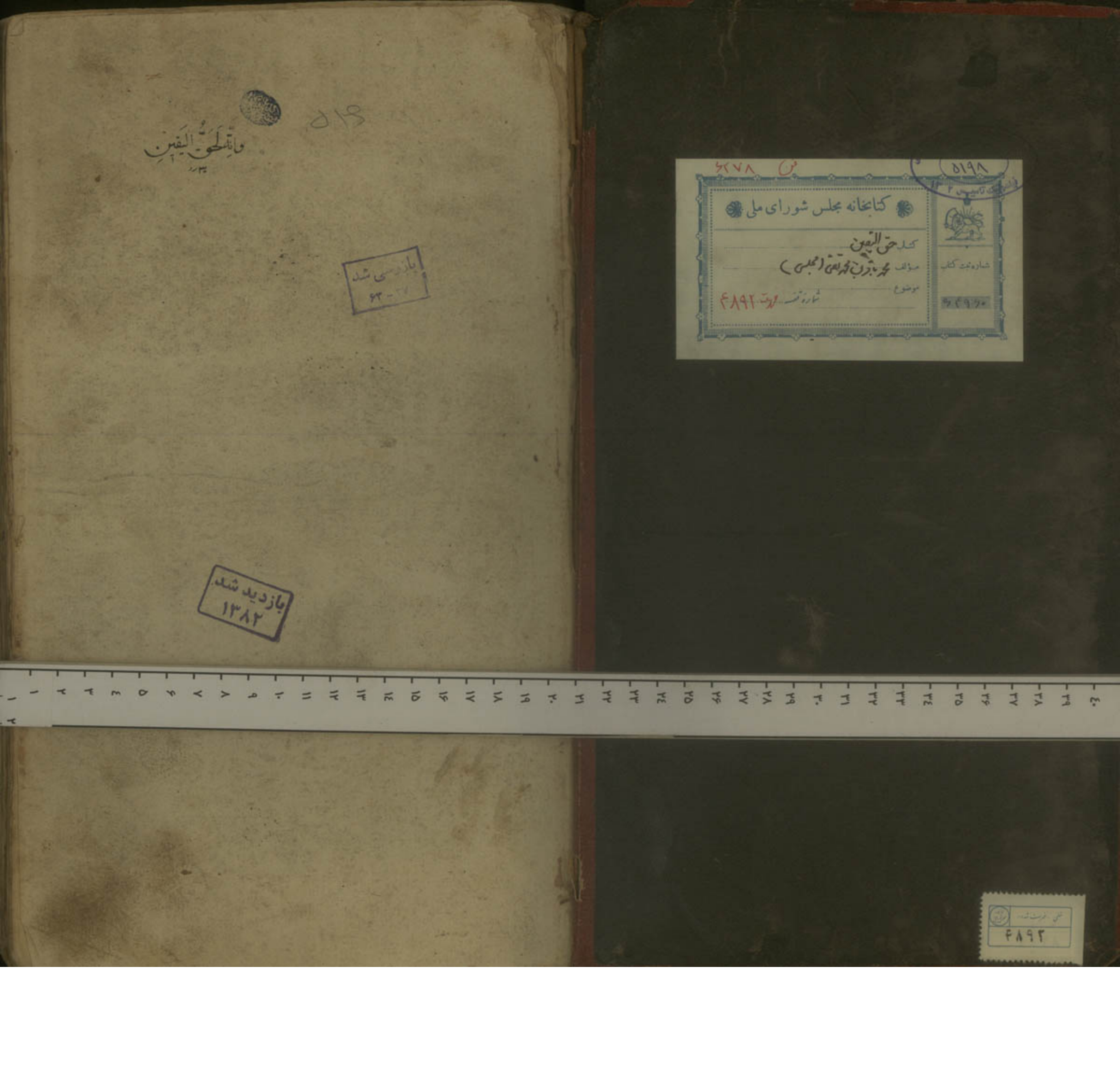
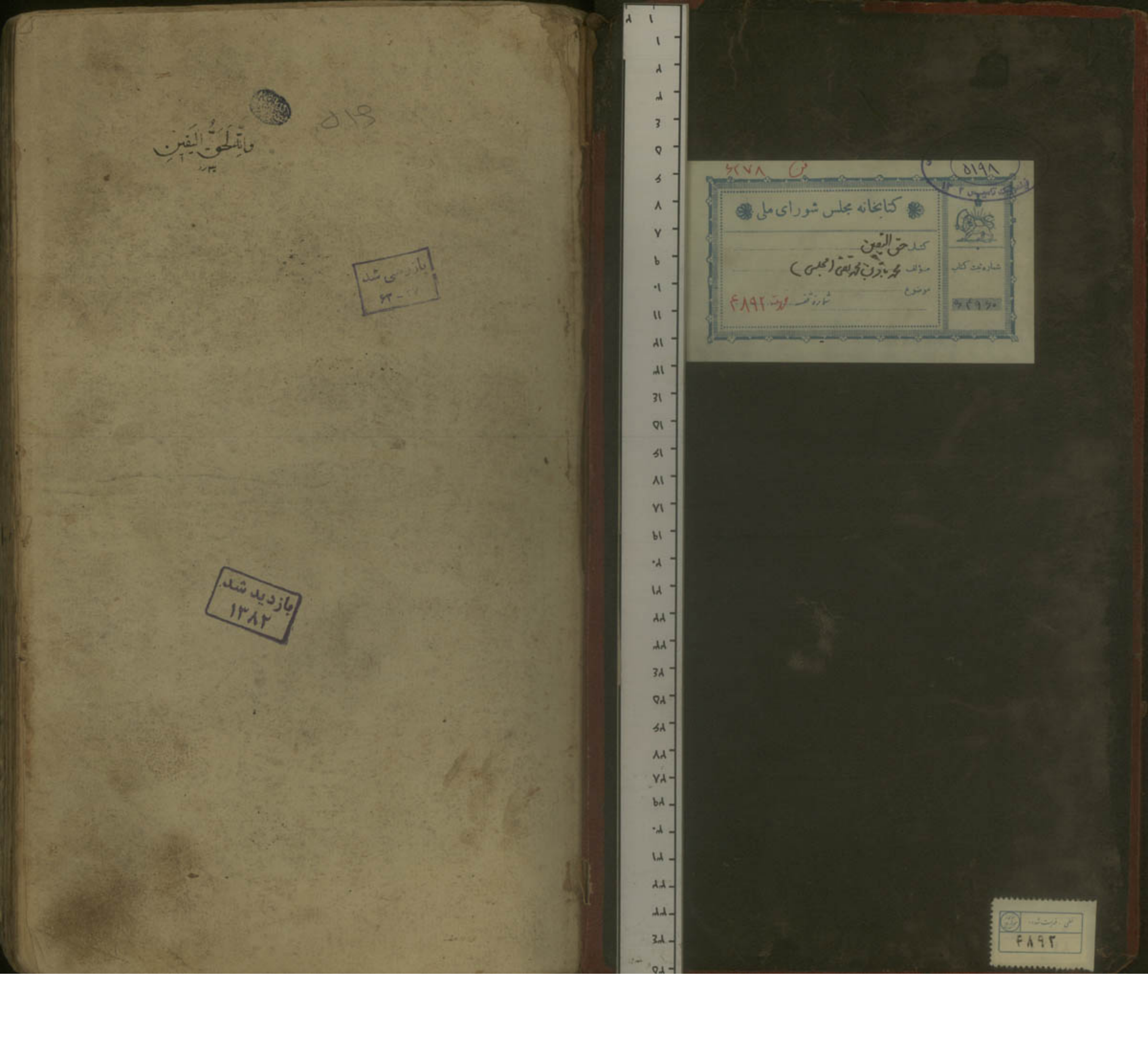
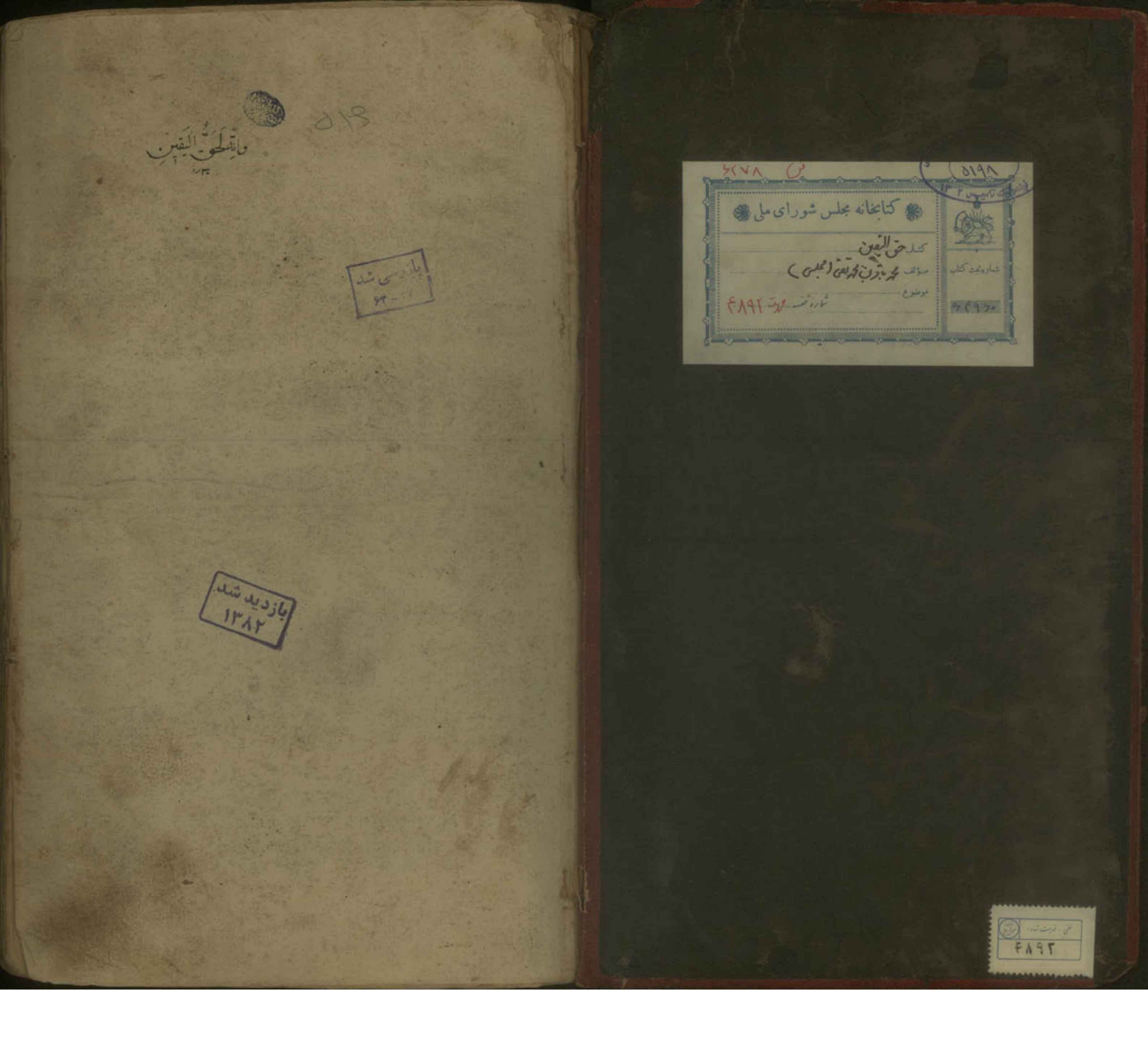




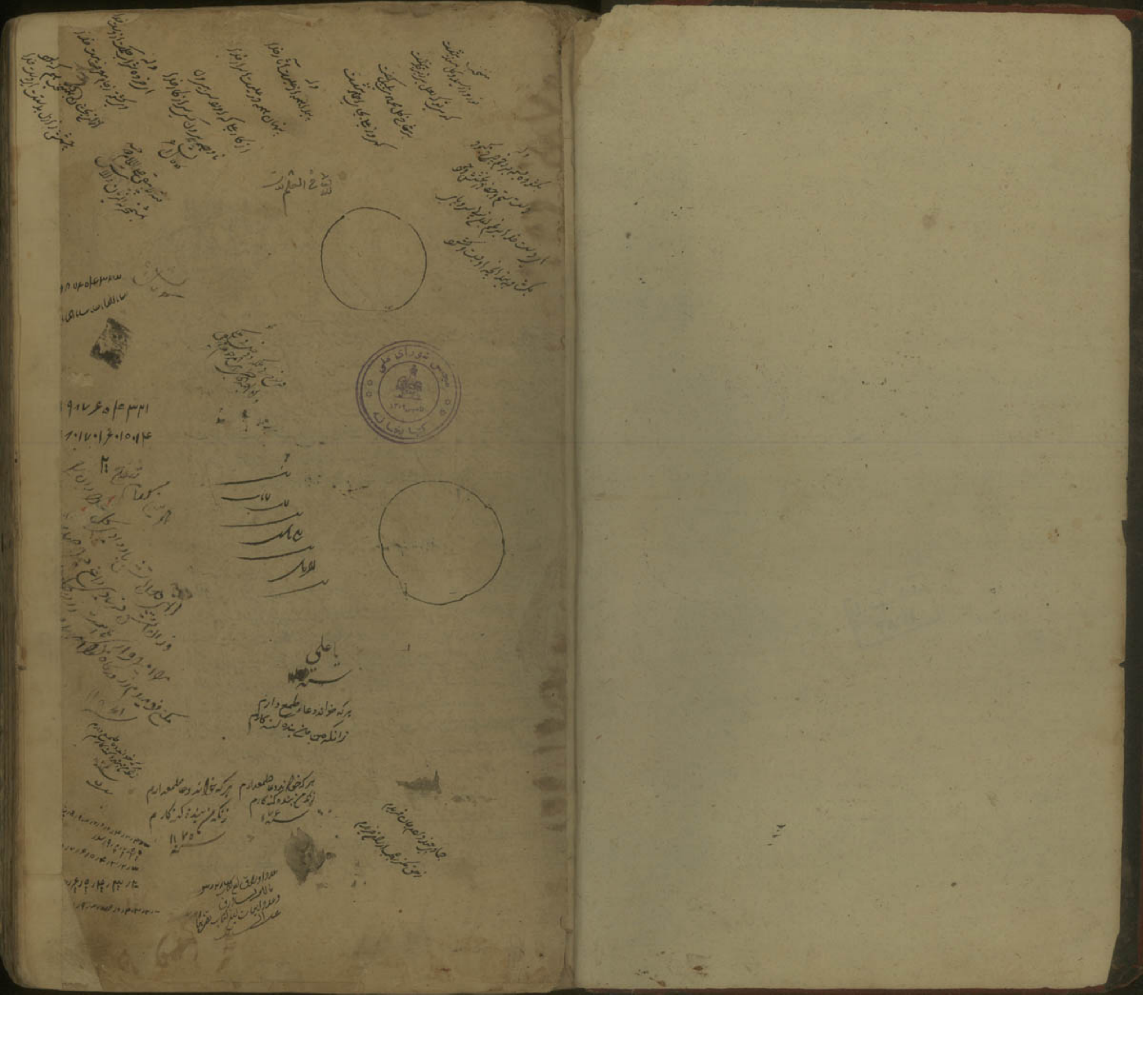
وانّه لحقّ الیقین
بازدید شد
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حق الیقین
مؤلف محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی)
موضوع
شماره ثبت کتاب
۴۸۹۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
حق الیقین
محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی)
۴۸۹۲
بازدید شد
۱۳۸۲



وله حق اليقين
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم المقتدر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین و فخر الیقینین محمد و آله
الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد فدر شکسته زبان و پریشان بیان ... تراب
[illegible]

باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بوجود خالق عالم است
از همه چیز هویدا تر است زیرا که هرگاه نظر میکنند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و دریاها و ابرها و بارانها و کوهها و معدنها و
حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میدانند که اینها خود بهم نرسیده
و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست
که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم که اشاره نمایم دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن نماید یا آنست که
نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات بودن
او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند
که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوئیم که اگر
در عالم موجودات ... اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را ...
[illegible]

در وجود مبدا از آن هیچ عاقل معتد به مردی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و اتفاق عقلا برهان و اتقن حجت
حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات او عقل خبیر گردد اما بواسطه رابطهٔ اتفاقی که میان ما و او [illegible] متحقق
است و بجهت علاقهٔ افاضت رحمت بغایت که از ازل انوال [illegible] از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت بی گسسته
جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از اینجهت در هنگام شدت
وقوع وقایع و وقت اضطرار بی سبق رویت روی باستعانت و دفع نکبات و از شر [illegible] آورد و توجهی طبیعی که متحمل تکلفی از آن
نیست و از اینجهت آن مظهر استجابت و محل سعادت چنانچه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است از هیچ حیوانات
[illegible] خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس تحقیقا از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه امم
متفق اند که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدا از آن هیچ عاقل مردی نیست بلکه در کل اصناف
احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در صحرای از منهٔ خشک سال عظیم و قحط شد بهم رسید در مردم بر آن
استسقا بصحرا رفته و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بر [illegible] از کوهسار رفتم آهوئی را دیدم
کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آب میدوید چون بغدیر رسید او را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد
و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و چند شد و آنقدر ببارید که غدیر مملو گردید و آن آهو آب خورد و سیراب شده برگردید
و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند می
کنند و طلب باران می کنند و ابن سینا نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را
گذاشت و گریخت [illegible] بچه را او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو باسمان کرد و چنانچه گویا استغاثه بحق تعالی
نمود ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و او در پیش آمد و او را برد و بچه از احادیث شریف در این
باب وارد شده است و ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات
هم پوشیده نیست فصل دوم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محال است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد
و عدم و فنا بر او روا باشد هرآینه محتاج بعلت دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و با دلیل ثابت شد که وجود او واجب و لازم
ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل و نحل اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز
و نقص و فنا بر او محال است فصل سیم آنکه خدای قادر مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آورده
است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده است و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است آسمانها و غیر اینها بیافریند میتواند کرد
و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست
که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکنی را که اراده حق تعالی بایجاد و خلق آن تعلق گیرد البته موجود میشود و چنانچه
خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده [illegible] بصورت نتیجه [illegible]
[illegible] با این مضامین آنست که هرگز نشد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست
فصل چهارم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از
وجود آنها و در ازل میدانسته آنچه را ابدالاباد بهم رسد جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد ریگ بیابان و برگ درختان و آنچه
بیابان و نفسهای جانوران و [illegible] و کلام او همه میداند زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که اراده و اختیار
حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد و [illegible] تعالی انه یعلم السر و اخفی نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد ذات

دلیل

و نسبت بجز و همه چیز مساوی است و دیگر آنکه همه ممکنات اثر وجود او اند و علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی
نمی باشد و جناب مقدس اشاره بهمین دلایل در سه کلام قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آن
کسی که همه چیز را آفریده است و او لطیف است یعنی مجرد و صاحب لطف کامل و رحمت شامل است که جمیع موجودات را حافظ و خالق
و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او برساند و اوست که خفایای امور و کسی که بنظر تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در ذوات
و اطوار ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال آن و در تشریح بدنهای
انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراک حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما
آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی بر هیچ امر او مخفی
نیست و از هیچ امر غافل نیست و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست
و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در آن ممکن نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خوابست در آن محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است
و او کامل من جمیع الجهات است چنانکه [illegible] و عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد عصمت پیغمبران علیهم السلام
و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه ذکر خواهیم کرد انشاء الله [illegible]
[illegible] فصل پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از آوازها و آنچه دیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدن
گوش بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدن چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود
محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بالذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها
همان گونه که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم برمیگردد [illegible] حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده [illegible] ذکر کرده اند و شاید
نکته آن باشد که در ضمن [illegible] در حکمای می شود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانسته چون اکثر اعمال عباد [illegible] و تکلیف الهی است از قبیل
مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که ادخل در خوف ایشان از معاصی و ترغیب ایشان
بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد فصل ششم آنکه حق تعالی حی است
و زنده جاوید و مراد از حیات صفتی است که از آن توانایی و دانایی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس حیات
نیز او را خواهد بود و حیات در ممکنات امر زایدی است عارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت زاید
عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت برمیگردد فصل هفتم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه
افعال اضطراری که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از بالا و از فعلی که باختیار صادر شود اول تصور آن
فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل می کنیم و آن محرک ما میشود تا بحد جزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی
چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است
سبب وجود او میشود و در آن [illegible] لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و در [illegible] اراده است و در احادیث وارد شده
است که اراده او همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف
همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست فصل هشتم آنکه حق تعالی
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات میکند در جسمی بی آنکه او را عضوی و آلتی زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت
کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان می کند و ملایکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد در نفوس میکند در [illegible]
[illegible] وحی الهی را می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملایکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد

بلکه این صفت فعل است حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی حروف است و قدرت بر ایجاد حروف
و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیم اند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه مبنای بعثت انبیا و
تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه حادث اند و علم
حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است فصل ششم بدانکه حق تعالی صادق
است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبیح منزه است و دروغ مصلحت
که ما را روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که دفع [illegible] کلام راست را دفع کنیم و خدا
بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است و از جمیع انواع کتب آسمانی قرآن
است بآن و از جمله ضروریات دین است فصل هفتم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس است بآن معنی که او را صفت موجوده
نیست که قائم بذات اقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است چنانچه اراده ذاتی است و صفت قدرت [illegible]
[illegible] آن ذات شده است و ذات حق تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام
همه است و بغیر ذات مقدس بسیط حقیقی چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است اما
که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا ثابت باشد پس او نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب
الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و این مستلزم
نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که [illegible] فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه
فقد جهله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده است او را با صفات و هر که مقارن ساخت او را بصفات
زایده دو چیز اعتقاد نموده خدا را [illegible] ذات خدا قایل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را مرکب از اجزا دانسته و هر که این اعتقاد داشت
خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال شناخت خدا [illegible] و کمال یگانه
دانستن او آنست که صفات زایده را از صفت او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است
و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از اینها در صفت تعبیر
کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این
در صفت تعبیر شده کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی
و چون بعضی از این صفات بعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات سلبیات است و در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد
باب دوم در بیان صفاتی که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است بحث اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد در خدائی
و خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار بتها را با خدا شریک
کرده اند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باجماع جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و دلیل عقلی معلوم است
که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت آله میسر نمیشود و هرگاه [illegible] و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در ملکی
باشد باعث اختلال و فساد آنها گردد و چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وحدت [illegible] منتظم تواند بود بلکه
باندک تأملی معلوم شود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزاء آن بیکدیگر مانند یک شخص است چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن
باشد تجویز نمیکند که دو آله مدبر عالم باشد و محقق دوانی گفته است که اگر کسی بدیده بصیرت و اعتبار [illegible] در اسرار نظام عالم بر آید [illegible]
که عالم [illegible] که عالم جسمانی است همه را یک سلسله مشتبک منتظم چند بعضی با بعضی فرو رفته و بیک یگانگی خود مرتبط چنانچه

بنای یگانه است و بر صاحب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه
مصنوعات صانع [illegible] را بالجمله منکشف کرده [illegible] بحقیقت موجد [illegible] نزد محققان اهل [illegible]
که موثر حقیقی در همه اشیا خداوند احد احد نیست [illegible] مختلفات [illegible] و مناکرت [illegible]
ظاهر میگردد و از ملاحظه [illegible] آن [illegible] را معلوم کرده که [illegible] انتظام که در اجزای عالم واقع است [illegible]
بوحدت صانع آن [illegible] چنانچه مضمون کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible] و اهل اعتبار را [illegible]
که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که چون وجود صانع
بدیهی و فطری است وحدت او نیز بدیهی و فطری است [illegible] در کار [illegible] اتفاق عقول مستقیمه بر اینمعنی واقع است و اکثر
مجوس مبدا اصلی را یکی میدانستند و میگویند نور یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از [illegible] حادث است و [illegible]
[illegible] در باطن [illegible] وحدت [illegible] و [illegible] ان را هر جا که [illegible]
بالبدیهه [illegible] موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدائی که اگر خدای دیگر
میبود بایست که رسولان او نیز بسوی تو میآمدند و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد [illegible]
خدا [illegible] پیغمبر برای معرفت و عبادت خود نفرستاده و خلق را هدایت نکرده [illegible] و العیاذ بالله خدای دیگر میبود [illegible]
پیغمبر برای شناسانیدن خود و عبادت خود نفرستاد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این
صفات [illegible] واجب الوجود [illegible] این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه [illegible] چند نکرده
[illegible] از [illegible] متصور نیست با مخلوق چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن و [illegible] که [illegible]
بسیار [illegible] نفی آن از ضروریات دین اسلام است بحث دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر نیست و او را مکانی و جهتی
نیست [illegible] موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است
از [illegible] و [illegible] یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است
و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است [illegible]
الوجود [illegible] و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم
مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزاء و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول
کرده است و خدا منزه است از همه و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیات است
بحث سوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لیس کمثله شیء یعنی شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک
باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و [illegible] شیعه [illegible] نداشته [illegible] که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی با رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفریده و خلق عالم را بایشان گذاشته کفر است و خالق همه چیز بغیر او نیست بحث چهارم
آنست که صانع عالم مرئی نیست و دیده نمیشود و ادراک او بحواس کرده نمیشود و در آخرت این ضروری دین شیعه است و آیات
و احادیث بسیار وارد شده است و آنچه توهم میکنند که بر خلاف این وارد شده است مأول است یا ادراک بدیده دل است چنانکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که ندیدم او را بدیده سر و دیده دل دیده است او را بحقیقت ایمان و باید دانست که کنه
ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف کائنات و افضل عارفان است
اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن است و حق تعالی فرموده است که

حق تعالی را یعنی اشاره کرده اند خدا را و تعظیم او کرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند
او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و در احادیث وارد شده است که یعنی [illegible] ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و [illegible]
حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال

بحث ششم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و گرسنگی و اندوه و
لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ [illegible] از مقولات نه [illegible]
این عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و دلیل سخن در این باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی
است حادث نشوند بود و زایل و منفک نشوند مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عروض این صفات
ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت
نقص باشد هر وقت آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت
زیرا که حق تعالی [illegible] بوده و الا باید عالم قدیم باشد و [illegible] بوده باشد و این صفت کمال [illegible] نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه
آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه
[illegible]

[illegible]

...ل از زبان کسی جاری گشته او را ابدالآباد در جهنم بسبب این بسوزانند و خود در بسیاری جایی از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم
...نیست بر بندگان وجه سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مقربان بارگاه را مدح کرده است بر طاعت و ذم
...گناه و حرکت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل افعال خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا
محال است وجه آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که
...واگذاشته باشد بلکه امریست میان دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده به اراده خود کرده
...همه از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوی بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خدا است و امر
...و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که حق
...باشد به نیات و اعمال حسنه داد و دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی

[illegible]

و علما و اهل این و منزه باشد از صفات ذمیمه باشند که نسبت بکلی چند دروغ بخدا نسبت ان مجادله که خلقی چنین و از امر اینی که موجب
خلق باشد مانند خوردن و مستی و کوری و کری و لنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که علاوه بر آن نباشند و شبهه نباشد و چه در نسل اینها نباشد
بلکه صفتهای فی نفسه شنیع باشند مثل حجامی و جولاهی و بیطاری و کاری که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازار
و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از اهل ذکر کرده اند و در بعضی سخن هست و پدران پیغمبران که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت ابراهیم علیه السلام و غیر او وارد شده
دلالت بر خلاف آن دارد و توقف در این باب اولیست مقصد چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند که ائمه صلوات الله علیهم افضل اند
از جمیع ملائکه و بعضی از احادیث بسیار است و از طرف بسیار ذکر کرده اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد
انبیا علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است و باید اجمالا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان
بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده باشند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح
و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان
و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت جمیع ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت
در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج پیغمبر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشان را
اولوا العزم می نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از حضرت
ابراهیم علیه السلام از سایر پیغمبران افضل است و فرق میان نبی و رسول را چند وجه گفته اند بعضی گفته اند که رسول آنست که ملک را ببیند و وحی
بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست
که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتاب یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری
باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده
و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او
امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بود علیهما السلام و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده
و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است و تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب میدیده
و صدا را میشنیده و ملک را در بیداری میدیده و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست
که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده اما ملک را در بیداری نمیدیده و رسول آنست که صدا را میشنود و در خواب ملک را
میدیده و در بیداری ملک را میدیده و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند و با آنکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری
مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری بود یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این
مقام اولی است مقصد پنجم در بیان نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل بر پیغمبری
او آنست که دعوای نبوت نموده و معجزات بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخته و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری
هر ارباب ملل و نحل قابل انکار نیست که دعوای پیغمبری کرده و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و حصر است بلکه جمیع اقوال و احوال و اخلاق
آنحضرت معجزه بوده و متواتر ترین معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او
از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهر تر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان حضرت

موسی

موسی علیه السلام چون سحر بسیار بود حق تعالی او را عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از ایشان مثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند
و در زمان حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت
معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و مرده پیسی شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمان
که حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح
بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید
ایشان عاجز شدند و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل
قرآن را بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و در تجربه
جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بودند نیاوردند و اگر قادر میبودند البته می آوردند بلکه قدر فصحاء
سایر عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در جمیع اعصار دشمنان آنحضرت مخالف و دشمن آنحضرت
بوده اند نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از فعل جنس بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امر را بر زبان
آن جاری نمیکرد و الا اغرای بکذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است از حق تعالی و بر او محال است و در وجه
اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب ایشان
از آن اراده میکرد که ایشان نتوانستند نمود و اگر چه از اعجاز هر دو وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بوده وجه اول
از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که هر لغتی که قرآن میشنود و متمیز است آن را از سخنان دیگر میفهمند و هر فقره از آن که در میان کلام دیگر
واقع شود مانند یاقوت در میان ریگ میدرخشد و جمیع فصحای آن زمان و بلغای آن از غایت فصاحت و بلاغت او متحیر بودند
و روایت کرده اند که هر گاه کلامی که سخن بسیار فصیح بشنیدند میگفتند از برای مفاخرت بر کعبه می آویختند و چون آیه و قیل یا ارض ابلعی
ماءک نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته های خود را بر گرفتند و پنهان کردند وجه دوم از جهت غرابت اسلوب که در هیچ
کتابی و کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نمی باید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب یافت نمیشد و جمیع بلغای آن زمان از فهم
آن متعجب و حیران بودند وجه سوم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی
اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود میشود که مشتمل
و اختلاف بسیار باشد و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که ایشان گفته و
آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند
دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت
عالیست چند بیت دیگر واهیست و اگر یک فقره اش در تحقیق است چند فقره دیگر لهو و باطل و ترهاتی است الحمد که از اول تا آخر همه
در اعلای درجات فصاحت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف اوقات
و صفات و احوال و افعال در نفس نیست وجه چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانیه زیرا که در آن وقت در میان عرب حصول فضایل
که علم بر آن موقوف باشد نبوده و آنحضرت پیش از بعثت با احدی از علما و اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت ننموده و مسافرت
بلاد دور بسیار ننموده که طلب علم کنند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان
فرموده و امری که مخالف معقول صحیح و افهام مستقیمه باشد مطلق در آن نیست و برکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم و ادب
مشهور آفاق بودند از فنون علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق مجموع ساکنان ربع طباق گردیدند و علمای جهان در کسب

حلم و ایمان محتاج باشیان شده وجه ششم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم الاخلاق آنچه [illegible]
ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونها چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد و در معاملات و
نکاحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند [illegible]
در آن نمیتوان یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و آله السلام مقرر گردیده نمیتوان
ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیم تر نمیباشد وجه هفتم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سابقه و قرون
ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان
حضور متابعی کتاب [illegible] نشدند که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ حرفی از اجزای آن قصه ها و آنچه [illegible] مشهور میان ایشان بود
حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای
مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر آنها که تفصیل آن در کتاب حیات
القلوب ایراد نموده ام وجه هشتم از جهت خواص سور و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع
[illegible] نفسانیه و وساوس شیطانیه و امن از بلایا و آفات ظاهری و باطنی و دشمنان [illegible] در آیات و سور [illegible]
و تجارب صحت آن معلوم گردیده و تأثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و [illegible] جناب مقدس ربانی و نجات
از [illegible] و شبهات نفس زیاده از آنست که [illegible] وجه نهم از جهت
اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاع نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است
قسم اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده که کافران و منافقان در خانه های خود میگفتند یا با یکدیگر در پنهان [illegible]
یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون [illegible]
میگفتند خایف میشدند [illegible] جبرئیل آنحضرت را خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیات
القلوب ذکر کرده ام قسم دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر [illegible] آنها اطلاع
نیست بغیر از وحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از ذلت یهودان
[illegible] و چنان شد تا حال [illegible] در میان ایشان بهم نرسید [illegible]
[illegible] و خبر دادن از فتح [illegible] برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه [illegible]
و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم [illegible] و خبر دادن [illegible] از کثرت اتباع و اولاد
آنحضرت و [illegible] آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات
القلوب مذکور است وجه دهم در بیان جملیت از سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر که مثل
آنرا و زیاده بر آن به آنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را [illegible] بیان کرده و زیاده از هزار معجزات در [illegible]
ایراد کرده ام و بعضی از آنها معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن چند نوعست معجزه اول آنکه [illegible] نور از جبین [illegible]
ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید و [illegible] دست مبارک [illegible] انگشتان منور [illegible]
مانند شمع روشنی میداد معجزه دوم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت
میدانست که حضرت از آن راه رفته است از [illegible] و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند
و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند کفی آب در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد

معجزه سیم آنکه چون در آفتاب راه میرفت [illegible] سایه نبود معجزه چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند بلند بود آنحضرت بقدر
یک سر و گردن از او بلندتر مینمود معجزه پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه میافکند و با او حرکت میکرد معجزه ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش
پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه [illegible] بر بدن آنحضرت نمی نشست معجزه هفتم آنکه از عقب سر چنانکه از پیش رو میدید معجزه هشتم آنکه خواب و بیداری او
یکسان بود و خواب قوی او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن جماعت را میشنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها
میگذشت میدانست معجزه نهم آنکه [illegible] معجزه دهم آنکه هر جا آب دهان میافکند در آن جا درخت بهم میرسید
و آب جاری میشد و هر صاحب دردی که [illegible] شفا می یافت و دست مبارکش بر طعامی که میرسانید در آن طعام برکت بهم میرسید
و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از [illegible] جماعت بسیار را سیر کرد معجزه یازدهم آنکه جمیع لغات را میدانست و بجمیع
لغات سخن میگفت معجزه دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بود که مانند آفتاب میدرخشید معجزه سیزدهم آنکه مهر نبوت
در پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد معجزه چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری
که جماعت کثیر سیراب شدند معجزه پانزدهم آنکه [illegible] معجزه شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت
و مردم میشنیدند معجزه هفدهم آنکه [illegible] معجزه هجدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش [illegible] متولد
شد و در وقت ولادت [illegible] و چون بزمین آمد [illegible] مشک [illegible] سجده
رفت و چون سر [illegible] آسمان بلند کرد [illegible] خدای تعالی و رسالت خود [illegible] نور [illegible]
[illegible] معجزه نوزدهم آنکه [illegible] آنحضرت [illegible] بوی مشک [illegible]
[illegible] معجزه بیستم آنکه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه بیست و یکم [illegible]
[illegible] معجزه بیست و دوم آنکه حق تعالی [illegible]
[illegible] شفقت و رحمت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] قسم اول معجزات ولادت با سعادت آنحضرت
[illegible] روایت [illegible] در شب میلاد [illegible] شیاطین را از صعود به آسمانها منع کردند [illegible]
[illegible] شد [illegible] قیامت [illegible] ضعیف شد [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible] جاری شد [illegible]
[illegible] آتشکده فارس [illegible]
[illegible] آب [illegible] جاری شد [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] آن منبع سعادات [illegible] رضوان خازن بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] آنحضرت را [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] آنحضرت [illegible]

معجزه نوزدهم

که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع ارواح عرض کردند و جمیع ملائکه بخدمت آنحضرت رسیدند و اعلام
کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شده و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاده و غرایب دلالات بسیار
و معجزات که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و احصا بوده است و برخی در حیات القلوب مذکور شده
بخش **قسم اول** آنچه متعلق باجرام سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق القمر که خدا فرموده است اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از
آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرده بقدرت الهی دو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت
کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیمی دیگر بر کوه ابو قبیس **دویم** گردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء
بنت ابو عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از برای
کاری فرستاده بود و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک
خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون
وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله مشغول شستم سر مبارک ترا از زمین که ارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا
علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را بسوی او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب بازگشت و بلند شد بجائی رسید
که زمین [illegible] تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب به تکدر فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد **سیم** ریختن ستارگان و بسیاری شهب
در شب ولادت با سعادت چنانچه مذکور شد **چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان **پنجم** صواعق
و عقوبتها که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد **قسم دوم** اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و اسباب آنچه [illegible]
شد مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت
درخت را و اطاعت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برگردیدن تنها بشاخه آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک
در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و گشاده شدن راه برای ایشان و در ساعت طلب شدن و میوه دادن
و فرو بردن زمین پای [illegible] **قسم سیوم** سخن گفتن حیوانات مانند سخن گفتن آهو
و شتر و گرگ [illegible] و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را [illegible]
انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است **قسم چهارم** مستجاب شدن دعاهای آنحضرت است در زنده شدن
مردگان و شفا یافتن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد **قسم پنجم** استیلای آنحضرت
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و اثر آنها
بر مردم ظاهر گردید **قسم ششم** استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق
است و در احادیث بسیار وارد شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهاب [illegible] کلام مجید مذکور است **قسم هفتم**
خبر دادن از امور پنهان و از امور آینده مانند خبر دادن دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت
بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام و کیفیت
شهادت هر یک و انقراض ملک [illegible] دولت [illegible] و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون
شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و [illegible] دیگران و کیفیت آنها و جنگ

آنحضرت

آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بمکه آنچه بر اکثر اهل بیت
اسلام واقع شد آن حضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله
عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت حبیب بن عدی بمکه و از مالی که عباس عمویش
پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانه های خود می گفتند و آنچه در خانه های خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد
آن حضرت می آمدند پیش از آنکه بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت صادر میشود که از معجزه خالی باشد و کسی اگر
تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید **فصل نهم** در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله است نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکر او کافر است و خلاف
که بعضی از قاصران در خصوصیات کرده اند ناشی از قلت تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب
بود یا در بیداری یا بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و یا بمسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی این
خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو وجه است که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود
آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها
تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق السموات را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بآنحضرت
القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات
کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده فرمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن
بود و بروح [illegible] بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معانی خلاف نکرده اند چنانچه ابن بابویه و شیخ
طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اظهر آنست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شده و محتمل
است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را صد و بیست
مرتبه باسمان برده و در هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه فرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند
معراج و سؤال قبر و خلق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که ایمان نیاورد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را **فصل دهم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت
مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع ادیان و ایضا مبعوث بود بر جن بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران
است و آنحضرت خاتم پیغمبران است و بعد از آن پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از آنحضرت
بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی
نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و عادات ایشان بر غیبت و غارت و فخر و نزاع و تفاخر و تحاسد
بود و ورع مانند چهارپایان [illegible] و دختران را زنده در خاک پنهان میکردند [illegible]
بود و از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است

و شریعت مقدسه ایشان را طوعاً او کرهاً باصلاح آورده است که کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده بکند میداند که مراتب شتی از انعام
بهتر اند و در میان چنین کردی انجاب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت
و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته عشری از اعشار آنها احصا نکرده اند و جمیع اعتراف نموده اند
و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و ایضاً اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند ایمان نموده و علم و ایضاً اجماع کرده اند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند
و آنکه کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر گفته بلکه پدرش تارخ بود
و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از
اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب
پدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از عبدالمطلب وصی بود و به مرتبه نبوت رسیده و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت
از قوم مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع
و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و به حضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام
نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را اظهار کردند برای تقیه پس
حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده [illegible] است که اسلام
ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست
هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات و مکرمات
بوده اند و آلوده به تهمتی نبوده اند و در وقتی که نطفه ایشان با آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست
که همه مسلمان باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و والده اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند
زیرا که در وقت [illegible] نطفه ایشان در رحم آنها بوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته در صلب ایشان
بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر مستفطن و متوحش نشده اند و الله
الموفق مقصد دوم خلاف است که آیا آنحضرت پیش از بعثت مبعوث بود به وقت اول است اما احادیث بسیار وارد شده
که پیش از ولادت آنحضرت در وصیای او وارد شده و جمیع ملائکه متبع و منقاد ایشان شده اند که از انوار مقدسات ایشان تسبیح
و تقدیس آموختند پس حق تعالی را و هیچ ملکی از برای امری بزمین فرود نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن
پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل میشد و مانند بنده در باب
در خدمت آنحضرت می ایستاد مقصد سوم خلاف که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد
یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی مقید نبود و بعضی گفته اند که بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند که بشریعت حضرت نوح
عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت حضرت ابراهیم صلوات الله علیه و آله و بعضی بشریعت موسی و بعضی بشریعت عیسی و بعضی بجمیع شرایع
و حق آنست و مشهور آنست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود ننموده و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع
بود لهذا آنچه از حضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد بعد از رجم
سنگسار زناکار که ضرورت بود برای تمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان تحقیق اعلام آیه

که بشارت

که بشارت بر شریعت انبیا دارد و محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و جمع عمل
میثاقی است و اما پیش از بعثت در زمان تبلیغ شک نیست که آنحضرت مستمر در عبادات و تتبع مکان اخلاق
از محرمات و مساوی آداب زیاده از هر کس میفرمود و چون توان بود که سی و چند سال آنحضرت مکلف بشرایع نباشد و عبادت
حق تعالی نکند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بچیزی نبوده باشد و از دین خود در خانه باشد که منقول است که آنحضرت
انواع عبادات میکرد و پیش از بعثت بنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و انواع
عبادات و آداب از آنحضرت صادر میشد و هیچ منقول نیست که اینها متابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه وجه اول آنکه اگر
بشریعت پیغمبر دیگر عامل بود و تابع خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است وجه دوم آنکه شریعت
آن پیغمبر را باید که بداند و شرایع او را یا باکسی یاد گرفته باشد یا از دانستن پیغمبر خواهد بود و عمل بشریعت خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر
پیغمبر دیگر دانسته پس باید که از علمای آن وقت اخذ کرده باشد و از متواترات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل
کتاب معاشرت نکرده و قصص انبیا را نخوانده که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و اکثر علمای اهل کتاب آن زمان
مردم فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد وجه سیم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت
خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود باید که وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهم السلام
را تبع باشد و باید ایمان بیاورد و تابع او گردد و باید که آن پیغمبر اکثر اهل کتاب بر اینند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت
پیغمبر شده باشد تا از آن وصی با پیغمبر افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس لازم است که پیغمبر خدا
بوده و پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل میکرده و بعد از چهل سال رسول شده و مامور گردیده که مردم را بسوی
خدا دعوت نماید بچندین وجه وجه اول آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتی که آدم میان
آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث کرد و پیغمبر
همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند وجه دوم آنکه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون کرده بود به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از روزی که او را از شیر باز
گرفتند ملکی را آن بزرگترین ملکی از ملایکه خود را که دلالت میکرد او را بر راه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب
و روز و همین است در معنی پیغمبری و معلوم است که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت وجه سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده
که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را بنده خاص خود کرد پیش از آنکه او را پیغمبر کند و پیغمبر کرد پیش از
آنکه خلیل کند و خلیل کرد او را پیش از آنکه امام کند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست
که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه
جبرئیل وحی بیاورد از برای او رسالت پس معلوم شد که پیغمبری پیش از رسالت بوده است وجه چهارم در احادیث
صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید اند بروح القدس
که ایشان را تعلیم و تسدید میکند و از سهو و خطا ایشان را نگاه میدارد وجه پنجم منقول از قرآن و احادیث متواتره
معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله افضل انبیا است و بر فضیلت او کرامتی که به هر پیغمبری داده اند به آنحضرت
زیاده از آن عطا کرده اند پس چون توان بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف
نبوت فایض گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سالگی از آن حضرت محروم باشد و ایضاً در احادیث بسیار وارد شده

است که از ائمه ما صلوات الله علیهم از وقت طفولیت جلوه احکام و آثار علم و کمال ظاهر شده و حضرت قائم علیه السلام
در کودکی از مسایل مشکله غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز هزار مسئله غریب [illegible]
بیان شافی نمود چون توان بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد **قسم دوم** خلاف است که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامید
اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در جای دیگر [illegible] است که نسبت به ام القری که مکه است داده شده است
و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی نموده بود چنانکه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف
در این است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه
چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحت خود نمی نوشت و وحی را دیگران مینوشتند
و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامه ها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
امی نامیدند حضرت فرمود که مردمان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد
والله که آنحضرت میخواند و مینوشت [illegible] زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه اهل مکه بود و مکه ام القری است **قسم چهارم**
آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آنحضرت شریک نبودند **اول** آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود **دوم**
بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود **سیوم** [illegible] **چهارم** مشورت کردن [illegible]
بعضی گفته اند که بر آنحضرت واجب **ششم** [illegible] زنان که در کتاب طلاق مذکور است **هفتم** حرام کردن زکوة واجب
بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است **هشتم** واجب بودن ادای [illegible] کسی که
بمیرد و قرض داشته باشد **نهم** گفته اند آنحضرت [illegible] میفرمود و بعضی گفته اند حرام بود **دهم** آنکه بر چیزی تکیه کرده طعام میل میفرمود و بعضی
گفته بر آنحضرت حرام بود **یازدهم** بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست **دوازدهم** وصال روزه
برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که [illegible] افطار را تا سحر تأخیر نماید
سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است **چهاردهم** بر آنحضرت حلال بود زنی که خود را بر آنحضرت
ببخشد بدون عقد **پانزدهم** آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد خواه نکرده باشد در حیات آنحضرت و بعد از وفات
بر دیگران حرام بود **شانزدهم** حرام بودن که آنحضرت را بنام خطاب کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن هیچ موضع آنحضرت را
بنام نخوانده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده **هفدهم** حرام بود بر مردم که صدا را در سخن
گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند **هجدهم** حرام بود که از پشت حجره آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده
اند که اکثر آنها نزد ما ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود **مقصد پنجم** در امامت است
مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دین و دنیا [illegible] به نیابت [illegible]
استقلال و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در وجوب نصب امام است بدانکه اهل اسلام اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که
مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب [illegible] و ایضا خلاف است که [illegible] حکم میکند
بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و دیگر خلافهای ایشان [illegible] امامیه [illegible] اتفاق کرده اند که
بر خدا [illegible] عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه **وجه اول** آنکه دلیلی که دلالت بر وجوب [illegible] پیغمبران میکند دلالت
بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم در انتظام امور دین و دنیای ایشان محتاج اند از رئیسی که [illegible] امور مختلفه ایشان را

برای مراعات

برای مراعات رعایت نماید و دفع ظلم ظالم و مجادله و منازعه و مخاصمات ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه
حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مضطرند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است و بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست [illegible] **وجه دوم** آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلا
واجب است و ایضا اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمی است
علی الاطلاق که بخیر دین و دنیای ایشان [illegible] باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است
وجه سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای
ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت
الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت
آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس [illegible] عاقلی تجویز
این میکند که خدا و رسول امر عظیمی چنین را ناتمام بگذارند و حافظی از برای این امت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از
سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و معانی در میان ایشان بگذارند که [illegible] آن کتاب جمع و ترتیب
نیافته باشد و [illegible] در غایت اجمال باشد و هر کس [illegible] از برای آن تعیین نمایند با آنکه هر آیه [illegible] احکام
[illegible] آن باشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد [illegible] که هر یک انواع اغراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل [illegible] امری کرده
[illegible] خود مانند [illegible] باشد و از این و آن بپرسند تا [illegible] خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره
نصیبی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا ندارد و خداوند با آن لطف و رحمت نسبت به [illegible]
[illegible] و شفقت در حق امت چگونه راضی باین [illegible]
[illegible] لطیف خود برای هدایت امت قرار داده [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible]
خود تعیین [illegible] از دنیا میرود و برای این [illegible] کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین نکند [illegible]
[illegible] حکم نکند [illegible] حکم نخواهد کرد **وجه چهارم** آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا
علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که خلیفه برای ایشان تعیین میفرمود [illegible] و سنت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای خود [illegible] تعیین [illegible] خلیفه میفرمود در
جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این سفر [illegible]
[illegible] احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل بگذاشت **وجه پنجم** آنکه رتبه امامت چنانکه [illegible]
[illegible] اگر امام را مردم [illegible] توانند کرد باید که نبی را نیز مردم [illegible] توانند کرد و این باطل است باتفاق [illegible]
[illegible] که حکم [illegible] است که کسی را از برای [illegible]
[illegible] تعیین نمایند و [illegible] ظاهر میشود که خطا کرده اند [illegible] پس [illegible]
[illegible] عقول مردم [illegible] عصمت [illegible] معصوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع
[illegible] و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام

از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این باب بچند آیة اکتفا مینمایم وجه اول آیة وافی هدایة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و در اینکه حیثیت دو انکه امام از اعظم
ارکان است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد
با آنکه احادیث مستفیضه از فرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیة شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم نازل شد
وجه دوم در این کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران عامه و خاصه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند
که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف
بود و ایشان اموال و اسباب بسیار داشتند حق تعالی در رد قول جهل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت خود را و دیگر
ترا یعنی پیغمبری را بهر کس خواهند میدهند تقسیم کردیم ما میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم
از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بعضی محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم
کردد و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه قسمت اموال دنیا را که فانی است و نزد
ما قدری ندارد و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چه گونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار
ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمتی و نعمتی بامامت نمیرسد پس
که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نموده است یعنی بغایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر رمد تعصب و عناد دیده
بصیرت خلائق را نپوشیده است وجه سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی پروردگار
تو می آفریند هر چه را میخواهد و بر میگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند
و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیدن هر امر از دین و دنیا با خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه
در رد آنها نازل شده که گفته خدا چرا پیغمبر را به دیگران نداد وجه چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن
مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هم چنین
تفصیل و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر گشته است پس هرگاه
حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد وجه پنجم
حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها
که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی
امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر آشری و هر جاهلی کنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و فساد و دروغ
و کناه و سهو از او صادر نشود والا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امام است
که حق تعالی نصب کرده و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم
در بیان شرایط امامت بقول متکلمین مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است شرط اول آنکه باید افضل باشد
از همه امت و در جمیع جهات خصوصا در علم والا تفضیل مفضول لازم آید و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی
میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق
سزاوارتر است بآنکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس

چه میشود شما را که چنین حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب
یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند جز این نیست که متنبه میشوند این را کر صاحبان عقلها و ایضا فرموده
است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی
کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد
کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی
آدم اسما را تعلیم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن
موجب استحقاق بودن خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم
بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مدار ریاست و پادشاهی بزیادتی علم و شجاعت و ظاهرش آنست که زیادتی جسم و قوت شجاعت
باشد بزرگی بدن شرط دوم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول
عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره باین مضمون وارد شده و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین
و دنیای مردم و هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امانت خواهد بود بلکه محل خیانت خواهد بود و بقول حق تعالی اتأ
مرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای
خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید
چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این عتابها باشد قابل پیشوائی
و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم
حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار بسیار بشارت یافت و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز
امام قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بر ظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است
بر نفس خود و هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا غرض
در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام
دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد پس امام کی خواهد بود و اول و انقیاد (?) است و اینست
که اطاعت او کنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند بکفر باید هرگاه واجب باشد و هم امر
نهی از منکر بر ایشان واجب است اگر نکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام اداء (?) اگر نکنند ترک واجب کرده اند و اگر اطاعت
در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر امام
معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهد بود و پس تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل چندین دلیل بر یک گردد
و بعد از تامل بسیار معلوم میشود شرط سیم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن منصوص که بر خصوص هر یک
از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله و سنیان هیچ یک از این سه شرط قائل نیستند و این
در صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در غیر مذکور شده در او باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد و پدر (?) و
مادر او اهل خست غیر عفیفه نباشند و از عیبها که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خره و پیسی و کوری و گنگی و درشتی خوی و کج
خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر سفاهت کند و امثال اینها و سلطان
المحققین نصیر الملة والدین رحمة الله در بعضی رسایل گفته است که در امام هشت شرط معتبر است شرط اول معصوم بودن او است از گناه

کبیره و صغیره معنی که مذکور شد شرط دوم آنکه عالم باشد بهمه چیز که امت را بآن احتیاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه
و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود شرط سیم شجاعت برای دفع فتنهها
و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا
شرط چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات باشد از همه رعیت خود کاملتر
باشد والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا شرط پنجم آنکه پاک باشد از عیبها که باعث نفرت مردم بگردد خواه در خلقت باشد
کوری و پیسی و خوره و خواه در خلق باشد بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند زنا زادگی یا پستی نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او
یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها با لطف منافات دارد شرط ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی
از همه بیشتر باشد و زهد و عبادت و کمالات او از همه بیشتر باشد شرط هفتم آنکه معجزه از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند شرط
آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد شرط هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میان
رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث
معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است در حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد می نمایم کلینی بسند
معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ختنه کرده متولد میشود
و چون از شکم مادر بزیر آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و جنابت با هم نمیرسد
و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و بعضی آنچه واقع میشود در دلش می اندازند و خمیازه و دهان کشیدن نمیکند و از پشت سر می
بیند چنانچه از پیش رو میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آن را بپوشد
و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بپوشد بر قامتش راست می آید و هرگاه دیگری بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه
شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم و تقوی از همه پیشتر است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر
از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وارث بوده و بول و غایط او را کسی ندیده و زمین موکل است با کرم آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی خوش او
از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان باید که او را مقدم دارند بر خود و جان خود را فدای او
کنند و آنکه مردم را بچیزها نجات دهد و شفقت او بر ایشان از پدران و مادران
ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر کند خود زیاده از دیگران عمل نماید و آنچه مردم را
از آن نهی کند بیشتر از مردم اجتناب از ترک آن نماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم
شود و نزد او است سلاح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده است و نزد او نامه ایست که نامهای جمیع
شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز
قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوستی که بقدر ران شتر
میباشد و در آن نوشته میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک
یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که کسی بدن کسی
کند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و از آنحضرت رسول خدا فرموده

و حضرت امیر بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
نوشته است و برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها
السلام را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت میفرستاد و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب خبرهای آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که جان امام عمودی از نور
که او در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است
که امام را بچند صفت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او کرده باشد چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما کرد دوم آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی بفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا نماید سیم خبر دهد مردم را با آینده چهارم آنکه جمیع
لغتها و زبانها را میداند و هر کس بهر لغت با او سخن گوید جواب میگوید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و جانوری بر او مخفی نیست و بعضی معجزه و از احادیث
مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مکرر مرده را زنده کرد و حضرت جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر را بینا کرد و صاحب خوره و پیس را شفا داد
و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است
و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک روز و یک شب چندین مرتبه بر دور دنیا گردند و کتابهای
جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی نزد ایشان بوده و آثار جمیع پیغمبران مانند
عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد
ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابری مسخر ایشان گردانیده بود که بر آن سوار میشدند و بهر جا که میخواستند
آسمان و زمین را میگردیدند و اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف
میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی
صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس را که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ملهم ایشان میشد و گاهی بالهام
حق تعالی در دل ایشان منقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار
وارد شده است که عمده علم ایشان است که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ایشان فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه
است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او
عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبران
اند و ایشان متوسمین اند که هر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی
که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن مخصوص امام است و جامهای وحی
در نزد او و ترکه های پیغمبران از جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده
و از سایر ائمه علیهم السلام محفوظ است و صندوقی از پوست نزد ایشان است که علم پیغمبران و اوصیای ایشان و علمای گذشته
همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع سلاح حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام او را ظاهر خواهد کرد و در احادیث معتبره بسیار منقول
است که در شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم بجانب
میبرند که با آسمانها عروج می نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت

نماز میگذارند پس بسوی جهان شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک ازین جهت داخل میشود در ایام خلق از صبح
و شام و در هر هفته و ماه و فرض میکند در روایت آمده که در شب اول امام زمان صلوات الله علیهم … و دو بار ها … با نام علم ایشان میشود
و آنچه در شرق و غرب عالم واقع میشود در آن مطلع میگردد و از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در … جمیع علوم
خود را با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد
و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن کنی و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم
کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم میکند امام را
بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در شرق از دنیا برود و امام بعد از او در جنوب باشد البته در آن وقت
باعجاز امامت طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و چنانچه از بسیاری از اخبار ظاهر میشود چنانچه حضرت امام
رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و به تفصیل … ایراد نموده ام و در احادیث
متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت
عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برساند و … به پدر
امام می آورد که او می آشامد و آن از آب … تر است و از مشک نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است
و از برف سرد تر است پس امر میکند او را … و نطفه امام از آن نطفه منعقد میشود و چون چهل روز از او میگذرد در رحم صوت
را او شنیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و چون متولد شود پس ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را
وتمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر … یاد میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر
آیات میکند و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب مادر بیرون می آید و چون بر زمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد
و سر را بجانب آسمان بلند میکند و صدا بالحمد و شهادت بلند میکند پس ملکی در میان دو دیده ایشان … آیه را
نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش … که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق
و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد … واجب گردانیده
ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را ببدترین عذاب
خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود این آیه شهد الله را … در جواب منادی بخواند
پس آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر … زیارت
کند پس چون برتبه جلیله امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و عمودی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را دران
ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن مشاهده نمایند و چون بر
زمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بحمد بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده و پاکیزه و دندانهایش همه روئیده
باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهایش ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای
محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان تر اند
از ما و دست زد حضرت به بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار بود که ما پرهای
ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود میکنیم و ایشان محبت ما دارند و جمیع … از انواع جنیان بخدمت
ایشان می آمدند و حلال و حرام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و … سواریها …

ویکی ازین

یکی ازین ضرورت اژدهای عظیمی از مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد
حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه خواندن فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی
و او درین وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود کرد و اینها عجبی است از احوال ظاهر ایشان که بحقیقت
اکثر خلق بآن نمیتوانند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن اینها ندارد مگر ملک مقرب
یا پیغمبر مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کرده باشد و در اینجا وارد شده است
که ما را شریک خدا مگردانید و هر چه در کار ما از برای ما قایل میشوید غیر اینها از آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید
کم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا
بمثله مددا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه
تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مداد آن و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات
پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانچه گفته اند **بیت** کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر
انگشت و صفحه بشماری **مقصد چهارم** در طریق شناختن امام است و آن بچندین وجه میتواند شد **وجه اول** که از همه
ظاهر تر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی آنست چنانکه دانستی نص حضرت رسول است صلی الله علیه
و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه
منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق **وجه دوم** افضل بودن امام است از جمیع امت با آنچه …
امامت بوده اند و باید … **وجه سوم** معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان
دعوا میکنند که امامت به بیعت منعقد و … حاصل میشود اگر چه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی
گفته اند که بیاید پنج کس بیعت کنند چنانکه در شوری باجماع پنج نفر اتفاق کردند و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف
تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق …
و بنا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالف کننده علی بن ابی طالب
یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی که گوشواره رسول خدا
و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر … شارب الخمر با انواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین معنی
که خلیفه … باتفاق چند منافق و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شود و در چنین وقت حضرت امیرالمؤمنین و حسنین صلوات
الله علیهم و احدی از بنی هاشم … سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و … و سایر اکابر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام
کنند و بجبر امیرالمؤمنین و صحابه را کشند و به بیعت آورند این را باتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل
عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر … خواهند
تعیین کنند اگر آن قرعه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله بعد ازین
مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام یکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه
صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و محدثین و روایات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت
ایشان داریم ثابت شده و بعین الیقین حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب
معتبره ایشان را برایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند

برایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود برایشان حجت گوئیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه
کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت
کرده اند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان
مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر ما است یا در کتب معتبره
ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و بکذب بعضی از علمای ایشان نیز
حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه
میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان
متروک است و فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد می‌نمایم که انکار شهرت نتوانند مانند صحیح بخاری
و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمع احادیث صحاح سته ایشان
کرده عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است و در آن کتاب
جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد
ایشان متداول است و متواتر شده و در اول کتابش بگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث
را بایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر
که از مشاهیر علمای ایشان است و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه
که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار علمای
ایشان بر نقل از آن است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و شیبه
و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب
حیات القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بلا فاصله بعد از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابیطالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند
و خلیفه اول او است و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم او است و عمر در وقت مردن شوری میان شش
کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا با عثمان
بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد
گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشند کمتر را بکشند
و اگر مساوی باشند سه نفر یک کس را اختیار کنند و سه نفر دیگری را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنها است غالب‌اند
و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمد حضرت امیر المؤمنین فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن
حق تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند و نهایت
آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف است یا باید من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان
شد و در شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را برایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن با حضرت
امیر علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت
رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و از برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت بسیرت آن دو مبتدع

را قبول

را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم
نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند و چون فسق و ظلمهای او بحدی شد که از حد گذشت
صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول بعضی
دیگر از منافقان که خوشآمد خلفای عباسی اختراع کردند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوای
خلافت کرده او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض شدند و کسی نمانده است
و در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود و **مقصد چهارم** در بیان بعضی از آیات
است که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکند **آیه اول** آیه وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول
و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند و خاصه و عامه اتفاق بر آنکه این آیه
در شأن آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی
و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم
مشغول نماز شدند پس بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس حضرت علیه السلام در رکوع انگشتر
خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را بر ما خواند
ثعلبی از شعبه روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر
رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دو گوش والا کر شود و بهر دو دیدم
با این دو چشم والا کور شود و بهر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است یاری کرده شده است و کشنده کافران است
هر که او را یاری کند و مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا ظهر پس سائلی در مسجد سوال کرد
و باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن
چیزی نداد و در آن حال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل با انگشت کوچک دست راستش و بود انگشتر را
در آن انگشت پس سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و این را مشاهده نمود چون از نماز
فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا بگشا سینه مرا و آسان گردان
و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من
که آن برادرم هارون است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب کردی و باو
خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادرت و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی ... خداوندا منم محمد پیغمبر
تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل
من که آن علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند
جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی در سندهای بسیار و فخر رازی هر دو سند و زمخشری و بیضاوی
و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه
از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس

و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان بن ثابت در آن نظم آورده و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست
که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزد
یکدیگر و دو معنی اول معلوم است که مراد در این آیت نیست زیرا که یاور و دوست بودن مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان
موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنان اند چنانچه معلوم فرموده اند نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة بلکه
بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آنحضرت باشد
جواب گوییم در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و روایات که مذکور شد بسیار است
با آنکه ما دعوی حصر نمی کنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخل اند و هر امامی در وقت امامت
باین فضیلت فائز بگردد و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هرچند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده
که دیگران نیز متابعت آنحضرت کنند [illegible] آنکه آیه در شان آنحضرت است و مراد از ولایت امامت اگر در جمع
مسلم و ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر کرد چون حضرت فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت از برای خود برداشت
لشکر را اینمعنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بآنحضرت
عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند
و بعد از آن بجای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخواست
و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت
از او گردانید سیم نیز گفت و حضرت از او گردانید چون چهارم نیز گفت حضرت رو بایشان کرد و آثار غضب از روی
مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه گفت چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من
و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام
گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص او است و ولی که در آیه است ایشان
او است و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که جفائی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و الیق بتخصیص
بعید از غرور در هر دو حدیث و بس بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند
که چنین کسی رتبت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
الصادقین یعنی ای گروه که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان در همه چیز خصوصاً در
دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه جسد
و بدن با ایشان باشند زیرا که این محال است و بفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است
و شامل جمیع امت و همه زمانها است باتفاق است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت او را
و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر یک از امت بکوبد متابعت او واجب باشد و این اتفاق
باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان
و وجوب متابعت ایشان باتفاق بغیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیقت مذهب

ایشان

ایشان و امامت ایشان ثابت شد و اگر سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و از ابراهیم بن محمد ثقفی و جعفر کشی در کتاب شرف النبی از
اصمعی نسخه ای [illegible] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد است و اهل بیت او و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که فرمود که صادقون ماییم که حضرت آنحضرت [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در معنی اولی آیات
وارد شده است که مراد از صادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانند چند کسانی که راست گفتند آنچه را که بخدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول
امین شجاعت و قدم بورزند و با دشمنان دین قتال کنند و گریزند تا کشته شوند و در صحبت آنحضرت بر اول و ثابت گشتند پس بعضی
از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشیدند و تبدیل نکردند عهد خود را و این خود را از پیمان بر گردانند
و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر
و امیر المؤمنین علیه السلام است که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا بآن
عهد کردند و آنها که گذشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود و از جنگ فرار نکرد مانند ابوبکر و عمر و عثمان
و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل آنکه ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و دو مستدل در این آیه بعض حکم برای تشیید این مدعا
یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه آنست که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیر خود گفته است که حق تعالی در این
آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود
آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه
اجماع حجت است و این مخصوص بزمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است
تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعض از منه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل
حکم آیه است و ایضاً حق تعالی امر کرده است ایشان را بتقوی پس امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او
جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا ثابت
و آنها باشند که حکم کرده است خدا با آنکه صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این وجوب است بر جایز الخطا که اقتدا
و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها است پس باید که معصوم در هر زمان بوده باشد و ما این را
قبول داریم اما نمیگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوییم که آن قول باطل است
زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمی شناسیم چنین کسی را از میان امت
اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از تمام دلیل با نهایت
انصاف جواب سستی گفته که عصبیت و عناد و غرور را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده
نخواهد بود اما برای توضیح بچند جواب و چند او را میگوییم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در زمان احتیاج بمعصوم هست از برای
حفظ از خطا هیچ عاقلی تجویز نمیکند که در این اعصار که مدت حضرت رسالت شرق و غرب عالم را گرفته است احدی الحکم
باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رسانیده که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصاً با این تشتت
آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین دعوی میکنند که تمیز او از همه علما ممکن است معلوم نیست

کرده مسئله مذهب امامیه را واندرجا رسید و فرق واگر بر فرض محال هم را به چند و از همه شنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد
واقعی خود را با و گفته اند که باشد تقیه کرده باشد چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضاً از کجا معلوم میتوان شد که
تا بعد از این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنابر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع وجه دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماع
ممکن است و علم بتحقق آن هم میتوان رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود وجه سوم آنکه ظاهر
آیه حکم صریح آن آنست که مأمور بکون با صادقین بغیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که همین یکی بگر اشد وجه چهارم
آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر یهود و نصاری که ما میدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم و ایضاً
گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست حقیقت او را بدانیم و حلش آنست که این راجع بتقصیر ایشان است
باید تعصب را بر کنار گذاشت و رجوع بدلایل و اخبار و آثار کنند از روی انصاف تا بفهمند و الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا حق برایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق برایشان ظاهر نگردیده و طعنون بظن صادق
آنست که حق برایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفس فی الحقیقه منکر شده اند واگر گویند
وجه دیگر از عدم تحقق اجماع لغوی بر علمای شیعه نیز وارد می آید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم
حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانسته شود یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق
کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است
و علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل
شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست وجه دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سؤال کردند از تفسیر
آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیه در شان
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد او جاری است و ائمه صادقین از ذریه او
شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی
در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که امر کرده ام
و فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مأمور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امام کنند که با خود باشد
و متابعت خود کنند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی ایشان و اول باطل است زیرا
که هر مؤمنی باعتبار اظهار ایمان صادق است و در آن دعوی راست گو است پس لازم آید که همه مؤمنان مأمور باشند بمتابعت
خود کنند و این محال است و اگر بعضی ایشان مراد است یا بعضی معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد
خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهودی مراد است بنابر اول باید که آنجماعت معلوم و معروف باشند و مخالفان ایشان را
شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را
بغیر آنجماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگران این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند
و خود معترف اند که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنابر دوم که بعضی
غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعد شود والا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان
را نشناسند بشود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند

گروهی

پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشان اند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده
است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده پس باید که ایشان معصوم باشند
والا لازم آید که امت مأمور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امری است
باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص
بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن مجید صادقان
را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی بر آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن
البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین یعنی لیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز
قیامت و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و آتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین
وفی الرقاب و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج یا آن بمحبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله و یتیمان و بیچارگان و مسکینان محتاج و غربا و فقران که بجانهٔ خود نتوانند برگشت و بگدایان
سؤال کننده و آزاد کردن بندگان واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء
والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون و بر پا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط
و ادا کند زکوة را و آنها را که وفا کنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر کنند بر فقر و بدحالی و درد و مرض
و در روز آزار و در وقت جهاد و دشمنان دین ایشان اند آنها که راست گفته اند و صادق اند در دعوای ایمان و وفا بعهد
و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها
را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است
صدق و تقوی را در ایشان بجهت مشتی که در معانی و بیان مقرر است پس آیه اول را که باین که فهمیدیم
منضم میکنیم این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و در میان
صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها در آن
جمع شده باشد پس باید که از صادقین در آیه اول او باشد و جمیع امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه
تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این صفات در آن حضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و
روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورده
و اخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود که از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه علیها السلام
گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است باسلام و اتقیا و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر
علیه السلام فرموده منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و گفته است این سخن را بعد از من مگر دروغ گوی افترا کننده و نماز کردم پیش از آنکه هفت سال بگذرد که غیر از من کسی نماز کرده باشد
و فرموده اند که اول کسی که عبادت کرد در این امت منم و گفت در وقتی که او را پرسش خوارج که بآنحضرت رسید آیا بگویند که علی دروغ میگوید من که اول کسی ام که بآن ایمان آوردم
بگویم و حال آنکه من اول کسی ام که خدا را عبادت کرده است با رسول او اقرار میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس ایمان آوردم و
تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا

رشاد است که پیشینیان بر او پیشی گرفته‌اند و آیندگان در کمالات با او نتوانند رسید و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها
موجب تطویل کلام میگردد و پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده خصوص در شأن آن حضرت و احادیث متواتره
آنحضرت در این صفت از حد در پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا مسکین و یتیم و اسیر را اتفاق کرده‌اند مفسران در او
بیان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه جمیع این سوره در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده و باز فرموده است
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنها انفاق میکنند اموال
خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه
ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ کلینی است و ابات؟ مستفیضه وارد شده است که این آیه در شأن حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت کثیر... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت اگر کسی احتمال این بدهد که [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] حمایت آنحضرت
[illegible] پس این صفت مخصوص اوست پس حق تعالی [illegible] و معلوم است که کسی بغیر آن حضرت
[illegible]
حق تعالی جمیع این صفتها را ذکر کرد فرمود که ایشان‌اند که راست‌گویند [illegible]
که پرهیزکاران‌اند یعنی آن صادق که ما امر به متابعت او کرده‌ایم آنست که این صفات همه در او جمع باشد و او امیرالمؤمنین
است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند اردتی؟
که خواهند اشاره به رفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می‌آورند از برای اشاره با یکی جمع دیگر نیز با او و این
امر شده [illegible] زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات شریک
آنحضرت شریک‌اند [illegible] تفسیر ثعلبی از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم
در شب تصدق کرد و این آیه در شأن آن نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیه که در مجالس
مفید رحمه الله گذشت و از زبیر بن روبان؟ روایت کرده است در شأن آنحضرت آیات قرآن نازل شده که در شأن
حضرت علی علیه السلام نازل شد اکثر بسیم و احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر آیات صدقات و تصدق
با آن حضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و جماعتی
کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی آورد و تصدیق به آن
کرد ایشانند پرهیزکاران گفته‌اند آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و آنکه تصدیق به آن کرد علی

بن ابی طالب است علیه السلام و بنا بر این موصول در او صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده
اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم
احمد بن حنبل و جمیع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده
است و بروایت دیگر از ابن عباس گفت که در شأن علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده است از ابن عباس گفت
یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر تکذیب
[illegible] روایت کرده‌اند از برای ایشان است نزد ایشان بر التصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان
و باز حق تعالی فرموده است و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
و حسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در رفاقت با آنهایند که خدا انعام کرده است
بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران
از همه ایشان از شهیدان و صالحان بهترند و این مصداق امامت و امامت است و عامه و خاصه بطریق متعدد
روایت کرده‌اند که علی بن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل روایت کرده‌اند
و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که صدیقان سه
نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی طالب علیه السلام و او افضل ایشان
است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نشدند بخدا یک چشم زدن
علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل ایشان است
[illegible] حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت
منم صدیق اکبر نگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گو و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف
معصوم است باز ذکر کنم آن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار
خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شأن حضرت ادریس علیه السلام فرموده انه کان صدیقا
نبیا و در حق یوسف علیه السلام گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد
البته او امامت و خلافت احق است از کسی که هرگاه از ایشان پرسیده باشند و او را با فرا صدیق گویند چنانکه بر عکس تسمیه نمی
کافور [illegible] حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار
خود و شده و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و شاهد
خلاف است و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین است علیه السلام که گواه حقیقت
آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده‌اند از عباد بن عبدالله
و عبدالوارث که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در باره او
نازل شده باشد پس مردی پرسید که در شأن تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره
هود نخوانده‌ای این آیه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه او یم و فخر رازی چون این
روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست
[illegible] و است دلالت بر این تعبیر باید که حضرت امیر علیه السلام تابع حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و جدا از او نباشد

ضعیف باشد و اگر تأمل در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت
آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد هیچ ثابت نمیشود آیه هفتم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی
نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت
کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند می یابد که معنی اول ظاهرتر است و در این احادیث مستفیضه از طرق
شیعه وارد شده است و علمای سنی نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بسینه مبارک
و فشرد خود چسبانید و گفت انما انت منذر [illegible] است بر سینه [illegible] علی گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت
تویی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان
علمای است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
دست مبارک خود را بر دوش امیر علیه السلام گذاشت و گفت تویی یا علی در حق تو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از
من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این روایت کرده است که حافظ ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که منم منذر و علی است هادی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و در روایت دیگر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و معصوم است
که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است گفته یعنی
نفسه یعنی حضرت امیر از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این
حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه
امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ عصری از حجت خدا خالی نمیباشد از جانب حق تعالی برسند که یا پیغمبر یا وصی پیغمبر یا امامی که هدایت
نماید مردم را بدین خدا و طریق [illegible] و ارشاد نماید مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد است آیه نهم
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی هست که میفروشد
جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربان است بر بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه
وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کرده بر قتل حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه بر آمده
داشتند تا صبح [illegible] امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در جای خود بخوابانند تا کفار گمان کنند
که حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بشارت را بحضرت
امیر علیه السلام داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و در
فراش آنحضرت خوابید و مشرکان را بر جان مکرم خود دلیر کرد و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه
در شان آنحضرت اکثر محدثان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و ثعلبی
در تفسیر [illegible] و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین
و محدثین و شعرا و ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا میکنیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغار رفت

و علی ابن ابی طالب

و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت نمود بسوی مدینه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان ادا کند و در شبی که خواست بغار برود
و مشرکان گرد خانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که در فراش آنحضرت بخوابد و جامه سبز خود را بر او پوشانید و گفت بر خود
بپوشش و در میان رخت من بخواب اگر خدا خواهد بتو مکروهی نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من
در میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را از عمر دیگری دراز کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند در طول
زندگانی خود و هر دو زندگانی خود را اختیار کردند حق تعالی [illegible] بایشان گفت چرا مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را
با محمد صلی الله علیه و آله برادر کردم در فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی
زمین و او را از دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزد سر حضرت امیر نشست و میکائیل
نزد پاهای او و جبرئیل میگفت بخ بخ کیست مثل تو ای پسر ابو طالب که خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت
رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت
کرده است آیه دهم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است خدا
مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی و احادیث متواتره
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است
و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که
[illegible] آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه گفت
طلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و نزد او نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در
این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان من اند پس از ایشان دور گردان رجس را و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله حضرت
دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه
و [illegible] سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت سوال
میکنی از کسی که محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینان
اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی گفتم
من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول آیه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه
زینب [illegible] حضرت خواست داخل شود [illegible] و از واثله بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود و اهل بیت
من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هم چنین از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود [illegible]

تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی بر ایشان
پوشانید و گفت خداوندا اینها از اهل بیت من اند ببر از ایشان رجس و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع
الاصول گفته است و بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و خاصان من اند پس ام سلمه پرسید که آیا من داخل میشوم روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه علیها اللعنه که در روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه
را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب
صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین
بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند که زن در عرض زمانی با شوهر میباشد
و چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل
شد تا قریب بشش ماه چون بنماز بیرون می آمد بدر خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی
بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت میفرمود تا آخر آیه و علمای خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک
و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس بایشان
منحصر خواهد بود و بعد از آن ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر خویشان
آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و همه گناهان معصوم اند زیرا که
اراده بچندین معنی اطلاق میکنند اول آنکه اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی آنکه بگوید مراد را باش پس آن چیز باشد و همه میرسد دویم
اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محال است و منفی شده و آیه سابقه نیز صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد میکند سیم
اراده بمعنی التکلیف و ابن حجر در این آیه احتمال اراده بچند وجه باطل اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف
بذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلف اند باین امر و حق تعالی فرموده است من شاء فلیؤمن
و من شاء فلیکفر برای آنکه مرا عبادت کنند دویم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول آیه برای مدح و تشریف
بوده لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت
و خاصان من اند پس آیه متوجه کنندگان است مطهرین نازل شد چنانکه فرمود در آن مقصب که گذشت لیذهب عنکم الرجس یعنی چرک
گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلوتهای کرامت خود را بر شما پوشانید و اگر مراد تکلیف بترک گناهان
باشد گناهکاران فاسق همه در آن شریکند چه مدح و چه کرامتی در آن خواهد بود و وجه سیم آنکه اکثر روایات مذکور شده که این آیه جواب
دعا واستدعای آنحضرت نازل شده و آنچه حضرت استدعا نموده از ذهاب رجس بوده نه اراده که مستلزم حصول نباشد اگر بمعنی مراد
باشد آیه متضمن آن دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن وجه چهارم آنکه اگر بمعنی امر بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل
کند و حضرت منع نمیفرمود در دخول او و در معرکه کس در آن داخل اند آنکه بعضی از علمای ایشان گفته اند که این آیه در میان آیات است
که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر

کرده اند

ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کرده قرآنی نموده باشد میداند که در آیات
از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود چنانکه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطابات
با زوجات اول بخطاب مونثان بوده و باز بعد از آن امر بخطابه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام
اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تنبیهی است بزنان است که شما و اهل بیت همه با آنحضرت نسبت دارید بلکه معاشرت شما نسبت
بجز ایشان میباشید و رعایت طهارت و نزاهت و رعایت و آداب و رعایت معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان
با این اختصاص هرگاه مرتکب اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها و العیاذ بالله صادر گردد
از برای بیان طهارت و بیان جهت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشد و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت
بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات ذکر کرده اند واضح تر و آسان تر است وجه دوم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد دقتی
که میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است
که بعد از آنکه مصحف را نوشتیم آیه از رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را یافتم نزد خزیمة بن ثابت پس آن را ملحق کردیم پس ممکن است که آیات
بسیار دیگر افتاده باشد و در سابق و لاحق این آیه که ملحق کرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در سوره احزاب
فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان تحریف دادند وجه سیم آنکه معلوم نیست که نظم
قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکن است
که در وقت دیگر نازل شده باشد و از ناسخ و منسوخ دانسته باشد که ملحق کرده باشند وجه چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره
عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرر ندارد و جواب
از شبهات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را
از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش منتفی گردد و در خصوص هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده
که فرموده است و تطهیر لازم است پس باید از جمیع گناهان منزه باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اکثر گویند که دلالت
بر عصمت نمیکند و دعوی کنند که ما نمی بینیم که عصمت فی الجمله کافیست زیرا که کسی را است قابل نیست که در بعضی از اوقات معصوم
بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و ایشان هم نزدیک اند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده بامر شرعیه
وارد شده است اراده آن حصول الفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله
یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این آیه بسیار است پس هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان
بالاتفاق که در عصمت امام مذکور شد زیرا که اتفاق است که ایشان معصوم نیستند آیه ششم آیه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسی
که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را
بر دروغ گویان و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده
است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در
صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه علیها اللعنه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و بر او عبای

قرنی بود پس حسن آمد او را داخل عبا کرد پس حسین آمد او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد او را داخل عبا کرد پس علی علیه السلام آمد
او را داخل کرد پس آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد
و رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند
از مباهله و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند که مهلت ده تا بر
گردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند با صاحب رای خود گفتند که عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند
که دانسته اید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و از جانب حق فاصله برای شما آورده بخدا سوگند که مباهله نکرده اند هیچ گروهی
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک می شوید و اگر البته الفت
با دین خود دارید و میخواهید از آن نشوید پس با او صلح کنید و بلاد خود بر گردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد
بیرون آمده بود و حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته و حضرت فاطمه علیها السلام
در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود
هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من میبینم روئی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای
خود بکند با این روها پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند
ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود
که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما آنچه بر مسلمانان
است پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که جنگ
نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود بر نگردانی با آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را
در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان بر این شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست هلاک شدن آن گروه نزدیک شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک
و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران را و اهلش را حتی مرغان بر سر درختان و پیش از یک
سال نمیگذشت که تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر خود این روایت را نقل کرده است پس صاحب کشاف نیز
حاشیه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در خصوصیات
آن اختلافی کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شده و غیر ایشان کسی داخل نبوده و این آیه دلالت میکند
بر حقیت اصول دین و امامت ائمه راشدین و فضیلت جمیع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثناء بوجوه چندی وجه اول آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمینمود و اگر جزم بر حقیت خود نمیداشت این
مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای
هر زمان بود وجه دوم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند از بابت پروا از نفرین آنحضرت و
معدود دانستن اهل بیت او کشته شدن و حفظ رتبه خود در میان قوم کنند چنانچه از برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان
و فرزندان و اطفال خود را در معرض اسر و قتل و نهب اموال در می آوردند و باثبات ذلت و خواری جزیه را اختیار کردند وجه سوم آنکه از
اخبار متواتره ظاهر است که ایشان بگو بر دامن از اقدام بر مباهله نمودند که ترسیدند که حقیت آن بر ایشان ظاهر گردید و معلوم شد بر ایشان

که آن پیغمبر

که آن پیغمبر موعود است و بدین سبب از مباهله امتناع نمودند وجه چهارم آنکه از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه
جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از متعصبان ایشان است
در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود
پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت
او زیاده بود از آنکه خود تنها مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزه خود و پاره های جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود
در معرض نفرین هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود تنها و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم
او با دوستان و احبابش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیز
ترین اهل اند و به دل پیش از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی به ایشان نرسد و بدین سبب
در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و بانجهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان
مقدم اند پس بعد از این گفته است که از این قصه دلیلی قوی ظاهر میشود بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که
معلوم شد که ایشان احب و اشرف خلق بوده اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در این زمان بعد از آنحضرت چون ظاهر
شدن ظاهر است که محبت آنحضرت از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبوده بلکه هر که نزد خدا محبوبتر بوده آنحضرت او را
دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و عشایر بر دوستی حق
تعالی وارد شده است و ایضا از سیرت آنحضرت معلوم شد که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند
و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اعراب ایشان چنانچه حضرت
سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان
محبوبترین خلق باشند نزد خدا بهتر خواهند بود و تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود وجه پنجم آنکه اکثر اعاظم
علمای اهل سنت اند و متعصب مشهور است که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب
از جمیع پیغمبران بغیر محمد پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است که بخوانیم نفسهای خود
و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که عطف اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را
نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد باتفاق مخالف و موالف غیر زنان و پسران کسی که بانفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن
ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی اطلاق را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است
پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد
و اقرب مجازات نفس تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بیرون رود و آنچه باجماع بیرون رفته است
پیغمبری است که علی شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل بتفصیل تمام کرده است جواب گفته است
که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در آنجا
جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و
میگویند اگر بگوئید اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر بگوئید جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست

بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام از جمیع پیغمبران غیر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله افضل اند و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده‌اند و سایر مقدمات این
موضوع داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را نفی شده است کردن پس امامت حضرت امیر علیه السلام
نیز با این دلیل ثابت شده زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت است و آن غیر معتبر است
پس باید آنحضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن از سایر اینها لازم دارد اعلای مراتب امامت را و قطع نظر از آنکه ترجیح
مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که حضرت مراد باشد مجاز او مجازی از مجاز که اولی است بگویند چه جواب
میتوان گفت و در این رساله در جواب این شیخ نامه جواب اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع است تا از آن مجاز دیگر است در
میان عرب و عجم شایع است میگویند که تو عزیزتر از جان منی و در خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این معنی در روایات
بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحیح علامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفت انت
منی و انا منک یعنی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن
من و روایت دیگر نیز مروی است از ... که گفت ... خطاب کرده ... بمنزله ... سر من
که عزیز تو نفس من است یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است جواب دوم آنکه این
اثر گوییم بر احتمالی دلالت میکند بر افضلیت و امامت آنحضرت زیرا که نفس که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول
است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای دخول اتباع امت است و بنابر دو احتمال آخر تقدیم
این خواهد بود که جمیع ابناءنا و نساءنا و انفسنا و نیک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و این مبنی بر دو احتمال دارد احتمال اول
آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را احتمال دوم آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و نفس
جانشین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح باین نموده‌اند و اگر چه اکثر این وجوه ... منافی ... مقدار
اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد اما جمعیت ابناء و نساء و نفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول
است یا از برای دخول مخاطبین که مقتضای کلام آن باشد که ... ابناءنا و ابناءکم ... از برای ... لفظی باشد چون عطف
بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ... هر حال محتمل بود که آنکه
مصلحت دانند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نخواهند کسی که صلاحیت این امر داشته باشد
بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین حضور ... قبل از تحقیق مباهله ... و همچنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا
و انفسنا همه احتمالات را دارد و بعضی احتمال سیم و آن در دلیل نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است دعوت هر یک
مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آن شخص باشد که متصدی مباهله شده است
و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت ... خواهد بود ... آورده و حال آنکه در شرط ما
داخل نبود مگر آنکه گوییم آنحضرت از برای شدت اختصاص و انتساب بمنزله نفس او بود که با وجود ... بوده‌اند لهذا او را آورد
و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ظهور ... بیشتر خواهد داشت و جواب سیم آنکه میگوییم
که اگر امت یا جمعی داخل در مباهله بودند چرا ... از ایشان در مباهله حاضر نساخت ... جمیع
موجب ... عام و اختلاط ... و ... در جهت خود ندارد که این انبوه را با خود آورده است

کرما

جواب اول

جواب دوم

احتمال اول احتمال ثانی

جواب سیم

کرد ما کثرت ایشان و شوکت خود ترسیده بود ... از این باب ... دعای مردم کرده است پس ... حاضر شده که قائم مقام همه بود و او
نفس بود و نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام را آورد و از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ... ابنای پیغمبر ابنای او بود و حضرت
فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود پس این اسباب آنحضرت را در میان سایر امت و صحابه ... این مرد ... از جانب خود
و سایر امت مباهله حاضر شده چنانکه ... کرده جمیع انصار بوده‌اند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز ...
خواهد بود در مقصود و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هر گاه
در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود
بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس ... ایشان آن معنی ... فایده با ایشان ... با آنکه آن
معنی ... جانشین است چنانچه دانستی و اگر گویند ... اقرب ... دقیق ... است که معنی دیگر شایع ...
معلوم است که این معنی ... مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار ... جواب گوییم که ... آن احادیث که
آن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه ... همین معنی مراد نیست ... از برای ثبات امامت حق
بودن کافیست که مطلب اصلی ما است در این مقام حصول ... ثابت به تقریری که مذکور شد آیه دوم وتعیها اذن واعیة
یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده ... است عامه و خاصه بطریق مستفیضه
روایت کرده‌اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء
... و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده‌اند و بعضی این لفظ است که حضرت
امیر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک کنم و دور نکنم
و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر تو لازم است که اطاعت پروردگار خود کنی و حق تو بر خداست که ترا حفظ نماید و فراموش نکنی
پس این آیه نازل شد و روایت فرموده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوش تو
گرداند و خدا مستجاب گردانید ... پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون
تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان روایت را نقل کرده‌اند و زمخشری
در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان آن باشد که هر چه بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند
... پس این روایت را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گویی که چرا فرموده اذن را مفرد و نکره
ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار به آن است که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر
از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و بر ایشان ... بجماعت
اگر چه تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که غایت ...
و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است و اوست حافظ علوم الهی پس چون تواند بود
که او محکوم حکم آنهایی باشد که در همه احکام محتاج او بوده‌اند و از او استفاده مینموده‌اند و حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون بسایر آیات ... که سابقاً مذکور شد و ... آنکه آنحضرت اعلم ناس بود و حفظ و معنی آنکه
ابن حجر ... در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود بخدا سوگند که هیچ
آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم که در چه امری نازل شده و در کی نازل شده و بر کی نازل شده است و بدرستی که عطا کرده

مرا بود و کار من ولی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی
علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در
صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول بعالم
قدس ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیفکنم مگر برای نماز تا قر
آن را جمع کنم پس بکوشید که مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین گفت چه بود اگر آن قرآن می یافتم که علم
در او بوده است و روایت کرده است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی با قرآن است
و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر
با شما سخن بگویم و عذر خود را بشما تمام بکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت
منند پس دست علی علیه السلام گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اید [illegible] که هر گاه چنین شخصی که علم
و اکثر احادیث متواتره فهم کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده و رد کرده است چنین پس آن
که از برای علم با امامت و خلافت آنحضرت هر گاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرمایند که من میروم و [illegible] در میان شما
میگذارم پس دست حضرت امیر را بگیرد و فرماید که این با قرآن است و قرآن با وی است و از یکدیگر جدا نمیشوند مرجع است در اکثر الفاظ
و معنی قرآن با اوست و مغز آن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او [illegible] است
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این
حدیث تامل فرماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است در خلافت قطع نظر از اکثر احادیث ثابت میشود و آن که نصیب
از برای او نیست با ما است آیه دیگر ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای
شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی
ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد از اهل آسمان و زمین ابن عباس بسند خود روایت کرده از برای ابن عازب که رسول خدا
صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی بن ابی طالب علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای
من در سینه های مومنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم روایت کرده در کتاب نزول
من القرآن فی علی بسندهای خود از برای بن عازب روایت کرده است و ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند
و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت که سر بلند کن و از پروردگار سوال کن تا عطا
کند ترا آنچه سوال کنی پس علی علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این
آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از
محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی هست و ایضا از ابن عباس
روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت
نماز کردند و بعد پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستهای خود را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی

سوال کن

سوال کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان
از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی آیه فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این تعجب
بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است
و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربع دیگر حلال و حرام است و ربع دیگر فرایض و احکام است بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را
در شان علی فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند [illegible]
[illegible] در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و [illegible] قریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق
و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه که از شیعه و سنی وارد شده است و ما در
رساله آنها را ابراد نمائیم و معلوم است که بعد از دعای آنحضرت نازل شده است و مخصوص او باشد غیر آن [illegible]
با یکدیگر او نه بلکه محبتی است که جزو ایمان است و ترک آن کفر است و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است [illegible]
[illegible] عام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است
و ایضا اگر والعیاذ بالله از او فسقی ظاهر میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب محبت است و مؤید آنکه مراد محبت
جمیع مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که با آنجهت محبت او جزو
ایمان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضا [illegible] روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است
که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد
ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد
مرا مگر منافقی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد
بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده
و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام و این
احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو را دوست دارد و
پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از ابی سعید خدری
روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم به بغض علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث
ام سلمه روایت کرده است و ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام
گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من
که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت صادق از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی
عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت کرده
که بریده با حضرت امیر علیه السلام به یمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس انتخاب کرد و منافقان

محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میرود و اگر کسی بنا بر آنچه گفتیم لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبهٔ نبوت باشد
زیرا که چون انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم هرچند اقرار
به نبوت افضل است و آن اصل است و اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را
و اقرار بامامت از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار به نبوت به تنهائی موجب
نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان است لازم
نیست که انسان باشد و هر جا که انسان است البته حیوان است چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما
لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت را لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید آنرا و اقرار بهر دو به تنهائی موجب نجات نیست
تا اقرار بامامت با اینها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت او و متابعت او لازم دارد و اقرار بشهادتین را
و اقرار بائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و به بیان او همه اجزای
ایمان بر خلق ظاهر گردید و از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و ارفع درجات و خلاص از عقوبات است
آیه … لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی
نیست نیکی آنکه در آیید بخانه‌ها و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید
خانه‌ها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگاری گردید و محققان مفسران گفته‌اند که مراد این است
که امور دنیا و عقبی را از پیش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه اهل بیت
علیهم السلام اند چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و وسیله او بنده و دعوت
کننده‌گان و شفیعان اند بسوی بهشت و دلالت کننده‌گانند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها و در مشکوة از ترمذی
روایت کرده است که انا دار الحکمة وعلی بابها و در استیعاب مذکور است انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته
من بابه و در مناقب خوارزمی مثل روایات کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم و حکمت و علی درگاه آنست
پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و هیچکس در این حدیث راه شک و تفاوت
ندارد و مقتضای آیه کریمه باید طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و همه جهت … با امام از جهت
تحصیل علم و معرفت است یا امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با
بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران امری خطا است و دیگر آنکه این حدیث دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت
و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن‌تر است و ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته
است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم
در میان مردم آنحضرت است کسی که در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نباشد او را و ایضاً از ابن عباس
روایت کرده است که عمر گفت اعلم بالقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله
کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است و ایضاً از ابن
عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود علی نه عشر علم را بخصوص و بخدا سوگند که در یک عشر
باقی با سایر مردم شریک بوده و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او را [illegible]

… با او … این آنحضرت … و بعد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن سخنان را از … شنید پس غضبناک شد
و بیرون آمد و فرمود که … شده است … با علی دشمنی کند … هر که علی را دشمن دارد تحقیق مرا دشمن داشته
و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت
ابراهیم خلق شده‌ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده آیا نمیدانی که علی را …
زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و … روایت کرده است و ایضاً ابن
اثیر و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار … صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که حضرت فرمود …
که خدا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد … است که محبت آن چهار نفر برای آن بود که …
حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضاً ابن … بسند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده است که هر که علی را آزار
کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را
دوست داشته است و هر که علی را دشمن داشته است مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضاً
از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود عنوان صحیفهٔ اهل ایمان محبت علی ابن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل
روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که … در خواب … حضرت رسول صلی الله علیه وآله …
کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی … من جنگ … کنج بهشت است و هر که … تو
بمیرد … و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی ختم … او را … تا آفتاب طلوع و غروب
کند و احادیث بسیار وارد شده است … بر محبت علی ابن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و … فردوس
الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات … روایت کرده اند از ابن عمر که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت محبت علی ابن ابی طالب
علیه السلام حسنه‌ای است که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه‌ای است که نفع نمی‌بخشد با آن حسنه و ایضاً آنحضرت
روایت کرده اند که محبت علی ابن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و … روایت کرده است
از عبد الله بن الصامت که گفت … منافقان را … بغض علی ابن ابی طالب علیه السلام پس هر که …
آنحضرت دوست … که حلال زاده … و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق حد
و احصا است و از سیاق این اخبار … معلوم است که مراد از این محبت امامت است یا مرتبه فوق امامت
و لازم دارد امامت را زیرا که محبت بودن شخصی در میان … علامت ایمان و اخلاص … و سعادت
ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدای رحمانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی
و دشمنی خدا و رسول باشد … خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد
بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و … بدین مرتبه جلیله امامت … مرتبه … کبری است …
… و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است و آن محبت ایمان …
که محبت ایشان … واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان … اگر چه …
… که انکار کننده گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد
که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و … و رسالت از ایمان و اسلام … بلکه ترک

و علی علیه السلام حاضر نباشد و کرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفان است از کتاب اربعین
گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم صحابه است اما اجمالا پس آنکه هیچکس را نزاع نیست
در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکاء و فطنت و استعداد علم و غایت حرص او طلب علم بود و رسول صلی الله علیه و آله افضل
فضلاء و اعلم علما در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام از طفولیت در حجره او بود و در بزرگی داماد
او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانع نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین
استادی با چنین حرص و مبالغات احوال بنهایت مراتب فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید
و در آن وقت هم شبانه روزی کمتر بخدمت آنحضرت میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر در خدمت نبود و مشهور است که العلم فی
الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی کلام در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نشود و علم در بزرگی مانند
نقش بر کلوخ است که بزودی بسببی زایل گردد پس از این مجمل ثابت شد که علی اعلم است مولف گوید که موید این مطلب
که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد یعنی
جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر بخدمت یعنی رو بدر خانه آنحضرت و میگفتم
السلام علیک یا رسول الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی
از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجنگی فرستاده دیدم که دستهای
مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی [?] از این نوع احادیث که دلالت
بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن امام بزرگوار با حضرت میکند و اهتمام حضرت رسول صلی الله علیه و آله در [?]
امیر المؤمنین علیه السلام میکند بسیار است پس فخر رازی گفته است و اما تفصیلا پس دلیل اول و تعیها اذن واعیه
که در شان علی علیه السلام نازل شده است و هر گاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود دلیل دوم آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم هم
فایق خواهد بود دلیل سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نموده و آنحضرت او را هدایت فرموده و از این باب قضیه ایراد نموده که آنها
موجب طول است پس گفته و امثال این قضایا که خطا ها نیز عمر از بسیار میشود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق
نیفتاد دلیل چهارم آنکه آنحضرت خود فرموده بخدا سوگند که اگر مسند خلافت برای من نهاده شود و بنشینم و حکومت برای
من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل تورات بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان
اهل فرقان بقرآن ایشان و الله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و شب
و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه آمده دلیل پنجم آنکه افضل علوم الهیه اصول دین و معرفت خداست و خطب
و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد و آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه
از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوب اند باو در این علم اما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج پس ایشان
[?] از او دارند همه بر [?] او کار خود و ایشان شاگردان او نیند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلام
اند شاگردان او نیند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه و این علم بود به

رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده اقضاکم علی و از جمله علوم فصاحت است و معلوم است که هیچکس از فصحا
که بعد از او بوده اند بعشر عشری از درجه او نرسیده اند و از جمله علوم نحو است و معلوم است که او اول مدون این علم باشد و او [?]
مود و از آنجمله علم حقیقت و باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله او جامع همه علوم است و در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است
که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله الذین
امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مولف گوید پس از این دو آیه و دیگر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع
درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت از این دو صفت معلوم شد و بعد از این بتوضیح خواهد رسید آیه دوازدهم
فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء آنحضرت رسول خدا پس
یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان بخبر [?] ایشان [?] خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح المؤمنین حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت
دست علی را گرفت و گفت ایها الناس این است صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم از کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر
ابن مردویه در مناقب و اسماء بنت عمیس نیز او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صالح مؤمنان علی علیه السلام
است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد مولی اینجا یاور است
اگر بمعنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این معنی نبوده پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو
وجه اول آنکه اقتضای دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر از خدا
و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است وجه دوم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد
از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی [?]
با فضل آن حضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آنزمان منحصر در آنحضرت بوده و این خود
معلوم است که بسیاری دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری
از امور خیر که از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت
بر سایر صحابه بس شکی نیست آیه سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک
هم الفائزون یعنی آیا میکردید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند
[?] گروه ستمکاران را آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند [?] اسلام و جهاد کردند در راه خدا بمالهای خود و
جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود و اکثر اتفاق کرده اند مفسران
و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی
و نیشابوری [?] انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد
در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و
در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم

شب در مسجد میخوابیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت من ادانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه
خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول چنین روایت است از حسن شعبی روایت کرده است از محمد بن کعب
قرظی و شعبی او در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن کعب و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که
میان علی علیه السلام و عباس مفاخرت شد گفت من صاحب سقایه ام و عمو پیغمبرم و متولی سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام باشم پس حق تعالی
این آیه فرستاد و ایضا روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر از انس ابن مالک که عباس
و ابن حجاب از انس ابن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت اشرفم از تو عم حضرت رسولم و ساقی
حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده و ترا امین نکرده است پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و ایشان این سخنان را به او گفتند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من
اول کسی ام که ایمان آوردم و هجرت کردم و جهاد کردم پس هر سه رفتند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند
حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ
ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی علیه السلام
و عباس نازل شده و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی
از ابو بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بچه
چیز فخر میکنید عباس گفت خدا مرا فضیلتی داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت
که عمارت مسجد الحرام من او کشادست امیر المؤمنین علیه السلام گفت مرا خدا از طفولیت آنچه بشما نداده است
گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود که زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس
غضبناک شد برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید تا بشکایت آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت
نمی بینی علی چه سخن بروی من گفت حضرت فرمود علی را بطلبید چون علی حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی با عم
عم خود گفتی علی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام
نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خواند
عباس سه مرتبه گفت راضی شدیم و معلوم شد که این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است
که الله عنده اجر عظیم و ابو سعادات از علمای عامه در کتاب فضائل الصحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده از ام سلمه
زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت
که بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فایزان در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید هرگاه چنین منقول مؤالف و مخالف
معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است پس معلوم شد که او اولی است بخلافت
و امامت زیرا که این آیات بوضوح صریح دلالت دارد بر فضیلت و فضل او بر صحابه که در ایمان و هجرت و جهاد است
و باتفاق کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در استیعاب روایت
کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی ابن ابی طالب اول کسی بود که ایمان
آورد و همه اتفاق کرده اند بر تفضیل او بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی است که ایمان بخدا و رسول
آورد از مردان علی ابن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که از

سنه بعث

شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض
کوثر کسی است که پیش از همه بر من اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایت بسیار گرد
است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام را چهار خصلت بود که احدی غیر او را
نبود اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او بود و در روز احد هر که غیر او بود
گریخت و او ثابت قدم ماند و آنحضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس
و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه
بر من و علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نکرد و بروایت دیگر آنکه پیش از آنکه بشری مسلمان شود و فردوس روایت کرده است
که اول کسی که با من نماز کرد علی ابن ابی طالب بود و سبق ایمان او متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای
بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت
بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است
که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار و نگفته است از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند
که یا ایها الذین آمنوا خطاب بد اصحاب محمد است صلی الله علیه و آله و ابن عباس گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است
سرور و امیرش از برای علی بن ابی طالب است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی علیه السلام سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر آنکه علی سید
و امیر و شریف آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید آن آیات است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه
است و ابن مغازلی و حافظ و دیگران بسندهای بسیار از عکرمه و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم
است که مراد از آن کسی که ولایت او را بوده و داخل مؤمنان نیست و اکثر علما آن آیه پیش از همه کرامات و اکمل کمال
ایمان و سبقت باسلام مخصوص او است چنانچه حافظ ابو نعیم و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها
الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علیست زیرا که او سبقت گرفت بهمه بسوی اسلام و مؤید این است آنکه اکثر مفسرین
و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان
علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستی که کودکی و من والله از
تو زبان آورتر و در نیزه تیزترم و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق حق تعالی تصدیق کلام آنحضرت نمود
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود
که اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای ایشان است بسبب
آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش است جهنم است و بسندهای
بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده که مؤمن علی ابن ابی طالب است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون او را
ابرار بر فسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن تردد و دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ثابت
از اهل مقام کافیست آیه هفتم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته

برجمه

گروه اند ایشان بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهای اقامت است که جاری میشود
در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود و خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است
که بترسد از پروردگار خود و بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده چنانچه حافظ ابونعیم بسندهای خود از ابن عباس و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
که مصداق این آیه تو و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی خواهد
آمد و دشمنان تو خشمناک و غل در گردن و ایضا بسندهای خود از احادیث اخطب خوارزم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بسبیل استغراب با او نقل کرد
ابن عباس گفت که علی مثل پیغمبر است و آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام نازل
شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی از شراحیل روایت کرده است از شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس آنحضرت
گفت یا علی آیا نشنیده قول حق تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و وعده من و شما در نزد حوض
کوثر است هرگاه جمیع خلایق برای حساب خواهند شد خواهند شما را با روهای سفید نورانی و ایضا ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه بسیار از کتب علماء بطرق متعدده [illegible]
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا
[illegible] روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب او الله گفت [illegible] او بهترین خلق است [illegible]
دیگر گفته او را بهترین امت و ابن مردویه از ابی الطفیل از [illegible] روایت کرده که گفت علم [illegible] رسیده که کی گفت
ایشان را [illegible] ایشان را گفت [illegible] در نفس حضرت رسالت [illegible] شنیدم [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که علی بهترین امت من است و شنیدم که میگفت او باقی است و حق با او علیه السلام است
و ایضا مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را گفتم که آنچه در این باب شنیدم از رسول خدا که ایشان را بهترین خلق
میگفت ایشان را بهترین خلق و خلیقه و نزدیکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگران
روایت کرده اند و در بعضی چنین است که ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا [illegible]
والا معنی ایشان را [illegible] است من و در سند ابن حنبل بهتر مثل [illegible] دوم روایت کرده است پس از این احادیث
که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلق اند پس اولی و احق است بامامت و خلافت
آنحضرت در جمیع [illegible] بر بیان ندارد و برق شبهه آتش بار نمیدرد گرازه قیامت روشنی بخش اهل ایمان و آیات عالیه
منافقان است و بعد از این بتر تفصیل بیان خواهد شد آیه [illegible] و قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی
بگو یا محمد بس است خدا گواه میان من و میان شما و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قرآن باتفاق علمای مخصوص احادیث مستفیضه
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که مراد آنکسی که نزد او است علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان او است
علیهم السلام چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم

از ابو عبدالرحمن

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرآن را بهتر از علی علیه السلام بخواند ابو عبدالرحمن روایت کرده است
از ابن مسعود که گفت اگر میدانستم کسی را که بکتاب خدا از من داناتر است البته نزد او میرفتم گفتم از تو اعلم نزد گفت که نزد علی رفتم و بیشتر چون اعلم
نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته
بودم پسر عبدالله بن سلام را دیدم در ناحیه مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم مردمان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او
بود عبدالله بن سلام است فرمود که همان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن
حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلام است و سعید روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده
علم الکتاب آیا عبدالله بن سلام است گفت چگونه او میشود و حال آنکه این سوره در مکه نازل شده و عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت
بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران در حق تعالی به سبب بزرگی آیت که گردانیده علم آن در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع است بعد از پیغمبر خواهد
بود و پس این آیه از دو جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شده دوم از جهت آنکه آنحضرت را
شاهد رسالت اول قرین خدا گردانیده و از این هم بالاتر فضیلت نمیباشد سیم آنکه شهادت آنحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت
آنحضرت زیرا که شهادت غیر معصوم نمیتواند که اعتبار داشته باشد و عصمت دلیل امامت است چنانکه گذشت آیه [illegible] آیه نجوی است که جمهور
مفسران خاصه و عامه روایت کرده اند که چون آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سوال بسیار میشد بسبب ملال آنحضرت
میگردید حق تعالی بدین سبب و از برای امتحان صحابه ظاهر کرد که کدام یک در مقام اخلاص ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها
الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سخن گوئید پس پیش از آن راز گفتن تصدق کنید
پس کسی از صحابه و دوستان که بیشتر از [illegible] بر مقتضای آن آیه عمل نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اتفاق [illegible]
تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا
الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه ها بدهید پس چون نکردید خدا
شما را بخشید پس نماز را بر پا دارید و زکوة بدهید و اطاعت کنید خدا و رسول را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد
که معاندت این آیات منسوخ این صحابه شده چرا آنحضرت که عمل بان امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند که حافظ نعیم [illegible]
مفسران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آیه در قرآن است که هیچکس بآن عمل نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من
در آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه میخواستم رازی بگویم بیک درهم تصدق کردم تا آنکه این آیه منسوخ شد و ایضا روایت
کرده اند که فرمود برکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از بسکه هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد
پنهان رازی بگوید اول تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نجوی نازل شد کسی قدرت نداشت
که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت و هر رازی یک درهم تصدق کرد و در روایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این
آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت علی تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان
تصدق نکرد پس منافقان گفتند این کار نکرد مگر برای آنکه کار پسر عم خود را [illegible] و مع آنکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی
است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه منافقان وضع کرده اند از احادیث در مذمت برای ایشان بجز [illegible]

علیه را او دین کرده اند محض افتراست و معلوم است که اگر عثمان [illegible] شده در حرمین و روز [illegible] شوند از آنکه [illegible]
تصدیق کنند تا مورد این معاتبات کردند آیه هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده
نشوید حبل خدا کتاب است از جهت آنکه حق تعالی سبب نجات این امت کرده است و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمود که مائیم حبل حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صانع از آنحضرت روایت
کرده است و ایضا علما از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز
گذاشته ام که اگر متمسک شوید به آنها هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان
تا زمین و عترت من اهل بیت من [illegible] در حوض کوثر بر من وارد شوند آیه هجدهم قل هذه سبیلی
ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی یعنی بگو یا محمد این است راه من میخوانم مردم را بسوی خدا با بصیرت و بینائی من و آنکه متابعت من کرده
است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس مسلمان شده و بیش از همه کس
متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز روایت
کرده است و در روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا کسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و مؤمنین [illegible] و جابر [illegible]
است که مراد مؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است یا مراد نصرت خدا [illegible] که خدا بر دست امیر المؤمنین علیه السلام
جاری کرده [illegible] مراد آنست که همه را یاری کرد آنها علی بن ابی طالب است [illegible] آنحضرت علی علیه السلام
آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا الله
انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ
ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر آن از جابر از امام محمد
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی [illegible] و حافظ ابونعیم نیز بسند از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است که پیش از همه کس از
همه او را متابعت کرده است و [illegible] کشف است که او علی بن ابی طالب است که سر کرده مؤمنان است که از این آیات
و اخبار [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است متابعت حقیقی [illegible] حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت به راه خدا بعد از حضرت
رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص او است آیه نوزدهم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان [illegible]
کرده شده اند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار روایت کرده
در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس روایت و حذری و ابوسعید روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند [illegible]
از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و حافظ ابوسعید در کتاب منقبت المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده است
که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود که بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت او است که از جای خود حرکت

[illegible] کند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده
است و از مالش که از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس کسی گفت ای پیغمبر خدا محبت شما
محبت شما چه علامت است پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را
دوست دارد او را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد او را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت آیه بیستم
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی آن آیه است
که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی که مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد
میکنیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه سؤال میکنم از مزد
پس آن از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است
و احمد ثعلبی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت فرمود انصار بخدمت
آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما قرضها [illegible] و در اموال ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این آیه نازل شد و ایضا ابو محمد ثعالبی
در تفسیر ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و در روایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی
علیه السلام منقول است که در خطبه خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است و این آیه که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن
عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه
و فرزندان ایشان اند و روایت ابونعیم او و پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا از شواهد التنزیل
از ابوامامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی را
خلق کرده [illegible] پس من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند
نجات یابد و هر که از آن میل نماید [illegible] اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال دیگر
تا مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را نداشته باشد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را تلاوت کرده و حافظ ابونعیم بسند [illegible]
بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
در آن خانه بودند پس در عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه
و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابوهریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام
[illegible] گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک
من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آن و حسن
و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن چسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علامه [illegible] روایت کرده است
[illegible] فرزندی که من گرسنه بگوید خداوند الفت دشمنان آل محمد را و ثعلبی صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است هر که بر محبت
آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک الموت
و منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت
دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی قبر او را مزار ملائکه رحمت گرداند هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است

هر که بدوستی آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در میان دو دیده‌اش نوشته شده باشد که امیدوار است از رحمت حق تعالی و هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند احمد بن حنبل روایت
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب
دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد خدای تعالی
عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران سؤال
نمای که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود
و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است که آل محمد صلی الله علیه و آله آنهایند که امر ایشان بانحضرت راجع شود و هر که این شدت ارتباطش بیشتر باشد ایشان
آل آنحضرت اند و شکی نیست که میان فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت شدت تعلقات بود و این معلوم متواتر است
پس واجبست که ایشان آل باشند و ایضاً خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت است و اگر حمل بر قرابت
کنیم ایشانند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند اما دخول غیر ایشان
مختلف فیه است پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند پس صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
گفتند یا رسول الله کیستند این خویشان تو که محبت ایشان بر ما واجب است گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار
اقارب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول آیه در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت
شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند ثابت
شده است بنقل متواتر از رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت
که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات دلالت میکنند بر وجوب متابعت آنحضرت سیم آنکه
دعا کردن از برای آل منصب عظیمی است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است
پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد صلی الله علیه و آله واجبست و ایضاً صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف
حسنه محبت آل محمد است صلوات الله علیه و آله و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهر
را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را برداشت بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل
محمدند پس گردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد چنانچه گردانیدی بر آل ابراهیم ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان دست من
کشید و گفت عاقبت تو بخیر است آیه بیست و نهم الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال
شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی و بازگشت بآخرت و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است
که اصلش در خانه علی علیه السلام در بهشت است و در خانه هر مؤمنی شاخی از آن درخت است و ایضاً از جابر روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل
بهشت است [illegible] دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و فرعش
بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و باز دیگر فرمودید که اصلش در خانه [illegible] در بهشت یکی است
و در یک مکان است [illegible] آیات که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام
نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا می نمایم [illegible]

احادیث متواتره

احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و مثالب خلفای آنحضرت
و از آن چند فصل است فصل اول حدیث غدیر است و نص صریح امامت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار وجود مکه نموده
که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و حال اثر آن مسجد باقیست و اهل بیت آن
جمیع اطراف و نواحی آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضاً همچنانکه حجة الوداع و سایر
غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله و منازل امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب را
جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی خصوصیات و افعال خطبه
و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر احصا توان نمود مجملی از آن اختصار با [illegible]
که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمایم سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت
امیرالمؤمنین علیهما السلام در روز غدیر بمرتبه ای از آن واضح تر است که محتاج بیان و شبهه باشد ولیکن ذکر میکنیم اسما جماعتی را که در این باب
تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای اهل سنت
از کتاب ولایت که جلد [illegible] حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب
تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابوالقاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است
و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی
نقل کرده است و از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبرش [illegible]
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین
یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنین از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند
ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بآن احقید از جانهای ما فرمود
شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که گرفتیم
بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب
کن از برای مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان
بجاهلیت و کفر نزدیک است [illegible] خواهی نخواهی ایشان را بر این وا آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان
چگونه خواهد شد اگر دیگری را بر ایشان مسلط کنم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله
علیه و آله علی را بیمن فرستاده بود و در مکه با آن حضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزد کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر طلا را باو داد پس آیه انما ولیکم الله نازل شد چنانچه در سابق آیات گذشت
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینیم این صفت را که خدا
فرموده در کی ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید
از کجا می آئی گفت در نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر

واند شد و با او گفت امروز چه کار کردی [illegible] حضرت رسول [illegible] الله اکبر گفت پس منافقان [illegible]
گردانند و گفتند [illegible] این [illegible] برسالت باشد مردم [illegible] بگوی [illegible] چون [illegible] آنحضرت اظهار کرد
حق تعالی این آیه فرستاد و قل [illegible] معضون آیه [illegible] که چون بر ایشان خوانده شود آیات
[illegible] قرآن [illegible] آن [illegible]
من [illegible] حضرت [illegible] اگر معصیت کنم [illegible]
از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی حضرت فرمود [illegible]
در این باب [illegible] حضرت رسول [illegible] منبر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود [illegible]
در میان شما [illegible] کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من اند [illegible]
[illegible] حوض کوثر بر من وارد شوند [illegible]
[illegible] ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم [illegible] حضرت رسول فرمود
خدا [illegible] حضرت فرمود این [illegible]
[illegible]

[illegible]

گواهی خدا از مردم خواهد گرفت ای معاشر ناس منم راه خدا بسوی شما پیش از من پیغمبران گذشته اند و من [illegible]
که طاعت او مفروض است [illegible] ای معاشر ناس کراهه [illegible] از شما [illegible]
مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی آن را پس بعد از من علی و بعد از او
فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم شما را
و علی بعد از من بشما خواهد فهمانید بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من و بیعت [illegible] و اقرار از برای او بامامت
که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا [illegible]
[illegible] پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است [illegible]
بانچه با خدا معاهده کرده است بر آن پس [illegible] خدا [illegible] مردم شما [illegible]
کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان
که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران غایبان را برسانند پس بگویید
که شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی شدیم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم [illegible] دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما
بر این عقیده زنده [illegible] و بر این عقیده میمیریم و بر این [illegible] مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک [illegible]
[illegible] دلهای خود و زبانهای خود [illegible] این پیمان و اعتقاد [illegible]
میکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید [illegible] پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم
خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما
و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجای آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن
نیز در یک وقت ادا فرمود [illegible] این خطبه [illegible] از آنچه [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و غیر او روایت کرده اند و در کتاب الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آن حضرت نازل شده است
و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] مردم رسانید بغیر حج و ولایت [illegible]
حضرت جبرئیل آمد نزد آن حضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید [illegible]
تمام کرده ام و محبت او را بر خلق لازم کرده ام [illegible] مردم رسانیده [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] خالی نگذاشته ام [illegible]
مردم [illegible] از اهل شهرها و اطراف [illegible] که با تو حج بجا آورند [illegible] و مقصود [illegible]
که [illegible] حاضر شوند از همه طرف حجت و ولایت و امامت را [illegible] پس همه با آنحضرت متوجه شدند [illegible]
[illegible] هزار کس [illegible] هزار کس بودند [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
بعد از آن حضرت [illegible] پس [illegible]
[illegible] جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است [illegible]
و من [illegible] آنچه نزد تو است از علم
و میراث علوم پیغمبران پیش از تو [illegible] نزد توست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه

[illegible]

و بعد از تو حجت کامل منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را برپا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و زنده کن عهد و پیمان
و بیعت او را و بیعت ایشان با او [illegible] که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت اوست و مولای ایشان و مولای
هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبر را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام
کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت
کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیده ام از برای شما
دین اسلام را بولی خود و مولای هر مرد مؤمن و مؤمنه که آن علی است بنده خالص من و وصی من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق [illegible]
طاعت او [illegible] محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من [illegible] هر که اطاعت کند او را مرا اطاعت کرده است
و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد
مؤمنست و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات
کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس ای محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان
او را بر ایشان تازه گردان [illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار
نمایند [illegible] زیرا که کینه های ایشان را نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان
نگاه دارد پس تاخیر کرد [illegible] امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد [illegible] نگاه داشتن از شر ایشان را
نیاورد پس چون [illegible] بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند
و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون [illegible] بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد [illegible]
از روز گذشته بود [illegible] خطاب [illegible] منافقان [illegible] و گفت یا محمد
خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
[illegible] اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله
[illegible] عقب قافله [illegible] راه [illegible] منبر فرود آمد و خطبه طولانی [illegible]
[illegible] پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عثمان و طلحه
و زبیر بودند [illegible] بیعت [illegible] این قصه و خطبه را ذکر کرده اند [illegible] ایشان چون [illegible]
[illegible] این قصه [illegible] چنانکه [illegible] این [illegible] خطبه [illegible] ایشان [illegible] امامت [illegible]
[illegible] تاکید است و در آن نازل شده باشد و مردم [illegible] وقتی [illegible]
فرود آورند [illegible] که ایشان [illegible] و اکنون [illegible] از آنچه در صحاح ایشان و کتب [illegible]
معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد [illegible] از صحیح
مسلم روایت کرده است از زید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و
خطبه خواند [illegible] که آنرا غدیر خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و [illegible]
پس گفت ایها الناس من بشرم [illegible] نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت
کنم [illegible] دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس
بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا

بیاو شمارا آورم از حق اهل بیت من مرتبه این را از ام حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او آیا زنهای
آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت او آنهااند که بعد از حضرت
صدقه بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع
الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند
بر آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما
دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان الهی است هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر
ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او گفت نه بخدا که زن چند گاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید
بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه او هستند که صدقه بر ایشان حرام است مولف گوید که معنی اهل
بیت را سابقا بیان کرده ایم که مخصوص آل عبا است و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اجتهاد کرده و با آنکه مستغنی
مطلب ما است زیرا که خلفای ثلثه البته خارج اند و خویشان آنحضرت کسی از ایشان دعوای امامت نکرده همه اتفاق
بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوای کرده باشد قائلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق پاینده در میان
امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم دو امر سنگین بزرگ که
من اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست
کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که از یکدیگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من بر حوض کوثر و آنچه
ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت
من را در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابو داود و مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم روایت کرده اند و احمد
بن محمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم
ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت
و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بهر مومنی از نفس او گفتند
بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که دوستی کند
و دشمنی کن با هر که دشمنی کند پس عمر گفت بعلی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مومن و مومنه و ثعلبی از زید بن ارقم
روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را
بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولی ام بهر مومنی از جان او
گفتند بلی گفت پس کسی که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و آنچه در مسند ابن حنبل و کتاب
حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المومنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشانرا
که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید پس سی نفر از صحابه از آن جمع
شهادت بر مضمون حدیث آنحضرت دادند و در مسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را
روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت
اختیار کردند حضرت رسول امیر المومنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت

ایها الناس

ایها الناس کراهت کردید من کردید تخلفی کردید از من گردیده اگمان کردم که هیچ شجره را دشمن تر ندارید مانند خویشان من و هر کس علی را
خدا اکرام کرده است نسبت بمن چیزی که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب
من آمده من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهای را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و التضرع کردند و گفتند یا رسول الله از تو دور شدیم برای اینکه مبادا بر خاطر تو گران آید
پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده
و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة
از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است
بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن
و مومنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد
بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول این
حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر
روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
علم را روز خیبر بعلی بن ابی طالب علیه السلام داد و بر دست او خدا فتح روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را
که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه
من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو
جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت
با او توئی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او توئی آنکه در شان او نازل شده و اذان
من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و توئی ابلاغ آیات را بمردم خواهی گفت با او که توئی که بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع
خواهی نمود از ملت من خواهی کرد و گفت تو اولی با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت
با او من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشود و تو با من خواهی بود و بعد از
من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت با او که خداوند وحی فرستاد بسوی من که با ستم در میان
مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینهای که در سینه
جماعتی است از تو و ظاهر خواهند کرد بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان
پس گریه فرمود رسول گریست گفتند چرا میگرئی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و دفع
حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان ایشانرا خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا
جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و دوستان محبت
ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندگان ایشان بسیار
شود و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند از
فرج ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نام
او نام من است و از فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را بایشان ظاهر خواهد کرد و شمشیرهای ایشان [illegible] باطل خواهد

خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از روی ترس پس گویا حضرت ساکت شد و فرمود رب ما
شما را بقتل [illegible] اگر وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا [illegible] و دوست میگیرم [illegible] پس گفت خداوندا
ایشان اهل منند پس زایل گردان از ایشان رجس و پلیدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت
کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من [illegible] در میان ایشان بدرستی که تو بر هر چه خواهی قادری
و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در
فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک
فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن
عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند جلیل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد
سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این
آیه در کی نازل شده است در باب کی گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدران خود علیهم السلام روایت کرد
روایت کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم [illegible] ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و این خبر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و [illegible] را بست و نزد حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی
ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس
قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی
نشدی و دست پسر عم خود را گرفتی و او را زیادتی دادی بر ما و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست آیا این از جانب تو است
یا از جانب خدا است حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که بغیر او خداوندی نیست که [illegible] این از جانب خدا است
پس از آن حارث رو برگردانید و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما ببار یا بیاور بسوی
ما عذابی دردآورنده پس [illegible] هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را
کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و جماعت بسیار که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن
الیمان روایت کرده اند و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند
که از جمیع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام
را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی
شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر اکمال گردانیدن
دین تا آخر و این آیه نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن
دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کافران نا امید شدند و ظالمان
یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود گفتند
که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل شده بود الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن
روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری

که چون حضرت

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نصب کرد در روز غدیر خم و ندا کرد از برای او بولایت جبرئیل علیه السلام
بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن
عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که روز غدیر خم که هجدهم ماه ذی الحجه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن مردویه بسندها از ابن عباس که آیه بلغ ما انزل الیک من ربک
یعنی آنچه نازل شده بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
اگر کتمان آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه
و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل الخ آیه و ابن حجر
در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است از ترمذی و نسائی و
این حدیث بسیار است اسناد آن را ذکر کرده است ابن عقده و حافظ در کتاب جلالی و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن [illegible]
و جزری گفته است که مشهور و متواتر است [illegible] آن موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند ذکر ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق
از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان
بن ثابت که در حضور رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که [illegible] عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب علیه السلام هر کس حق خود را براو گواه میکرد و از برای علی علیه السلام
دوازده گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید همان
روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری [illegible] در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که بیعت
[illegible] بکند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق
که راست کرد در مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد
آنحضرت را شکسته و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت
خواهد کرد [illegible] آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه او داخل مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه
در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابوا پس هفت نفر از جانب راست عقبه
و هفت نفر از جانب چپ عقبه نشستند که چون آنحضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد [illegible]
حضرت [illegible] و حضرت بر ناقه سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد فلانی و فلانی در کمین
تو نشسته اند در عقبه که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست این که در عقب منست حذیفه گفت
منم حذیفه یا رسول الله فرمود که شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود که پنهان کن پس چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد
ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون صدای آنحضرت را شنیدند [illegible] و داخل قافله شدند و شترها
خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بآنحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران
کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه حجت دارند که جماعتی در کعبه سوگند خورده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود
نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس جمعی از آن جماعت [illegible] چون این را شنیدند نزد
آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر

[illegible]

الکفر و کفروا بعد اسلامهم وهمّوا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا
الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر [illegible]

[illegible]

انکی کو اهل

شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم پس علی مولای او است و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن
سوال اول قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که در پیش گذشته و چون اولی در کلام مطلق مفید نگردیده و خالی از اجمال نیست
پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد
و [illegible] الفاظ در کلام لازم می آید خصوصا در اینجا سابقا انفسکم مذکور شده و اولی است که در تصرف شروع در انفس خود کند
و متولی هر امر مشروع که خواهد شود پس هر گاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان
بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آرد و ایشان را با او احتیاج نباشد و معنی امامت
همین است و ایضا معلوم است که آنچه حضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی
در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنست
که بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از انفس ایشان
و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرد پس واجب است بر ایشان که آنحضرت [illegible] باشد بر ایشان از ایشان [illegible]
تر باشد بر ایشان از جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه
جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او کرده باشند هر گاه امری خطیر رو دهد و جان خود را وقایه او کرده باشند در جنگها و آنکه متابعت
نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را
بآن خوانده و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع نماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است
که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنکه بعضی از
متعصبان عامه مثل ملا سعد تفتازانی و صاحب المواقف و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه مبین است که مراد از مولی محب یا ناصر است
باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت
کبری فرمود و مشیت آن مستتبع بود [illegible] اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار
موجب [illegible] حسد و عداوت بود [illegible] خصوصا با وجود آنکه [illegible] از کینه های
دیرینه که در سینه های منافقان حاضر بود [illegible] تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن کسی که تقصیر
در شان او نماید و ایضا معلوم است که تخصیص دعا [illegible] مراد امراء و اصحاب ولایات است و مناسب احاد و رعیت نیست
وجه دوم آنکه دعا [illegible] ولایت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی
که علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار عداوت او نماید پس با این دعا آنحضرت برای کسی بدون
قیدی ولایت میکند بآنکه شخص هرگز در حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نفرت گردد وجه سیم آنکه اگر مراد ناصر و محب
باشد چنانچه ما میگوییم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه
ایشان میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا برای کسی که موالات و نصرت
او کند باول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه چهارم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه
اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شده و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری
و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است که با امامت
کبری مرتبط است زیرا که این آیه در روز غدیر نازل شده امری که سبب کمال این و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که اصلی

دین باشد

دین باشد بلکه اعظم و اتم انها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و بانعقاد آن قبول میشود اعمال
مسلمین وجه پنجم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه
در غدیر نازل شده چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه ذکر کرده است که این آیه نازل شد در فضل
علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای هر مومن و مومنه پس گفته است این قول ابن
عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند
که این آیه در امر غدیر نازل شده و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکنی
هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده و خوف حضرت از تبلیغ که [illegible] تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را
از شر منافقان نگاه دارد دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب
اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند
از ضایع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمال آنکه ایشان در فتنه [illegible] این قسم امر نیست
مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید
[illegible] امور مسلمانان از جهت کینه ها که از آنحضرت در سینه ها [illegible] آن [illegible] از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد که نگاه
دارد آنحضرت را از شر ایشان وجه ششم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد
کسی که انصاف داشته باشد متواتر بالمعنی است [illegible] قرینه متواتر شده بر آنکه مراد بمولی [illegible]
که متضمن امامت است [illegible]
[illegible] وجه هفتم
آنست که از نظم [illegible] که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام [illegible] حسان بن ثابت
که در جمیع کتب سیر [illegible] مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] شد و در این باب قصیده [illegible] و حضرت او را
تحسین کرد [illegible] حارث بن نعمان فهری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل دوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هر دو گوش من کر شود و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضاً از صحیح مسلم
و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معاویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه
سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من است آن سه چیز که در حق علی شنیدم هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر
یکی از آنها از برای من بوده باشد بهتر است از آنکه شتران سرخ موی مال من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او گفت
در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت که مرا با زنان و کودکان میگذاری گفت
… در آنجا گفت اما ترضی … الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس آنکه شنیدم که در روز خیبر میگفت
البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند او را خدا و رسول پس ما همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون
علی علیه السلام حاضر شد دیده اش درد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود در دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست
او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر
در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع غزوات با حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در آن حاضر بود و تخلف ننمود تا بعد از هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از برای محافظت
مدینه و حفظ عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را
جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست و روایت کرده است آنرا از رسول خدا صلی الله
علیه و آله سعد بن ابی وقاص و طرق حدیث سعد بسیار است و روایت کرده اند این حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء
بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها منجر بطول میشود و فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده است از …
… شنیدم رسول خدا با علی علیه السلام میگفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و روایت ابن عباس
بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که … کتاب بزرگی
تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که معتبرترین صحاح ایشان است این حدیث را
بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن
الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله
هارونی از موسی و … که از علمای عامه است این حدیث را امیر المؤمنین علیه السلام و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن
عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن حویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع
و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل
بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه
السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیها السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت
ابن مسیب از سعد زیادتی است که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت که راضی
شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی است که حضرت رسول با علی صلوات
علیهما گفت یا علی باید یا من در مدینه بمانم یا تو پس بماند چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند
که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از عقب آنحضرت رفت و گفت مردم چنین و چنین میگویند حضرت
فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را …

سعد از علی

سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی
بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه … ذکر کرده
است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول المخالفین است روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم
بغیر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیری و … و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است
در شرح این سخن بعد از ذکر اخبار بسیار در موید این کلام نقل کرده است گفته است که دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت
رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که گفت واجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت
آن کرده اند جمیع فرقه‌های اسلام که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس ثابت کرده است از برای آنحضرت
جمیع مراتب هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد مگر آنچه استثنا کرده است …
گمان کرده میشد اگر آن نبود که آن خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع
دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با آن جماعت که عمر با او شریک کرده بود آنها را
آیا در میان شما کسی است بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر
پیغمبری بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه که از متعصبین و نواصب است که … امیر المؤمنین صلوات الله
علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است و تواترش کرده است و کلام … از این واضح تر و قطعی تر
… که هر یک از محدثین ایشان از جماعات ایشان بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را
در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب اعتقاد در بسیاری از اصول
دین بحدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از
هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد
وجه اول آنکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف چنانچه هر گاه بعضی از منازل را استثنا کنند که … صریح میشود در عموم
و … مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله … آنکه بخیل است هر کس چنین میفهمد که … در صفات
کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت میکند بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهما السلام بود باید که در آنحضرت باشد
بغیر پیغمبری … مسلم است که از جمله نسبتها خلافت بوده است چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هر گاه موسی غایب
بشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این معنی بغیر پیغمبری استثنا شده است
اگر گویند که این خلافت در حال حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است
و الا احتیاج باستثنا نمیبود یا آنکه خلافت ظاهر لفظ است وجه دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع
امت موسی پس باید حضرت امیر افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی
وجه سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول … را در مقامات متعدده فرمود و اکثر مطلب منزلت و خصوصی
بود در وقایع متباینه مثل آنکه در سد کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه حسن و حسین
و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در … فرمود …

معلوم میشود که جمیع منازل هرون را است حضرت منزلت خلافت **وجه چهارم** آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع
شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار وارد شده است
لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما
بوده باشند مانند دو تای کفش که با هم موافق اند و مانند پرهای تیر که با هم برابر اند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل
سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشد
پس باید که در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که شبیه او باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او
برداشتند و او را ضعیف کردند و نزدیک شد که او را بکشند چنانچه در حدیث آمده است که چون
حضرت امیر را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند بقبر حضرت رسول رو کرده و آیه را خواندند که هرون بموسی گفت
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردند
و نزدیک بود مرا بکشند **وجه پنجم** آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که امامت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد
باولاد هرون علیه السلام پس از جمله منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه اولاد او باشند پس مقتضای منزلت باید که حسن
و حسین علیهما السلام که باتفاق خاصه و عامه بمنزله پسرهای هرون بودند خلیفه حضرت رسول باشند پس منزلت ثابت باشد
آنحضرت مقتضی اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل
بیان احوال یهود گفته است که امر میان موسی مشترک بود و هارون علیه السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون
وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد امامت بیوشع علیه السلام بامانت که رساند بشبر و شبیر اولاد هرون
پس مستقر از برای که وصیت و امامت که مستقر میباشد **وجه ششم** آنکه در حضور غزوه تبوک حضرت امیر را
خلیفه گردانیده و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از فوت آنحضرت نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب مذکور بگذریم از این که
منزلت کرده است بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس هر صاحب منزلت که داشت و اخوت و خلافت و اختصاص
حسب و نسب و قرابت نسبی و مناقب جمیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات خواسته باشد بغیر سبقت در کفر
که نقص اقبح است و شائبه کمال در آن جهت مقدم داشتن بسیار قبیح است و ترجیح مرجوح است والله الهادی الی سواء السبیل
فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول و انحصار این معنی در او بطریق متعدد و شده است **اول** آنکه در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرغ آورده بودند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام
آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته که رزین گفته که این حدیث را نقل کرده است و در روایت دیگر آمده است که انس ابن مالک گفت که علی علیه السلام
گفت که طلب اهم از من کن از برای من و تو انتر و من نشنیده است پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای
رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ آورد بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود از برای حضرت
حضرت رسول هدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت حضرت گفت خداوندا بفرست بسوی من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی
رسول تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون
گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی و چهار سند روایت
کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرغ بریان هدیه آوردند چون

را نکشت آنحضرت گذاشته فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس در خانه خود که
خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است
برگشت چون حضرت رسول دعا کرد بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ باز
در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت
چون مرتبه سیم حضرت رسول دعا کرد باز آمد و در را کوبید حضرت رسول فرمود در را بگشا چون
در را گشودم داخل شد حضرت برای او سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را با هم تناول نمودند و در روایت دیگر
از احمد بن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق
بسوی خود را بسوی من بفرستد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم تو نمی آمدی خداوندا بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله
من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم که شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود
هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی یا فاضل تر از او هست و جماعت از اهل حدیث
روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر اهل شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف کردند
کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است آنحضرت فرمود که اگر دروغ گویی مبتلا شوی بمرضی که نتوانی پنهان کرد
آنرا از مردم پس مرض برص بعد از آن در روی او بهم رسید که نتوانست پنهان کرد و این مرد که در مناقب
ابن مغازلی آمده و کرده و عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید
مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و خطیب خوارزم
نیز این حدیث را بسیاق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند
میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی
در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل
در فضائل و نطنزی در خصائص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی
و ابن شاهین و مسعر و ابوبکر حنفی و مالک و اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه و عبدالملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن
عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن عطیه روایت کرده است و خطیب
ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث جداگانه تصنیف کرده است و کسی که خود را سنی
حدیث را از انس روایت کرده اند و نود نفر از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند با آن همه که اکثر ایشان
با امیر المومنین علیه السلام دشمن بوده اند و سعی در اخفای فضایل او می نمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت
آنحضرت زیرا که محبوب خدا و رسول بودن بغیر آنکه او را استحقاق و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه بیش
ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و اینکه
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بودن کمال اعتقاد و اتصاف بحسنه و ثبات صحیحه اعمال صالحه میباشد زیرا که تفضیل
مفضول بر کامل و مطیع بر عاصی و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری جاهای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس بگو ای محمد اگر هستید که خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا
شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و آنچه وارد

که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد کرده‌اند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که جهاد نکرده‌اند و نشسته‌اند درجهٔ بزرگ و فرموده است
که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده‌اند و قتال کرده‌اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده‌اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را می‌بیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند با بدکردار بسیار کم
متذکر می‌شوید حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قرآن مشحون است باین مضمون و ایضا معلوم است
که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه
خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینهٔ آنکه حضرت خود قایل این قول است و به ثبوت افضلیت احق بودن
بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده‌اند اعتراض اول آنکه شاید
مراد احب الخلق الیه باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان‌فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر
از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات دلالت بر عموم میکند و [illegible] عموم است و اکمل در کلام جواب
امر است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلق مذکور نیست و آنکه احب است در اکل با اعتبار افضلیت
اگر [illegible] ثابت نشود [illegible] است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه
پریشان‌تر از آنحضرت کسی نبود و شیخ مفید علیه الرحمة از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد تخصیص
فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا [illegible] حضرت را [illegible] حضرت [illegible] حکم کرد که این فضیلت
از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد
با آنکه مکرر در میان انصار [illegible] و اگر آن مراد بود بایست حضرت [illegible] فضیلتی [illegible] این سخن [illegible]
از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال [illegible] حضرت امیرالمؤمنین این را حجت بر فضیلت و خلافت
خود نمیکرد در شوری و آنها چرا قبول این [illegible] در جواب نگفتند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت
باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که این دلیل فضیلت بود انس چرا از برای رعایت آن منافقان
کتمان شهادت میکرد [illegible] حضرت [illegible] و اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت [illegible] افضل خلق
بوده باشند و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همان است که این خلاف اطلاق و عموم لفظ زیرا که ظاهر
لفظ است که احب جمیع خلق است الیه غیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم
السلام و دلیلی بر تخصیص نبوده [illegible] کلام [illegible] شوری و بعضی از فضلا
جواب گفته‌اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که [illegible] مردد است میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات
دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمالی که تو گفتی [illegible] از امت به آن قایل نشده‌اند و بعضی
از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود و قرینه بر آن هست که حضرت
با آن سخاوت [illegible] انس [illegible] را شریک نکرد و حصه باو [illegible]
بر غیر معصومین [illegible] خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در این واقعه [illegible] و دلیل بر عصمت [illegible]
هر دو [illegible] شد دوم منقبتی است که در غزوهٔ خیبر ظاهر شد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم
روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی

که دوست

که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا
و رسول را و او را خدا و رسول دوست دارد و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را [illegible]
آنکه مرا از برای این امر بطلبند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و در عقب مکن
تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندکی راه رفت ایستاد و نظر عقب کرد و بآواز بلند با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هرگاه این را گفتند خون و مال خود را از تو حفظ کرده‌اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن الاکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ
خیبر نرفت از برای آنکه دیدهٔ مبارکش درد داشت و در دل گذرانید چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت با خود
گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نبودم پس از عقب بیرون آمد و بآنحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش
فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول
او یا گفت میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و آن را
[illegible] پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت
البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صبح به نزد
آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود که کجاست علی بن ابی طالب همه گفتند که
یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبیدند و آوردند پس آب دهان مبارک در دیده‌های او انداخت
و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال
کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام
و خبر ده ایشان را آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند بسبب تو یک مرد را بهتر است
از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن وقاص که مشتمل بر این منقبت بود
در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیکم صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شد [illegible] پس علم را بابوبکر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر
فرستاد و چون مقابل آنها شدند [illegible] و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن [illegible]
او را نسبت میدادند بترس [illegible] حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شده بود بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت
با اصحابش گریخت پس بار دیگر عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول
او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلام در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی
آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلام را طلبید [illegible] حاضر شد [illegible] حضرت رسول [illegible]

شته را خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع القطعه از بر بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته
میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه شود ترا گفت درد دیدهای بهم رسیده فرمود نزدیک من
بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را بر دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم
نشد پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام
علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم در موضع توقف کرد و علم را در پای قلعه خیبر نصب
کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب پس رو باصحاب
خود کرد و گفت بحق آن خدائی که توریه را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت بعضی
دیگر آن حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حضرا رخواند و پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب ملعون
روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مغفری بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود
بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع کرد و پیش رفت و دو ضرب در میان ایشان رد شد
پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مردود را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست
چون یهود آن حالت را مشاهده کردند بقلعه گریخته در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یکقطعه سنگ و در میان
آنش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کنده
مانند سپر آنرا بدست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت تا چهل گام دور افتاد و چهل نفر
از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که از چهل نفر بسته
و چهل نفر میکشیدند و ثواب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که مخالفان و موافقان بطرق متعدده
روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب یاد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات
محبت و محبوبیت خدا و رسول مخصوص است بآنحضرت و اکثر جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند
و این منقبت از روی شرح بارز آنحضرت و این منزلت عظمی و منقبت کبری را جمیع اثبات در البخاری و مسلم و ترمذی
بچندین طریق و ابن مغازلی بهفت طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی
بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و ... در کتاب ... و دیلمی در فردوس
الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و عمر داده و ایشان
گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت گفته
مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال بر این قصه
بر امامت و خلافت آنحضرت پس بر دو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد وجه اول
آنکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت
هر آینه مهر با آن جنبی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم را بایشان
داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند و عمر در مدایح خود ذکر نمیکرد و خود حضرت امیر علیه السلام در
مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که در کسی دیگر نیافت

ایشان

ایشان را اختیار نماید و جان و مال خود را در راه طاعت خدا در راه ایشان بذل نماید و مراد از محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست
که در تمام امور و در جمیع احوال از جمیع جهات محب ایشان باشد و این هم لازم مرتبه عصمت است و عصمت لازم امامت است
چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث
الایمان هست و اختصاص بهو ندارد پس معلوم است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را ملکه با آنکه از مرتبه عصمت زیرا اگر هر صفت
مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که از آن جهت او را دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم از آن شکی نیست
که این ستایش متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است از حکیم علیم محال است وجه دوم
آنکه بعد از آنکه تأملی بر عاقل مخفی نیست که هر گاه اول علم را بابوبکر و بعد از او بعمر داده باشند و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان
آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح شود البته باید شخص مخصوص بهمان
صفات و از آنها که منهزم شده اند نباشد پس اگر آنحضرت یکی از این صفات منظور بود که فردا علم را بکسی میدهیم که از اهل مکه باشد و قریشی
باشد با آنکه این دو صفت در آنها که گریخته باشند هم داشته بودند خلاف قانون بلاغت پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست
خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است
بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول او را دوست ندارند و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین
آمنوا اشد حبا لله یعنی آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است
اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را
قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است در بسیاری که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است
که او دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهرین را پس مقبول نشده خواهد بود حج ایشان و توبه ایشان
از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین
و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات که محبت خود را نسبت با جماعات یاد کرده است اگر ایشان از یکی از آنها
میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از آن جماعات باشند که خدا عدم محبت خود را
بایشان نسبت داده است مثل خاینین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان به دنیا و مستکبران و اسرافکنندگان و از حد تجاوز کنندگان
و فساد کنندگان و از سایر کفار و اثیم و مختال و فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی
که باین شائبه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت
منحصر خواهد بود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و محقق است این دو دلیل با یک دلیل تمام بر گردد هرگاه مراد محبت کامله است
از جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند
بر علو مرتبه معارف آنحضرت از فضیلت نفسانی چنانچه معلوم شد و دیگر حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه
فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که بر گردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا
گروهی را که دوست دارد ایشان را خدا و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و غالب
باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا
وسیع العطا و داناست و آیا این ملاحت گذشته نه هر عاقلی که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور

سابقه حضرت امیر المؤمنین و اصحاب او بنده که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کرده اند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای [illegible]
علیه السلام را بجهاد وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آن حضرت بخصوص بخیبر و حنین قطع نظر از آنکه معلوم است که این آیه اوصاف در قرآن
حضرت مجتمع نبوده و هر یک از [illegible] در آن حضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار آن نتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس
روایت کرده اند که این در شأن آن حضرت نازل شده و مؤید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابو داود و صحیح ترمذی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه [illegible] آمدند بسوی ما جماعتی از [illegible] گفتند [illegible] آمده
اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما از خدمت [illegible] پس رد کن آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شده و گفت ای گروه قریش [illegible]
ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کسی را که گردن شما را بشمشیر بزند و آنچنان کسی است که خدا امتحان
کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیست فرموده که از جمله ایشان است خاصف
النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون [illegible] مبارک آن حضرت بود در سفر حضرت امیر [illegible]
نعل خود را داده که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار از ابن عباس
روایت کرده است و در بعضی روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این ستمها نکنید [illegible] مبعوث سازم بسوی شما مردی از شما
که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند
پس عمر است گفت نه ولیکن آن کسی است که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول
در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن قتال خواهد کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه ولیکن
آن کسی است که نعل مرا پینه میکند **و منها** احادیث متواتره است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع
الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن [illegible] علی
علیه السلام را امیر کرده و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر بکارزار منتهی شود علی علیه السلام بر همه امیر باشد پس حضرت علی قلعه را فتح کرد و از
غنایم آن قلعه جاریه از برای خود برداشت خالد شکایت [illegible] و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم
حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه گمان داری در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد
خدا و رسول را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت
شده و در آنجا نیز این زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از این هست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده
است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی کنید پس نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید
تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرده گفت جاریه از غنیمت را از برای خود برداشت پس حضرت رسول غضبناک شد
که رنگ مبارکش سرخ شد و گفت علی را برای آن بگذارید ای بریده که علی از من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من
و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچند سند روایت
روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث روایت کرده اند و ایضاً جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من رسالت مرا کسی بغیر از من یا علی و این حدیث [illegible] است
نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب [illegible] ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون
امیر المؤمنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت [illegible]
در شأن حضرت علیه السلام گفتند [illegible] هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که [illegible]

بودار خود و بقیه آب دست شستن ترا گرفته طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا از آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من
وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی بغیر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و تو ادای دین من خواهی کرد و ادای سنت من
و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد
خواهی شد و اول کسی که جامه پوشیده شود با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من تو و شیعیان تو بر منبرهای نور
خواهند بود با رویهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است
با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان سینه تو پنهان سینه
من است فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده‌های مرا عمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تو
است و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من در حوض کوثر بر من وارد نخواهد
دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلام سر بسجده
گذاشت و گفت حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من باسلام و تعلیم کرد قرآن را و مرا محبوب ترین خلایق خاتم پیغمبران
و سید مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از
تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان خصایص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
او را خواهش و اهم از بودن وزیر امور و در راه خدا طلب است **مطلب اول** اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گریان بنزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب و مرا [illegible] با کسی برادر نکردی حضرت
رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
بعلی علیه السلام گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون
عمر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر علیه السلام بایشان
گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد
در وقتی که مسلمانان با یکدیگر برادر کردند پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت
که منم بنده خدا و برادر رسول او و این سخن را بغیر من کسی نگوید مگر بسیار دروغگوی و قصه مواخات از متواترات است
ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است
و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برادر گردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در صورت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن
بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد
حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت
از منست و من از اویم و او از من بمنزله هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود
از سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت [illegible]
[illegible] باشد و در مسند احمد بن حنبل بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که بر در بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند

محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست مطلب دوم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس
روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی
و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده که در روز غزوه طائف حضرت رسول صلی الله علیه
و آله با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی
که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بگوش
رسول رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز گفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه
و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا ابوبکر را
دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند
رو از او گردانید باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را
برگرفت و با او راز میگفت تا بعالم قدس ارتحال نمود مطلب سوم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون صحابه
بمدینه آمدند در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها بسوی مسجد گشوده شد یعنی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را
فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنان
گفتند چون این سخن به آنحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه
خدا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و صاحب
فضایل و ابونعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند
این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن جوزی از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت خوخه
روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون خدا گفت که بیرون روید از مسجد هر کس بغیر آل علی گفتیم
بیرون رفتیم از مسجد و در خانه های خود را بستیم [illegible] و در این زمان نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین که در مسجد
متصل بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از
ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود
در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و خصیصه منقبتی است که فوق آن متصور نیست مطلب چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد دست حضرت
امیر علیه السلام را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در
فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا
صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر در کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو
افکندند و بر بالای خانه بتی بزرگ گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی [illegible]
بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام گفت که تو بر دوش من بالا رو
و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت طاقت حرکت نداشتم پس آنحضرت

او پس حضرت

او پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاستم بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است
چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را بگیرم میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی
بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است [illegible] پا بر دوش او [illegible] و در کتب
[illegible] مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد
و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله
ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنانت
بلند گرداند و چون حضرت رسول غضب میکرد بغیر علی کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت
دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی
حاضر نبود میفرمود کیست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر [illegible] حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسند
بسیار از صحیح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علیم و او [illegible]
از جانب من [illegible] و ابن عبدالرحمن در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال اول هجرت دختر
خود فاطمه سیده زنان اهل جنت بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید در دنیا و آخرت
است [illegible] که اسلام او پیش از همه صحابه بوده و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است [illegible]
[illegible] وقتی که رسول خدا آن دو برگزیده [illegible] یکجا کرد و دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا
کرده از برای [illegible] دعا میکرد [illegible] که از برای فاطمه دعا میکرد و ابن مغازلی روایت کرده است از مطلب بن عبدالله که رسول خدا [illegible]
کار کرد و ثقیف را وقتی که نزد آنحضرت آمدند گفت یا مسلمان میشوند یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت
مثل جان من است پس گردنهای شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و اموال شما را خواهد گرفت عمر گفت
بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس [illegible] دستش را
گرفت و دو مرتبه گفت او این است مؤلف گوید که [illegible] چون [illegible] است از قسم دروغ [illegible]
است [illegible] در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته اند [illegible] دروغ خواهد بود [illegible]
[illegible] که مردم از [illegible] دانند که از دروغ [illegible] و از همه کس [illegible] تر بوده [illegible]
[illegible] این [illegible] است [illegible] و در جامع الاصول
از [illegible] و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر حضرت فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری
کردند و حضرت [illegible] که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب خصایص
حضرت امیر علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از آنست که در این رساله توان کرد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] هرگاه [illegible] از اقارب خود [illegible]
[illegible] و در همه حال [illegible] با او [illegible] و از برای
[illegible] و این اول [illegible] امارت و نیابت او [illegible] جانشین من است [illegible]
[illegible] است که محبت او تابع محبت خداست [illegible] است [illegible]
[illegible] خلافت آنحضرت فصل چهارم در بیان آیات که بر وایات [illegible]

متواتره ثابت شده است که حق تعالی با امیرالمؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد ملازمت علی بن ابی طالب علیه السلام
که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است
و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت اگر
همه مردم بوادی میروند و علی بوادی دیگر میرود تو با علی برو و مردم را بگذار و او ترا در ضلالت داخل نکند و از هدایت بیرون نبرد و از ابو ذر
روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است و حق با او است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند
از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی
با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و مشهور شده است در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده
گفته است بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را در آن شکی نیست که محتاج باستدلال او باشد
و ابن حجر مکی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآن است
و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت
کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی را
قدرت بر انکار این مضمون نمی‌ماند و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند
وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است وجه دوم آنکه دلالت بر افضلیت
آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا وجه سیم آنکه احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر علیه السلام که عام
و خاص روایت کرده‌اند معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرده همیشه ایشان را
نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از
صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب کتاب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت
کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس
عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی حضرت رسول خداام پس آمدید و تو طلب میراث برادر
زاده میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم
آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راست
گو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفتم من ولی رسول خداام و ولی ابو بکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار
و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس خلافت را متصرف شدم
متفق شده ابو داود [illegible] که میراث را [illegible] پس این حدیث که در صحیح ایشان وارد شده است از آن
معلوم میشود که حضرت امیر علیه السلام این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس چگونه حکم
با راست و بیعت ایشان شده باشد و القابی که ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده‌اند اجماع بر
او است و هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و عباس آمدند نزد ابو بکر و طلب میراث

خود را

خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت
از ما میراث نمی‌ماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرد من همان میکنم پس چون
حاصل صدقه مدینه آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته
اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت کرد از ابو بکر و با او سخن نگفت
تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو بکر را از برای نماز او خبر نکرد و پس عایشه گفت که علی روئی در میان
داشت تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا رحلت کرد روی مردم از او گردید و رعایت نمیکردند فاطمه بعد از حضرت
رسول شش ماه زنده بود و پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از
بنی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون علی علیه السلام دید که روی مردم از او گردید بضرورت
میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیا نزد ما و کسی را با خود میاور و از برای آنکه عمر را با خود نیاورد و چون شدت
عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر گفت که تنها نزد ایشان مرو و ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه توانند کرد
پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر علیه السلام برخاست خطبه خواند و فضیلت خود را
ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر سنگین دل بگریه در آمد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخاست و خطبه خواند
و عذر ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس عاقل که در این حدیث تامل نماید
میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماع بر خلافت نه طوعا و نه جبرا نشد و اتفاق ایشان در این مدت در فروع و اصول
از ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بوده و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد از [illegible] از محض خوف و قلت
اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت حقیقی در حق هر پادشاه جابر و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن در سلطان
انشاء الله مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است
که معاویه بعلی علیه السلام نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد و عناد است که تو را بر آن داشت و در بیعت و در سایر
مردم زیرا که امور این امت بر گشت بجهتی بعد از رسول خدا اگر نه حسد ورزیدی او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را
از تو از نظر خشم آلوده تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند و امتناع کردن از بیعت خلفا ترا میکشیدند بسوی
بیعت ترا مانند شتری که مهارش را کشیده تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مذکور پس حضرت امیر در جواب
نوشت که آنچه نزد من نامه در آن نوشته بودی مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت
ایشان من عذر نمیخواهم از این امور نزد تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او اختلاف
کردند قریش گفتند که باید امیر از ما باشد و انصار گفتند که باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و ما سزا
وارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما اهل بیت
آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند بر تو ابو سفیان نزد من آمد و گفت
که این امر از غیر تو است [illegible] و اگر خواهی پر کنیم مدینه را از سواران و پیادگان بر ایشان
پس من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است
که چون علی علیه السلام خواست که بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی
پیغمبر خود را بعالم برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن

از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان
بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و اسلام در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد شد
و به اندک آفتی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بعد از جوار
رفتند و ایضاً بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر گفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من
منع کردند و غصب کردند امر مرا و در روایت دیگر که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا
و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین علیه السلام
این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان رنجیده
شده بوده و صاحب مشکوة از صحیح مسلم نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر
منافقی و در صحیح ترمذی از ابوسعید روایت کرده است که منافقان را نمیشناختیم مگر به بغض علی و در استیعاب نقل کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که ایذا کند مرا خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت
لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان فضیلت آنحضرت
است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقاً مذکور شد باقرار محققان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است
قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد
و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابوایوب و سهل بن حنیف و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمه
بن ثابت و ابوالطفیل و عباس بن عبدالمطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب کافة و زبیر نیز اول قایل بود
و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبدالعزیز و ثعلبی که از اعاظم
مفسران ایشان است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل
ابراهیم و آل محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آن
حضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده است سلام علی آل یاسین و در صلوات
بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی
یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت
بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است چه گمان میکنم در شان مردی که اعدایش اقرار دارند
بفضایلش و نتوانستند انکار آن و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند
و احادیث بسیار در مثالب و معایب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را
حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند حتی که مردم منع
کردند که نام او را بر زبان جاری کنند و هرچند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند او بلندتر و قدرش رفیع تر شد
مانند مشک که هرچند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و در مثال روز روشن
که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم دیگر ببینند و محکوم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و مستند و جمیع کمالات باو منتهی

بگوید

بگوید و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام کرمها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از
او هر کس نصیبی از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمالات یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم الهی علم خداشنا
سی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و درهای معرفت و راه هدایت از بیان او افراخته و راه ضلالت بتیغ کلام او دور
گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علمای معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل اند در این فن استاد مردم
انداخته که ایشان از او دیده و اشاعره نیز غاشیه بردوش این یک دیگر و ما ... ازین سه گونه زیرا که استاد ایشان ابوالحسن
اشعری و او شاگرد ابوعلی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابوهاشم
عبدالله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت
ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از او مأخوذ است و ابن عباس که استاد مفسران است و اکثر این علم از او
مأخوذ است شاگرد او است و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون نسبت گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله
علوم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی
و جنید و سری و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت از روی فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان
است سندش متصل بآنحضرت و خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و عربیت است و هر کس میداند که اختراع این علم او کرده
و ابوالاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول قواعد آن را او بیان فرموده از آنجمله است که فرمود کلام
اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول
منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه نفس او ذات خصایص نفس
نمای بسیار اگر اکثریت جلالتش در رفعت بکجا رسیده و شوارق همتش از کدام مشرق دمیده **اما** شجاعتش شجاعت بسیاری که
از یاد مردم برده و نام آنها که پیش از او بوده اند پنهان کرده و مقامهایش در حروب مشهور و جنگهایش تا قیامت معروف است و او است
شجاع مردی که هرگز نگریخت و از هیچ لشکری نترسیده و هر که با او مبارزه کرد از او نجات نیافته باشد و هر که را ضربتی زده محتاج بضربه
دیگر نشده است و چون از او گریخت ... چنانکه بعد از آن حضرت عمرو بن عبدود را که کشت
خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمون شان این است اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون
قاتلش بیگانه نیست و شجاعت ممتاز و بیهمتاست پس او را از کشتن او عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و او
گرفته و در برابرش ایستاده و همیشه آن فخر را میکرد و روزی معاویه بر تخت خوابیده بود و پسر او رشید عبدالله بن زبیر
او در برابرش ایستاده و عبدالله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا بکشم معاویه گفت دعوی شجاعت میکنی
عبدالله گفت چگونه انکار شجاعت من میتوانی کرد و من در صف قتال برابر علی بن ابیطالب ایستاده ام معاویه گفت اگر ترا یک ...
ترا و پدر ترا بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکاره بود طلب دیگری ... و از جمله شجاعان از مشرق و مغرب اولا اسلام
میداند و نام او مثل میزنند **اما** قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق
که درت ازجا کنده و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیم را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز آمده
اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها گرسنگی میکشید و قوت خود را بدیگران
میداد و جمع قرآن حتی این سبب نازل شده و این آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او آمده است
که او برای نخلستان یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست مبارکش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود

از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک می‌بست و گفته‌اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود و کرم بی‌بدیل بود که خواسته و پسندیده
و هرگز به سائل نگفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شد و نزد معاویه رفت که دشمن‌ترین مردم بود نسبت بآنحضرت
و نهایت سعی در تهمت و عیب و شتم باو می‌نمود و گفت از پیش بخیل‌ترین مردم آمده‌ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل
میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از آن نمانده است که خانه‌های اموال را تصدق
میکند تا آنکه جاروب نموده در جایش نماز میکند [illegible] و دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را
طلاق گفته‌ام که هرگز رجوع ندارد تا آنکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت ؛ حلم و عفو حلیم‌ترین و عفو
کننده‌ترین مردم بود از کسی که باو بدی رسیده بود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با عدوی خود چون مروان بن الحکم و عبدالله
بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد بعد از آنکه بر سپاه او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد
و تلافی ننمود و با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و [illegible] لئیم و احمق [illegible]
گفت [illegible] از این گفت [illegible] و گرد چون بر او ظفر یافت [illegible] و شفقت با او نمود و اهل
بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و اولاد و
اموال و اولاد ایشان را نگذاشت غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته بودند
آنحضرت منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم
ایشان را از آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت جنگ نباشد فرمود حاشا آنچه ایشان کردند من نکنم [illegible]
از این افزود که طرفی از آب را گشودند که انتفاع آب بردارند ؛ جهاد در راه خدا معلوم است و دشمن [illegible]
جنگ [illegible] مخصوص او است و هیچکس بگرد او نرسید [illegible] و در این باب احتیاج بفایده نیست زیرا که جهاد آنحضرت از امور
مشهوره متواتره است ؛ فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا است و خطب آنجناب [illegible] کلام او را گفته‌اند که دون کلام الخالق و فوق
کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معاویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده‌ام گفت وای بر تو او را
عاجز بگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر او نگشوده و فنون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده ؛ حسن
خلق و شگفتگی رو [illegible] مثل است تا حدی که اعدای ایشان او را باین عیب کرده‌اند عمرو بن عاص گفت او بسیار دعابه و خوش
طبعی میکند و عمر این را از قول عمر [illegible] که او برای [illegible] خلافت را با آنحضرت [illegible] گفت [illegible] و صعصعة بن صوحان
و دیگر شیعیان در وصف او گفته‌اند [illegible]
[illegible]
[illegible] معاویه [illegible] خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم
[illegible] خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو [illegible] چنین نمودی [illegible]
[illegible] از همه کس بیشتر بود [illegible] تقوی [illegible]
در میان دوستان [illegible] و در میان مخالفان [illegible] است
[illegible] نبود [illegible] هرگز [illegible]
[illegible] خشک [illegible] فرزندان [illegible] زینت [illegible]
[illegible] درشتی بوده [illegible]

الشجاعة

دشنه [illegible] تا [illegible] که تمام شود [illegible] زمان [illegible] اگر گاهی میکرد [illegible] با نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر
از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات نکنید با این حال قوت و زورش
از همه کس بیشتر بود و در اول همه جهاد اسلام سوای شام کرده است معاویه بود و اموال پیش او جمع میکرد همه را بر مردم قسمت میکرد ؛ عبادت عبادتش
بود نمازش از همه کس بیشتر و روزه‌اش از همه فزون‌تر مردم از او نماز شب و علامت اوراد و اقامت نوافل را آموختند [illegible]
اوراد او بود [illegible] گفت [illegible] عبادت کسی [illegible] در لیلة الهریر در صفین میان الصفین نطعی برایش
گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می‌آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد
و پیشانی نورانیش از طول سجود مثل پینه‌های پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تأمل کنی و آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده
و آن انواع تضرع که نموده ملاحظه نمائی خواهی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده
و از علی بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت دارد گفت عبادت من با عبادت
جدم با عبادت حضرت رسالت بود ؛ قرائت قرآن و در این باب مرجع همه بود و همه متفق‌اند بر آنکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله
تمام قرآن را غیر او کسی حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت
کنی [illegible] استادان قرائت همه شاگردان او [illegible] و قرائت همه منتهی باو است ؛ رای و تدبیر [illegible] از همه صواب
تر و تدبیرش از همه صحیح‌تر بود و در همه امور [illegible] از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را از هلاک نگاه داشت و عثمان را [illegible] مخالفت اراده
[illegible] او [illegible] رای او [illegible] از آن [illegible] دشمنانش گفتند او صاحب رای نبود [illegible]
آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین [illegible] اگر نه رعایت تقوی بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول شنیدند که [illegible] لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی [illegible]
کسی که پدرش ابن ابی‌طالب است سید بطحا و شیخ قریش [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] آنحضرت را از مشرکان و کفار [illegible]
[illegible] آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت [illegible] حق تعالی امر فرمود
[illegible] آنحضرت [illegible] خاتم النبیین و سید المرسلین [illegible]
[illegible] برادرش جعفر طیار [illegible] سیده نساء العالمین و پسرانش سیدان شباب اهل الجنة [illegible]
رسول الله [illegible] گوشت و خونش [illegible] نور [illegible]
خلق آدم [illegible] عبدالمطلب و بعد از عبدالمطلب [illegible] عبدالله و ابوطالب [illegible]

منور و شقی نادی دیکو بدر شان کسی که مردم روایت سبقت نموده و کذا الایمان آورده و فتی که هرکس مشغول عبادت [illegible]
او توحید الهی سبقت نداشته که علی [illegible] اکرام سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او اول کسی است که متابعت پیغمبر
کرده با و ایمان آورده و خلاف این کشته که اندکی و تنگ در این نموده هر دو کس با یکی آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا
الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلاتهم و هر کس تتبع احادیث آنچه گفته شد به یقین داند و آنچه
ما در این مقام ذکر نموده ایم اندکیست از فضایل آن جناب و اگر شرح مناقب او تفصیل کنیم محتاج شویم بجلدی بزرگ غیر این کتاب
[illegible] اینجا تمام [illegible] از کلام ابن ابی الحدید بود و اگر چه علمای [illegible] اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که [illegible] تواند
شد و ثابت ترین مناقب آنست که دشمنان با آن شهادت دهند زیرا که این [illegible] استمام که در ذکر مناقب آن ولی خدا [illegible]
باز آن منافق [illegible] را بر او بر خلافت مقدم میداند و عداوتی از این بالاتر نباشد از همه غریب تر آنست که با وجود اقرار [illegible]
که او احق و اولی بود بخلافت میگوید به خود متعرض خلافت نشد و مردم در [illegible] گذشت و ترک دنیا کرد [illegible]
خود نقل کرده است [illegible] حضرت امیر علیه السلام از ایشان [illegible] که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند
و قطع رحم کردند [illegible] بود و خلافت ایشان بحق بود [illegible] بزرگواری [illegible] و این اقرار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است [illegible] دنیای فانیست
که کسی دست از آن بردارد و بدیگران که اهلیت آن نداشته باشند [illegible] آفتاب روشن تر است [illegible]
است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات که در میان است باشد دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد
خلافت را متصرف شود و اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را [illegible]
و هرگاه آن کمالات را رعایت نکرده اند که باید اطاعت او کنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که [illegible]
که گذاشته و از روی تعصب [illegible] از خلیفه بحق برداشته اند و اطاعت امام خود را [illegible]
و منافقان [illegible] چنانکه قوم موسی هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل [illegible] سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون فصل [illegible] در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت [illegible]
[illegible] از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار اندکی [illegible] ثعلبی که از [illegible]
عامه است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق
عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلوات الله علیه گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی علیه السلام بود [illegible] دشمن [illegible]
کردند [illegible] و نصاری او را دوست داشتند [illegible] برای او اثبات کردند که او را [illegible]
خدا یا پسر خدا [illegible] حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که [illegible] و دشمنی که [illegible]
[illegible] و ایضا از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که [illegible]
[illegible] است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت [illegible]
فضایل و مناقب خود را شمارد [illegible] مرتبه [illegible] است که خدا با وعطا کرده است و او را مخصوص بآن کرده [illegible]
[illegible] است [illegible] که رسول صادق القول ایشان او گفته است امام [illegible]

[illegible]

من اخبار مشهوره [illegible] که او میر [illegible] او [illegible] منزلت [illegible]
[illegible] تبلیغ رسالت [illegible] که [illegible] و در مکه جمع کرد و گفت که اول کسی که ایمان آورد وصی و خلیفه منست
و اول [illegible] ایمان آورد [illegible] مشهور [illegible] مراد من [illegible] حدیث است که [illegible] حدیث دشمن
او روایت کرده اند [illegible] بسیار [illegible] از آنها را در حق دیگری روایت کرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت
کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان [illegible] در تفضیل [illegible]
زیرا که روایتی که ایشان [illegible] آن [illegible] روایت [illegible] ایشان [illegible] چهار حدیث روایت
کرده و ما در این رساله [illegible] ایراد [illegible] حدیث اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا [illegible] است
[illegible] زینت [illegible] است [illegible] که محبوب تر باشد بسوی او از آن زینت ابرار و نیکوکاران [illegible]
و آن زهد در دنیاست که داده است ترا که چیزی از دنیا [illegible] چیزی از تو کم نکنند و بخشیده است بتو محبت مساکین
پس کرده است ترا که راضی هستی از آنها که اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این
زیاد کرده است پس خوش حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و
تکذیب تو کند حدیث دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول
[illegible] ثقیف گفت که مسلمان شوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت مثل نفس من است [illegible]
نقل کرده است چنانچه گذشت [illegible] از احمد در کتاب فضایل [illegible] نقل کرده است [illegible]
[illegible] ابوذر گفت [illegible] من در حجره خود نشسته بودم دیدم که [illegible]
[illegible] از من پرسید که [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث سیوم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا
بیان کن او را از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علیه السلام علامت راه هدایت است و امام اولیای
منست و نور کسی است که اطاعت من کند و او است کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه
[illegible] کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق
مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده
خدا [illegible] قدرت او [illegible] اگر مرا عذاب کند به گناهان [illegible] ستم کرده است بر من و اگر تمام کند [illegible]
مرا بآن وعده کرده است پس او سزاوار تر است [illegible] پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و
گفتم خدایا دلش را جلا ده [illegible] او را ایمان [illegible] خدا فرمود کردم اما او را مخصوص خود کرده ام
[illegible] که از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا برادر من و صاحب منست فرمود که در علم
من گذشته است که او مبتلا و محل است [illegible] او [illegible] امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم بسند دیگر از انس
روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من [illegible] در حق علی که او رایت
و علامت هدایت است و منار ایمان است امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست

مع امين منت و در قيامت و علم از منست و بدست شما خواهد بود كليدهاي خزانهاي رحمت پروردگار من حديث دوازدهم
روايت احمد بن حنبل در مسند و احمد بيهقي در صحيح خود از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه هر كه خواهد نظر كند بسوي نوح در عزم
او و بسوي ابراهيم در حلم او و بسوي [illegible] در زيركي او و بسوي عيسى در زهد او پس نظر كند بسوي علي بن ابي طالب عليه السلام
حديث سيزدهم خوارزمي اين حديث را باسناد خود از احمد بيهقي در فضايل الصحابه بدين نحو روايت كرده است هر كه خواهد نظر كند بسوي
آدم در علم او و بسوي نوح در تقوي او و بسوي ابراهيم در خلت او و بسوي موسى در هيبت او و بسوي عيسى در عبادت او نظر كند
بسوي علي بن ابي طالب پس از جانب شيعه گفته شده است كه ظاهر حديث دلالت ميكند بر آنكه علي مساوي آن پيغمبران است در اين
صفات و شك نيست كه آنها افضل از ابو بكر بوده اند و از ساير صحابه و مساوي افضل افضل است پس بايد كه علي افضل از ايشان
باشد حديث چهاردهم ابو نعيم در حليه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت كرده اند كه هر كه دوست دارد كه
زندگاني كند بروش زندگاني من و بميرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخي كه از ياقوت سرخ است و خدا آن را بدست
قدرت خود خلق كرده است بآن گفت باش پس آن شد پس بايد كه چنگ زند بولايت علي بن ابي طالب حديث پانزدهم
از مسند احمد روايت كرده است كه حضرت رسول [illegible] حق تعالى [illegible]
شما [illegible] گناه همه را آمرزيد [illegible] من سخني ميگويم [illegible] خويشي خود [illegible]
كه سعادتمند [illegible] سعادتمند كسي است كه علي را دوست دارد در حيات او و بعد از مرگ او
حديث شانزدهم احمد بن حنبل در كتاب فضايل و مسند از حضرت رسول كه گفت اول كسي كه او را در قيامت ميطلبند منم پس ابراهيم از جانب
راست عرش در سايه عرش پس [illegible] پيغمبران را يكي بعد از ديگري ميطلبند از جانب راست عرش [illegible]
حلها [illegible] پس علي بن ابي طالب را ميطلبند براي قرابتي كه با من دارد [illegible]
علم مرا كه آن لواي حمد است [illegible]
[illegible] ميان من و ميان ابراهيم خليل پس حله بر تو پوشانيده شود و منادي از عرش ندا ميكند [illegible]
برادر [illegible] برادر تو علي [illegible]
شده [illegible] حديث هفدهم حافظ در حليه روايت كرده است از انس بن مالك كه حضرت
رسول صلى الله عليه وآله روزي بمن گفت [illegible] آبي براي وضوي من حاضر كن پس برخاست
و وضو ساخته دو ركعت نماز بجاي آورد پس گفت اول كسي كه بر تو داخل ميشود ازين در امام متقيان و سيد مسلمانان
و يعسوب مؤمنان يعني پادشاه ايشان و خاتم اوصيا و پيشواي رو سفيدان و دست و پا سفيدان است بسوي
بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردي از انصار گردان و دعاي خود را پنهان كردم پس علي آمد حضرت رسول فرمود
كي آمد گفتم علي آمد پس برخاست بسوي او شاد و خندان و دست در گردن او كرد و عرق روي او را پاك ميكرد علي گفت
يا رسول الله امروز [illegible] كه نسبت بمن كاري ميكني كه پيشتر نكرده بودي حضرت فرمود چرا نكنم و حال آنكه تو از جانب من ادا
ميكني [illegible] و بيان ميكني براي ايشان آنچه [illegible] در آن اختلاف كنند
بعد از من حديث هجدهم ايضا حافظ ابو نعيم روايت كرده است در حليه از عايشه كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله گفت بطلبيد
از براي من سيد عرب را [illegible] گفتم مگر تو سيد عرب نيستي گفت من سيد جميع فرزندان آدمم و علي سيد عرب است
چون علي عليه السلام آمد انصار را طلبيد گفت اي گروه انصار [illegible] شما را بر چيزي كه اگر [illegible]

هر كه نگاه كرد [illegible] رسول الله گفت [illegible] پس او را دوست دارد [illegible] دوستي من و او را گرامي دارد بكرامت من [illegible]
كه جبرئيل مرا خبر كرد از جانب خدا آنچه گفتم حديث [illegible] ايضا حافظ در حليه روايت كرده است كه روزي علي عليه السلام آمد رسول خدا
صلى الله عليه وآله گفت مرحبا به سيد مسلمانان و امام متقيان گفتند [illegible] چگونه است شكر تو بر اين نعمت گفت حمد ميكنم خدا را بر آنچه بمن
داده است و سوال ميكنم از او كه توفيق دهد مرا كه شكر كنم او را بر آنچه بمن عطا كرده است حديث [illegible] ايضا در حليه روايت كرده است كه حضرت
رسول صلى الله عليه وآله گفت هر كه خواهد زندگاني كند بروش زندگاني من و بميرد بروش مردن من و ساكن شود در جنت عدن كه پروردگار
من آن را [illegible] است پس بايد كه [illegible] علي را بعد از من و دوستي كند با دوست او [illegible]
پيروي كند [illegible] عترت من اند و از طينت من آفريده شده اند و فهم و علم مرا بايشان داده اند پس واي بر آنها كه تكذيب ايشان
كنند بعد از من از امت من و قطع كنند در حق ايشان صله مرا خدا شفاعت مرا بايشان نرساند حديث [illegible] احمد در مسند و كتاب
فضايل و صاحب فردوس الاخبار روايت كرده است كه حضرت رسول فرمود كه بودم من و علي نوري نزد حق تعالى پيش از آنكه آدم را
خلق كند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق كرد [illegible] قسمت كرد آن نور را دو جزو پس جزوي من بودم و جزوي علي بود [illegible]
[illegible] روايت كرده است [illegible] عبد المطلب [illegible] حديث [illegible]
روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله خطاب كرد با علي عليه السلام [illegible]
[illegible] دوست [illegible] دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن
منست و دشمن من دشمن خداست واي بر كسي كه ترا دشمن دارد حديث [illegible] ايضا احمد در كتاب فضايل ذكر كرده است كه [illegible]
[illegible] رسول خدا صلى الله عليه وآله [illegible] علي عليه السلام [illegible]
[illegible] پس حق تعالى وحي كرد بسوي جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل عليهم السلام [illegible]
براي [illegible] و ياري محمد [illegible] پس [illegible]
آن ملائكه بر حضرت امير عليه السلام سلام كردند براي اكرام و اجلال آنحضرت و ايضا اين حديث را احمد بسند ديگر روايت
كرده است از انس [illegible] است كه حضرت رسول گفت يا علي [illegible] قيامت [illegible] بهشت را براي
تو خواهند آورد [illegible] سوار خواهي شد [illegible] حديث [illegible]
[illegible] احمد در كتاب فضايل روايت كرده است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ايها الناس
وصيت ميكنم شما را [illegible] برادرم [illegible] علي بن ابي طالب [illegible] مؤمني [illegible]
[illegible] دوست دارد [illegible] و هر كه او را دشمن دارد [illegible]
دشمن دارد [illegible] حديث [illegible] از كتاب فضايل احمد بن حنبل روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه
وآله فرمود خدا در حق علي پنج خصلت عطا كرده است [illegible] اول آنكه [illegible]
[illegible] دوم آنكه لواي حمد [illegible] جميع فرزندان آدم [illegible]
آن علم [illegible] سيم آنكه [illegible] حوض [illegible]
[illegible] آنكه او [illegible] چهارم آنكه من [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] از حليه حافظ ابو نعيم روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله گفت يا علي [illegible]
[illegible]

کرد تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تر بی
میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بعقل و حکم در میان خلق و مرتبت و فضیلت
تو نزد خدا از همه بیشتر است حدیث بیست و دوم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله
که مرا تزویج کردی بعلی فقیر که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و علمش از همه بزرگتر است و حلمش
از همه بیشتر است که نمی بینی ای فاطمه که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید حدیث بیست و سوم ابن المغازلی [illegible]
روایت کرده است در تفسیر [illegible] که چون سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد از برگشتن از حنین
[illegible]

[illegible]

آیات سوره برائت برای آنکه چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی می‌فرماید که ادا نمی‌کند رسالت ترا مگر تو یا کسی
که از تو باشد پس حضرت رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات در موسم بر اهل مکه خواند
و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر برای هوای نفس نمی‌کرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که ابوبکر ببرد و بعد از آن
از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده‌اند
که ابوبکر از امارت خارج معزول نشده و همراه بودند در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان
هست اگرچه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمع دیگر گفته‌اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که
می‌کرد می‌بایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکند حرفی است بی‌اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست
و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادات عرب معروف نیست و این تأویلی است که متعصبان ابوبکر اختراع
کرده‌اند و ایضاً اگر عادت معروف متواتر بود بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و اول ابوبکر را نفرستد
و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را مرتکب شده مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را
متنبه سازند که فرستادن ابوبکر خلاف قاعده است و ایضاً اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت
حضرت این عذر بگوید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر ذکر نموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است
این است که وحی بر من نازل شد و گفت ادا نمی‌کند از جانب تو کسی که از تو باشد و از همه غریب‌تر آنست که ... ثابت
بشناختی و دانکه ثابت نیست که کشته رسول الله شد بلکه خلافش معلوم است و در عقاید ایشان هر مرد فاجری امامت نماز می‌تواند کرد و دلیل
خلافت ابوبکر بکنند و قول ابوبکر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فضیلت او نشده است **طعن دوم** آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اسامة بن زید را امیر لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرده تأکید کرد و مبالغه نمود
شوند و ابوبکر و عمر از جمله مأمورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از تنفیذ جیش اسامه و تأکید
او در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده
از طرق خاصه و عامه و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب عبدالعزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجران و انصار داخل بودند از جمله
ایشان ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر امر کرد او را که غارت برد بموته جائی که پدرش زید
شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل نمود اسامه و لشکرش و حضرت که در مرضش شدید شد
آگاه و ساکت می‌شد و در همه حال تأکید می‌فرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا حضرت
رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو به برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم ترا با این حال
بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا
از مردم بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه بیرون رفت
که متوجه بیرون رفتن شود چون آنحضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن می‌کنند باز مکرر فرمود
که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و این را بسیار مکرر فرمود پس اسامه علم
بر سر خود بسته روانه شد و صحابه در پیش او بیرون رفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بود ابوبکر و عمر و اکثر

مهاجران

مهاجران و رؤسای گروه‌های انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که داخل مدینه شو که حضرت رسول در کار فوت است
اسامه چون این خبر را شنید به شتاب برخاست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت نصب
کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس انتقال نموده بود و ابوبکر و عمر پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب
می‌کردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته‌اند که ابوبکر و عمر داخل
لشکر اسامه بودند و نقل کرده‌اند که چون خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد گفت من و لشکری که با من‌اند ترا والی
نکرده‌ایم و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و تو و مصاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول
مخفی نبود و مرا و شما را می‌شناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست خود را خلع کند از خلافت
عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد
و او مرا عزل کرده دعوای امارت بر من می‌کند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان
صحابه شد در مرض آنحضرت آنچه بود که حضرت فرمود که کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی
که بازماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر حضرت کنیم و اسامه بامر حضرت از
مدینه بیرون رفته است و مرض حضرت صعب شده دل ما تاب نمی‌آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر می‌کنیم
تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی می‌شود و در ردّ بسیاری از این ابواب احادیث بسیار است از کتب مخالفان در بحار الانوار
ایراد نموده‌ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آنها که صاحب خلافت‌اند اول آنکه حضرت
رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرده بود و معزول نکرده بود ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنکه
آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مأمور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود پس
واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او کند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر کنند
دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسالت ملعون است و ملعون
بودن با خلافت جمع نمی‌شود سوم آنکه تولی و انحراف از قول امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست چنانچه حق تعالی
فرموده است ویقولون آمنا بالله وبالرسول وأطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما أولئک بالمؤمنین یعنی می‌گویند
ایمان آوردیم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کردیم و با وجود این فرقه‌ای از ایشان رو برگردانیدند و طاعت
نکردند و ایشان مؤمن نیستند **طعن سوم** در بیان جورها که ابوبکر و عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت
نمودند در غصب خلافت **اول** مجملی از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه
منقول است نقل می‌نمایم و بعد از آن بعضی از روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است
بر طبق آن ایراد می‌نمایم تا معلوم شود حقیقت که مخالفان با این مرتکب شده‌اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر
ایشان است نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات
متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را
طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند
و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته
است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند

پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب
بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برده در جرف منزل
کرد و اول کسی که سرعت کرد در رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن جراح رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت
شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز
از بیرون رفتن لشکر گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر منافقین برگشتند و عمر بمدینه برآمد پس عمر
ابوبکر را فرستاد و بدر مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرده است رب محمد زنده
است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از آن رسولان پس اگر
او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمع
گردیدند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را
خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود بردند و در سقیفه
جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان مهاجر
و انصار شد تا آنکه ابوبکر به انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده
ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند که ترا سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده
و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که از نه ما باشد نه
از شما پس از برای خود امیری میکنیم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را
ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه
انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و زیر سایه شما اند و کسی جرأت ندارد مخالفت شما بکند اگر اینها با ما و
شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد بخدا
عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند با آنکه خلافت با جمعی باشد که پیغمبر از ایشان است
و کی میتوانند با ما منازعه کنند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوایم مگر کسی که خواهد خود را بهلکه اندازد و فتنه برپا
کند حباب از انصار سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من کند شمشیر
بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار و چون از قبیله اوس
بود و ایشان خلافت را از برای سعد نمیخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب
قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و
مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند با هر که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده
باعتبار تو طلبیده که با هم کرده بودند گفتند با وجود تو احدی سزاوار خلافت نیست دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم
بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند
و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود و گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست
و ریش عمر را چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها شیر غران در محل ایمنی اگر یکمو از سر پدرم کم
شود یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت

ای پسر صهاک

ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدی از من در کوچه های مدینه صدائی که شما را از مدینه بیرون کند و اصحاب
شما را ملحق میکرد بجماعتی که تابع ایشان بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرأت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل
فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیعت کن گفت نه والله که بیعت
نکنم تا هر تیری که در ترکش دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن
داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع
شوند من با شما و عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت
باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اولاد
و خویش کشته شوند او را بگذارید و بیعت کردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بجماعات
ایشان حاضر نشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابوبکر بجهنم
واصل شد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از شر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب
مردنش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته و بعضی گفته اند که خالد
برای محمد بن مسلمه انصاری قرار کردند و او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه
او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنحال مشغول بتجهیز و
تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت
رسول بعالم اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان
بکار برد ایشان گفتند حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را
تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت
حضرت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود و
پس یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید آن
عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود جبرئیل چشم او را گرفت که او نماز را ندید پس رخصت
داد و پی در پی ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات
فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند منع میکردند که امامت نماز از ابوبکر کند
پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین را با آنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر
بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان
میدانی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی
که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم
اول کسی میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت ندانم اما دیدم مرد پیری که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان



و چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می‌نمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت
الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم و دست را بگشا پس دست او دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز
مثل روز آدم است پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود با سلمان آن شخص که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا ناخوش آمد
و چنان مینمود که شماتت میکرد به وفات حضرت رسول حق فرمود که شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ابلیس و بزرگان اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول امر الخلافت نصب کرد و بامر خدا خبر داد مردم
که من اولیم بمردم بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین
و متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند که ترا و ما را بایشان دستی نخواهد بود چه ایشان را امام
خود را بعد از پیغمبران دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون
من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد اول کسی که بر منبر با او بیعت
خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید و بزرگ ما تو آنی
که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما
گفتید که من بر ایشان راهی ندارم و دیدید چگونه ایشان را فریفتم بعد از پیغمبر خود و گذاشتم امت که حق تعالی فرموده است
و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان
خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت که چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست
حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت
و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس ایشان
دیگر بیعت و چهار کس پس فرمود که اگر راست میگویید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیایید نزد من
که با من بیعت کنید بر موت چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بغیر این چهار نفر حاضر
نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند و یاری او نکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد
و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا بیعت کن
حضرت فرمود که من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت
مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر و صحابه در مسجد بودند ندا
کرد بآواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن بجمع قرآن
و این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویل آن را با من گفته است
در قیامت نگویید که ما از این غافل بودیم و نگویید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ماست ما را بس است و احتیاج بقرآن که تو داری نداریم حضرت فرمود
دیگر قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را بطلب تا بیعت
کند که تا او بیعت نکند امر ما تمام نمیشود ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر

الرسول

رسول بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او نشسته بودند همه میدانستند که خدا و رسول خدا غیر من کسی را خلیفه نکردند باز دیگر فرستاد که اجابت
کن امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است
او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و آن هفتمی بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من
سلام کنند و مرا امیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود بلی حق
و راستی از جانب خدا و رسول اوست و او امیر المؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم و قائد غر المحجلین است خدا او را
در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون آن خبر را
بایشان رسانید ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع
اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی که علی را
و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او
مرد درشت و غلیظ و بدسیرت است و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر
نگذاشت که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بروید اگر رخصت داد داخل شوید چون رفتند حضرت
فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من نشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر حضرت فاطمه و سوگند او را بایشان
او گفتند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هیزم بردارند و خود
نیز هیزم برداشته و بر دور خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
و سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات
می افکنم پس حضرت فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و الا خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت
ای عمر از خدا نمیترسی که داخل خانه من میخواهی در آیی آن بیحیا برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله
بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آن حضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر بازوی شریفش زد فاطمه خطاب کرد بسوی پدر
بزرگوار که یا رسول الله چه بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیتاب شد
برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینی و گردنش را شکست و اراده کشتن او کرد و بخاطر آورد
وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده پس دست
برداشت و گفت بحق آن خدایی که محمد را گرامی داشته به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری از جانب حق تعالی که از پیش
گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانستی شد
پس عمر فرستاد و لشکر بسیار طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت
ترسید که شمشیر بکشد و بیرون آید و کسی را زنده نگذارد و دوید نزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر بیرون آمده
بیرون آمدن گشته بخانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش بزنید قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم
آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه
بیرون آورند و بروایت عیاشی قنفذ شمشیر خود را بر بازوی آن حضرت که حضرت تمام شمشیر را از دست او گرفت
و خواست که بر او بزند و حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد نزد قنفذ که اگر
حضرت فاطمه مانع شود در بیرون آوردن علی پس او را بزن در رکن چون حضرت را به درخانه رسانیدند حضرت
فاطمه نزد او در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده او را شکست

پهلوی مبارکش بشکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و بازمانت پیغمبر سود تا زیانه
بر بازو پیش زد که استخوان شکست و همین ضربها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازو پیش کرفا بزنکا از آن ضربت
مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند و عمر شمشیر برهنه بر بالای سر مبارک حضرت
ایستاده و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان
مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند و سلیم بن قیس گفت بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند
گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله تو دیروز از دنیا رفته و اکنون عمر با اهل بیت
تو چنین میکند پس دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر خالد و مغیره و گفت ما را کاری نیست بزنان
و را بهای ایشان ای شیخ امری چون بنی علام را بنزدیک ابوبکر آوردند فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست میبود شما
بر من دست نمییافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را
نمیشکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت مرا شکستند
و چون نظر ابوبکر بجبل لعین بر حضرت افتاد و فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بجنبیده بر مخالفت
رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و کدام منزلت مرا به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت
کردی و گفت این سخنان را بگذار دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد گفت خواهیم کشت ترا بخواری
و خواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید بود بنده خاص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و بروایت عیاشی عمر گفت
که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برادر
خود کرده گفتند بلی پس خطاب کرد بجمعی که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس گفت آنچه حضرت گفته بود صلی الله علیه و آله
معانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری
کنند خود را مبادرت کرده گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما
شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعد از آنها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته و از برای
ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را بر ما دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی
هست که با تو گواهی دهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیده ام پس ابوعبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ
بن جبل نیز گواهی دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید
که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت
تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق
اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و عهد با یکدیگر
بسته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند
من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را از کشتن نگاه دار حضرت
امیر فرمود که آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت
که ابوبکر و عمر از من غصب کرده اند با هیچ یک از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند
میکند در اثر ای که بر حضرت رسول نازل شده این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد

فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از
فضل خود و تحقیق که داده ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب
پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی
دست بازدارم حضرت فرمود که ای مقداد دست بازدار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است
بجا آور و سلمان گفت من برخاستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر دانم که دفع
ظلم میتوانم کرد و هر آینه شمشیر خود را میکشیدم و میزدم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او و داماد او را
و پدر فرزندان او را باین منزلت میکشید و ای آورید پس بشارت باد به بلاهای خدا و ناامید باشید از نعمت او
پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول کردیده اید حق تعالی
میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل
محمد اخلاف نوح اند و آل ابراهیم اند و برگزیده و سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند
و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند مرتبه اند و مانند کوههای زمین موجب
استواری زمین اند و مانند کعبه محترم قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده
هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را از ایشان روشن نموده است محمد خاتم انبیاست و سید اولاد
آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر المحجلین است و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث
علم او و اولی است بمؤمنین از انفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند
و خویشان او بعضی اولی و احق اند از بعضی در کتاب پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا مقدم داشته است و موخر دارید
هر کرا خدا موخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی دهید که خدا داده است پس در این وقت عمر رو بحضرت
کرد و گفت چه نشسته بر بالای این منبر نشسته ای با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر نشسته است اگر بیعت نکند با تو بیعت کند
یا از منبر بزیر آی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده
بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه
گرفت و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آنها ذلیل تر و بی مقدار تر اند که این جرأت
توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت او را
با سخن زنان چکار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا
و پدر فرزندان اش چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم بآن صفاتی که هر کس میداند آیا رسول خدا نگفت
بتو و ابوبکر که بروید بسوی او و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که امر خدا و رسول
است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است والله در شهری که تو امیر باشی من نمی مانم عمر امر کرد که او را زدند
و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را
میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس دست حضرت را

کردی الکه حضرت دست کشاد ابوبکر دست خود را دراز کرد و بجای دست حضرت گذاشت و بروایت عباس عمر
گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود که بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم و ضعیف تری از آنکه این
کار توانی کرد پس خالد ملعون بر جست و شمشیر کشید و الله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را
گرفت و او را انداخت و او که بر پشت افتاد و شمشیر از دست او افتاد پس بریده و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند
و ریسمان در گلویش بود و میکشیدند او بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از
برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن ابا کرد عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست
او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سیاه از گردن
من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر
کمتر ایم و شدت و امتناع زبیر از همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان بخود
گرتر اعانت نکردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا و خوف بدانم
ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردهاند ملکیتی که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را
ذم میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد و صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب و او
زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر
تو غلام جد ماست پس ابوبکر در میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من سلمان گفتم تو با
ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت اما ندانستید
که چه کردید با خود و سنت گذاران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان امت انداختید و دست
از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امت بیعت کردیم
هرچه خواهید بگو پس من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بر تو و صاحب ابوبکر که با او بیعت کردی
مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهید بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد
و دیده هات روشن نشد بآنکه خلافت باو برسد من گفتم من گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خوانده ام که در
از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و وصف تو هست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که
شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیه در شان تو است یعنی عذاب
و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گشنده بده
پس حضرت امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر
حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آینه هر که در شان او نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول در حق او و ابوبکر
شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت او از روی تهدید که مطیع و منقاد او شدی پس چون ابوذر
و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحب تو بیعت کردند و ساکت شدند
محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از آنها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت

آل محمد

آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را
بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت
کند کسی را که بستم حق ایشان بگیرد ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان از سایر مردم در این امر مساوی بودند
ابوذر گفت چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر
صهاک پس ما را در آن حق نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت که الحال
که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بمصاحبت من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست
حضرت فرمود ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت
شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب میدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود مهیا کرده
ابوبکر ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فساد او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را
بیاد شما میآورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت
در چاهی هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید که
آن سنگ را از سر آن چاه بردارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلام فرمود من
در حضور شما از حضرت رسول سوال کردم که آنها کیستند فرمود شش نفر پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون
و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و از این امت
دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کردند و با یکدیگر عهد و اتفاق کردند بر عداوت
تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کردند بر غصب حق تو تا آنکه مخفی نام برد یک یک ایشان را که ما شمردیم پس ما چهار نفر
گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب
تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشند علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد
و بعد از آن لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد پس عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال نه
در زمان رسول و نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت
بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت در این وقت
حضرت امیر علیه السلام بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد
شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت که همه مردم مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر
چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هارون
بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب
من از آنها که در نزد من منزلت و قرب داشته باشند بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا
ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم
پروردگارا ایشان اصحاب منند گوید من که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون از ایشان مفارقت
کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس گویم دور باشند ایشان و شنیدم از رسول خدا که میگفت خواهند شد

سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پر ای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع
بباع زیرا که در توریه و در قرآن مجید یک دست و یکی قلم و یکی صحیفه نوشته شده است و مثلها و شبهای این دو امت مطابق
اند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت
فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت
رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید موی سر
خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامیتر از من نیست و بچه
او گرامیتر از فرزند من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد
و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده
من و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان گردانیده بود سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت فاطمه علیها السلام
از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و در اهل مینهای ما شد و بروایت دیگر
حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند
پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که من می بینم پهلوهای مدینه را حرکت آمده است
و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا بر آورد یقین اهل مدینه را
بزمین فرو میبرد با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت آنحضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث
عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را کشیده بردند نزد ابوبکر می آوردند چون نزدیک
مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس
دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند
که صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یا کافر شدی بآنخدائی که ترا آفرید
الافلاک پس از خلفه برادرت مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب
روایت کرده است که دوازده نفر از مهاجران و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از
مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل
بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت
با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند برویم و او را از منبر بزیر آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق
تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت روند و با او مشورت
کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود علی با حق است و حق با علی است هر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم
و او را از منبر بزیر آوریم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید با ایشان مگر
کنید و شما نسبت بایشان از بابت نمک میان طعام و از بابت سرمه که در چشم کشند و خواهند آمد بسوی
من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان نزد من خواهند آمد که بیعت کن والا ترا میکشیم پس با جماعت ایشان

قتال

قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که زود
امت با تو غدر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هارونی از موسی و امت من بعد از من
از بابت هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی
مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست بازدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت آنحضرت
بعالم اعلی رحلت شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوشم نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن
را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانه های اهل بیعت بدر و آنها که در راه
این کارها کرده بودند و سوگند یاد کردم ایشان را که رعایت حق من بکنید و خواندم ایشان را بیاوری خود اجابت من
نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت شوید برای آنچه میدانید
از کینه هائی که در سینه های این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان از رسول خدا و رسول و اهل بیت
او همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید برای او آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او
تمام شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات کنند بدتر باشد
پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود و
اعتماد برامانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه
مهاجر و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستیکه علی بن ابی طالب امیر شماست بعد از من و خلیفه منست
در میان شما باین وصیت کرده است پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری
او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و والی شما خواهد شد بر شما
که اهل بیت من وارثان امر من اند و عمل کننده بامر امت من اند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان کند
از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره
کامل از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند نور رستگاری آخرت را خداوندا هر که رد خلافت من کند
در اهل بیت پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن بقدر آسمانها و زمین است پس عمر باو معارض شد و خالد در
حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده
است که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که بانسان گفت کافر شو و چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت
هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت
کردید و نکردید و ندانستید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه
مشکلی را از سوال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه مقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش
برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات
خود و وصیت خود کرد باو نزد وفات خود پس گفت او را ضایع کردید و وصیت او را فراموش کرده غنیمت انگاشتید
وعده او را تخلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما را از مدینه
بیرون برد که این فتنه را نکنید و اراده ظاهر شود که شما در هیچ امری متابعت او نکردید بر هم زدید و در این زودی
عرش بالا رسید خواهد دید این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا آنکه دست توبه کنی و این بال عظیم را با توبه بتحقیق که

ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را انکار کنی
ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قبیحی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری
از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف
در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار
در طلب خلافت ریخته خواهد شد و شما دانسته اید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از
من از علیست پس از او از دو پسرم حسن و حسین پس از نه امامان طاهران از ذریت من پس اطراح کردید گفته پیغمبر خود را و او را
باقی را بدنیای باقی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبر خود کافر شدند و بزودی
وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد
برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تو است و حضرت رسول
ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد و این خیال الخ نظر
شما نرسید و بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل
و آن منافقی بود که در شأن او آیه شانئک هو الابتر نازل شده و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان
و عمر و شما را اجاد و وحشی آن لشکر کرد از جهاد و شتی یکبار ترقی کردی بخلافت و یقین میدانی که خلافت ابدا از رسول
حق علی بن ابی طالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت
کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است که رسول خدا امر کرد ما را که علی را امیر المؤمنین گوییم و سلام
بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مؤمنان و کشنده قاسطان است از خدا بترس و
حق را بکسی که اهل است باز گردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان اگر میدانید که اهل بیت
پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین و امین ترند بر امت و حفظ ملت رسول بهتر میکنند
کرده و خیرخواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق خود را بصاحبش رد کند پیش از آنکه امر شما
سست شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید

و تشتت عظیم شود و

که فرق گذاشت حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار در رفع درهای مسجد و در بغیر از در او و در خانه خود
باو داد و لب بر لب گذاشت و گفت من شهر علمم و علی در آنست هر که حکمت خواهد از در آن در آید
شما در امور دین باو محتاج میشوید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید پس چرا
از او میل بدیگری میکنید و حق او را غارت میکنید بئس للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت
ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و فضایح بسیار کرد او را پس
خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت پس شهادت
میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشان امامانی اند که بایشان اقتدا
باید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را
بازداشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را بازداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را از برای آن بازداشت
که مردم بدانند که او مولی هر کسی است که پیغمبر مولای اوست جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید

که علی ولی مؤمنان است

که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد
ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه ما است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوات گفت
ای گروه قریش گواه باشید که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی در همین قبر دست علی
بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از
وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بوعده منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من
پس خوشحال کسی که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که مخالفت نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت
شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را دار بر
که ایشان اند والیان بعد از من پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان
او پس بیاندیش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمائید با خدا و رسول و خیانت منمائید امانتهای خود را و حال آنکه
میدانید حق خود را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان
حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده که در مقامات متعدده
میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران و کشنده
کافران است هر که او را واگذارد خدا او را وا میگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود
براستی که خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و جوابی نتوانست
گفت پس گفت من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم اقاله کنید بیعت را از دست من بردارید پس عمر گفت برو بزیر بیا از منبر ای
احمق هرگاه جواب حجتهای قریش نمیتوانستی گفت چرا خود را در این مقام بازداشتی والله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت
را بسالم مولای ابی حذیفه دهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز
چهارم شد خالد بن ولید با هزار نفر آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف
شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای
برهنه و عمر در پیش ایشان بود تا آمدند داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخنی بگوید
مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیرهای
خود ما را میترسانید و بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود
قلت عدد از شما نترسیم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال
و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت
الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شود که میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر
عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که ناگاه جمعی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن
او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها شمائید پس عمر برجست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جست
و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه این بود که نوشته سبقت گرفته و عهدی که از حضرت
رسول بمن رسیده هر آینه بتو می نمودم که کی یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس اصحاب خود را خطاب نموده فرمود

فرمود بگو به خدا شما را حجت کند که کسی با ورش ضعیف ترست پس بگذار او کند کوبنا زاین داخل مسجد نخواهم شد که روشنی کرده با ادام
موسی و هارون داخل شده ند و روقتی که اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما جنگ نمیکنیم
والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم حق در آن بکنم زیرا که
جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد و بدانکه این حجتی قطعی است
از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه ها وارد شده است و اکثر مضامین در کتب معتبره سیر و احادیث معتبره مخا
لفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتب بحار الانوار از ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیه
سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند جمیع کثیر از محدثین روایت کرده آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع
نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان خالد بن
سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد که ایشان را
و فراشیان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکسته شد و همه را بجبر آوردند
نزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و جمعی گفته اند
بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند
که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما بغیر بیعت نمیکنیم و مثل این را ذکر کرده است شارح
معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ کامل و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله
علیه وآله میگفت اگر چهل نفر از صاحبان عزم میداشتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و السیاری انسا
نقل کرده اند اما آنکه اکثر محدثین علما و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود
از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا به
عالم راحت و بقا رحلت نمود چون آن حضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات
بود روی مردم بسوی آن حضرت بود و چون حضرت فاطمه وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و
فاطمه بعد از پدر شش ماه بود مؤلف گوید که او مجملا و اخبار تست که با آنکه این مرد فاضل از صحیح خود نقل کرده است در اول گفته
است که بعد از فاطمه بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا زمان حیات آن بانو ممکن بود او امتناع از قبول بیعت
کرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که نزد
او موثقی و بی وضع حکیمانه نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه
فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود و مصلحت میکردند عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله
احدی محبوبتر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر
این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه ترا با ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت
میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میائید رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان
معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بودی که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن
و حسین را گرفتی آن روزی که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه
ایشان رفتی و دعوت کردی ایشان را بسوی خود و از برای قتال با اصحاب رسول خدا و اجابت تو نکردند مگر چهار یا پنج نفر

دکر

و اگر محبت بسوی اهل بیت تو میکردند و اگر همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با بودم گفتی در وقتی که میخواست ترا از خانه آورد
که اگر چهل نفر میداشتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و انصار و از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند
بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با نفر زنداد اما خطا کردید که معدن آن نشدید و در
روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر وا ندادید اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برکات
نزد کانی میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است که از ابی الاسود که غضب کردند مردان چند از مهاجران در بیعت
ابوبکر و منعقب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن
سلامه پس حضرت فریاد زد و زنان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و عمر آوردند شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند
و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم
که بیعت من امری بود ناگهانی واقع شد ولی خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه شود و بخدا سوگند که من هیچ
روزی حریص بر خلافت نبودم و امر عظیمی بگردن من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواهم
که قوی ترین مردم بجای من بنشیند و از این قبیل عذرها میخواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت
بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند و در روایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن سلمه نیز همراه بود
و او شمشیر زبیر را شکست و ایضا از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام
و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست
بیرون آئید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را دید و بر گرفت باز پای او لغزید
و شمشیر از دست زبیر بیرون افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت خدا از
خدا او در ایشان را و جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد
نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد و گفت که آتش در خانه بزنند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد حضرت فاطمه
بیرون آمد و گریست و فریاد کرد و جوهری نیز روایت کرده است از ابراهیم بن موسی جهنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر
گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس سوال کردند گفت فاطمه صدیقه
معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او
جوهری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس گفت که من از عمر شنیدم که گفت ترسیدم
کی
سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی علیه السلام از بیعت ابوبکر تا آنکه او را
بعنف بیرون آوردند بر این نحوی که مذکور شد محدثان در اوایل سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی که جوهری در این باب
از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و مامون اند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان کرد
روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی از اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر به عمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است
ابوبکر گفت برو و بیاور علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و علی در خانه ایستاده عمر به زبیر گفت این
شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر
شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و بر خیزانید و بیرون آورد و بدست
خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر مدد ایشان کرده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز

و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشیده و آورده بدست فلان داد و سایر منافقان هجوم آوردند و می‌کشیدند
ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شده بودند در دروازه مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان
بیرون آمدند و صدای ناله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل
بیت رسول خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی بیعت کرد و خدا این شور فرو نشست
ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است
صحیح ترین نزد من آنست که فاطمه که از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد
ما اصحاب از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و احترام [illegible]
ابن ابی الحدید گفته است که نزد ابوجعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر
رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی که داشت سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه
خون او را هدر کرد و چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب
و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن
ابی الحدید گفت که به نقیب گفتم که من این را از تو روایت کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن از او سقط شد او تقیه
کرد و گفت صحت و بطلانش را هم که از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید
روایت بیعت سقیفه را بهمان طریق که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتبرترین مورخین ایشان است روایت
کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بر در خانه علی علیه السلام و گفت بیرون
آیند والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم
که با عمر هیزم بردیم بر در خانه فاطمه در وقتی که علی و اصحابش اباکردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که در این
خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن
خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه
که از مشاهیر ایشان است گفته که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشسته بودند و ابوبکر بعمر گفت که اگر اباکنند از آمدن با ایشان
قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده خانه ما را بسوزانی گفت بلی یا داخل شوید [illegible]
ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است که بنی هاشم
در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه
فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت
سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنی هاشم همراه بودند و علی
علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آن حضرت را بنزد ابوبکر آوردند گفت بیعت کن حضرت فرمود
من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید
بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف دهید اگر از خدا میترسید و حق ما را بشناسید
چنانچه انصار حق شما را اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بمن ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت
کنی علی علیه السلام گفت حلبی میکنی که بعضی از آن برای تو است امروز از برای ابوبکر محکم میکنی که فردا از تو برگرداند نه بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا

ابا از بیعت

و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند
و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوتش بر این امر بیش از تو است و او [illegible] پس باو راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار
خواهی بود بسبب فضیلت و قرابت که تو داری و سوابق جهاد و یاری که تو کرده ای علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید
و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای
گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا
و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را بر راه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش
نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر شنیده بودند دو کس در تو
اختلاف نمیکردند پس علی بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب
سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بخانه های انصار برد و از ایشان طلب
یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیش از این آمده بود ما تخلف با او
نمیکردیم علی علیه السلام گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و بیرون می آمدم و نزاع میکردم در طلب خلافت میگفتم
فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا از ایشان بازخواست خواهد کرد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است
قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است که چون خبر بابوبکر رسید که جمعی
تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی علیه السلام عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون [illegible] کردند از آمدن عمر هیزم
طلبید و گفت بحق خدایی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در آن است میسوزانم مردم گفتند فاطمه
در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع
نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی ندیدم که بدتر از شما حاضر شده باشند جنازه حضرت رسول
خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غصب خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت
کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر گفت قنفذ را برو علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد حضرت
گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیرالمؤمنین ترا میطلبد چون رفت
گفت آن حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی میکنند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست
پس عمر برخواست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید بآواز بلند
صدا بلند کرد که یا رسول الله چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آن حضرت را شنیدند گریان
برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بیرون آوردند و بنزد ابوبکر بردند
پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر رسول خدا را
خواهید کشت عمر گفت بنده خدا هستی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر با ابوبکر گفت که در باب علی چه امر
میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی او است پس علی علیه السلام بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت
و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی پس عمر با ابوبکر گفت برویم بخانه فاطمه که او را بغضب
آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد و چون رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و [illegible]
کردند که او رخصت بطلبد امیر از فاطمه رخصت و التماس کرد که ایشان را رخصت دهد و جامه بر روی کشید حضرت فاطمه [illegible]

و چون داخل شدند حضرت را از ایشان کراهیت آمد و دیوار پس سلام کردند فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا بحق
حق قرابت رسول خدا را دوست‌تر دارم از حق قرابت خود و من آرزو می‌کنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمی‌ماندم آیا
گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا نشناسم و ندانم و میراث ترا از حضرت رسول منع کردم من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ما گروه انبیا میراث نمی‌گذاریم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار به آن میکنید گفتند بلی
فرمود قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه
را دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته و هر که فاطمه را راضی کند بتحقیق مرا راضی کرده است و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم
آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آورده اید و مرا خوشنود
نکردانیده اید اگر رسول را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر
آنقدر گریست که نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت
من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شما هر یک شب را بحلیله خود خوشحال
میخوابید و مرا با این حال گذاشته اید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر
مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا برطرف شود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود و اگر نه رسم عروه اسلام است
شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس شاه بیعت کرد تا فاطمه وفات یافت
و بعد از پدر خود هفتاد و پنج روز زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت متعصب است
که چون ابوبکر شاه علیه السلام را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد و عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه
از در خانه با ایشان ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا میسوزانی گفت آری و این قوی‌تر است در آنچه
پدر تو آورده است پس شاه علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه بلند شد و ایضاً بلاذری از ابن عباس
روایت کرده است که چون شاه علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت
عنف و شدت پس چون او را آورد گذشت میان ایشان سخنی پس شاه علیه السلام به عمر گفت بدوش شیری را
که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است امارت ابوبکر الا که فردا ترا و دیگران اختیار کند ابراهیم
ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد شاه علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرأت هم نرسانیدند بر او
مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام که حضرت سلمان اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند بریده بیعت نکند تا بیعت
نکند علی زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که ایشان مرا مجبور کرده اند و اینها اگر ظلم کنند بر من و حق مرا نگیرند و من با ایشان مخاصمت کنم با کار رنگ منشی شود و مردم
مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضاً از عدی بن حاتم روایت
کرده است که گفت هیچکس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند با او گفتند
بیعت کن علی گفت اگر نکنم گفت سر ترا میبرم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش
پس دست را پیش نمود و بیعت کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق الیقین بدانکه
دلیل عمده مخالفین بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید

دفع باشد

را دفع باشد و خود توقف کرده اند اجماع که آنست که اجماع باتفاق گفتن جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است
بحث اول که در کتب اصول خود چنین خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقق چنین امری ممکن است یا محال دوم بر تقدیر امکان آیا
متحقق شده است در امری یا نه سیم اگر بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حجیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که
تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر به اجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب
خواهد بود و اینها که باین امر توسل جسته از علمای ایشان فهم که خدا این دلیل استدلال نمیتوانند کرد باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع جهتی حجت است
یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند حجت است یا مستندی که ذکر کرده اند قیاس خفی است که قیاس کرده اند که ریاست دین و دنیا را
بنماز و آن بوجوه شتی باطل است وجه اول آنکه علمای امامیه احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بغیر امر رسول خدا
بود و … عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب
دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری … روایت کرده است که حضرت رسول … بیرون آمد که ابوبکر
ابوبکر نماز میکرد و بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر … وجه دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام
و ظاهر … اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند وجه سیم آنکه بر تقدیر حجیت در جائی
حجت است که … امامت نماز را برای هر کس … کرده اند جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرایط
بسیار شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور در آن معتبر نیست و اما
خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در
امری واقعه عاجز و در کل مرافعه محتاج بودند بسوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر صحابه چنانچه گذشت و آنکه تفسیر قرآن … گفته که حضرت رسول
برای این اختیار کرد … او را برای دنیای خود … و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او توقف کرده اند که امامت
جماعت دلیل … دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل امامت بود … این دلیل را در برابر … و دست بجرأت زدند وجه چهارم آنکه قیاس که حجت
باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم که … حضرت رسول امیرالمؤمنین را
در غزوه تبوک در مدینه … او را بعد از آن عزل نکرد و هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بتفصیل نشده این اقوی
از دلیل ایشان زیرا که خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه بعمل
بود که سعد بن عباده و اصحابش هرگز راضی نبودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و انها که
ظاهراً بیعت کردند ترس از فتنه اهل بیت رسالت … و شمشیر برهنه کردند بیعت کردند پس هر عاقلی که انصاف … میفهمد که این اتفاق
… با او بیعت و موافقت کنند بر خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل عالم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم است که بیعت یک نفر
… او … این رای شده باشد و اگر گویند در اول اجماع متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیرالمؤمنین علیه السلام
بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولاد او در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت تخلف کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت …
بنی ساعده و در روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه شد و تخلف کردند از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش
و ایضاً ابن عبد البر در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و او را
اجبار نکردند بر بیعت چنانچه دیگران را جبر کردند برای اکثر اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت
بعمر رسید او را ملاقات کرد عمر و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری
که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته در جایی میبود روزی از قریه بقریه میرفت

یکی از فرشته‌ها تیری براو انداخته او را کشته و صاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و چون رفت به شام ...

... کشتن سعد ... براو تیر انداخته او کشته شد ... و آن شعر مشهور را بر زبان جن ...

و تظلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان تا آخر ایام حیاتش متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معاویه نوشت ...

... **بحث سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت ...

... اجماع ...

[illegible]

بحث سیم

[illegible]

که رسول خدا با فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که با شما او جنگ است و صلحم با هر که با شما او صلح است و ...
کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم
و از او سوال کنم که استغفار کند از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و عشا را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شدم
از عقب آنحضرت روانه شدم و چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی است
بر من نازل شد که پیش از این بر زمین نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه
بهترین زنان است از اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است ترمذی
که حذیفه نقل کند تصدیق او کنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین دو گوشواره عرش اند ...
الاصول ... بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن و حسین بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت
رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است
از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب
از برای من دو پسرم را پس ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول
دست دارد که در آن امام حسن گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست
دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین
را بر ران های خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار
و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضا از ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من از حسینم
خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده
از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و بهترین جوانان بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود حسن و حسین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که در این رساله جمع توان کرد و احادیث بسیار
متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول خداست و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که
آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده
پس معلوم شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده اند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده
پس معلوم شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق
و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند طعن چهارم معصیت عظیم و اذیت کبری است که در غصب فدک از ابوبکر
و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق بسط مجمل آن قصه اینست که بعد از آن از کتب معتبره مخالفان بنحوی
آورد ایراد مینمایم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه آنست که چون ابوبکر غصب
خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و از مهاجران و انصار بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل
بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان مایل گردند زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان
باشد چیزی که لازم باشد ... ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال دنیا کوتاه
گردد و دنیا پرستان از اعانت ایشان منحرف گردند و هر گاه طلب مال از ایشان باشد ... است که بعضی از مردم بسوی
ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد باین سبب در اول حال در وقتیکه صحیفه ملعونه را می نوشتند ...

حدیث را مفتریان خبیث وضع کرده که گروه انبیا میراث نمیگذاریم و آنچه را میمانیم صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ
بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین علیه السلام جاری شد اهل فدک که بر قرای آن
و نواحی آن وا بسته که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها را بدون جنگ تسلیم کردند و آیه کریمه نازل شد و آت ذا القربی حقه
یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست جبرئیل نازل شد گفت فاطمه است
و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است
و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم که از تو و فرزندان تست تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصب کرد و اقرار کرد
کسی فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام بود از فدک
بیرون کرد و حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی
و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی او را بمن داده بود ابوبکر گفت بیاور گواهی بر این پس حضرت فاطمه ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر
گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است
از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذا القربی حق او را
رسول فدک را بعطا بحضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین نیز بهمین نحو شهادت داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین
نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت بآنحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است
ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک کرده و ام ایمن و علی علیهم السلام برای او گواهی داده اند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت
و پاره کرد فاطمه گریان شده بیرون آمد و روز دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او جمع بودند
و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول آنرا مالک و متصرف
شده بود ابوبکر گفت آن فیء مسلمانان است اگر اقامت شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است
باو میدهم والا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت
فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از کی گواه
خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا و بعد از آن
مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانچه ... از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد
و گفت این سخنان را بگذار ما را وقت احتجاج با تو نیست اگر گواهان عدول می آوری میدهیم والا ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت
فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق
ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت فرمود پس اگر گواهان در نزد تو گواهی بدهند که
فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا
از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه ... شهادت خدا را رد کرده که شهادت خدا را از برای او بطهارت
و قبول کرده شهادت مردم را چنانچه رد کردی حکم خدا و حکم رسول خدا را که فدک را بفاطمه داده و در تصرف او بود و قبول کردی
شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر خدا میراث نمیماند و فدک را از او گرفتی که غنیمت
مسلمانان است و تحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه و تو رد کردی قول رسول را و عکس کردی چون
سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن امیر علیه السلام کردند حضرت بخانه برگشت و با فاطمه علیها السلام

مسجد آمد و طواف کرد بقبر پیغمبر و بزرگوار خود و شوری چند گفت از شکایت روزگار و جفاهای منافقان [illegible] کرد و دو بود ابوبکر بود و آور
پس ابوبکر و عمر بجای خود برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد و در مجلس دیگر چنین صادر شد با ما بکند کار ما را برهم میزند
در این باب چه تدبیر بکار خواهی برد عمر گفت رای آنست که امر کنی بقتل او ابوبکر گفت این کار از کی برمی آید عمر گفت از خالد ولید
پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی جازم کنیم گفت هر چه میخواهید بفرمایید اگر چه قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند مائیز همین
میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را
بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار رضی الله عنه
جعفر و کرار بود این سخن را شنید و خواست که این خبر را بآنحضرت برساند کنیزک را بیرون فرستاد و گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام
و سلام مرا بایشان برسان و در وقت بیرون آمدن این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد ان الملاء یأتمرون بک
لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی
که من از برای تو خیرخواهانم و اسما گفت اگر معنی آن نفهمند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه خواند حضرت
امیر فرمود که خداوند او را سلام برسان و بگو خدا [illegible] میگذارد که اراده ایشان بعمل آید و در روایت دیگر فرمود که اگر ایشان
مرا بکشند که با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر وضو ساخت و مهیا نماز شد و بمسجد آمد و پشت
سر ابوبکر ایستاد و از برای نماز و قصد نماز خود را بجا بعمل آورد و خالد بن ولید شمشیر بسته در پهلوی حضرت ایستاد و چون ابوبکر بتشهد
نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را بیاد آورد و پیوسته
فکر میکرد و نمیتوانست اراده را بعمل آورد از ترس سلام نگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شده
بجانب خالد گفت ای خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت
حضرت گفتی ای خالد چه بود آنچه ابوبکر ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود و خواستی که چنین کنی
گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از سلام مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بر زمین زد عمر گفت بخدای
کعبه که میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از او برداشت و دیگر جانب عمر نگریست
و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم
عددتریم و داخل خانه شد و بروایت دیگر در غار مسجد بود و آنقدر زور آن آمد طول داد و چندان مکرر دو کرد نزدیک شد که آفتاب
طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشار داد و او نعره زد که نزدیک
بود که جان میبایستش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت
این از مشورت شوم تو است من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد
خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر صاحب قبر و حسن و حسین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت
پس عباس پیشانی نور انور آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک امیر المؤمنین
علیه السلام با ابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و صدمت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نموده چون ابوبکر
نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را هر دو رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را
صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه بمانی خالی بودی دیگر دعوای کردن کشتن اعراب را برای تو وسیل کرده ام و قدر آنرا
نمیدانی این پسر ابو طالب است که بزرگان قریش را کشته است و شمشیرها را بر اهداشته و من بتدبیر او را ام بکشم تو از تهدید او نیا

کلمن ابوبکر گفت ای عمر از خدا بترس که میترسم که دست از این فتنه برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را بکشد
با انگشت دست راستش که او را از آن نجات نداده است که ترس خصلت الا اکثر شهادت اباوی ندارد او را از اکثر رعایت وصیت
امر الهی میکند که او را امر کرده است بایشان که نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینه در دل دارند اگر اجتماع و اتفاق خلافت برادر [illegible]
آباء و اجداد ایشان کرده روز احد را که همه ترا بکشتم و بشمشیر شهید کرده علماء ارباب و شجاعان بسیار را بر خاک هلاک انداخته تو فریب خالد را مخور
که او متوقف نشود و مترقب او مشو [illegible] اگر چه بسیاری خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین انکار کنند و هر جا که در اکثر کتب
خود روایت کرده اند اما توقف ازدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایت
شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل
علی ابو جعفر گفت که و بهر از سادات علویه این روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه
و از او سوال کرد آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام بهر سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است
چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بر تو نیست که این را سوال کنی آن مرد مکرر پرسید زفر گفت
بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب است ابو جعفر ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی از تعقیب کردن او گفت من جهت میدانم
ازین آمده [illegible] روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمة الله در کتاب الایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح
بن حی و ابو بکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمیع اکثر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و ابن وکیع پرسیدم
که چه میگوئید در این که ابو بکر در تشهد گفته چه بود اما تمام کرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند قصور بر ما در اگر از برای صلاح امت که متفق
نشوند مرا بکشند چون ما مردم را از بیعت ابو بکر منع مینمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی اسم از ترس شناعت علت این عمل را
روایت کرده اند اما اصل تمهید ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن با خالد
که مکن آنچه گفته بودم حکایت نموده اند و بعضی عرف این را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی
از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابو بکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این
چه کار است و انصاف که اگر علمای سنی بر بیعت ابو بکر مطیع او بوده اند و صحابش شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی
از اهل جنت است پس چرا بوده اند و همین از این شنیده نباشد که با انجام امر بقتل او کنند و اگر علما به بیعت او رضی بوده این قصه
خوب شنیده است که ابو بکر مجبور بر علی تقدم کرده تا انجا که کلام فضل بود و از وجوه باطلان اشقیا برای عذر او گفته اند از جفای بر
جماعت حق سخن گفتن را علم قطعی هم میرسد که سبب آن چنین امر شنیع بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند
کرد و کسی اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی الظالمین اما احادیثی که از طرق عامه
بر غصب فدک وارد شده است از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خبط شهادت بر حقیت آن
میدهد و بعضی سخن از قبیل آنچه که از ذکر آن ممتنع ابی و الهام اند از دیگران مانند و منتشر شده و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است
گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول آنچه وارد
شده است از اخبار و سیر که از زبانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم آن را
نقل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است این ابو بکر جوهری عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا کرده اند
بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین
و از امام محمد تقی باقر علیه السلام و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه این را از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی
در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در شافی بسند

علما از عایشه روایت کرده است و سید ابن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده است و سید محمد بن ابی طالب [illegible]
بلاغات النساء احمد بن [illegible] بسند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت [illegible] و خطبه با این شهرت را کسی انکار نمیتواند
کرد و خطبه بسیار طولانی است و قریب به دو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد از آن که متعلق به مبحث فدک است ایراد می‌نمایم
روایت کرده‌اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست
و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادر و دامن در پایش می‌پیچید از حیا و رفتارش
از رفتار حضرت رسالت پناه هیچ فرق نمیتوان کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس
پرده سفیدی در پیش او در جای کشیده شد و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه از ایشان
بلند شد پس لحظه‌ای صبر نمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه و حمد و ثنای الهی کرد [illegible] ساکت شدند پس [illegible] بر حضرت
رسالت پناه صلوات فرستاد و حقوق نعمتهای الهی و آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت
و رحمت و رغبت کرد او را در رحمت و آخرت را برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف کرد بملائکه ابرار و خشنودی
پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او بود بر وحی او و برگزیده او است
از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود به اهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا اهل امر و نهی
خدا اید و حاملان دین و وحی او اید که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین کرده است که دین خدا را [illegible]
و بدیگران رسانید و خود را چنین می‌دانید [illegible] در میان شماست که قرآن مجید است و بقیه‌ای از پیغمبر در میان شما گذاشته
که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را با وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت [illegible]
کنید خدا را از آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است به درستی که می‌ترسند از خدا از بندگانش علما پس گفت ای مردمان
بدانید که منم فاطمه پدرم محمد است آنچه می‌گویم غلط نمی‌گویم و آنچه میکنم از راه حق عدول نمیکنم پس این آیه را خواند لقد جاءکم
رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شده است بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او مشقت شما و حریص بود بر هدایت
شما با مؤمنان مهربان بود و رحیم بود اگر نسب او را بدانید پدر من است نه پدر زنان شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر و پسر عم من است
نه مردان شما و چه نیکو [illegible] که این نسبت را با او دادم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کرد و [illegible]
عرب [illegible] داشت و شمشیر در میان ایشان گذاشت و جهاد ایشان را داد و [illegible] گردنهای ایشان را [illegible]
شکافت و راه حجت را بر ایشان [illegible] و موعظه نیکو [illegible] ایشان را [illegible] کرد
تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین [illegible]
نشسته و [illegible] شیاطین [illegible] لال گشته و [illegible] اهل نفاق هلاک شدند و عقده‌های کفر و شقاق گشوده شد
و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام تمام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید و هر کس
طمع استیلا داشت [illegible] و هلاک [illegible] از آب خوردن [illegible]
آب متعفن [illegible] پوست [illegible] قوت خود [illegible] با نهایت ذلت و خواری
[illegible] که دشمنان از دور شما را اسیر و هلاک کنند پس حق تعالی شما را از این مهالک [illegible] برکت محمد [illegible]
نجات داد بعد از آنکه [illegible] بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا گردید و بعد از آنکه [illegible] شجاعان [illegible] و دزدان
اعراب و سرکشان اهل کتاب [illegible] هر گاه آتش جنگ را افروختند حق تعالی آتش ایشان را با آب لطف خود فرو نشاند و هر گاه
شاخی از شیطان ظاهر شد یا [illegible] عظیم از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت [illegible] از جنگ رو نگردانید تا

بوأت

بوأت ایشان را پامال شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را با آب تیغ بیدریغ
خود فرو نشانید خود را بتعب می‌افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام می‌نمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از وی جدائی نمیشد و در
همه [illegible] و سید اولیای خدا بود و [illegible] بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را بمشقت می‌افکند در تحصیل رضای خدا و در این
احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد [illegible] انتظار می‌کشیدید برای ما مصیبتها [illegible] و وقوع اخبار موحشه می‌شنیدید و چون
جنگی [illegible] و در هنگام قتال پشت بدشمن داده می‌گریختید پس چون حق تعالی پیغمبرش را [illegible] پیغمبران خود را
اختیار کرد [illegible] برگزیدگان [illegible] در سینه‌های شما خار کفر و نفاق [illegible] و در شما آثار عصبیت
[illegible] جامه دین [illegible] آمد [illegible] که از ترس [illegible] دهان بسته بودند [illegible] که از همه کس ذلیل تر بودند و
اهل بطلان [illegible] و بجولان آمد در عرصه‌های شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود [illegible] شما را [illegible] اجابت
کرده [illegible] دنیا [illegible] شما را [illegible]
دیگری [illegible] خلافت [illegible] حق دیگری [illegible]
زخم [illegible] مصیبت او [illegible] جسد مطهر او [illegible]
افتاده و جهنم محیط است [illegible] از شما [illegible] شیطان [illegible]
بکدام جانب [illegible] کتاب خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است [illegible]
و امر و نواهی آن [illegible] آیا رغبت از قرآن [illegible]
ظالمان [illegible] هر که طلب کند غیر اسلام دینی را از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیان کاران
است [illegible] خلافت [illegible] آتش فتنه [illegible]
[illegible] شیطان گمراه کننده [illegible] اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانید و سنتهای
پیغمبر برگزیده را محو کردید [illegible]
شریعت را پنهان کنید [illegible] جاهلیت [illegible] اهل بیت او [illegible] صبر میکنیم
بر [illegible] شما مانند کسی که [illegible] پاره [illegible] گمان می‌کنید که من از پدرم
میراث نمیبرم پس این آیه را خواند [illegible] آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای
گروهی که صاحب یقینند آیا [illegible] ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه
مسلمانان آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خداست که تو از پدر خود میراث
ببری و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا [illegible] آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا و پس پشت
خود می‌اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی
من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان [illegible] در کتاب خدا [illegible] پس حضرت آیات
میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت [illegible] مرا بهره از میراث از پدرم نیست و میان من
و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید
که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نبرم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عم من پس

چون حضرت فاطمه دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز با مهار کشیده و مهیا در قیامت ملاقات
کند در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده‌گاه قیامت است و در قیامت
زیان کاران [illegible] است فایده نخواهد بخشید ایشان را پشیمانی و هر چیزی را قراری است و بعد از این خواهید دانست که کیست که می‌آید بسوی او عذاب خوار کننده و حلال
میگردد بر او عذاب دایمی پس خطاب با انصار فرمود که ای گروه [illegible] که خود را یاوران دین میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من
میکنید و این چه غافل است که در ستمی که بر من میرسد [illegible] مگر نبود رسول خدا که میگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند
خویش زود در پی شدید [illegible] از حمایت [illegible] خود دیده پوشیدید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری
من در شماست اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره‌ها بی
آب و تیره گردیدند و حرمتهای ضایع شد از این عظیم مصیبتی [illegible] اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی پیغمبر را خبر داده است
محمد نیست مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما برمیگردید به دین پدران و هر که از دین برگردد [illegible]
ضرری بخدا نمیرساند و [illegible] پسران [illegible] ستم میراث پدرم از من میگیرند و شما میشنوید و مجتمع باشید [illegible]
و مسلح [illegible] و قوت و شوکت داشته باشید [illegible] شما را بنصرت خود دعوت میکنم اجابت نمیکنید و [illegible] و فریاد رسی نمیکنید و حال آنکه
شما معروف بودید بشجاعت و مردانگی و موصوف بودید بصلاح از برای یکدیگر ایستاده بر [illegible] و مقاتلها کردید و در حربها شتافتید بهم تا آنکه بکام
اطاعت [illegible] قدم از قدم ما برنداشتید تا آنکه حق تعالی به برکت ما آسیای اسلام را بگردش در آورد و خیرات ایام جاری شد
و کفر فرونشست و نظام دین محکم شد پس اکنون حیران شده‌اید بعد از بیان و [illegible] شده‌اید بعد از اظهار پس برای که
این است که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول خدا را بیرون کنند و او ابتدا به قتال شما کردند
آیا می‌ترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید و بدرستیکه من می‌بینم شما را در آن مسلکها میل کردید
فرمود که [illegible] بجانب تنعم و از جهت میل کرده‌اید بکسی که احق است بخلافت شما و [illegible] در خلافت [illegible]
آنچه علم و دین [illegible] ... بدرستیکه [illegible] پس اگر کافر شوید شما و هر کس که در زمین است خدا بی‌نیاز است از عالمیان
و من گفتم آنچه گفتم و دانستم که خوار گذاشتن شما و ترک یاری شما در سینه‌ها جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما
تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید این ناقه را و بارش را [illegible] غضب خدا و عقاب او و عار ابدی بر ایشان خواهد
رسید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آن کسم که شما را [illegible]
از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما نیز میکنیم آنچه حق میدانیم شما انتظار بکشید ما نیز انتظار میکشیم پس ابوبکر گفت
ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذابی الیم و عقابی عظیم بود و او را پدر
خود یافتیم نه زنان دیگر را و برادر شوهر تو یافتیم نه دوستان دیگر را و او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری کرد او را در هر امر عظیمی دوست نمیدارد
شما را مگر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدائید و برگزیدگان اید رهنمایان
ما بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه
بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و خدا را گواه میگیرم که من از رای رسول خدا تجاوز نکردم و آنچه کرده‌ام و حکم
میکنم که شنیدم از رسول خدا که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نقره و نه خانه و نه عقاری و آنچه میراث میگذاریم کتاب است و حکمت
و علم و پیغمبری [illegible] ... ولی خلافت بعد از ما و ان حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کرده‌ام که آنچه تو از من طلب میکنی صرف
اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این اتفاق مسلمانان کرده‌ام و در این امر منفرد و تنها نبوده‌ام و اموال و احوال خود را

از تفضیل [illegible]

از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر که تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال
من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام
کتاب خدا نبود و پیوسته پیروی آیات و سور قرآن مینمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من میبندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است
و قسمت مواریث در میان [illegible] و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم و از
خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته است و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت
و رحمتی و رکن دینی و معین حجتی بعید نمیدانم صدق و گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من
انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه با دیگر مردم
خطاب کرده فرمود که ای گروه مردم بسوی قول باطل میشتابید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر در قرآن نمیکنید و قرآن را بر دلها
قفلها زده شده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته
و بد تاویلی کرده‌اید و بدترین امور راه نمائی نموده‌اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده‌اید و بزودی بار سنگین آن را خواهید یافت
قرین و خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیده‌ها گشوده شود و عذابهائی که در پس پرده غیب است از برای شما ظاهر شود
از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید در آنوقت زیان کار شوید از اهل باطل پس بجانب قبر منور حضرت
رسالت رو گرد و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از رحلت تو فتنه‌ها و آشوب بسیار رو نمود که
اگر تو مشهود آنها میبودی مصیبت‌ها بسیار نمیشد بعد از تو ما را بسیار ترک کردند از سموم جفای بدکاران و احوال امت ما را بحال ما گذاشتند
نگران شدند و اهل هر پیغمبری در امت قریب و منزلتی بود بنزد خدا ظاهر کردند مردان چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک
پنهان شدی و ما را ترک کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان
و نور درخشان که از روشنی نور جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو رحلت
شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مرا مرگ در می‌یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشانیدی ما مبتلا شدیم
بجای چندی که هیچ اندوهناکی از مصیبت زدگان مثل آن مبتلا نشده بودند نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها
برگردید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی غضب خطاب
بسید اوصیا نمود که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک
افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابی قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و آواز بلند با من مخاصمه
میکند و انصار مرا یاری نکردند و مهاجران خود را بکنار کشیدند و سایر مردم دیده را پوشیدند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری دارم
شافی و خشمناک بیرون رفتم و غضبناک برگشتم خود را ذلیل کردی از روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و تو بر زمین
و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این ذلت و خواری مرده بودم وای بر من از هر صبح وای بر من از هر شام تکیه‌گاه من مرد و بازوی من
شکسته شد شکایت من بسوی پدرم است و داوری من بسوی پروردگار است خداوندا قوت تو از همه بیشتر است و عذاب تو عظیم تر
شدید تر است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بلکه بر دشمن تو است صبر کن و آتش خشم
خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور
بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم و روزی تو و اولاد تو نزد خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تو است
مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این شقی از تو قطع کرده پس حضرت فاطمه علیها السلام
گفت حسبی الله یعنی خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید در این مقام بتحقیق بعضی از امور را

اول وجه شبهه چند که ممکن است که در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید که [illegible] حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد در جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین
ترک خلافت برضای خود نکرده است و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات به حضرت رسول شده و وارد تهدید
و تادیب [illegible] است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله
کرده بودند [illegible] سر و ریش هارون گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیر ندارد تا آنکه قوم بشناسند قباحت
عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی به حضرت عیسی علیه السلام خواهد کرد که آیا تو گفتی که مرا و مادرم را خدا بگیرید با آنکه میداند که او نگفته
و مثل این بسیار است اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در جامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقوی
و تنزه و زهد و نهایت کمال معرفت آنحضرت دارد و بچه وجه جواب میتوان گفت وجه اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود بلکه ائمه
علیهم السلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و ساکت ماندن در این باب موجب تضییع حقوق آنها میشد از آنحضرت
واجب بود که حسب المقدور سعی نماید در عدم تضییع حقوق ایشان وجه دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار
کفر و نفاق آن جماعت این بود که مردم ایشان را بشناسند و [illegible] ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام
شود و بر غایبان تا روز قیامت حجت تمام شده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار باین فرمود با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید
کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیر المؤمنین با آن متغلبان در باب خلافت در مدت
عمر شریف خود و تظلم و اظهار چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد
آن جماعت بود تا حجت بر ظالمان تمام شود ان شاء الله فصل دوم در بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در این واقعه وارد شده است
اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما آن دو منافق را ظالم و غاصب
و فاسق میدانستند در این واقعه و آنها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و ظالم میدانسته اند و یکی از این دو فرقه
باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت
از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر وجبی از اطاعت سلطان
بیرون رود و بمرگ جاهلیت بمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است
که حضرت از ابوبکر راضی نشده و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل است
باید که قایل شود که سیده زنان عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک کرده است بمرگ جاهلیت و کفر
و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ عاقلی و متدینی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابو داود روایت
کرده که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت کند از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا او را
برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در
غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زنده ماند و [illegible]
و فاطمه سؤال ابوبکر و نصیب خود را از آنچه خدا به حضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد
و منع کرد و عمر نیز چنین کرد اما صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری [illegible]
از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت
و او را مایوس ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم
کرد فاطمه گفت والله که ترا نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات
حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان دفن او

و پدرش

او و پدرش هفتاد و پنج روز بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت
نکردند پس باید یا خلافت ابوبکر باطل باشد و در اخذ فدک غاصب است و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا امیر المؤمنین
با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق باطل ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و نفاق است
آنکه ام عداوت شده [illegible] از آنچه در این باب واقع و [illegible] نسبت بآن جناب کرده حتی آنکه ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه
روایت کرده است که ابوبکر چون خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است
بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب اوست که گواهش دم او بود و او ملازم هر فتنه است میخواهم فتنه [illegible]
جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زنا کار بود و اگر خواهم بگویم
گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد و تا مرا بحال خود گذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من
دست و زبان [illegible] و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من این خطبه را به استاد
خود گفتم که ابوبکر این کنایه به کی داشت گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این
سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاهی بود و هر چه میخواست میکرد و چون دید که انصار از جا بر آمدند ترسید که ایشان اعانت امیر المؤمنین
کنند تهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و عجب گفت ام طحال زن زنا کاری بود در جاهلیت در زنا بآن مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب
حق از این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید اوصیا و [illegible] و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل که
دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیدة النساء عالمیان این قسم سخنان گوید لیاقت خلافت دارد یا از اسلام
بهره دارد وجه دوم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن تکذیب قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی
و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا
بغضب آورده است و هر که او را آزار دهد مرا آزار داده چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت
از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول
نخواهد بود و اگر گویند که مراد آنست که آزار کردن او از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت
مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر این مراد باشد
فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و خصایص
او وارد شده است و ایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریک اند و ایضا احادیثی
که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید آنها را
گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن
سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از
اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید که گفتار ایشان
حق و کردار ایشان صحیح باشد و از جمیع گناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد
سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران را میراث نمیباشد محض کذب و افترا بود بچند وجه اول آنکه مخالف آیات کریمه است
در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبری است جواب گوییم این باطل است بچند وجه اول آنکه لفظ
میراث در عرف و شرع که گویند منصرف میشود بمیراث مال حقیقت آنکه در آیه قرینه است که مراد میراث مال است زیرا که او در آن
اندیشه بوده از بدکاران و معلوم است که پیغمبر چنین نمیباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی خویشان با مال

مناسبت دارد نه پیغمبر و جز او که با ترسه و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علی سوداء درود مال مخمس بالث
کرده اند که مغرور فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالفت آیت میراث است و چون تواند بود که نبوت
موجب بودن اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان و در کتاب فرایض این را ذکر کرده است دویم آنکه ابو بکر شهادت کرد ابی است
داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب چه جهت کی اکثر میراث که اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که
خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابو بکر و طلب میراث پدر خود کرد ابو بکر گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد از آن کسی است که قیام بامر خلافت می نماید بعد از او و دیگر آنکه از قرآن مجید مظنون بلکه
معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت نتوانند نمود و همین از برای
تهمت کافیست این اقوال است از جهتی که ابو بکر در شهادت امیر المؤمنین بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که بگویند تصدیق او کرد
همه شریک در آن صدقه بودند و عداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بود و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه
معلوم است که امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است
که عمر بعلی و عباس گفت که ابو بکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه از ما بماند صدقه است پس شما او را دروغ
گو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابو بکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم
پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که راست گو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن
ابی الحدید نیز این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود
با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که در این اوراق گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث دلالت
قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت امیر که وصی و معدن
علم او بود بفرماید تا آنکه او و زوجه او خود را از حق نخیزد و هیچ خلیفه بگوید این فریضه که سیده زنان عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده
و منع آنکه اینقدر جا افزاید و تظلم در این باب نکند و مجمع مهاجران و انصار بیاید و ابن قتیبه با امام مسلمانان برغم ... شما نکند دست
وجوه بدو و مردم را بگیرید و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانستند تا روز قیامت
و او و اولادش را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است تا بگویند این امور بکرد و نه
و بعد از وفات حضرت فاطمه منازعه با عباس در میراث نکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود بر اهل بیت که
مسلمانان نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله تجویز مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی نخواهند نمود نسبت باهل بیت
خود بایستی خود را خلاص پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا است پنجم آنکه از شواهد کذب این حدیث آنست
که عادت الهی جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف میان الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است
که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام
بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است
که چنین امر عظیم خلاف متعارف در هیچ کتابی از کتب انبیا و در هیچ تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر هیچکس از ... دیگر این
امر غریب مطلع نشده و چگونه این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که با آن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل
کرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا ... فلان پیغمبر را صدقه بفلان شخص دادند یا ... فلان پیغمبر بفلان کس رسید پس
کی گمان کند که شعور دارد و بداند که این حدیث را وضع کرده اند و افترا کرده اند ... و آنچه از صحاح ایشان ...
و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است باین آنست که غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده

ابن ابی الحدید و در کتب اصول استدلال نتوان کرد بلکه روایت صحابی حل میتوان کرد بلکه روایت ابو بکر تنهایی این حدیث نقل کرده اند
و روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از علی و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند چهارم از جمله اموری که ابو بکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام
آن بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابو بکر
در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر سیم نیز با او نزاع کرد و ابو بکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه
در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه علیها السلام نزد ابو بکر رفت و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و آنچه
باز داد ما را سهم ذی القربی قرار داده است در آیه خمس ابو بکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام سهم از شما است فاطمه گفت آیا مال تو
و اولاد تو است گفت نه بلکه بعضی را بشما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم
خدا است اگر حضرت رسول در این باب با تو عهدی کرده است یا ترا خبر داده است تصدیق میکنم و تمام را باهل تو میدهم فاطمه گفت در این باب بخصوص خبری
بمن نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد که گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابو بکر گفت من ...
... که مر ترا بشما بدهم ولیکن نگفته که شما را بس است تمام سهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده اند
در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت کرد و ابو بکر و عمر منع کردند
و ... ایشان را منع کردند و از حضرت باقر و صادق علیهم السلام منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس برای آل محمد فرض کرد و ابو بکر از آن نصیب
ایشان را محروم کرد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم کند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث بطلان
اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه اصناف مساوی میشوند در حصه چنانچه فقهای خاصه و عامه میگویند در باب اقارب
و حصه ایشان حق تعالی برای ذوی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابو بکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن کند بحکم بعض
قرآن فاسق و کافر و ظالم است پنجم از جمله طعنهای که بر ابو بکر کرده اند در این واقعه آنست که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف
کردن در حجرهای خود بالتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث اهل بیت فاطمه علیها السلام کرد
اگر انتقال حجرها بآنها از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت
بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر آزار اهل بیت علیهم السلام نداشت و عرفی ابن ابی الحدید از
نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربی بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک
باو نداد او تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر
ممکن نبود عذر گفتن و دفع کردن چون پیش از این حق خودش را بی بینه و شهود حکم بتصدیق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که
اگر چه این کلام را او بسبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد
و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام ششم آنکه در جمیع کتب کلام و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که
عمر در ایام خود در منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت
و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که اعاده کند مثل آن را او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد
میداند که کلامی از این واضح تر نمیتوان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر آنقدر دور است از اهلیت
خلافت که مستحق شر مسلمانان است و امری که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست اگر گویند که خلافت عمر منتهی
بخلافت ابو بکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله دیگر که داشت جواب گوئیم که چون خلافت و سلطنت او مستقر شده
بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود و میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی که جرات اعتراض بر او نداشت

و پرسید که بعد از او خلافت با امیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این راه را بجنبد و بدیم شوری شوم از او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید
از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او
روایت کرده‌اند که عمر در خطبه خویش گفت که شنیدم که قایلی از شما میگفته است که اگر امیر المؤمنین عمر بمیرد من با فلان بیعت خواهم کرد
پس مغرور نشوید بآنکه بیعت ابوبکر فلته و ناگهانی شد و تمام شد آن چنین بود و لیکن خدا شر آنرا دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را
جناب کرده این بزرگوار جاری شد مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانچه در شوری ظاهر کرد **طعن ششم** آنست که چون خلافت منصوص برای ابوبکر
مستقر شد خالد بن ولید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة مال ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت رسول بایشان رسیده است
از گرفتن زکوة کشیده گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود
که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود تحقیقا ... حضرت در بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی
بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید و گفت که ترا چه این منبر
داده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود کرده است و امر کرد ابوبکر که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را
کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و با او گفت دانستی که مالک چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه ... ... انذکر ...
کرد او را ... پس خالد رفت و مالک را کشت و در همان شب با زوجه او جماع کرد و ارباب سیر عامه مثل ابن اثیر در کامل و غیر او
روایت کرده‌اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند پس
شب شد و آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان اسلحه خود برداشتند اصحاب خالد گفتند ما نیز مسلمانیم چرا اسلحه برداشته‌اید
ایشان گفتند شما اسلحه بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند و بنزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که ایشان اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان دادید
خالد التفات بگفته او نکرد و بابو قتاده علاوه کرد و عداوت ایشان را داشت امر کرد بقتل مردان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد
و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد
امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با او نقل کرد عمر چون این واقعه شنید انکار بلیغ کرد و سخن
بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد بر ابیات اهل عرب
بر عمامه خود نشانده بود عمر برخواست و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش
زنا کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت شده بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم با عمر شریک است
چون خالد نزد ابوبکر رفت و عذرهای بی‌وجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند با عمر گفت و در
جمعی از علما روایت کرده‌اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان گفتند و نماز کردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده
نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای این امور قصاص نمیکنیم
و در روایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که بر کشیده است
است و عمر گفت و سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و چنانکه از غایتم برای او وعده کرده بودند
بعمل نکرد و عمل کرده وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود را هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در دست مردم
باقی مانده بود همه را گرفت از مردمان و صاحبان آن داد و ایشان را مرخص کرد و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از مدینه گشتن او ترسان و همیشه از عمر زبان بود و چون عمر آمد گفت لعنة الله بر ... کشتن مالک ... مردم و سعد ... داد و ... کشتم
و دشمن نبود و رفت و سعد را گفت چنانچه گذشت پس عمر از او رو گردانید و بیرون رفت پس خالد و چون ترا در ملک آمد گفت

بجوابهید گفت حضرت رسول صلعم ... [illegible]

بوده و خاکن و خالد را گفتش گفت من خلاف آنچه وصیت رسول الله کرده نمیکنم و در روایت شیعه وارد شده است که چون اسیران را نزد ابوبکر
آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات
فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند که ما را اسیر کرده‌اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نکرده‌ایم بغیر آنکه محبت اهل
بیت ترا در سینه خود داشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس بدیهای ابرار بکاکشته و بدیهای بد کیشان نشسته تو انتقام ما را بکش پس ای مردم
چرا گفت چرا ما را اسیر کرده‌اید و اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت او گفتند که شما زکوة نداده‌اید حنفیه گفت اگر مردان ما نداده‌اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد هر دو ... که او را بحصه خود بگیرند گفت والله مرا مالک نمیتوانند شد
مگر کسی که مرا خبر دهد که در ساعتی که متولد شدم من چه بر زبان گذشته است در این وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و فرمود که
سیدهم چون مادرت بتو حامله شد و تو نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من نزدیک گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار
چون متولد شدی و بحمد الله در خدا زبان گشودی و دلالت بر شهادتین نمودی و مادر خود را گفتی که چرا هلاک من را میخواهی بزودی باشد که سید اهل عالم
مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید فرمود آنها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن نمود و در وقتی
که ترا اسیر کردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را حفظ نمایی تا آنکه آن را بر پاره‌ای بر بازوی خود بستی بعد از آن حضرت بیان فرمود بیان آنچه در آن بود
لوح را گشودند همان عبارت که حضرت فرموده بودند منقوش بود پس حضرت او را گرفت و بخانه اسما بنت عمیس فرستاد تا برادرش
آمد و او را تزویج نمود و احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را آوردند که بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود مشهورترین اهل زمان خود بجمال آمد و خود را بر روی مالک
انداخت گفت که در حقیقت گویا من کشته شده‌ام بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلته این مضمون را روایت کرده‌اند
و چون اخبار مخالف و موالف در این واقعه بسیار است باکثر اهل بیت و ابوبکر در این واقعه از چند جهت خطا کرده است و در بعضی عمر نیز با او شریک است
اول آنکه یکبار در بعضی لشکر را بسر قبیله از مسلمین فرستاد و حکم بقتل و غارت این قوم کرد و از مسلمانان که نماز و زکوة میدادند و عذری در دادن
عمل شرع نکرده بودند و بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اذان
گفتند و اذان گفتند و نماز کردند حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمان است
و منع زکوة کردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم تا حکم و متی چیز معلوم شود امیدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک
منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون
پراکنده شده بودند خالد آمد و ایشان را گرفت بعذر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة
اهل بغی بودند و کافر نبودند و بعضی لفظ اطلاق ارتداد بر ایشان کرده‌اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد ایشان جاری نشد
و ابن اثیر شارح و غیره در بحث بغات گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین سعی را بفرستد
که از ایشان سؤال کنند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن بکند و اگر بجهت
از الهیات باشد ایشان را موعظه و نصیحت کند و اگر اصرار کنند اعلام کنند ایشان را که با شما قتال خواهیم کرد و در صحیح روایتی
وارد شده است که خالد یکی از ایشان را در باب ایشان تعجیل آورده باشد و آنچه حجت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده
اگر زعم معصیت باشد چرا ابوبکر و دیگران با خبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق حضرت امیر المؤمنین
و سیده نساء العالمین علیهما السلام و رد شهادت آنها که حضرت رسالت پناه بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت شهادت داده
ظلم جون بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین
و از ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلک مسلکی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نشدند

بکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره مخفی آنکه کشته ابوبکر خلیفه نیست با وجود آن [illegible]
گفته از زکوة [illegible] فروع بوده و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق قتل است [illegible]
[illegible]
کفتگو [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله [illegible] خالد گفت حضرت صاحب [illegible]
[illegible] مالک بن نویره [illegible]

[illegible]

گرد همه غرض از مسلمانان را این پیش نهاد فرمود و روایت نمی تهذیب نبارد نزد عامه و روایت مجمله است در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس
روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است **طعن نهم** آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و با آنکه در ایام خلافت تحصیل کرده بود
از برای ثواب خود که ترویج دهد نقص بسیار خواست که ابدالاشیاع عمر را نیز اوضم کند و اقبا خواست و نکته بان آن عهدی که باعمر کرده بود
و بعد بیعت کرد از کسی مانع حق امیرالمؤمنین علیه السلام نتوانند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را بر آن خلافت تعیین کنه ابن ابی الحدید روایت
کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان
بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش آمد گفت
بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم خلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا
ترا جزای خیر دهاد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرده امر کرد او را که بر مردم بخواند پس بعضی کردند عمر را پس طلحه داخل شده گفت آیا
بترسی عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین
چندین خطا کرد **اول** آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالف رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد
و تاسی بسنت رسول بنص قرآن واجب است **دوم** آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود و با حادیث متواتره
او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم **سیم** آنکه عثمان را چه نسبت بود که بر جهت خلیفه ناحق تعیین
امر عظیمی برای خلیفه جاهل فاسق چنانکه بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب
اسلام و اهل اسلام با و دهد و رسول خدا در امر چنین روز احتضار و مرگ نشید و برای کاغذ و دوات که سخنی بگفت این جماعت
گفتند که آن حضرت [illegible] اکل بود و چنین امر عظیمی را برای جواد تعیین کرده و سخن نگفت بود از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق
بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار ایشان و اقوال متناقضه
ترجیح کرده اعمال فرضیات ایشان اجزای صحیفه معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بوده اقوال و افعالی که منافی
نقل کرده اند که در اقبال از اکثر ظاهر شده و دلالت بر ضلالت و بطلان او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب دوم**
در بیان قلیلی از بدع و قبایح افعال و شنایع اعمال عمر است که خلیفه دویم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و محل
این زیاده از آن است که در کتب مسطور است و به تفصیل این رساله و در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود و بلکه خلافت ابوبکر
یکی شعبه از شعبهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد مینمایم **طعن اول** در بیان حدوث او است
و ظلم است اشتباه آن و این طعن مشتمل است بر چند بیعت حسن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه نقل کرده اند
که این اول فتنه و خلافتیست که در اسلام بهم رسیده سببش عمر او شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی
که در حالت مرض رسول خدا [illegible] و اول خلافی که در اسلام شده منع عمر بود از کاغذ و قلم و ابن عبدالبر مستوفی است
که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی که انکار کرده است و انکار آن [illegible] مجحف اند که گفته است مسلم و بسیاری از محدثان ایشان
بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست
که آب دیده اش سنگ ریزها را تر کرد و در روایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای او روان بود گفتند که ای
روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی یا دواتی بیاورید و در روایت دیگر گفت کتف و دوات بیاورید
تا بنویسم از برای شما نوشتی که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و در روایت
دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و در روایت دیگر گفت درد و بیماری بر او غالب شده است
و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نبود نزد

بعض ازان

بغیری نزاع کردن و صداها بلند کردن شد بعضی گفتند گفته است عمر و بعضی گفتند بیاورید دوات و قلم تا بنویسد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من
امیران را به سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا
و نوشتن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز احادیث را با این مجموع زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم
روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا از ابن مسعود تر شیخ تر روایت کرده است و ابو دقر بعضی
ثبت کرد امری که حضرت خواست در این باب و میل جنگ و وقت قبض برگشتن بنویسید و جمع نزاع این نخواهد بود پس از حدیث ظاهر است که حضرت مصلحتی
است عظیم از مصالح دین و خطا بر او روا نباشد و بر امت را ایکن که او بجا آورده و قرآن را چنانچه نازل شده لفظ و معنی برای ایشان بیان کنند تا
طرق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان بسته و کرده چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم
اگر از این دو چنگ زنید گمراه نشوید و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آن جماعت اظهار ایمان اتمام حجت مقرون بر ایشان نخواهد بود
تاکید حجت و از این وقت بنوشتن بر نوشته صریح در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافته و منافی آن تمهید بود که
با آن منافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آن حضرت غالب شده است و هذیان میگوید دیگر
که آن نیز بجا و در حیات آن حضرت انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت میکنند است که اگر در این استحکام بنویسد و بعد نوشته شود آن ملعون خواهم گفت چه باید کنند است و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از جرم
طاهره بیرون کرده است چون شد آن منافقان را در حضور خود شاهد نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه ما زده شده
شود و کار را بر آن شهری شود و منافقان راه این بر آن بسته و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین را باین سبب نهی از مقاتله امر
است چه بعدم التزام نمود و البته معلوم است که وصیت و عهدی که در سبب آن آفت و آن حالت تعیین میکرد وصیت با اهل
بازماندگان است و تعیین است بازماندگان آن حضرت بودند چون توانند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصیتی و خلیفه از برای
ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که کسی است که مرد یا زن تا شصت سال اطاعت خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند آتش برای ایشان
واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید یک شب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سر او
باشد و موید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم از روزی
که شتر خود سوار شد و تنها میرفت و از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سوال
کردم از او که با من چنانچه باید کرد ترک کرد و همیشه او را با خود غضبناک میبینم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است
گفتم گمان میکنی تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او از برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است
او چنین میداند که رسول خلافت را از برای او میخواست گفت ای پسر عباس خدا نخواست که با و برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد اراده
امری را خواست و غیر او را پیغمبر میخواست پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت چنین است که عمر گفت که رسول خدا اراده
کرد در مرض موت خود او را از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه اسلام بر گردیده
شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و کنگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس
که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافت او شیشه داری از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بود و میخورد مرا تکلیف کرد
یکی از برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او که نشسته بود برداشت و آشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس
گفت از کجا می آیی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله جعفر را میگوید گفتم با همسالان
خود بازی میکند گفت او را نگفتم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن
می نمود گفت ای عبدالله سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او ادعای خلافت چیزی

صحیح است بلند تا روز قیامت آن است که اینکه خلیفه و جانشین عالم و عادل معصوم تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت

دنده است گفتم بلی گفت گمان می‌کنند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم گویم از پدرم پرسیدم از آن
ادعا که میکنند پدرم گفت راست است گو [illegible] گفت از رسول خدا گاهی در امر او سخنی صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و عذری نمیبود یعنی
صریح نبوده گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل بسوی او کند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او کند من
منع کردم او را از این برای شفقت بر اسلام نه قسم به پروردگار این خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت
را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من دانستم که او چه در خاطر داشت ساکت شد و تصریح باسم
او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایت ابن ابی الحدید بود از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول تعیین حضرت
امیرالمؤمنین را میخواست و منع نموده و این منافی منع عمر از ابطال او بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول خدا اعلم میدانسته
است مصالح امت را و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و در میان او این را از کرامات او حساب کرده‌اند بخوبی تدبیرات او
که بعد از فوت حضرت رسالت گذشت که حق امیرالمؤمنین برگردد که موافق طریق رسول خدا او با ایشان سلوک کند و عدالت او در مردم
از حرص جمعیت و عیال بگوید [illegible] و سرکرده‌ها را اموال بسیار بدهند ضعفا و زیردستان را ذلیل کرده‌اند و [illegible] مملکت و نیاد او در آن
گشته و دست از حکم خدا برداشته لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و نسبت بقوم
با شریف و وضیع یکسان سلوک کند مردم [illegible] در دنیا [illegible] شده و جمعی [illegible] بر پا شد و [illegible] دانسته تعیین کرده با او
کرده که اگر حق با امیرالمؤمنین برگردد اطاعت نکند و [illegible] کرده که ذمی و منافق او [illegible] است [illegible] و خوارج را و شهادت آنحضرت
با این مرتب شد و از غلظ [illegible] خدا و رسول بود خون شهدا تمام در گردن او است چون بر کیفیت این مطلع شدی و اخبار متفق علیه این القوم را
شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او چندین جهت لازم می‌آید **اول** آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول الله
داده و از وصال آنکه با نفاق عام و خاص آنحضرت معلوم است آنکه در کلامش بجز از نفی و اثبات و خلاف واقعی صادر نشود و نه بعید از سهو
از صحت و نه در مرض و نه در جوانی و نه در حال [illegible] و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا ذکر کرده و در شرح صحیح مسلم
نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول
سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است **دوم** آنکه سخن را با این نحو ادا
کردن متضمن اهانت و استخفاف است و بی‌ادبی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که هجر و هذیان اگر بگوید پادشاه و اگر کسی که او هذیان بگوید به
با هم اوراد اگر هذیان بگوید هر کسی که از کمی عقل و ادب داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای آنکه اعظم انبیا و خدای تعالی
در قرآن مجید همه جا با خطاب شریف تام بنام مبارک آنحضرت کرده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء
بعضکم بعضا که نباید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن بعضی مر بعضی را و فرموده صدای خود را از صدای او
بلند برمدارید ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی‌پروایی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالی
محزون و متأثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین ترک ادب و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است
برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این حال فرصت یافته او اشاره و آنچه خواهد بکند **سیوم** آنکه مخالفت
امر حکم الهی کرده که حق تعالی در چند موضع فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده
و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آن را و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن
ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمنی
و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری آنکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ نفرموده که فرمان را
تحت و بجای آنحضرت است با آنکه در جایی از رسالت معزول است و گفته در هنگام مرض اطاعت او نکنید و قول او را نشنوید
و در جای دیگر فرموده که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند **چهارم** آنکه در روایت

ابن ابی الحدید گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آن وقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین منافقه و معارضه با
حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با پیغمبر راه مؤمنان را که اطاعت رسول است
او را بگردانیم بآن راه که او خود اختیار کرده و داخل جهنم گردانیم و بد جایی است جهنم از برای ایشان **پنجم** آنکه آنحضرت را آزار کرد و غضب آورد و کسی که
وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او در رنجش غلیان گفته ایذای ایشان کرده شده و اعراض فرموده ایشان را از
نزد خود دور کرده و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است الذین
یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذاب دردناک و باز فرموده است
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی به درستی که آنها که آزار میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است
خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده **ششم** آنکه در قول او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده **اول**
آنکه اظهار جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا خطای او کرده زیرا که حضرت میدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آن
حضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده **دوم** آنکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده‌اند
پانصد آیه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از آنها شده است و بعضی گفته‌اند که کمتر از آیات که در آن نص و ضرورت قرب بانصد
متشابه در آن هست در قرآن مجید ناسخ و منسوخ است و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر آنها است پس کتاب چگونه
کتاب خدا از برای دفع خلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود پس اجر در مسائل حیران میشد و رجوع به دیگران میکرد و میگفت لولا
علی لهلک عمر و اکثر را از جهل میکرد و مخالفت هر کس از علم است حتی زن‌ها در مجلس و در بسیاری مواضع **چهارم** آنکه کتاب خدا کافی بود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله کتاب را مقرون با اهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که عارف به کتاب باشد نه کتاب تنها و لهذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده منم کلام الله ناطق
محیی الدین مشهور که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است در مکاتیب خود که را هرایی و استمانیستوان رفت و گفتن که جوان
کتاب الله است ما را بس است در میان امت نرسد چه حاجت است بآن ماند که مریضی گوید که چون کتب طب هست که از اطبا نوشته
اند ما را با طبیب مراجعت نباید کرد و چون سخن غلط است برای آنکه نه هر کس از فهم کتب میسر است و استنباط از آن میتوانند کرد و مراجعت
باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است و هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم بطون و فاتر چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق و هذا الکلام الله الصامت تا
اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اتفاق روی را در نام جاهل باطل خود کرده است **هفتم** آنکه خود دعوی لغت این سخن
کرده است در چند موضع **اول** در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوات بر حضرت رسول فارغ شوند او و ابوبکر
و چند نفر دیگر به سوی سقیفه رفته و مشغول غصب خلافت شدند و مردم را در میان ایشان نیز نمی‌گویند که آیا ایشان آن آیت که از حدوث فتنه
ترسیدند که اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه خواهد شد و چون است که در وقتی که حضرت رسالت میخواهد که رفع خلاف
کند او را نسبت به هذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند صلاح است و فرموده است و ایضا وقتی که ابوبکر در سکرات
مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر کند و پیش از آنکه نام عمر را ببرد غش کرد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت
و بعد از آنکه به شعور آمد او را دعا کرد و او را نسبت به هذیان نداد با آنکه از جهت غشی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را
در آنجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال متفقه علیه میداند که از اول تا آخر این
از این اقوال و افعال مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول فتنه بود که در اسلام شکست آن نمی‌
و پیوسته در مواطن متعدده معارضات بکرده و نهی آنکه کرده آنحضرت بنوز چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین

ایشان روایت کرده اند که چون در زمان صلح حدیبیه نوشته شد که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید
بازگردانند بایشان پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت رسالت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و ایشان کافرند
گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری
خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد ان شاء الله حضرت فرمود که من نگفتم که امسال خواهد شد
بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با ایشان جنگ میکردم و نزد ابوبکر آمد و شکایت حضرت
آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود که
اینست آنچه خدا وعده داده بود دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او
نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و در شک بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا
و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم که
ایمان نمی آورند تا ترا حکم گردانند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی از آنچه تو حکم کرده و منقاد
گردند انقیاد کردنی کاملی پس معلوم شد او مؤمن نبود با آنکه در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که بوعده الله توجه نیست [illegible]
میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک شده [illegible] خاطر آنجناب را رنجیده بود و کرده خدا [illegible]
در صدد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من گفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله
آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود که این دو نعل را بگیر و ببر
که را بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بر لا اله الا الله در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره
گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده
که هر که را ببینم این بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت
و بگریه افتادم و گریستم و اثر [illegible] پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی
عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را بابوهریره داده که آن بشارت را بدهد حضرت فرمود بلی عمر گفت مکن بیم دارم
که مردم اعتماد براین خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر کنند حضرت فرمود پس بگذار مردم اعمال خیر کنند اگرچه [illegible] از اول تا آخر
این حدیث معلوم است چنانکه بر هر عاقلی مخفی نیست [illegible] از احادیث صحیح ایشان است و دلالت بر [illegible]
[illegible] کند و رد قول حضرت رسول کرده و آن عین شرک است و ابوهریره بیگناه را [illegible] اگر حدیث اگر راست باشد
حضرت از برای مصلحتی [illegible] ترک اظهار این سخن فرموده شاید مصلحت ترک معارضه [illegible] آن ملعون باشد و ایضا
بخاری و مسلم در دو صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که
پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را بآن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست
که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه
بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت [illegible] حضرت فرمود که خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را میآمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت او منافق است
پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و
ابن ابی الحدید [illegible] مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت

ازو [illegible]

رسول صلی الله علیه و آله از برای [illegible] پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت
جواب نگفت عمر باز دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش از آتش جهنم حضرت
فرمود آن ملعون مصلحت آنحضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی
و بیحیائی در این مقدمه از او بظهور آمد نسبت بادنی کسی چنین کردن [illegible] که جامه اش را بگیرد و از عقب بکشد و شک
نیست که این متضمن ایذاء او است و استخفاف بآنحضرت است که احترامش بر عالمیان واجب است [illegible] اسلام است و ایضا انکار فعل و قول
آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بجهل و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن رسول
بسوی مکه بمشرکان داد و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابومرثد را فرستاد
نامه را گرفت آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب
خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت آن کردم که عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نیست که
حمایت کند ایشان را خواستم منتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من کنند حضرت فرمود راست گفت باو مگوئید نسبت
مگر خیر عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را
که هر چه خواهید بکنید من بهشت را برای شما واجب گردانیدم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان
کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد که گفته از برای او بجز خیر مگوئید عمر باز دیگر نسبت خیانت
باو داد و اراده کشتن او کردن رد قول حضرت رسالت و مخالفت صریح آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج از ابن
حجر در فتح الباری روایت کرده است از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده است از ابوسعید خدری که گفت ابوبکر آمد نزد رسول خدا
و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مردی خوش هیئت با خشوع دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش ابوبکر رفت
چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت و چون او را در نماز دید برگشت
و برگشت پس حضرت بعلی علیه السلام گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود
که این و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره گردنهاشان نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن
هرگز بدین برنخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حدیث این حدیث است حدیث جابر و در روایت ابن ابی الحدید
چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل
این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را با حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبدالبر
در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند با آنکه صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابوبکر داد و امر کرد
که او را بقتل آورد [illegible] روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم
نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریح بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف
بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن
او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت و حضرت نشنید و باز امر بقتل او کرد مخالفت نمود
و عذر ناموجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت چنانکه منع دوات و قلم
باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد [illegible] نفاق باطنی که
از او ظاهر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از زبان نفاق او بیش از این ظاهرتر نباشد چنانکه گفته اند
[illegible] **طعن دوم** آنکه انکار کرد [illegible] آن متعه [illegible] چنانکه

خاصه بطرق متواتره روایت کرده است که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان
مردم که هرکه بگوید که حضرت مرده است دست و پای او را خواهم برید که نسبت مرگ باو داده
تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده‌ای این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را که و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشتند
آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت برخواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت که گویا هرگز
این آیات را نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و در [illegible] روایت کرده‌اند و کسی انکار
این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر جاهل بود بآیات قرآن و آثار نبوی که چنین امری را از [illegible] این بود
و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من خواهد شد و امور که [illegible] بعد از من [illegible] که بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان
و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت که رحلت من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم
طلبید [illegible] فرمود [illegible] از کجا برای او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهم برید و شناخت این واقعه زیاده از آن است که بیان
باید کرد با خوفش [illegible] که تا آنکه ابوبکر با علی علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت
تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید [illegible] و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده‌ام طعن سیم
آنکه او حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست
در میان امت در آنکه متعه اصلی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقرر شده و خلافی که کرده‌اند در آنست که آیا نسخ شده
یا نه پس عترت اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده‌اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این آیه
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنا بر آنکه اکثر [illegible] و تفسیرش گذشته است که اتفاق کرده‌اند بر آنکه متعه جائز
بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده‌اند اصحاب حضرت [illegible] فرمود که متعه کنید از این زنان و در صحیح
بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از [illegible] و جابر و غیر ایشان کرده‌اند که حضرت رسول متعه [illegible] و در صحیح مسلم از
قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن امر من این
بجابر [illegible] گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان حضرت رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت
بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست بهرچه میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام
کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را دائم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده
البته او را سنگسار خواهم کرد و علما بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که اگر نه
آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان نمیکرد زنا مگر [illegible] و فخر رازی در تفسیر این روایت کرده است و ایضا در تفسیر
عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن [illegible] از برای خود آنچه خواست گفت و اما حج
تمتع که اجماع مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده‌اند در آنست که آیا آن بهتر است یا افراد
حج است یا نه [illegible] تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت اوست و در صحیح بخاری و مسلم و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار است
روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه
دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج بیاید و چون بمیقات
رسید نیت کرد که احرام میبندم بآنچه احرام رسول خدا و حضرت هدی با خود آورده بود و حضرت امیر [illegible] هدی با خود آورده
و این یکی از مناقب عظیمه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شد

اینکه تا زنی نشد که نسخ کند امر کرد
با آن ما را رسول خدا و متعه کردیم
و نهی نکرد ما را از آن [illegible] تا آنکه بمرد

از جابر [illegible] و ابن عباس
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و دیگران روایت کرده‌اند

حضرت

حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر میکند بحج تمتع خواهد فرستاد هدی با خود نمی‌آوردم پس هرکه هدی با خود
نیاورده است که [illegible] عمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله آیا این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود
حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دیگر داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج تا روز قیامت و همیشه چنین خواهد
بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شتر بدست
دست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده‌اند که در عسفان نزاع شد میان علی
علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و حج و گفت لبیک بعمرة
و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو چنین بخلاف من میکنی حضرت فرمود من از سنت حضرت رسول برنمیگردم از برای
گفته احدی و در صحیح مسلم از این طرق روایت کرده است که عمران بن حصین گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن نفع
کند بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد طایفه از اهل خود را بعمره در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که آن حکم را نسخ کند و نهی از
این کرد تا از دنیا رفت و بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت زیرا که این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت
کرده است و جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار جواب شبهات ایشان را همه ذکر کرده‌ام و عامه و خاصه بطرق متواتره
روایت کرده‌اند که عمر بالای منبر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند
در عهد رسول الله و من حرام میکنم و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هرکه اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت
صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و در حکم ایشان خود را شریک [illegible] و داخل است تحت آن آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه‌اش
گذشت و ایضا حکم کرده بغیر آنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هرکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران و بعضی از عامه
نقل کرده‌اند که مردی متعه کرد او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند چگونه عمر نهی کرد از آن و عقاب
میکرد [illegible] گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت دو متعه در عهد رسول خدا بود و من حرام میکنم ایشان را من روایت او را قبول کردم و گفت در نهی
بود و قبول کردم رأی او را که از پیش خود [illegible] کرده طعن چهارم آنست که چون مغیره بن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان حضرت امیر
المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه در آنکه با یکدیگر متفق باشند
در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و [illegible] بر منابر [illegible] آنحضرت کرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته است
که اصحاب بغداد [illegible] گفته‌اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بوده اسلام او
و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره روایت شده است که پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد و میان
عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد
چنان کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم و بعد از اخبار بسیار روایت کرده است ابن ابی الحدید در آنکه
آن ملعون سب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جا بر منبر میکرد و مردم را امر باین میفرمود و [illegible] مردی را معلوم است که از برای چه
بوده و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره با آن فضل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را
ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و شوهر نبود بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت
کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و میان شارع در میان فاصله بود و ساکنان دو غرفه مقابل یکدیگر بود و در هر یک
از غرفه‌ها روزنه داشت که بسوی دیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در خانه خود نشسته بود با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه
را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش افتاد بر غرفه مغیره دید که باد آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است
پس ابوبکره بآن جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل اخت ام

اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره
در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود و پس او
داشتن عمر چنین [illegible] صلاح

اثنا کفتند ما از انچه را دیدیم اما رو ما راند ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات می‌نمودند تا فارغ شد چون برخاست
شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با مسلمانان نماز جماعت کند ابوبکره آمد مانع شد
این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن
امیرالمؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با کواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی
که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با کواهان طلبید پس
اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل کفت بلی والله کویا می‌بینم که اثر ابله در رانهای
او و مغیره کفت تو لطیف دقیق کرده ابوبکره کفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا ترا بسبب آن رسوا کند عمر کفت نه والله
تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه‌دان دیده که داخل میکرده و بیرون میکشیده قبول نمیکنم کفت بلی والله چنین شهادت
میدهم در آنوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر علیه السلام کفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی کفته‌اند عمر این را کفت
پس نافع را طلبید و از او پرسید کفت کواهی میدهم مثل کواهی ابوبکره عمر کفت نه والله تا کواهی ندهی مانند میل در سرمه
دان فایده ندارد نافع کفت چنین کواهی میدهم که دیدم تا بر او سوار نشست پس تا اثر غضب در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام
کفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که کواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد و پس علی علیه السلام
بعمر کفت سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که کویا خاکستر بر رویش پاشیدند و زیاد که کواه چهارم بود هنوز داخل
مدینه نشده بود و مغیره میکریست و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد
زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میکریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با اهل مدینه سخن
نکویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون
زیاد پیدا شد عمر کفت من مردی را می‌بینم که هرکز خدا رسوا نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد که
نباید شهادت را تمام کفت چون نزدیک رسید ایدون مغرور است شهادت او که نبیند و می‌آید بجای فحش رسید
که او ام لهذه مرسم باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروف است المعذرت ارشتی کفت چه
کواهی نزد تو هست ای کول بعقاب کفت با سرخ و ذم در این عبارت است و عبدالکریم راوی حدیث کفت که
چون ابوعثمان نقل روایت عمر میکرد خواست که صدای عمر را تشبیه بصدای ناهموار کند چنان زد که نزدیک شد
که غش کنم پس از فحوای این اخبار معلوم شد که باعتبار عصبیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره
زنا ثابت نشود آن سر نزو بکنا هر احد فحش بزنند و تعطیل حد و اکثر سعی در آن باب کردن بطلان بدعت و اکثر متضمن
زان چندین بکناه شدیدتر و شنیع‌تر است و از اکثر اخبار ظاهر است که ایشان بیشتر شهادت خود را نوشته بودند
و این اختلاف و ابوالفرج کفته است که پس بسیاری از راویان روایت کرده‌اند که زیاد کفت
دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیتهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای نفس تندی
شنیدم و ابوالفرج کفته است که عمر الله اکبر کفت زیاد و تغییر شهادت داد و دفع حد از مغیره بسیار خوشحال آمد و کفته است که بعد
ابوبکره را حد زد کفت کواهی میدهم که مغیره زنا کرده عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را
نهی کرد از این و فرمود که اکر او را حد بزنی مغیره را سنکسار کن و از اینجا معلوم شد که نزد حضرت ثابت شده بود زنای
مغیره از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیکر کرده‌اند این سخن را و ابوالفرج کفته است که عمر ابوبکره را امر
بتوبه کرد ابوبکره کفت مرا توبه میدهی که بعد شهادت مرا قبول کنی کفت من عهد کرده‌ام که کواه نشوم میان دو کس تا دنیا بود

بکنا

کفت
بشی و من در دنیا باشم و کفته است که چون آن کواهان را حد زدند مغیره کفت که الحمد لله که شما را خوار کرد عمر کفت تو خدا اهانت را
بکرد و بروایت دیکر … ابوالفرج کفته است که عمر بعد از این حج رفت و ام جمیل
با مغیره هم در حج آمده بود عمر بمغیره کفت که وای بر تو … کمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ کفته باشد …
وقت ترا … میترسم که از آسمان بر سنکباران کند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که اکر مغیره را بیابم او را سنکسار
خواهم کرد و … این اخبار … که زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر …
مغیره تعطیل حد الهی از حق او … اقامت حد … **طعن چهارم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان روایت کرده‌اند که
روزی عمر در خطبه خود کفت که اکر بشنوم که زنی صداق خود زیاده از زنان پیغمبر کرده است پس خواهم کرفت و در بیت المال مسلمانان خواهم
کذاشت پس زنی برخاست و کفت خدا ترا … این کار … که اکر قنطاری یکی از زنان خود را …
کرید عمر کفت همه مردم داناترند و فقیه‌ترند از عمر حتی زنان پرده‌نشین در خانه‌ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر کفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا
کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن کفت ای پسر خطاب خدا چیزی بما عطا کرده
و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از کفته خود برکشت و از این روایات نهایت جهل او …
دست ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او داناتر باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد …
که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن ششم** آنکه عالم … از احکام … رسول … علما … نیز …
و از جمله … انکار کرده‌اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابوداود … روایت کرده‌اند و صاحب جامع
الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده‌اند که کفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی
کفت اکر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد و نماز کند پس چه میکند با این آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن
مسعود کفت اکر رخصت دهند ایشان را در وقتی که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من کفتم از برای همین …
دارید از تیمم کفت بلی پس ابوموسی کفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر کفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم
و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که
چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها را … مسح کرد عبدالله کفت مکر نمی‌بینی که عمر قانع نشد بقول
عمار و بخاری بروایت دیکر این مضمون را روایت کرده است و … دیکر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که کفت من نزد ابن مسعود
و ابوموسی بودم ابوموسی کفت اکر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود کفت نماز نکند تا آب بیابد ابوموسی کفت چه میکنی قول عمار را
ابن مسعود کفت ندیدی که عمر بآن قانع نشد ابوموسی کفت قول عمار را بکذار آیه را چه میکنی عبدالله نتوانست جواب کفت …
سایر … و ایضا بخاری از سعید بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و کفت جنب شدم و آب
نیافتم عمر کفت نماز مکن عمار با سر او کفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز
کردم پس این را برای حضرت رسول ذکر کردم حضرت فرمود که ترا کافی بود چنین کنی و دستها را بر زمین زد و نفخ کرد و رو و دستها را
مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را کفت عمر کفت ای عمار از خدا بترس عمار کفت اکر بخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت
دیکر عمار کفت اکر بخواهی بسبب حقی که ترا بر من است این حدیث را بهیچکس نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری
و مسلم را روایت کرده است کفته است که در روایت ابوداود چنین است که عبدالرحمن کفت من نزد عمر بودم مردی آمد و کفت ما در جایی
یک ماه دو ماه میمانیم و آب نمی‌یابیم عمر کفت اکر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار کفت آیا بخاطر داری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب
شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم من نمود پس عمر کفت ای عمار از خدا بترس

را گفت اگر خواهی الله که این حدیث را هرگز نخواهم کرد گفت ما را گفته بود و امیکنداریم سوم آنکه این حدیث از صحاح سنیان نقل شده

و ایشان انکار رحمت آن نتوانسته اند نمود پس میگویم خالی نبود و صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را که در سکام نماز نبایدش است

ترک نماز بکند و از عمار قول را انکار کرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود باینکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده است

و منکر آیه بود حق تعالی برآورد و آیه تیمم را نازل نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بر تیمم و کیفیت آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست

فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بمکان انکار حکم

مستلزم است نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفر از این قبیح تر ظاهر تر نمیشود اگر جاهل و غافل بوده عذر او این بود چنانکه

میگفتند که جهل را از اذان اند جنت و منع دوات و قلم نمود و سایر امور که از امتهار است و بعضی گذشته و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد

که جاهل بحکم باشد در آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس اهل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت این دینی اگر در مدت زیاده

از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عظیم البلوا را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام از

احتیاج بآن بسیار واقع شود او نه اند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب

آنست که در وقت مرکش گفتند او را عبدالله پسر خود را خلیفه بکنی جواب میداد است که او معارضه با حضرت امیرالمومنین نمیتوانند کرد و از امات

روز بحضرت امیر برخواهر گشت قبول نکرد و عذری گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اینچنین

جهل بچنین حکمی با که جاهل آن و طلاق بحجت شتی فرق است از امامت او ذکر داشته و اند با آنکه پرسش بعد از جنگ تشته کرشده در کشت

و هر سه بر انکار ما نده و کفر که بعد از قول انکار رجوع است بر صحابه کنید و اگر جاهل باشد انگار را معلوم کند و از انجا معلوم میشود که آنچه عامه اداکثر

نواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار کرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضحی تیمی را که خلاف

که خلاف کتاب و سنت و اجماع است او حکم کرد و فعل کرد که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق

باز ترسیده گفت اگر بگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور ضروریه که شیعه ای غرض دنیوی از این متعلق نیست

ایشان حضرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کردن طعن ششم آنست که در وقایع

بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را منع میکردند و میگفت چنانکه حکم کرد که زنی حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا

بر زن حکم است و بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که زنی را

نشانست بزنی حامله را آوردند عمر از او سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد او را سنگسار کنند در راه حضرت امیرالمومنین

علیه السلام ایشان را ملاقات کرد و از قصه سوال نمود چون مطلع شد فرمود که برگردانید او را آمدند بنزد عمر و فرمود که امر کرده که

این زن سنگسار شود گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود که تو برا و سلطنت داری برانچه در شکم اوست سلطنتی نداری

پس حضرت فرمود که شاید او را ترسانیده باشی پس گفت بلی چنین بود حضرت فرمود که نشنیدی

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حدی نباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا بند کردن یا تهدید کردن پس

عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود و اگر علی نبود عمر هلاک میشد

ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست که او را

سنگسار کند حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است

از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت ابن

و ابن قتیبه و قاضی القضاة و ابن ابی الحدید مثل مضمون کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش

ذکر آنها ندارد طعن هفتم بدعتهاییست که او در دین خدا کرد برای خود و پیش شد و ما پاره ای قلیلی در اینجا اکتفا می نمائیم اول نماز تراویح

تراویح

تراویح که در شبهای ماه رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانکه صاحب

نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که با قوای شیطان مسجد پر شده است گفت

نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابوسلمه از عایشه سوال کرد نماز

رسول خدا در ماه مبارک رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت

میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر در نهایت نیکویی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله

پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت

کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول

از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون

آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که بآنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت در شب دیگر بیرون

نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در میزدند حضرت بغضبناکی

بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر مبالغه میکنید تا اکنون ترسیدم بر شما واجب شود و اگر واجب شود بر نیایید ایها الناس در خانه

خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از

انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری آمد تا آنکه

جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن

فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار است در صحیح خود روایت

کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت رسول در ماه رمضان مطلق نافله نمیکرده اند یا اگر میکرده اند

منع نموده اند که بجماعت واقع شود پس این مدعا منصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت موکد

قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی

در آتش است در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود فرمود که بهترین سخنها کتاب الله است

و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم رسند و هر بدعتی ضلالت است و بخاری

و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که سبب دارد که جماعتی کراهت از

از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی

و ابوداود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم رسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی

ضلالت است آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه

است از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری که در این که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد

بدعت است و هر فعل را که بر وجه عبادت واقع سازند که از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت است و شرع آن

خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت

کنند یا سنت را بوجه واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عده خاصی

از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز جماعت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر

کسی بدعت را اصلاح کند و هر یک را منقسم کرداند شک نیست که بدعت های عمر داخل بدعتهای حرام است دوم

آنکه عمر متعه را بدعت گرفت و گفت شبهه را کرده و تجسس احوال مردم کنند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده و گفته است ولا تجسسوا

وابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی در ایام عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که
مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشانید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن
اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید و تو تجسس کردی و فرموده است وأتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانهها از درهای
آنها شوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است که اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانهها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر
گفت اگر از تو عفو کنم آیا چیزی را امر خیر خواهی کرد گفت بلی الله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو ششم آنکه سه طلاق [illegible]
را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر و بعد از آنکه چند سالی از خلافت او گذشته بسه طلاق حساب کرد چنانچه
در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عمر گفته است که مردم جرأت بر طلاق
کرده اند و اگر این [illegible] اجرای سه طلاق [illegible] خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا [illegible]
کلام خود حکم کرد و عمر را هم نسبت است که احکام الهی را بعقل ناقص خود تغییر دهد هفتم آنکه اتفاق علمای اهل بیت علیهم السلام [illegible]
مقام ابراهیم علیه السلام در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه اهل کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند در موضعی که حالا
در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه کرد مقام ابراهیم را برگردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا بود
و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر
گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در
جاهلیت بود گذاشت و حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات
بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده گذاشته اند مقام جبرئیل علیه السلام میگویند و [illegible]
نیز آنجا را بجای مقام جبرئیل نموده است و گفته است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت کجا بوده گفت بلی
و او را در همین موضع [illegible] و ابن ابی الحدید گفته است که [illegible] گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که [illegible] در رمضان بجماعت کنند و
بشهرها نوشت که چنین کنند [illegible] اول کسی بود که عسس شب گردید [illegible] اول
کسی بود که [illegible] اول کسی بود که [illegible]
اموال ایشان را گرفت و [illegible] حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد [illegible]
در آنجا گذاشته متصل بخانه کعبه بود و معاند با حضرت رسالت از این [illegible] که سنت آنحضرت را گذاشته بر طرف کند
و سنت کفر و جاهلیت را اختیار کند هشتم آنکه چون از حضرت رسول و از حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که [illegible]
بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرده که قریش دختر از عرب بگیرند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش
دختر بسیار بعرب نه دهند و عرب دختر به عجم ندهند پس عرب را نسبت به قریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داده و حال
آنکه رسول خدا فرموده است که مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث
عرب را بعجم دهند مگر کسی که در میان عرب متولد شده باشد و این مخالفت صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید
نازل ساخته نهم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب الله و سنت است و بیانش طول دارد که مناسب
این رساله نیست دهم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانچه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است
یازدهم آنکه بیت المال را [illegible] در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر [illegible]
ازواج حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم [illegible] اهل بدر را
از مهاجران پنج هزار درهم و انصار چهار هزار درهم قرار داده و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که

که حضرت

حضرت رسول گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر نزد من آئید و ابن ابی الحدید و دیگران
اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرده عمر است و تسویه را تمیز داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جمعیت که حق ایشان
کم کرده و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول
را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت از آن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر [illegible]
بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] آن فتنهای عظیم را با آن [illegible] که آنقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسید
و مدت قوت معاویه و دیگران [illegible] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر کسی گوید که ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و
انکار نکردند چنانچه انکار بر امیرالمؤمنین کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض [illegible]
کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم با آن الفت گرفتند و آن را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید
و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم
بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بطریقه محکم شد و چون خلافت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید خواست برگرداند مردم را بعادت
زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مدت دو سال امر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده لهذا قبول او بر ایشان
گران بود و بجهت آن بیعت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمعی دیگر با عمر تفضیل میداد اکراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت [illegible]
بدعت عمر را ترجیح میکردند تا آنکه اکثر ایشان بعد از آنحضرت منحرف کردند مؤلف گوید اگر کسی تأمل کند میداند که فتنهای که در اسلام بهم رسید و ظلمها
که بر اهل بیت رسالت واقع شد از ثمرات آن شجره ملعونه است لعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و رباها سیزدهم قضیه شوری است
که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است و مجمل آن قصه بطریقی که ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم
زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد خائف شد که [illegible] اهل بیت علیهم السلام از خلافت و نقض مرتبه ایشان در حال حیات
خود کرده بود شروع در مقدمه امری چند کند که ثمره آن باشد که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود باشد و کسی
گمان حیله او نبرد و [illegible] مشوره کرد با اصحاب در این باب که کسی برای خویش [illegible] گفت عبدالله پسر خود را خلیفه کن
[illegible] و قبول کرد گفت نه
از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نشود و بس است عمر را آنچه که در خلافت [illegible] اولاد خود ذخیره میکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این
امر نشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن
عوف [illegible] که خلافت را در میان ایشان شوری قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید
چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان با امید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه
شما طمع در خلافت دارید بعد از من چون اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی و از ما
قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما را چگونه مردمید گفتند بگو اگر
بگوئیم کراهت از ما بر تو امر داشت گفت اما تو ای زبیر پس [illegible] اگر راضی باشی مؤمنی و اگر در غضب باشی کافری [illegible]
گمان است اگر نوبت ریاست امر بتو رسد همان روز برای یکصاع جو خود را [illegible] میدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی
امام که خواهد بود و با آنکه تو با این صفت باشی [illegible] اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه
که در روز نزول آیه حجاب گفتی [illegible] ابن ابی الحدید گفته است که شیخ ما ابوعثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی گفت که چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند فردا [illegible] خواهیم مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد و بعد از آن
از برای او نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا

[illegible] قایم آل محمد علیهم السلام [illegible] شیعیان واقع میشود

و نه آنکه زنان او را بعد از او بر کناه کشید و اما تو ای سعد صاحب لشکری و بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست امری تو باشد از عهده
او بر نیائی و چون نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی [illegible]
با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط میکنی و مال بیت
المال بایشان میدهی [illegible]
عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو بجانب علی علیه السلام کرد و گفت [illegible] برای این کار خوب بودی

[illegible]

[illegible]

و بیت کن یا اهل رحمت خود را برای آنها که متابعت تو کردند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما از غش و کوت است
از امر قریش غشی که هرگز زایل نگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی راه رو ای پادشاه مومنان دلهای بنی هاشم است
بغش و غرب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است آنرا از همه عیبها و بدیها
و ایشان خانه اهل آن اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شود دل ایشان را
بگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای ابن عباس سخنی چند از تو بمن
رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد غلطش را
ظاهر گردانم و اگر حق باشد بنا بر حق بر تو گفتی عمر گفت شنیدم که گفته بگویی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت
اما حسد پس شیطان حسد برد و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما را بسیار برده اند و تو میدانی که صاحب این حق کیست
پس گفت آیا نمیدانی که عرب و عجم گرفتند [illegible] رسول خدا از ما است و ما بهترین [illegible] از شما و قریش [illegible] میکنند [illegible]
که رسول خدا از ما است پس ما نیز [illegible] قریش این حجت را ادا ایم عمر گفت [illegible] برخیزد بخانه خود برود و چون برخواست و روانه شد عمر از عقب
او صدا زد که ای که میروی بدرستی که من با هرچه از تو صادر شود رعایت حق تو [illegible] ابن عباس رو بجانب او گردید و گفت مرا بر تو
و بر همه مسلمانان حق عظیمی است بسبب رسول خدا هرکه آن حق ما را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هرکه ضایع کند [illegible]
باطل کرده است این گفت و رفت پس عمر با حاضران [illegible] ابن عباس هرگز ندیدم او را با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه [illegible]

مولف گوید که این اخبار متناقضه بر عاقل منصف مخفی نیست که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیرالمومنین است و این جهت
که با سایر اهل بیت در ابطال حق او میکرده است و هر یک از آن گفتار دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او و آنکه گفت نمیخواهم که اجتماع
امامت و نبوت [illegible] شوم هرگاه میدانی که امیرالمومنین صاحب این حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه [illegible]
[illegible] پس چرا بعد از مرگ [illegible] اگر مینخواهی [illegible] تحمل شدی و چه مرات کردی که کسی که اعتراف [illegible] او اولی است
منصرف کرد و کسی منتقل شود که باعتراف تو واجب [illegible] از او بهتر است و از غایت فضیحت گفته خواهد شد و آنکه گفت
نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است الا ان الله هو اعلم حیث یجعل رسالته و آیات و اخبار بسیار در این باب گذشت
و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و علم و حکمت و اسلام بودند و ناشر تقوی و راه
نمایان راه خدا بودند و اکثر پیغمبران مانند نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و داود و سایر پیغمبران ایشان مانع خلافت
اهل بیت ایشان نشد و پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو بشما باشد برای
برای هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده
و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده سن
بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آن حضرت
و از ابرار نبوت و رسالت و خاتم انبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آن حضرت چرا کافی نیست
و چرا سن آن حضرت برای حمل سوره برائت و در غزوه تبوک برای منزلت هارون و خلافت که چند سال پیش از این بوده کم بوده
و فات حضرت رسول چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که گوئی ایشان محبت دارند هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و
رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطای بسیار چهارم آنکه مروی است که در روز
سقیفه که خلیفه باید از قریش باشد و انصار را همین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای حذیفه زنده بود

من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه او یک شک او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمه اولی پس
سابق مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمر بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با او گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی بهتر میبود
شد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبتش نسبت
بخدا شدید تر است و سید مرتضی رحمة الله از جاحظ روایت کرده است که عمر گفت شنیدم که گفتند که را تعیین کن گفت از اصحاب
حاضر هیچ کس را نمی بینیم بر خلافت و من با این شش نفر گذاردم که رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن
گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضاة نیز این را
نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمه دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره
که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشان اند و کافران ایشان تابع کافران ایشان اند
و ایضا از بخاری و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر
از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی
مگر آنکه خدا او را برو در جهنم می افکند مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت
که قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز
سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر صحت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنی و
حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم
بیان کرده بود با آنکه مجعول است معلول هم است زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت
و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر از جهت ارباب اسلام موجب قطع عذر باشد چرا وصف امیرالمومنین در احادیث
بغیره متواتره با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه بر امامت او نشد با آنکه محبوب خدا بودن و شدت محبت مستلزم
فضیلت بر جمیع خلق هست و محبوب تر بودن هست پس با جمیع الفریقین آن حضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص
متواتره دیگر بعضی از آنکار کرده اند که این قرینه واضحه است بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر و ابو عبیده
و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر کردن که بعضی فضایل
موصوف و موفق بودند [illegible] با وجود آنکه رحمی به کربانواع فضایل و سوابق ممتاز و موصوف بودند علیهم السلام که اول قسم خورد که من
بعد از فوت متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر صحت شوری که بنای خلافت کرای تو اند شد
پس نهایتش آنست که مبتنی بر شرعیت اجتهاد باشد و بتقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد دیگران کرد که محتاج باشد بامر تحقیق و آنهم
تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا نمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه دا شرب اسلام بود
فی الجمله اصلح بود و سبب فتنه جمل و صفین و نهروان و امثال آن بر بیعت شوری بود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است
که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا
که آن باعث این شد که هر یک از آنها که داعیه خلافت بهم رسانیدند خدا ایشان را بر این خواهش بهم رسانید و اگر عمر یک کس را
خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد براکنده شدن این فتنه را با آنکه خطبه امامت معاویه و عمرو بن العاص را
او در خلافت زیرا که او معاویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصره کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت
با امیرالمومنین میدانست پس با ایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت بآن حضرت برگردد و شاید آنها اطاعت نکنند و چون
مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد خیر خواه یکدیگر باشید اگر اتفاق نکنید در خلافت غالب میشوند

بعضی بر بعضی از بهر راه بود و ایضا چرا
خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد و
نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دوم

برد و معاویه و چون این سخن بایشان رسید امیر خلافت ایشان رسانیده نمودند و در زمان حضرت امیر سر برآوردند و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر
بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب
مذهب مخصوص نمیکشید من از او سؤال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم
و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری
قرار داد و نفی بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته
این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود و چشم ایشان در حسد بود و در این امر کشیده شدند تا آنکه نزاع میان علی علیه السلام و عثمان
واقع شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و زبیر که بخلافت از عثمان با او خواهد رسید بسیار سابقه
او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل اسلام منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت و با عمر در حیات ابوبکر
در خلافت منازعه کرده و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تشنیع عثمان و شورانیدن مردم بر او و نهای اهل مدینه و اعراب بشهرها
از او منحرف کرده و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر در خلافت کمتر
از امید علی علیه السلام نبود بلکه طمع ایشان قویتر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر و او را در نظر مردم بی قدر
کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آنجماعتی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را از زبان حضرت رسول دیده و شنیده
بودند اکثر آنها مرده بودند منقرض شده و جماعت دیگر بوجود آمده بودند که او را از قریش شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل
او همین در میان مردم ظاهر بود که او پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت
اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر را از برای هیچکس اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را
دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض ایشان نبود و در ایام عثمان … قلوب قریش میکردند و ایشان را دعوت میکردند و افضال
مینمودند و هر دو خود را در میان مردم ضبط باللقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نفس را بایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود
عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم قول و افعال او را پسندیده بودند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده آن خلافت
کرد و … بود برای آن و آرزوها و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را از علی علیه السلام … از بیعت آنحضرت نمودند و چون
خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و … جنگ جمل بر پا شد و جنگ
جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه بولایت مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی
قاتل شده محاربه بعایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد از اهل
جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و … آن بود و از فساد صفین و اکراه شدن معاویه ناشی شد امر خوارج
و فتنه که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبد الله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبد الله دعوی کرده که … عثمان … بطلب
خون او … نص خلافت را برای من کرد و مروان بن الحکم و جمعی دیگر براین گواهند پس … که سلسله این امور … پیوسته
است و هر فرعی متفرع بر اصلیست و هر شاخی متفرع بر ریشه است و هر شعله از آتشی افروخته است … و … شنوده
… شوری که عمر در زمین فتنه و خلاف غرس نمود و گفت عجب تر از این آن بود که … معاویه و آنکه …
… و اهل مولفة قلوبهم بودند و … در زمان ایشان که بخیر ایمان را اظهار میکردند و … علی و عباس از …
طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی نداد و در جواب گفت که اینها بکثرت زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکنند و اما …
دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوی
خلافت از برای خود بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در درجه خلافت مساوی قرار داد و از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمع

شبهای

شبهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر مرتبهای ابوبکر و عمر شد لعنهما … و لعنة الله اجمعین الی یوم الدین ششم آنکه … عثمان …
و اعتقاد و اظهار کرد با نفاق و … سابقه که … از جمله اهل بیت و … ترین اهل زمین و ملازم حق و امام الحق محبوب حضرت رسالت
و شیعیان حضرت امیر المومنین بودند و عباس عم حضرت رسالت را در مشوره داخل نکرد و جمعی دیگر را که با قرار خودش که مبغوض
آنحضرت بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود و متعلق به حق اولاد
و شهادت چهار معصوم را که جناب اهل بیت حضرت رسالت شهادت عصمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان داده اند
نهایت … رد کرد و در باب امامت که ریاست عام است و مرجع امور و احکام دین و دنیا و آخرت است رجوع بجمعی نمود که همه را …
او آن امر کرده بود و نهایت … الاسلام مانع شد هشتم آنکه اگر بحسب ظاهر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را داخل شوری
کرد اما تقسیم او را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بغض او ظاهر شود که دلیل … است بر کفر او
چون در غایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت با … و عداوت با امیر المومنین … بسیار در …
با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را میگذاشت و …
سعد که از جمله زهره و … بود و جانب عبد الرحمن و عثمان را میگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر
که با اعتقاد و … کاری ایشان و کاری شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت می نمود …
میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه کس میشدند عبد الرحمن … موافقت میکردند پس در هیچیک از این
دو صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند
از سهل بن سعد الانصاری که گفت چون حضرت امیر المومنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که شوری را گذاشت
من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چه گونه دانستی حضرت
فرمود نشنیدی که گفت در جانبی باشند که عبد الرحمن در آنجانب باشد و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که … پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر
عثمان و داماد اوست و هر گاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره … یکی
از اینها ندارم و با این مرتبه مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود
بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر از این مرض نمیرد من خاطرنشان او خواهم کرد … آنچه از اول تا آخر
با ما کرده و اگر بمیرد البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از ما خواهند یافت
و الله که من رغبت بپادشاهی ندارم و در خیال آن … عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و
رسول الله اگر کسی گوید هر گاه حضرت میدانست که خلافت با او نمیرسید چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر از
اول آنحدیث را وضع کرده بودند که نبوت و خلافت در یک نسب جمع نمیشود و عمر مکرر این را گفت و در خاطرهای مردم مذکور شده بود
اگر حضرت داخل شوری نمیشد هم گمان احتمال خلافت بر بنی هاشم … و چون حضرت … داخل شوری شد … که
روایت موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمة الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و نام علی علیه السلام را در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت ترا بعد از همه نوشته
است ترا بیرون خواهند کرد از این قضیه داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین
خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر گفت که خدا برای اهل بیت نبوت خلافت
جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت
داریم پس عباس ساکت شد و ایضاً در امور و اعمال ایشان مطاعن بسیار است که عقول … با آنها نمیرسد و این نیز معلوم شد
که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد … میکردند او را بر بیعت یکی از آنها و … بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت

کرده و با اینها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و جمیع اهل شوری را تمام کنند که توهم رضا و اختیار
بر خلاف میشود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن با آنحضرت گفت یا علی علیه السلام بر جان خود راهی مگذار که من
نظر کردم و با مردم شوری کردم ایشان کسی را معادل عثمان ندیده‌اند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است
خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان عثمان این آیه
خواند که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت این آیه را شنید
برگشت و بیعت کردند و تعجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که از معتبرین مورخین اهل سنت است روایت کرده است
که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را
بزنم و از آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از عقب او بیرون رفتند و گفتند
بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس از این احوال خصوصیات بر همه ظاهر است که بیعت از روی
رضا نبود و اجماع محقق نشد و چگونه شائبه اختیار باشد با تهدید بقتل و جهاد و سید مرتضی رحمة الله گفته است که اول مکری
که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از استحقاق بدر کرد که مردم او را بی‌غرض دانند و هر چه بگوید قبول کنند دیگر آنکه بر حضرت
امیر المؤمنین عرض کرد خلافت را بشرطی که میدانست که حضرت آن شرط را قبول نخواهد کرد گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر
و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و میخواست حضرت
اظهار این کند که سیرت ایشان باطل بود و از آنجهت این را سبب قدح در او گردانند و العیاذ بالله عمل بسیرت هر دو کردن
که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و با یکدیگر مخالف بودند **نهم** آنکه در جهاد صورت امر بقتل جماعت
نمود مخالفت عمر با عبد الرحمن بار سایر اولیای عثمان با آنکه قرآن و عقل و رای ایشان را با چه چیز معصیتی بوده که با آنها مستحق قتل
و امر او و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان میکند که مخالفت
ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام است شود **دهم** آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود و حکم امر بقتل نمود که رای آنحضرت اتباع او چنانچه از حدیث تقسیم ظاهر شد با آنکه
محبت او از طرق مخالف و موالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و رسول خدا و سلم
او سلم آن حضرت است **یازدهم** آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای جماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را آنحضرت
آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص الخیث کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند **دوازدهم** آنکه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی آله با آن مناقب و صفات که روایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق
و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است بسایر مناقب که مذکور شد امر کرد که
اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم‌زاده و داماد او بود میگذارد و باعتراف خود بضعف
رای و محبت قوم خود بود و با این علت قابل خلافت نیست و رای او را برای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را واجب نمود تا حدی
که اگر خلاف رای او کنند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد **سیزدهم** هر که با اتفاق مخالف و موالف
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرین کتاب الله است و از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و انطق (؟) بمثل سفینه
راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه
ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت او را قبول نکرد و چرا آنکه او را قبول
کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول کردن این بخلافت آنحضرت راضی شد از خلاف آن بود مخالفت خدا و رسول میکرد **چهاردهم**
آنکه چون عثمان با این شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و الحق بر تقدیر اجتهاد علی علیه السلام و عثمان

اگر فقه

اگر مجتهد نبوده‌اند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبوده‌اند زیرا که اعظم شرایط خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل
شورای خلافت و عبد الرحمن را تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بوده‌اند چرا عبد الرحمن بشرط آن مکر که با اجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر
تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و الشهرة
با اجتهاد مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده جهت متابعت او بخصوص قرآن جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای
ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل با عقل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قصه هست که استیفای
آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل بسنده بر کافیست **چهاردهم** آنکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله دفن کرده وصیت کرد که او نیز در آنجا مقدسه دفن کنند و کرده‌اند و آن جایز نبود بچندین وجه **اول** آنکه تصرف در ملک
غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست **دوم** آنکه نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن **سیم** آنکه کلنگها در نزد
قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت حضور آنحضرت در حیات
و موت یکیست و در هر دو حال خالی از آن نیست اما تفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر رسول صلی الله علیه و آله
خالی از آن نیست که با وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه
بعضی از سنیان ادعا کرده‌اند و بنابر اول خالی از آن نیست که میراث بوارثان رسید یا صدقه بود اگر میراث بود لیس جایز
نبود ابوبکر و عمر را اگر امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ اثری و خبری نقل نشده است
که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا چنین و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان بخرید
باشند یا رضای ایشان تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست در این باب خبری باشد از عایشه بطلبید چنانچه
از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند و از برای اکثر در نظر عوام تسلی کنند فرستاده و نزد عایشه و از او رخصت طلبید و از عدم نقل
خبر ظاهر است عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود و تصرف در آن بیش از نصف هشتم حصه عایشه نبود از سایر حصص ورثه حرام بوده و اذن عایشه
بتنهائی نفع نداشت روایت کرده‌اند که فضال بن حسن روزی گذشت در مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و
مشغول افاده بود با رفیق گفت و الله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و با ایشان سلام کرد و گفت
ای ابوحنیفه من برادری دارم و میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از
آنحضرت ابوبکر است و بعد از آن عمر برای من دلیلی بگو تا بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت گفت
بس است از برای کرامت و فخر ایشان همین که ایشان مجاورند نزد آنحضرت اند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال گفت
من گفتم این را ببرادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند که مدفون کردند ایشان را در موضعی که حقی
در آن نداشته باشند و اگر از ایشان و کفت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند
ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان با ذای مهر دخترهای خود در آنجا مدفون شده‌اند گفت من گفتم برادر گفت تا حضرت
رسول مهر زنان را نمیداد بر او حلال نشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه
گفت بگو بمیراث دخترهای خود در آن خانه مدفون شده فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت
نه زن داشت و مجموع آن زنها هشت یک آن خانه میرسید و آن مقدار شبری نمیشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند
و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند
چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادر ندارد و آنچه در کتب مسطور است در بیان
نسب و حسب عمر و لد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش آنها ندارد **مطلب سیم** در بیان قبیح از مطاعن عثمان

قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از انهار او درین رساله بیان خواهیم **طعن اول** آنست که او بر
کافر کافر منافق فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان
مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی از او ظاهر شد و در اثنای [illegible] شرب
خمر و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد نماز صبح را با
مردم چهار رکعت کرد و در اثنای نماز بایشان گفت اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز بکنم و صاحب استیعاب [illegible]
گفته است این قصه مشهور است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و از اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست
میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی فرموده است
و او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را
سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و [illegible]
منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله ابی سرح را امیر مصر [illegible] کرد و چون مصریان
از او شکوه کردند و نزد او آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرد و فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون ایشان بآنجا رسند
[illegible] بعضی از ایشان را بکش و حبس کن و بعضی را [illegible] بکش اهل مصر [illegible] راه [illegible] برگشتند و این
از اسباب کشتن شد **طعن دوم** آنکه حکم بن ابی العاص را که او را حضرت رسول از مدینه بیرون کرده بود [illegible] باتفاق [illegible]
که از او بحضرت رسیده و حضرت [illegible] او را [illegible] دخول بمدینه نداده و چون [illegible] عثمان
داشت [illegible] نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد [illegible] دخول بمدینه [illegible] ابوبکر راضی نشد
و چون عمر خلیفه شد باز [illegible] راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را [illegible] بمدینه آورد و هر چند حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین باب با او سخن گفتند [illegible] انکار کردند فایده
نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت سنت شیخین که [illegible] کرده بود [illegible] عمل کند و این امور را واقدی
و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند **طعن سیم** آنکه ابوذر [illegible] که [illegible] در فضیلت و سبقت اسلام
[illegible] او [illegible] خوانده و در صحاح خود روایت بسیار در فضیلت کرده اند چون [illegible] عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت
و طعن میکرد و در کوچها و [illegible] مدینه میگشت [illegible] عذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز
معاویه بر بدعتها و ستمها [illegible] انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت میکرد و معاویه هر چند [illegible]
که او را [illegible] قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشورانند معاویه بعثمان نوشت که اگر [illegible]
از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را [illegible] بر مرکبی در نهایت درشتی [illegible] پس معاویه آن بزرگوار را [illegible]
درشت را و بر [illegible] کرد و [illegible] عنیف برانند [illegible] که شب و روز برانند [illegible] خواب [illegible] و آرام [illegible] و چون آن
مرد هم ضعیف [illegible] با آن ضعف تا رسیدن بمدینه ران [illegible] مجروح شده و گوشتهایش ریخته و چون او را نزد عثمان آوردند
[illegible] بنداشت و احادیث کرد [illegible] و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد [illegible]
تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت آسمان سایه
نیفکنده و زمین برنداشته سخن گوئی راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند شنیدند و شهادت دادند
که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم عثمان گفت با صحابه بگوئید من چکنم با این شیخ دروغگو [illegible]
حبس کنم یا بکشم یا او را از جا بیرون کنم [illegible] مسلمانان را [illegible] حضرت امیرالمؤمنین گفت من میگویم در حق او

اگر

اگر مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت پس آیه را خواند که مضمونش اینست که اگر دروغ بگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست
بگوید میرسد بشما بعض آنچه بشما وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که [illegible] دروغگو باشد پس عثمان [illegible] گفت که خاک در دهنت
باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که بالجمله آنحضرت چون آن ملعون گفت [illegible] را [illegible]
پس عثمان [illegible] که هرگز کسی با ابوذر نشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت ترا از شام طلبیدم که [illegible] گفت پس بعراق [illegible] گفت نمیخواهی [illegible] که اهل [illegible]
[illegible] گفت مرا بمصر [illegible] پس او را بربذه فرستاد که [illegible] ترین جاها بود نزد او [illegible] مردم را از مصاحبت او [illegible]
غربت و محنت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا بجوار رحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که [illegible] حضرت رسول او را خبر داده
بود و فرموده بود که تنها [illegible] تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد [illegible] از اهل عراق [illegible]
خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی [illegible] دختر او [illegible] گفت [illegible] رسول خدا مرا خبر داده
است که جمعی از اهل عراق [illegible] خواهند بود چون [illegible] جامه [illegible] و بر سر راه [illegible] چون ایشان [illegible]
فوت ابوذر را [illegible] دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسید [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible] جمعی [illegible]
خبر فوت ابوذر را بایشان رسانید همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن گریستند و لعنت
کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب غضب [illegible] ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد
و در وقت بیرون کردن ابوذر [illegible] بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد که باعث [illegible]
و کسی که [illegible] ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل [illegible] در [illegible] روایت کرده است که [illegible] آسمان و بر روی زمین [illegible] که
[illegible] و شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها بر او روا داشت [illegible]
اهل بیت رسالت آن الشهداء [illegible] اهل اسلام [illegible] داد [illegible] جای آنکه مستحق خلافت باشد **طعن چهارم** آنکه عبد الله
بن مسعود را که از اکابر صحابه [illegible] و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند و خلیفه ایشان را [illegible] کرده و مرتبه او را [illegible]
برای آنکه بر ابوذر نماز کرده و [illegible] زبان [illegible] و دیگر آنکه مصحفی [illegible] که مصحف خود [illegible] و کم و زیاده بود موافق گرداند و او [illegible]
او را چنان زدند که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت [illegible]
او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از که شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب
برای تو بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه ات را که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت [illegible] بودم
قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا
طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصحاب [illegible] عثمان ابن مسعود را
[illegible] و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و مشایخ [illegible] و دیگران
نیز تصدیق و تسلیم نموده اند **طعن پنجم** [illegible] عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث [illegible] مشحون است بذکر فضایل و مناقب
او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که [illegible] گفت [illegible] از اصحاب حضرت رسول [illegible] مگر آنکه اگر خواهم در حق
او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان [illegible] پای او و در روایت
دیگر [illegible] از کف پای او تا نرمه گوشهای او [illegible] و از خالد بن الولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن
دارد [illegible] گفت که از روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که بهشت مشتاق است بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت

مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار در میان دو امر مگر آنکه اختیار
کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشتی
با وی گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت
و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند
و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و هیچ چیز نزد من بسیار مطلوب تر از خشنودی عمار نبود او را از خود راضی کردم و در جامع
الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار
دو خشت دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را بر آن حال مشاهده کرد و دست مبارک خود خاک را از او برفشاند و فرمود
بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اکثر کتب
قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نخبیثه [illegible] نماید
و بعمار دادند که با او برساند چون با او داد و یک سطر را خواند [illegible] عمار گفت ای [illegible] این نامه اصحاب رسول خداست [illegible]
و تأمل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که از
حرکت افتادند پس خود پیش آمد و لگد بر شکم و اسافل اعضایش زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف
شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازها را
قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند
ابوذر را و از دل بگویم عثمان گفت ترا گمان اینست که من از نفی ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان
از این سخن آزرده شد و گفت برگردن بزنید و از مدینه اخراجش کنید بجائی که ابوذر و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا
سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاسته بیرون رفت و عثمان عزم اکراه بی نمود [illegible]
بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زده و آزار کرده تحمل کردیم الحال اخراج
او مینماید و اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داده فرمود که شما صبر کنید
تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها بتانی بکن و سخن خیر خواهان را بشنو پیش از این
ابوذر را که از صلحای مسلمانان و خیار صحابه بود از مدینه اخراج کردی و مشهور است که در غربت مرد و مسلمانان پسندیده نیست
میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول
ترا بیرون باید کرد که عمار را تو ضایع بیکنی حضرت فرمود ترا خدا آن میسر نه که با من این سخن گوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی
والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد و ضرر همه از تو است و ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی آورند و بزبان می آورند و ترا خوش نمی آید پس برخاست و بیرون رفت و کسی که از این روایات
تأمل نماید میداند که کسی که اذیت و ستم و ضرب واقع ساخت نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد
و دشمنی او دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که سبب ایمان و منافق او کفر و نفاق است
آن نفسان که چه از ایمان و اسلام بهره نداشته آنچه خیانت را خامه دعا ظاهر میشود و ثابت کرده که سبب عداوت عثمان
با عمار ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو وامیر
خالص من حیکاره دارد و از من چه میخواهی گفتم کی را میگوئی گفت علی را گفت بیا تا نزد او راه گویم گفتم والله که من

از او بخیر

از او خبر دهی چیزی میدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه را دیگران میگویند در این وقت عمار رسید پرسید که چه میگفتید
چیزی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت ما مظلومیم که خیر نداریم و ظالمی که خود را ابتداء ارکان دین عثمان گفت تو از دشمنان
و اتباع ایشانی گفت بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی از امور نباشد ترا ادبی میکنم که علاقه گذشته دماغ آتش باشد عمار گفت
درستی که من از آن عذر میخواهم و اما ادب کردن بر من حقی نداری من برنو حجت دادم و من تابع سنتم عثمان گفت والله
تو از اعوان و انصار منافقانی عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیده ام روزی که از نماز جمعه
مراجعت کرده بود تو امروز دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود که عمار را دوست میدارد
و ما ترا دوست میداریم بدرستی که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین تو اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت
و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که تغییر داده و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم
عثمان ایذای عمار چندین بار و تعزیر عمار و بار و نسبت شر با فعال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر و گفتن که عمار را
و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت
خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر است و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم
بغض و عداوت نمیدارد و بغض آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین کفر و نفاق است طعن ششم اگر خمس که مخصوص اهل
بیت است صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را با اولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه
داد و از جمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داد چهار صد هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان شصت هزار تومان
باشد باو داد و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته اند که عثمان میگفت ابو بکر و عمر از این مال بخویشان خود
میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضاً روایت نموده که مال غنیمتی از بصره آوردند همه را یکباره میان اهل و اولاد خود قسمت
کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن العاص را والی زکوة
قضاعه کرد و سیصد هزار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار به سعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت
کرده اند که سعد ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این
ملوک که بعد از رسول الله سیصد هزار درهم میدهند و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم
خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود که سیصد هزار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار درهم
بده او نوشته را رد کرد و مبلغ را نداد عثمان گفت تو خازن مالی هر چه بگویم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم
خازن تو غلام تو است کلیدهای اموال آورده بر منبر او انداخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و گفتم باز دیگر هرگز متوجه این کار
نشوم عثمان کلیدها را بنابل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار
درهم از بیت المال برای عبدالله بن ارقم ببرد و گفت امیر فرستاده است که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا با این
احتیاجی نیست و من برای آنکه عثمان مزد من بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است
کار من قیمت آن نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را بهر که
خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از غنایم بادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب آن
بتابید مثل مشعل آتش شعلهاش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که سر این
جا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را چگونه بمسلمانان قسمت کنم کسی را نیست قدرت اینکه آن
را تواند خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن جوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آن را بدختر خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید

عثمان قسمت کرده کسی نیست که تواند
از عهده قیمتش برآید که این مال بخورد شاید
دیگر خدای تعالی فتح مسلمانان کند

روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان را بجای او چیزی که فرموده که او حال خطا بیت ذره الله هرگز
شفاعت نزد او نمودم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند یعنی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او هر یک را
هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او بیست و چهار هزار دینار باشد و سعید ... دو هزار دینار باشد که مبلغ ... نزدیک پنجاه هزار
تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی القربی یتامی
از برای خود و اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند
کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت آن شرط بست که در اول با او قرار کردند که بطریقه ابو بکر و عمر عمل کند و فقرا کرام
تفضیل بر عطا را او بدعت کرد اما بنحوی بکرد که در نظر عوام شبیه میشد و جهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد در خود کم التفات میکرد
و عثمان رسوائی را بجائی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هشتم آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت
زید بن ثابت و بس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن
بیندازد و او را برای جمع قرآن اختیار کرد و بدین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده با آنکه علم
قرآن او بود و کتاب و سنت قبول نکردند و چون طرح شد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن قرآن را طلبید که آنچه خواهد از آن قرآن بردارد
و آنچه را خواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که دست نکند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نشود آن تا قیام قائم اهل بیت من
و مردم را بر خواندن و عمل نمودن آن بدارد و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد و جمیع قرآن و مصحف های دیگر را که عبد الله
ابن مسعود و دیگران داشتند بگرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع نرسد
و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نشد که مصحف خود را با ایشان بدهد تا آن خفت و اهانت از او کشید
و سوزانید هنگامی که ... شنیدند که مصحف عثمان ... است ... ایشان از آن برداشته اند و چون این خبر ... رسید
گفت اتقوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزنده مصحفها را و این عمل از چند جهت مستلزم طعن و تشنیع
بر او است اول آنکه در کلام حق تصرف کرده و آن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما
جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی بعضی از کتاب ایمان می آورید
و ببعض کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم از دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب
و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبی رسید و البته کراهت داشت از نزول بعضی
از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این
بسبب آنست که کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را دویم آنکه اهانت و استخفاف بکلام
الله و مصاحف بسیار نمود و در استخفاف مصحف بس کفر است و استخفاف عظیم از جوشانیدن و سوزانیدن نمی باشد سیم آنکه ترجیح
قرائت زید بن ثابت از جمله قرائتهای قرآن ترجیح بلا مرجح و مستلزم رد قول حضرت رسول است زیرا
که احادیث بسیار در صحیح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نکرده مردم را از قرائت
مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل قرآن را بر من یک حرف خواند من پیوسته
از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی نقل کرده
ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا که او سوره فرقان را
میخواند پس گوش دادم قرائت او را و حروف بسیاری خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او منازعه
کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت که خواندی که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ

بگو

میگوئی من از رسول بخود دیگر شنیدم پس او را کشیدم بخدمت آنحضرت بردم و گفتم سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن حروفی
که از تو شنیده بودم حضرت فرمود بگذار او را ای هشام بخوان پس خواند بنحوی که من شنیده بودم حضرت فرمود
چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که یاد گرفته بودم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت
حرف نازل شده است پس گفت بخوان آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول
از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند
که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف حکم رسول است و اعتقاد ایشان
اینست و از دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف
عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را به اطراف بلاد فرستاد و چون رسم الخط نوشته بود
و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود بدین جهات اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات این
اخبار شده مترتب بر این میتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشان است تصریح نموده است بانکه این سبعه حرف
نیست که در روایات وارد شده است و اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بد آنکه این را مدار ایشان التزام نموده اند
بالجمله در احادیث بسیار از صحاح ایشان وارد شده است و در ... ایشان ... از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن بر یک حرف
از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
یا موضوع است و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه بنا به قرآن آنحضرت را از آنحضرت قبول نکنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند
یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود بجزو فرد ... باشند که آنچه بدانند از آیات و سور در نماز و غیر آن بخوانند
اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکنند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قرائت او راجح است بر زید بلکه دلالت میکند
بر آنکه متابعت قرائت او واجب است و ترک قرائت او جایز نیست چنانکه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم
مولی ابی حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد که قرآن را تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود
و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که می گفت من دانا ترین ایشانم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم
و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم کسی
... را براو انکار کند و ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرائت را میخوانی
گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد در سالی
که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن
و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او
و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر
میکنید مرا که قرآن را بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم در دست قدرت اوست من از دهان حضرت رسول هفتاد و چند سوره یاد گرفتم
و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد بخدائی که از قرآن نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس
داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر است بکتاب خدا و شتر مرا بآنجا میتوان رسانید البته بنزد او میرفتم
پس شرم کردم از گفته خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقه اصحاب رسول در میان آنها داخل شدم نشنیدم
کسی از این قول او را رد کند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را

که این روایات صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که فروتر است در فضل
ما را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول بر فاضل است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود
و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است
تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای ایشان را تواند بیرون کرد و از جمله مصحفها که احتساب کرده اند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب
و معاذ بن جبل بود که در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطریق متعدد چنانکه بعضی گذشت طعن [illegible] از اعظم
مطعنهات او که کبار صحابه با جماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت
بظلم و کفرش داده اند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن مجید گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم
و آیات آنها میدهم و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرند و در آیه دیگر
فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است
و ابوذر روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار
پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود و گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم
گفت چرا او را کشتی گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله
شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل او کافر بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود [illegible] افضل از همه مؤمنان که بهشت خاص
مرتکب قتل او شد و ایضاً حذیفه گفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناه او بیشتر است از گناه جمعی که
گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه جهت مال خدا را در میان اغنیا دولت گرد
و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بیرون آورد و گفت
و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضاً جمیع صحابه که در مدینه بودند غیر از مهاجران و انصار مردم
بسیار چون گرد آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر
قلیل که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قائل شوند بوجوب قتل عثمان
که کاشف است از کفر یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که بوده منافی استحقاق خلافت اند [illegible] الفضل
معنی ندارد یا اعتراف نماید ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در اجماع داخل بودند و کثرت اینها باختلاف
الاقوال ده هزار یا دوازده هزار یا بیست و پنج هزار کس بود و دیگر قول اضعاف اینها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی
نبودند یا اتفاق با قتلش نمودند یا ترک اعانت او نمودند حتی عایشه و معاویه چنانچه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است
بلکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم زدند و وقتی که اهل اسلام
عزم قتل کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تأخیر کن و مردم را از این کار باز دار او قبول نکرد و گفت دوست
میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ابله و احمق
و بعضی گفته اند تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب ریش دراز بود مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا
نعثلاً قتل الله نعثلاً یعنی بکشید این مرد احمق را یا این یهودی را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب
معتزلی نقل کرده است که گفت عایشه تحریص میکرد مردم را بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود و چون معاویه را [illegible]
طلبه گفت [illegible] او را اگر هست و کسی اگر حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم و اینجا موارد مثل است که ویل لمن کفره نمرود
و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اکثر مخالف بودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقاً

که عمار در کشتن عثمان دخل داشت
و در میان مردم ندای [illegible]
[illegible]
روایت کرده است

و انسنی آنجا نیست که و که بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان خشنودی بقتل او داده اند و بقول اکثر آن کراهت از آن
نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتل الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او خواهم بود یعنی با خدا و ایضاً مبنی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر
قتل او بودند اکثر صحابه بودند بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین صلوات الله کردند با او بیعت کردند و سنیان آنحضرت را
با این اجماع ضعیف واجب الاطاعه نمیدانسته چرا اجماعی که ایشان را اینجا معتبر است اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چند طعن است
طعن [illegible] شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عالم ترین خلق و اقرب بقرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است
بظلم و فسق او چنانچه در خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است
و ایضاً شهادت آنحضرت با محبت قتلش و مضایقه نداشتن برای کفر و فسق او کافیست و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید
روایت کرده است که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود که خونش نه ریختم [illegible] پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی
فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس
در نزد او مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا بظلم و فسق عظیمی که موجب او نباشد و رافضی [illegible]
دلالت بر اسلام و خون او ندارد بلکه از آنجهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب
ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل
یک کافر مستلزم اینهمه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت
از قتل او برهان قاطع است بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با اینهمه فتنه آنحضرت
برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او مینمود و انتظار آن داشت چنانچه عامه و خاصه روایت
کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت صعود منبر نمود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات
بود و قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوماً و بیوم یوماً و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما
الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده و لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی آفتاب
خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید و
اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روزی را بدل [illegible]
باطل آورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل که هم بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه پیشوایان
این از اهل بیت رسالت قیام نمایند که منتظر جانب خدا بامور خلق او و شناسا شده گان اند موکل بر بندگان او و داخل
نمیشود در بهشت مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد
و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت
و از فقره چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است به تبدیل جناب سبحانه عثمان و شیعه او را [illegible]
او بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت در بنای اطلاق کشته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب
گوئیم که اطلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیویه بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیاء شریعت و ملت
بود و بعد از آن گفته است آیا جایز است بمذاهب ما معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان بوده باشد مانند انتظار باران در سال قحط
و این قبیل مذهب شیعه است جواب گوئیم که گفت انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب
آنچه اعلام کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس این کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام موافق آنچه ابن ابی
الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل او و همین بس است که از برای شقاوت او نقلی
کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجب است بغض علی بن ابی طالب

اگر چه بعد رجوع باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده امیر المؤمنین خواستند که این حکم کنند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود مغفره را ترویج
[illegible] ابوبکر بود تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در شرح آن نوشته که [illegible] عثمان [illegible] نوشته اند [illegible]
آمد و مغفره را باطل و ابتر کرد **طعن زدهم** آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند
چنانچه مدائنی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن
او سه روز اهل مدینه او را بر مزبله انداخته بودند و مردم از غسل و دفن او منع نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر
از غلامان او را بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب بردند و در مقبره یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند
او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه و مسلمانان بر نماز او حاضر نشدند [illegible] و بعد از آنکه
معاویه والی شد فرمود که دیواری که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر
او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم کوفی که در این زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود عثمان را دفن
و حال آنکه سه روز بود که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را خورده بودند پس او را برداشتند و بر روی تخته [illegible]
که پایش از آن گذشته بود و سرش بر روی آن می‌جنبید و بروایت دیگر [illegible] حکیم بن حزام یا جبیر بن
مطعم بر او نماز گذارد و معلوم است که اگر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه [illegible] مسلمانان [illegible] از نماز او تخلف نمیکردند
و سه روز [illegible] کلاب [illegible] که اگر بر او [illegible] ابتر کرد [illegible] جمیع مفتونان
کرده میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت عثمان این واقعه [illegible]
در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که
خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست از دست رفت و امیر المؤمنین علیه السلام در اجرای عمار و اخراج ابوذر و آنچه [illegible]
و انکار و اسائه ادب نمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که با اعتقاد ایشان حضرت او بود [illegible] در کتاب صراط
المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سلونی
قبل ان تفقدونی [illegible] پرسید از من [illegible] پس زنی برخاست و سوال کرد [illegible]
فوت شد [illegible] علیه السلام از مدینه [illegible] گفت چنین روایت کرده اند
گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبل افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن
گفت پس یکی از ایشان خطا [illegible] ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرش از خانه بیرون آمده لعنت بر او [illegible] اگر با اذن او بیرون
آمده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی [illegible]
و اگر جمیع قبایح اعمال و افعال عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور است و ما
آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ایم و آنچه ایراد شد از برای تنبیه کافیست و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان
را ذکر کرده است جواب اجمالی در همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیاری کرد که مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن
ادعا میکنیم که آنها بر حد فسق نرسیده و باعث حبط ثواب او نشده و از جمله گناهان صغیره مکفره بوده زیرا که ما میدانیم که او
آمرزیده است و از اهل بهشت است بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت
که هر چه خواهید بکنید که گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت
رسول غنیمت حصه او داد و اجر او داد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگر چه در آن بیعت از برای آن [illegible] ذکر شد که او را گشته اند پس حضرت

در حق [illegible] از مردم بیعت [illegible] گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان آمده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ
خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است سیم آنکه او از جمله آن ده نفر
است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکنند بر آنکه او آمرزیده است
و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکنند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره [illegible]
ابن ابی الحدید [illegible] و ما جواب میگوئیم بعون الله تعالی از این وجوه اجمالا و تفصیلا اما اجمالا آنکه اخبار این وجوه همه خبرهای چندست که وضع کرده
اند و منفرد اند بروایت آنها و مذکور شد که احتجاج بر روایتی چند باید کرد که هر دو جانب مسلم باشند [illegible] کرده باشند چنانکه ما
نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و روایت ایشان که [illegible] روایت کرده است ما هم چنین از عبد الله بن عمر
روایت کرده اند که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و بر دست حجاج ملعون بیعت کرد و در حدیث عشره مبشره
را امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانچه شیخ طوسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین
با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمعی اهل علم از اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا [illegible] ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما
ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث
سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که حدیث را بعثمان
نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که او حدیث را بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که این ده نفر
کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت
فرمود که نه را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه برای خود و یاران خود دعوی کردی من منکرم
و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان میکنی که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود گمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است
بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در ته چاهی در اسفل درک سافلین و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا
خواهد جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آن چاه برمیدارند و شنیدم این را از رسول خدا اگر نشنیده باشم خدا
ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم
برد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحیح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت
کرده اند و هر دو از جمله عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست
عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی نیست در آنکه اکثر
عشره معصوم نبوده اند و بالاتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شده و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مخاصمات
این را ذکر نکرد و همچنین عمر در شوری مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را
بر مردم میشمرد چرا متمسک باین نشد و این خبر اگر اصلی میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که ذکر میکرد و ایضا اگر این خبر
راست بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین و انصار بر قتل او [illegible] و چون ایشان [illegible] حضرت سید اوصیا [illegible]
بیقین [illegible] از اهل بهشت است آن [illegible] و بر او نماز نکنند و چرا [illegible] ایضا [illegible]
اگر چنین باشد لازم می‌آید که طلحه و زبیر باتفاق مستحق قتل او باشند و ایضا لازم می‌آید که اکثر عسکر امیر المؤمنین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره
در آن طرف بودند و بعضی در این طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود [illegible]
نیست پس چرا [illegible] میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم که روایت اهل بدر [illegible] بر ظاهرش چنانچه
ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و آنحضرت [illegible] گناهان گذشته و آینده همه است با کثرت و تخصیص در آن [illegible]

براو لازم آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده شد ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل
مودی بکفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید و این خلاف اجماع و ضرورت دینست و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است
که در امیر المؤمنین علیه السلام شکی نیست که غیر آنحضرت هم [illegible] شدند پس اعلام ایشان نمودند چنین مغفرت عامی را اعزاز و ابرام
اصدار بش از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجویز تخصیصی در آن رود بتخصیص میگردند جنت را عصیان و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان
گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت میکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر
گفته بوده است بتخصیص میخوانند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد با علوا ما شئتم مبالغه در حسن اعمال ایشان است و بعد و اظهار
رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این امر داخل
شرکیست و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شده و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت
روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب او استدلال بآن مدخولست از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را
در آیه بر ایمان و بیعت هر دو و رضیت شهادت ایمان عثمان و اقراب آن ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت
بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که اتصاف امیر المؤمنین برای استحقاق است خصوصا آنکه در این آیه بعد از این وصف
چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است که بعد از این که [illegible]
در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت
رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و غضب آمد رسول خدا و
حضرت امیر المؤمنین را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند و عثمان با آنحضرت
معلوم نیست پس داخلش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر
تسلیم عموم آیه و دخول آن عثمان و اقراب او را معارضش آنست که تحقیق کرده شد [illegible] او در وقتی که بیعت میکردند
با تو در زیر درخت بسبب آن که بیعت کردند ابو ذر زیر درخت و این که دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر
خواهد بود تا وقت موت ایشان از ایشان فعلی که موجب عدم رضا و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات [illegible]
شدند و اگر [illegible] داشته باشد اگر او کار رضوی کند و آنکه با دیگری که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی بسبب
آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر فعلی کند که او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب کند هیچکس او را ملامت نکند
و او را نسبت بمناقض ننماید خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه
قبول این بیعت مشروط بموافات است [illegible] است که بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله آنها که بیعت میکنند با تو بیعت میکنند با خدا و دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت
پس شکستن است که بر نفس خود [illegible] و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا در آن پس زود باشد که خدا
خواهد کرد او را اجری عظیم پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که
کاری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معاندت با اهل بیت کردند و دین او را بر هم
زدند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و با پاره تن او دشمنی کردند با این احوال نتیجه حکم آن بیعت
خدا کی بایشان ماند و این مطلب را اندک تفصیلی دادیم برای آنکه بعضی از گمانها این آیه و اخبار را بر عوام مشتبه گردانند
و گاه است که ایشان از جواب عاجز میشوند اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این رساله جمع توان کرد لهذا در این
بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و [illegible]
و [illegible] و سایر کتب و ارباب [illegible] حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد هفتم

الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما

در بیان

در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم و آنکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که هر دوازده امام علیهم السلام را امام و خلیفه خدا و رسول
دانند و ایشان را معصوم دانند و امام و مقتدا دانند و بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او
امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر
کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او
محمد بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد
و زمین را پر از عدل خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه ایشانند پس اگر زیدیه و
فطحیه و واقفیه و کیسانیه از اهل شیعه هستند اما از اهل امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه را بمعنی فرقهای بسیار داده اند چنانچه شهرستانی
صاحب ملل و نحل و دیگران نقل کرده اند و [illegible] مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه پسر
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او فوت شده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد
شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب باطل میان ایشان بوده است و بحمد الله
همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام زین العابدین صلوات الله علیه قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین
علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بلا فاصله خلیفه میدانند و بعضی آن سه خلیفه باطل را نیز قایلند مانند اسمعیلیه که
امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق علیه السلام فوت شده و علانیه جنازه او را بر دوش
برداشتند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد
و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام [illegible] زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند او در حیات حضرت فوت شد
و نص امامت بر طرف شد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شده و عبادات را
بر طرف کردند و از این فرقه در این ایام جماعتی هستند و مثل ناووسیه که گفته اند حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده
و او ظاهر خواهد شد و او مهدیست و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را [illegible]
معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل شد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی علیه السلام را امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی
بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که گفته اند حضرت موسی علیه السلام زنده است و پنهان شده است
و او مهدیست و [illegible] بعد از آن قایل بوده اند و چند فرقه دیگر نقل کرده اند و از جمله فرقهها حال که سال هزار و صد و [illegible] از هجرت است
بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان [illegible]
مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلام و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما بطلان [illegible]
آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط
نشده است و تکلیف مادامی که کسی باشد که تکلیف آنرا از او باید گرفت و مکلف معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالایطاق است
و آن عقلا قبیح است و اتفاق جمیع امت اتفاق دارند که مذهب حق در میان است و باید باشد تا روز قیامت و در اتفاق جمیع
مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی [illegible] اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود
باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و آن دو گونه است یکی مجمل و دیگری مفصل
اما مجمل چند قسم است قسم اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه
از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر دین قایم خواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه بر ایشان باشند و مسلم [illegible]

نقل

روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که گفت پیوسته این دین عزیز
و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است
و بقای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده اند و در بعضی از روایات
آنست که از آنحضرت پرسیده شد که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود که هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین
قایم و بر پاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر ایضا روایت در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که
گفت نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز
جمعه در پسینی که اسلمی را سنگسار کرده گفت پیوسته این دین بر پاست تا قیامت بر پا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود همه از قریش
و در روایت دیگر بجای این حدیث آنست که پس بعد از من می آیند دروغگویان چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند
از شعبی روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیده
که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده
خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش اند و از ابن حنیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من ظاهر
است تا بگذرد دوازده خلیفه از قریش هرگاه ایشان بروند زمین با اهل خود موج خواهد آمد باهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند
که حضرت رسول فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابو الطفیل که دوازده خلیفه
بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مروی است که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت
مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند نامهای ایشان گفت نزد من نوشته است باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد
و گفت ابن سفیان با الفاظ بسیار روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده
که گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم دوازده از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند
بود پس امور کریه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد
بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد وجه دلالت این احادیث
بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام
و حصر آنها در قریش نیستند و بوجوب استمرار خلافت تا قیامت قایل نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرقه شیعه پس بهمین احادیث
صحیحه ایشان که روایت شده است مذهب ثابت شد و مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست
که بعضی از ایشان خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود گرداند گفته است که خلفای اثنی عشر خلفای اول ابو بکر ...
و امام حسن و بعد از آن دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبدالله بن زبیر و عمر
عبدالعزیز و مهتدی دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در انعقاد خلافت
و جهالت شبیه بیکدیگر بودند که عمر بن عبدالعزیز که بعضی از خوارج داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن
ترجیح بلا مرجح است و ایضا ظاهر جمیع احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند
بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون ایشان بروند زمین با اهلش موج آید و نظام عالم بر طرف شود
و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این دو توجیه فاسد است و برای ایشان فکر کنند و این احادیث
در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند **فصل دوم** احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت می کنند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان متوقف اند

انه از انس روایت کرده که گفت رسول فرموده که پیوسته این دین بر پاست تا دوازده خلیفه از قریش

الوف

و الخوف امری از اهل بیت قبل نشنیده امامت معینه که باشند فاسق مجهول چند که در ظاهر تابع سلاطین بوده اند و بفسق و فجور و انواع موبقه
و مسیح اخلاق بجوزند امامت ایشان نمی کنند و زیدیه را این خود ممکن نیست زیرا که باعتقاد ایشان امام فاطمی النسبی که خروج بسیف کند امام است
و ائمه که احوال ایشان و دعوای امامت آنها مذکور شده اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معارف قرآن مجید بوده باشند
تا حکم نموده باشند مقارنت ایشان با کتاب و حال آنکه ایشان جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه
و در خصوص امامت خود حجتی ندارند و از نفس امامت خود دارند و ز اجماع منعقد شده است بر آنکه مانند سایر سلاطین خود ...
پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ...
حکومت با آنکه خارج است بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت ایشان دارند و از جهت ایشان میکشند خوارج اند لهذا در احادیث
اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت
نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند **قسم** ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است در فضایل احمد بن حنبل و ...
نظر کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و ساکن شود در جنت
عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده منزل من است ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند
و پیروی کند امامان را و عبای فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و علم و فهم مرا حق تعالی
روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من را حق
ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **قسم دوم** از ... روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ...
بهشت ... درست ... او و پسرش میوه دل ... و امامان از اولاد حسین امینان پروردگار منند ...
گشته و میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود در ... داخل گردد
و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بنود ایراد ننمودیم و اما نص مفصل چون خلافت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنصوص ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین و همچنین نص
هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم و در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار بوده از ایشان در هر ...
بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان راه اعتماد براین خبر دیانت و حقانیت
نبوده زیرا که همیشه حکومت و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ... اخبار
آثار نموده اند که غرض ایشان دنیا بوده باشد بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه
معلوم است که اکثر مخالفان ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب میکرده اند و هر که با این قراین و جهات
ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس
ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است اکثر معترفون بآنها زیرا که
که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود خبر داده اند تا غیبت امام زین العابدین تا زمان قایم علیهما السلام بیان کرده و
الشیخی معروف و سند اول مضبوط بوده پس این احادیث وارد شده و مشهور است **طریق دوم** افضلیت است
و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه ما علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفای که غصب حق ایشان کرده اند
در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند براین و در مشکلات مسایل و وقایع همه علما
با ایشان رجوع نموده و سخن ایشان را حجت و نهج میدانسته اند و در هیچ کافر امر او در غالب بوده اند و در خلفای بنی امیه و بنی العباس با ایشان
مستحق مقام خلافت نبوده اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب
و فضایل و مناقب حضرت حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم اتفاق

امام دوازدهم اقوال او و خلفای میلاد او و لیکن که شیعی است و این احادیث از زمان حضرت ...

از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً همانا روایت کرده اند که حضرت رسول در حق حسن و حسین را
دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا امام حسین علیهما السلام را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای
کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسیده شد که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین و آنحضرت بفاطمه که میطلبید از برای من دو پسر را
و چون می آمدند ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضاً از صحیح مسلم از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم بسیاری از روزها با من سخن نگفت و من با آن حضرت سخن نگفتم تا رفت بیازار بنی قینقاع پس برگشت
تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بزودی آمد بسوی آنحضرت اینکه
دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست
دار هر که او را دوست دارد و ایضاً از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد بجانب
خانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن جادر کشی بسته بود چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت
و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابوهریره گفت
که بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست‌تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامة بن زید روایت
کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی را در زیر جامه خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده
است چون از حاجت فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسن و حسین علیهم السلام
بر دو ران او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو دوست دار
اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ابن اثیر
در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند و فرزند زاده است یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب
بوده اند یعنی گویا که یکی از ایشانست و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی امتی
است از امتها در خیر و خوبیها و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند یعنی
دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت حسن و حسین بهترین جوانان
اهل بهشت اند و ایضاً از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه که کشتن آن در حال احرام
ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند
پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید
و مهتر و بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز
گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت
در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را طول دادی تا آنکه گمان
کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده حضرت فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود و نخواستم
تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت

کرده است

کرده است که ابوبکر گفت نظر کردیم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی باو میگفت این
فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او صلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت
کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست
و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها صریح است در امامت ایشان خصوصاً اخبار
محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانچه
مکرر بیان شده هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات
از همه امت زیاده باشند مگر امیرالمؤمنین که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در بعضی این احادیث در بسیاری از روایات مذکور
که او بهمه حال بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بامامت از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بتغلب
متصدی امر خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی که دشمنی او دشمنی
محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ار
تکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن حضرت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته باشد که فرماید او از من است
و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط انبیاء بنی اسرائیل که انبیاء و اوصیای انبیا بوده اند احق است از امامت از دیگران و
بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه
جوانند و پیر در بهشت نمی‌باشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و جوانی
شهید شده اند با آنکه مدعای ما نیز ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل
ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر اند
از جمیع اهل بهشت که در جوانی باشند این نیز موجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب
بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب
باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر
و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشت اند غافل از آنکه در بهشت پیر نمی‌باشد و آن احتمالات
دیگر باطل است چنانچه دانستی با آنکه حدیث ضعیف که خود متفرد اند بنقل آن و از بسیار عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب
بجهت بغض و عداوت امیرالمؤمنین معارضت نمی‌تواند داشت با حدیث سیدا شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات
و مهتران اهل بهشت اند من و علی و جعفر و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اگر گویند مراد آنست
که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در آن وقت در سن کهولت بودند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی‌بخشد زیرا که دلالت
نمی کند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل
آن حدیث در برابر که انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که عمر سقفها غافل از آنکه شهر سقف نمیدارد و مثل
حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب
و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نمود از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر کسی برنجد و اگر هر یک از اینها برای
اثبات امامت کافی باشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده باشد و اهل عصر
ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس هر یک احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول
عقلاً قبیح است طریق سیم عصمت است و بیانش آنست که براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و دفع

سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت ائمه خود دعوی کنند نیست پس همه آن مذهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است
دلیل دوم معجزه است و از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بسیار و احادیث وارد شده و در میان شیعه اثنی عشر متواتر گردیده بلکه میان
عامه نیز متواتره است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و جامی در شواهد النبوة و دیگران
از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بر درب بواب اسلوب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
معجزات عظیمه صادر شده که بآن سفارت و نیابت ایشان را امید شناختند دلیل پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه امت
متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان امت است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم
معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اگر این طوایف قایل باین امور مذکوره در ائمه خود و دعوای امامت ایشان می کنند نیستند
و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شرکت کنند پس ابطال ایشان باجماع همه ثابت است
و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنا عشر در خصوص ایشان و ثبوت
موت ایشان باطل است و طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان است که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب
خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تأمل کند البته بهدایت می رسد اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هیچ یک از
مشاهیر علما یک علم از آنها نمیتوان یافت که جمیع آنها از ائمه علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علمای عرب و عجم حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اخذ و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکرده اند در جمیع علوم از اصول دین
و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکمت و دعا و اداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر
آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متتبع دانسته اند و [illegible] با آن عداوتی که اکثر فرق از برای
اغراض باطله با او داشته اند و همچنین جمیع علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و کمالات و علوم ایشان
شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و
علوم را کرده بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیدادند اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده اما ادعیه از آنحضرت
منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که با الهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری
گردیده و باین سبب او را انجیل اهل بیت و زبور آل محمد لقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر
صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نمی بود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب
و کلمات حمیده و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد
و رافت و کمال بس مشتی است که بآن اکتفا توانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه است و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار از مسایل حلال و حرام علوم شیعه
کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ و کتب عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که [illegible] و محدثان و شیعه از اطراف
عالم سیر کرده و بخدمت پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب از حضرت صادق
صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند ابو حنیفه و سایر علما
و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی
از اصحاب آنحضرت بود در طاق المحامل کوفه دکانی داشت که فقها و علمای ایشان را در مناظرات عاجز میکرد که آن جماعت او را شیطان
الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق و در علم کلام چندین ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور
مباحثات کرده اند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم بنظیر پدر بود تا آنکه هارون ملعون او را حبس کرد و حضرت

از شیعه هشام بن حکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان و در فنون علوم [illegible]

امام رضا

امام رضا صلوات الله علیه از مدینه طیبه که او را بخراسان برد آنقدر علوم و آثار از آن حضرت منتشر شد که کتابهای علمای ایشان جمع کرده اند و مأمون علمای
جمیع ملل را که با آنحضرت مناظره کنند طلبید معجز آنحضرت ظاهر شد و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بعد از آن حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور
بودند در سه روز از ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از آنحضرت پرسیدند و جواب فرمود که حیران شدند و در مجلس مأمون یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره
کردند و ملزم شده اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما چون محبوس بودند ایشان را در سرمن
رای که چه مردم کم بخدمت ایشان توانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما احوال و احادیث بسیار از شیعیان ایشان بمرتبه
و جواب آنها را نوشته اند و مسایلی که از خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقها خود ترجیح میدادند و کسی نمی
تواند گفت که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا موافقین ایشان اخذ کرده اند زیرا که هر کسی احوال ایشان را تتبع نموده [illegible]
باشند و [illegible] علوم ایشان [illegible] علوم دیگران و مخصوص ایشان است [illegible] ایشان بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبوده اند پس معلوم میشود
که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده و مفتاح امامت است و این از معجزات
ایشان گردیده چنانچه معجزه ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بیان فرمود که از کتابی نخوانده بود و از احدی نشنیده بود
دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در ایشان بکند بفسقی یا عیبی بایشان
نسبت دهد با آنکه بسیاری از دشمنان ایشان از خلفا و امرا و علما [illegible] که اظهار عداوت ایشان بکنند
تقرب جویند [illegible] و کسی اگر گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند در میکردند و او را میکشتند بلکه در مقام قتل و استیصال
او برمی آمدند زیرا که میدانستند که اکثر خلق معتقد امامتی که نائب رتبه نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف عالم منتشر
گردیده اند و دعوای صدور معجزات بجهت امامت و دلالت او از برای ایشان میکنند [illegible] در حق ایشان
کرده اند با اسباب با وفور اعدا و حسد و شور انگیزی [illegible] ایشان نجسته اند یا نسبت معصیتی یا فسقی بایشان بدهند با آنکه [illegible] عادت
چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی ماند و البته عیبی چند از برای
او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا کنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشان است
که حق تعالی زبان دشمنان را بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی
و افترا در حق ایشان نمی تواند سوم آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت
و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه قول ایشان را بجهت [illegible]
و روایات ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای
اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم که کوفه اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر آنها مانند زراره
و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و دیگر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که احصای ایشان
نمی توان [illegible] در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه بوده اند و فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و مسایل را جمع نموده اند [illegible]
از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و [illegible] بخدمت ائمه علیهم السلام آمده اند و احادیث شنیده اند و بعراق و سایر بلاد
برگشته اند و در کتب خود ثبت کرده اند و از ایشان روایت کرده اند و معجزات از ایشان منتشر گردانیده اند و اختصاص ایشان
بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو از همه کس معلوم است و شکی نیست
که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از [illegible]
شیعه راست میگویند و محق اند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوی امامت و نص بر ایشان
و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه اینها حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان

بلکه حتی اکثر فضلای [illegible]
احوال و محاسن صفات و اخبار از
مغیبات و سایر معجزات که از ایشان [illegible]

بجهة جواز اقوال ایشان تمام از ایشان نقل نموده‌اند کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکرده‌اند و هیچ کس تعرض از مذاهب ابو الخطاب و مغیرة
بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال ننموده‌اند و اکثر ائمه اتفاق کرده‌اند و تصویب اقوال اهل مذاهب باطل ایشان ننموده‌اند و العیاذ بالله خود نیز از
اهل ضلال خواسته بودند ... و زکوات و اخماس ایشان نیز قبول نمی‌نمودند و هیچ مسلمان این امر را بایشان نسبت نداده و ایشان را
آنکه حق تعالی دوست و دشمن همه را مجبور و مجبول بر تعظیم و تجلیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند
تعظیم و توقیر ایشان می‌نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی‌نمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام
خود ظاهرا او را اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه می‌نمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند با انکار ...
امجاد در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمی‌کردند و همچنین معاویه با آنکه بنای همه کارش بر مکر و دغا بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت
نمی‌نمود و ... در قتل عثمان نسبت بآنحضرت بهتان ... بود که حضرت امارت او را برای او باقی دارد و اقرار کند بخلافت
آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور می‌ساختند انکار نمیکرد ... با آن قبایح اعمال باز اقرار
بفضل سید الشهداء کرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم می‌نمودند و در واقعه مسلم بن عقبه ... باستحضار ... آنحضرت
آنحضرت و اهل بیت او را امان داد ... و نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام می‌نمودند و همچنین ... خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک
ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس تعظیم و رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی النقی صلوات
الله علیه را نهایت تعظیم می‌نمودند و با آنکه ائمه محبوس ایشان و در زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند ...
چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که ... کلام و ملاقات نهایت تعظیم و تجلیل می‌نمودند قدرت بر ... اهانت نداشتند و بعد از وفات
آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد ایشان حتی آنکه از جاهای بعید و ...
... متوجه زیارت ایشان می‌شوند و حوایج عظیمه از ... مطهره ایشان طلب می‌نمایند و امید اجابت ... دارند
... و ... خطیره ... بر ... مقدسه ایشان می‌برند ... این اعمال ... قبور ... که معتقد ایشان
... و پناه بایشان ... و ... ایشان ...
مطیع ایشان بودند و اصناف شیعیان ائمه را بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا
مدفون شده‌اند و ... که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بآنحضرت ... اول امر ...
با نزدیکتر اند و ظاهرا ایشان اهل ورع و زهد و عبادت بسیار داشته‌اند در حیات و موت ایشان ... تعظیم ایشان و قبور ایشان
از برای آنها نمیکردند و اکثر قبور بعضی از ایشان را ... و ... گشته ... ایشان ... حضرت معصومه ...
این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب ... بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده با آنکه
... حیات و ... ایشان نمی‌نمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند چنانچه حضرت امام
حسین صلوات الله علیه را که متوکل ... است که جای قبر آنحضرت را ... شهید ... موضع قبر مقدس ...
... بسته بودند چون بآنجا رسیدند ... داخل نشدند ... بسیار ... داخل نشدند ... اثر ...
خراب کنند ... از نزدیک قبر ظاهر شده ... ایشان ... کرده ایشان گفت که ایشان گفت
که ایشان را ... هرگز ... آب ... برای آن ... چون آب
بجا رسید از چهار طرف ... و داخل ... و بعضی گفته‌اند سبب تسمیه حایر ... اینست ... آب ...
از زیارت ... خانه‌اش غارت ... باز مردم زیارت ... و این ... زیارت میرفتند و این ... آن ...
خواسته که قدر ایشان را ... رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از معجزات که در ... ایشان ظاهر کرده و اکثر
سنوات ... ضریح سید الشهداء ... روشن کردن و ... که مخالف ... نهاده‌اند

ابقر

و شیخ در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده‌ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین
مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای
قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین‌اند و خازنان علم اویند
برگزید ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن
نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلق بسیار نشسته‌ام و پیش ابن عباس نشسته‌ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه
نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود که میدانی که در کجا نشسته‌ای در پیش خانه‌هائی نشسته‌ای که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت
اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه الآیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده است در خانه چند افروخته شده که حق تعالی
رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن
خانه‌ها در بامدادها و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس فرمود
که تو اکنون نزد آن خانه‌ها نشسته و مائیم آن خانه‌ها قتاده گفت راستی گفتی و الله فدای تو گردم بخدا سوگند که آن
خانه‌ها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه‌های نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است
که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده‌اند و از امور
دین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع است و مردم گرد او را
فرا گرفته‌اند ... چون نزدیک حضرت آمد لرزید اندام او و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار
نزد ابن عباس نشسته‌ام و این حالت مرا عارض نشده حضرت در جواب او فرمود پس معلوم شد که از معجزات و شواهد
امامت اینست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می‌افکند که طوعا و کرها
در حیات و ممات تعظیم ایشان می‌نمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم **مقصد ششم** در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت است صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام
... بطرق متواتره روایت کرده است چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود
فرزند مریم که حاکم و عادل باشد پس بشکند صلیب را و بکشد خوک را و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام
قبول نکند و چندان مال را فراوان کند که مال دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی
که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس
فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت ... نماز کنیم او خواهد گفت
نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است و از سنن ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزاند
در آن روز مردی از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده
باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره
روایت کرده‌اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد
نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دهر
باقی نماند مگر یک روز البته برانگیزد مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن

ابو داود و ترمذی روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده اند
از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو
باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و ایضا روایت کرده اند که ابو سعید خدری گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال
کردیم از آنحضرت فرمود که در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد
آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که نتواند برداشت و ایضا از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلام و گفت این پسر من سید است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرده و از صلب او
بیرون خواهد آمد مردی که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم
که از محدثان مشهور سنیان است در کتاب حلیه [illegible] روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت
از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که مشتمل است بر صفات که گفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در
حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد
حضرت رسول سر برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو ضایع
کنند و رعایت حرمت تو نکنند حضرت فرمود که ای حبیبه من نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین و مطلع شد بر ایشان پس اختیار کرد از آن پدر ترا
پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس باز دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو تزویج کنم ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که حق تعالی عطا
کرده است هفت خصلت را که بهیچ کس پیش از ما نداده است و بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا
و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او شوهر تو است
و از ماست آنکه خدا او را دو بال داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و آن پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است و از ماست
دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا براستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت
و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه بزرگ رحم کند
بر کوچکی و نه کوچکی تعظیم کند بزرگی را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهای [illegible] را که
غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم در اول زمان و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر از جور شده باشد ای
فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدا با تو مهربان تر است و مهربانتر است بتو از من بسبب منزلتی که تو نزد من داری و محبتی که از تو
در دل من است و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است
برعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی
از اهل بیت من که بمن ملحق شوی و علی علیه السلام فرمود که فاطمه بعد از حضرت رسول هفتاد و پنج روز زنده بود [illegible]
که در این حدیث حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت داده اند برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا
که مادر حضرت امام محمد باقر دختر حضرت امام حسن بود علیهما السلام و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است
و [illegible] از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که
حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد گزارد پس دست زد بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این خواهد
رسید مهدی این امت و ایضا از ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است
بر جانب راست روی او خال سیاهی است و ایضا روایت عبد الرحمن بن [illegible] روایت کرده است و روایت عبد الله بن [illegible] که
بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و ایضا روایت [illegible]

بعداز

بعد الله و ابو سعید [illegible] عیسی علیه السلام پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است
کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب گفته است که من همه را از طرق
سنیان روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد حقیر
هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است
و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که در میان علماء متداول است پنج حدیث از خروج مهدی روایت کرده است و در کتب معتبره
سنیان زیاده از هزار حدیث روایت شده است و ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن
عسکری است علیه السلام و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بر ترتیب ائمه علیهم السلام که امام دوازدهم و خفای
ولادت آنحضرت و آنکه حضرت را دو غیبت خواهد بود یکی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات
و جمیع این غرائب واقع شده و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این غرائب تصنیف شده است پس این اخبار
قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم میرسانند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت
و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبره
خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این معلوم و در کتب خاصه و عامه معلوم است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از فضلای ایشان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر
خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم
است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند در اموری که براهین قاطعه ثابت
شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد میکردند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک گشته
چگونه زنده میتوان شد با آنکه امثال در امم سابقه واقع شده و مثل آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان
نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بر هم زند نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر
جدا کنند و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام در پنهان با پدرش مقاربت کرد و حضرت پنهان در غاری متولد شد و مدتی پنهان
بود و حضرت موسی علیه السلام نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد
فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است بعد از آنکه از فرعون
گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه
روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال
او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر
داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته
انتظار وجود و ظهور او میکشیدند و ایشان پس در اطفای این نور میکوشیدند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر
من رای محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تفحص آن گوهر بودند حق تعالی اظهار
قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از خلفای جور مخفی گردانید و او را حفظ
و حمایت نمود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانکه ولادت آن بزرگوار را مستور ساخته و بر شیعیان و موالیان و مخالفان [illegible]
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروف است بر ولادت با سعادت
آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله و جمعی از اهل سر من رای که همسایه ایشان بود بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزه [illegible] که در وقت ولادت آنحضرت و در حین حمل ظاهر شد زیاده از [illegible]

واحادیث در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت آن حضرت آنست که در سال دویست و
پنجاه و پنجم از هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و جمعی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه
وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آن حضرت در وقت امامت بنابر قول اول قریب
پنج سال بوده و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات از آن حضرت بظهور رسید و آن حضرت
را دو غیبت بوده یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آن حضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل
می پرسیدند و جواب بخط شریف آن حضرت بیرون می آمد و خمس و نذرها که میآوردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت
قبول میفرمود که بجا داده اند و شیعیان را ... جمعی کثیر بر سایر ... متوقف بوده اند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم یقین میکردند
که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده و مهر ... و آنچه بایشان در راه گذشته
خبر میدادند و ... احوال ایشان را بظهور میرسانیدند و همچنان که واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میرسید
و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آن حضرت رسیدند و مدت این غیبت صغری بهفتاد و چهار سال بود و سفرا
و نواب بسیار بودند اما نواب معروف که همه شیعیان ایشان را شناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید
اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه
او بگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام گردید بنص حضرت امام حسن عسکری
و بنص پدرش و از جانب حضرت صاحب علیه السلام و صلوات بعد از وفات عثمان بمحمد خط نوشته که انا لله و انا الیه راجعون
تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده بود پس خدا رحمت کند
او را با اولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه پس
حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو
و ما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت باو و از جمله
کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد
و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت
کند و در طاعت خود توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع دیگر از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان
بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شده و پیوسته در امور با او رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها
در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیه السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت
کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلام در هر سال در موسم حج در موسم حاضر میشود و مردم را میبیند
و میشناسد و مردم او را میبینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی آخر دیدن من او را نزد بیت الله دیدم که
پرده های کعبه را چسبیده بود و در مستجار میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم
روایت کرده اند از علی بن احمد دلالی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته
و نقاشی را نشانیده که آیات قرآن را بر آن نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش میکند گفتم ای سید من این تخته
چیست گفت این را برای قبر خود ساخته ام که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه دهند و قبر خود را
کنده ام و هر روز در اندرون قبر خود داخل میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون میآیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال شود من
از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز را مخصوص یاد نوشتم و همیشه منتظر
آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را از ام کلثوم

دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده است که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت
صاحب علیه السلام او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت
و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان
بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤال میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت
بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب کرده ام پس برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم
و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و با ایشان گفت که اگر مرگ مرا دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم
حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب علیه السلام مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو
رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و او بیست و یک سال مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد
که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت انتقال
نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد
و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثان
شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی و رئیس المحدثین علی بن بابویه پدر ... در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت
علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا کرد گفت خدا رحمت کند علی بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ
روز او را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین بن علی
بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت در بغداد
بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد که مضمونش
این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا رحلت خواهی کرد
پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد بعد از این ظاهر نمیشوم از برای
احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم
و جور بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغ
و افترا گفته است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون
روز ششم شد بخدمت او رفتیم کسی با او گفت که وصی بعد از تو کی خواهد بود گفت بعد از امر خدا حکمی است که آن بعمل خواهد آمد یعنی
غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آن حضرت را
دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت
دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر دعوای مشاهده و دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند اما معجزاتی که بر دست و زبان
سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو جعفر بغدادی که در بغداد بودم
ابن جاوشیر ... شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم
و نزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم و گفت بردار آن شمشی را که عوض گم شده خریده
زیرا که گم شده بما رسیده و دست دراز کرد و شمش گم شده را بیرون آورد و شناختم و ابو جعفر گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید که وکیل
حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد و آن زن آمد نزد حسین بن روح و گفت بگو چه چیز آورده ام

تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بیند از میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود آورد و چون به خدمت او برگشت
نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی و در جمله
انها شیء و در این حقه هفت دست برنج طلاست و حلقه بزرگی که در آن ده دانه فیروزه است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر
که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد مدهوش شد
وجمع دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد
و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلاء که هر یک با جماعتی بوده و صفت او در پیش از
دعاها و جاهای حضرت صاحب علیه السلام نیابت شده وحضرت خبر وفات او را با او نوشت و کفنی از برای او فرستاد و او را با یک جان و تعجیل
دیگر بودند که بعضی خود به خدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه ثابت بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم و مال بسیار صرف کردم و باین
سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم و آنگاه ازو
التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون صبح شد رفتم دیدم که او را همراه
جوانی خوشرو و خوشبوی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست
آن جوانی که میخواستی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سئوال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم
خواست داخل آن خانه شود عمروی گفت اگر سئوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون خواستم سئوال کنم داخل شد و داخل خانه شد
و فرمود ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تاخیر کند تا آنکه ستاره ها در آسمان بسیار شود ملعون است ملعون است کسی که
نماز شام را تاخیر کند تا ستاره ها بر طرف شوند یعنی برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت
کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود ازاری
پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می ارزید و نعلی زردی در پا داشت و اثر سفر در او ظاهر نبود پس سایلی
از ما سئوال کرد او را رد کردیم و نزدیک آن جوان رفت و از او سئوال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل
او را دعای بسیار کرد و جوان برخواست و از ما غایب شد نزد سایل رفتیم و پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که او را
اینقدر دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مضرس بود دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود و رفیق خود گفتم که امام
و مولای ما نزد ما بوده و ما نمیدانستیم زیرا که بامعجزه سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم
از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این که بود گفتند جوانی است علوی که هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی روایت کرده
از حسن مسرق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن از ناحیه حضرت
صاحب و غیبت او مذکور شد و من استهزا کردم باین سخنان در آنحال عمرو بن حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را
میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند
و هر حاکم که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم
شکاری از پیش من در رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم هر چند میرفتم وسعت
نهر بیشتر میشد در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت بغیر چشمهایش از زیر آن نمی نمود دو موزه
سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا
نکوهی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی
نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم بکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیده ای

بدون

بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر اگر کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم گفت برو با رشد و صلاح
و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم پس
ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی لشکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم
که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از ما شده
آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع
داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد
اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در آنحال محمد بن عثمان عمروی آمد و از مردم گذشت و بر روی
مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد و من از این حرکت او بسیار خشم آمدم و مردم پیوسته می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت
نکرد و ساعت بساعت خشم من زیاده میشد چون منزل منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم میشنوم
بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان
منت میدارم پس برخواستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که فراموش
کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنها را گرفت و بعد از آن شک در امر حضرت صاحب نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را
از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه
بخدمت آنحضرت صاحب علیه السلام فرستاد و نوشت و بحسین بن روح داد و سئوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کنند از برای او که
خدا فرزندی بدو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی ترا در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد
پس در این زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه
و از حسین نسل بسیار از محدثان و فضلا بهم رسید و محمد فخر میکرد که بدعای حضرت قایم علیه السلام بهم رسیدم و استادان او تحسین او میکردند
و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن
اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از آنحضرت سئوال کنم که امام بعد از
او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سئوال کنم فرمود که ای احمد بن اسحق خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین
خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و برکت او دفع کند بلاها را از اهل
زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد پس گفتم یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از
تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش داشت مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود گفت ای احمد
اگر نه امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت
حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذی
القرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایبتی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت
دارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میشود که خاطر من مطمئن
گردد پس آن کودک بسخن آمد بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة الله در زمین و منتقم از دشمنان او بعد از دیدن دیگر طلب اثر مکن
ای احمد گفت شاد و خوشحال شدم از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد
سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول
غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند
از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته

باشد و بر ذراع او بقلم صنع ایزدی نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان کرده باشند و بشنو ای احمد این از امور غریبه خداست و از اسرار
الله و از رازهای پنهان او است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شاکران باش تا در قیامت در علیین
با ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی رفتم بخدمت حضرت عسکری علیه السلام دیدم بر روی دکانی
نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر در آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده
را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا هشت ساله یا ده ساله باشد با جبین گشاده و روی سفید و
دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او خال بود و کاکل بر سر داشت آمد و در دامان پدر بزرگوار خود
نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده
پس او نظر نکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره کیست داخل شدم و گردیدم هیچکس را در آن
حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام
پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما
او را اطاعت کنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از امروز او را نخواهید دید پس از حضرت بیرون آمدیم
و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب
منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من
میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص کرد و اثری از آنحضرت نیافت و اگر جده مادر حضرت امام حسن
برحمت خدا واصل شده وصیت کرده بود که او را در آنجا دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت
خانه منست در اینجا دفن نکنید حضرت ظاهر شد و گفت ای جعفر این خانه تو است غایب شد و دیگر او را ندید و شیخ طوسی علیه الرحمه از
اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او
ابو القاسم بود وصیت کرد حضرت رسول که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و القاب او مهدیست و او است حجت و منتظر
و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم
در آن حال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی برای من بجوشان پس او حضرت صاحب علیه السلام قدح آورد و بدست آنحضرت داد چون
خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بر دندانهای مبارکش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این
خانه شو کودکی در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند
کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس
مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بنزد حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود
و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت من تو آب را بمن بده که من
بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آشامید
فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را وضو داد و
مسح سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا بر زمین
و توئی فرزند و وصی من و از من متولد شده و توئی محمد پسر حسن و فرزند حضرت رسول و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داده
بتو است و نام و کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در ساعت آنحضرت بروضه
جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که چون آقای من حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و [illegible]

و گوسفند بسیار برای عقیقه کشت و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد
بر دو زانو نشست و انگشت شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و فرمود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت
گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مرا رخصت گفتن بود هر آینه شکی نمی ماند و ایضا نسیم روایت کرده که یک شب
بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم
ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت
قائم علیه السلام متولد شد نوری ساطع شد از آنحضرت که ساطع گردید باطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان فرود
آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت مالیدند و پرواز کردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت
عسکری نقل کردیم حضرت خندید و فرمود که اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک جویند باین مولود و اینها یاوران او خواهند بود
در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتاب غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از
بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم
و همسایه ایشان بود در سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت
رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا
بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخرید کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه
زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر
حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس
و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن بر برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام
روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده
پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید از پس پرده
روی از او فریادی بلغت رومی پس بدان که میگوید وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی
میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت
سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن در قیمت من برده فروش گوید پس
مرا چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشود و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی البته باید مشتری
بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه
است از یکی از اشراف بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی
خود را وصف کرده است این نامه را با آن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ
که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود بعمل آوردم
پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو
نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام
بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و خوشحال شد و با من آمد در حجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام
علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیده ها میچسبانید و بر روی خود میگذاشت و بر بدن خود میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را
که صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن سپار و دل برای شنیدن سخن

سن خود خبر دار نما احوال خود را برای تو شرح دهم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا
وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد و در هنگامی که من
سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت
هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و امر فرمود که حاضر ساختند تختی را که در ایام پادشاهی
خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد و پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب
شده پسر برادر قیصر از تخت بر زمین افتاد و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزه آمد پس بزرگ ایشان بجدم
گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس
جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلماء و کشیشان که این تخت را باز دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر
گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس
چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی داد و نحوست این برادر
و نحوست آن برادر بود و ندانستند که این سعادت سرور رسیدن از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم
غمناک بحرمسرا برگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی
از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی میکرد و در همان موضع
نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خود علی بن ابیطالب صلوات
الله علیه و آله و جمعی از امامان فرزندان آنحضرت داخل آن قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی
اجلال و تعظیم باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت
پناه فرمود که یا روح الله آمدهایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمائیم اشاره فرمود بابی محمد امام
حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت
که شرف دو جهان بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت
با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جدم نقل نکردم و این
گنج را بیگانه در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و بدین
سبب رشته صبر و قرارم گسیخته شد و آثار عشق نهانم در بیرون ظاهر گردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من
از او سؤال نمود و هیچ سود نبخشید پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی
در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بروی خود بسته میبینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان
تواند دفع نمائی و بند و زنجیر را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد
اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام
با هزار کنیز از حوریان بهشت با آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام
پس بر دامنش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت
فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید
بخدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مریم و مسیح علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

و اندک طعامی تناول نمودم پس جدم خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده

بدیدن تو

بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود
چسبانید و دلداری فرمود گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم
و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را
اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که
مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی تو و مرا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس
از آن شب تا حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا ننموده باشد بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی
گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود را
از عقب ایشان خواهی رسانید تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران چند از بهیات که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از
فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و مرا اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی ندانسته است که
من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت بسهم او افتادم از نامم سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است
بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و عربی را نیک میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت و میخواست
که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه دارد زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت
عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم
حضرت بآن کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری
محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا
گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بشارت بشرف را میخواهم
حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
گفت که این فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید
که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی
گفت که کی از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شدهام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبیده فرمود
که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه خاتون داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیزک است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و
بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زوجه حضرت امام حسن
عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ اعظم ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی
و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشأن بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که
روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آورده در نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او
هست بخدمت شما فرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی بیرون خواهد آورد از او فرزند بزرگواری را
که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب
در این باب حکیمه خاتون گوید که جامههای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه
من این سخن بگویم حضرت ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای صاحب برکت خدا خواسته است که ترا در چنین ثوابی شریک
گرداند بهره عظیم از خیر و سعادت بتو است حکیمه گفت که فوراً بخانه خود برگشتم و زفاف آن
مهدوی تقوی را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منطقه بخانه خورشید انور یعنی مقتدا و پدر بزرگوار
و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نموده و جمیع خلافت امام حسن عسکری علیه السلام و امامت جانشین

اگر دیده و من پیوسته بعبادت مشغول زمان پدر بزرگوارت آن امام العصر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من بیا و از
کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو خاتون من و صاحب منی و من کنیز تو ام که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت
میکنم و منت بر دیده خود می نهم چون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای خیر دهد ای عمه پس من
در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که جامه های مرا بیاور تا بروم حضرت فرمود که امشب نزد
ما باش که در این شب متولد میشود فرزندی گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع
کفر و ضلالت گفتم از کی بهم رسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی بینم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برخاستم
و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم و هیچگونه اثری ندیدم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او
ظاهر میشود و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییر در او ظاهر نشد و احدی از او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان
حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر هست که آنحضرت فرمود
که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم ظاهر نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران ها در می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک
و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال باو گفتم گفت ای خاتون من هیچ اثری در خود مشاهده
نمیکنم پس آن شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده
میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت
و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده ای که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم
و نامهای الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر
شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون شروع کردم در خواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی
میکرد در خواندن و بر من سلام کرد و من ترسیدم حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی اطفال ما را بحکمت گویا
میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] فرمود که بر گرد ای
عمه [illegible] چون برگشتم پرده گشوده شده و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر
علیه السلام را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانو و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان
جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت
وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده ای وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا
و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان [illegible] پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که ای
عمه فرزندم را در بر گیر و بنزد من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق و باطل مضمحل شد [illegible] بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثابت و باقی نیست
پس حکیمه گفت که چون فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان
مبارک بر دو دیده اش مالید و بر دهان و بر دو گوشش زبان گردانید و بکف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر
او مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوارش نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست
که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را [illegible] و در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را وارثان زمین

و تمکین استی

و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهم اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند
برگشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوات و السلام فرستاد تا پدر
بزرگوار خود پس در آنجا مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نگاه میداشته باش تا
هر چهل روز یکمرتبه نزد من بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد
خورد و بزودی او را بسوی تو برمیگردانند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد
پس حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپرد فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند
از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم
که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند
بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت
او میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلام تا چند روز قبل از وفات آنحضرت او را زیارت کردم بصورت مرد کاملی و او را نشناختم
بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از
میان شما میروم پس هر سخنی او را قبول کن و امر او را اطاعت نما پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال
نمود و اکنون من حضرت صاحب را هر صبح و شام زیارت میکنم و از هر چه سوال میکنم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوالی بکنم هنوز
سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام رفتم بخدمت
حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم در آن واقع شده است گفت بنشین چون نشستم
گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از
امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر جمع نشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلام را بر سایر ائمه داد
چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به [illegible] هر چند موسی بهتر بود از او و
حجت بود بر او و فرزندان هارون فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که شک افکند اهل
بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا حضرت عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد
پس که حجت خواهد بود بعد از من گفتم بتو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت
آنحضرت و غیبت او چگونه خواهد بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر
چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت شدم
و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بکسی که از من و تو باو احق و اولی
بود چون روز هفتم شد بیا چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم مانند ماه شب چهارده که بر
من میخندید و تبسم میکرد پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و
فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام
فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه
و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب

و کتاب صحف و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس تفصیل
پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد که او را
بسراپرده عرش رحمان بردند پس حق تعالی با او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود که بطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را به
شفاعت تو و هدایت تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب
من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان نگاه میدارم تا هنگامی که او را
ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان از رجال حضرت
حضرت عسکری بعد از وفات آن حضرت علیه السلام حضرت صاحب را دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از آنجمله
شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
میکردم و نامه های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم ارتحال نمود مرا طلبید و نامه چند نوشت بمداین و فرمود
که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان
گفت ای سید هرگاه این واقعه بظهور رسد امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند امام بعد
بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز
او امام شماست مهابت حضرت مانع شد که دیگر بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها را باهل مداین رسانیدم و جوابها
گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده
بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بدر خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت
بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است
این فاسق که اهلیت امامت ندارد زیرا که میشناختم او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور میزد پس پیش
رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را
کفن کرده اند بیا و برادرت نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت
امام حسن عسکری علیه الصلوات والسلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند
و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت
ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدرم از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد
و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری
بده جواب نامه ها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنچه حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود
ظاهر شد و یک علامت مانده است پس حاجز وشا بجعفر گفت برای اتمام حجت بر او تمام کنند که او امام است که کی بود آن
طفل جعفر گفت والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال
حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر
پس نزد یک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار
است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب
الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص است و فلان شخص و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است که طلاها را زر
نموده اند آنجماعت نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که نامه ها و مالها را بگیرد او امام زمان

و در حضرت

و در حضرت امام حسن علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه عباسی آن زمان بود و آن وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران
خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی از
من از آنحضرت باقی است پس او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی ابن خاقان وزیر خلیفه مرد
و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بکار خود درماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود رفت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده
از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر طلب نمود و امر کرد که هر یک اسبی بکشیم و بر داریم و یکی را سوار شویم
و دیگر را یدک بکشیم و سبکبار و تعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه رسید
غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس بخانه حضرت رسیدیم از دهلیز
خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و بخیاطت آن مشغول بود پرسیدیم که کی در این خانه است گفت صاحبش و هیچگونه التفات نکرد
بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده آویخته بود که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم
که گویا الحال از دست کارگر بر آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی از آب در میان آن حجره
ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده اند و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است بنیکوترین مردم بجانب ما
و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله بجرئه که پیش گرفت که داخل حجره شود در میان آب غرق شد و اضطراب
بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال
او نیز چنین شد چون گذشت پس من متحیر ماندم و بآن بزرگوار عذر خواهی کردم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای فرزند برگزیده خدا و الله
که ندانستم که نزد تو بزرگواری آمده ام و از حقیقت حال مطلع نبودم و الحال توبه کردم بسوی خدا از این کردار پس هیچ متوجه گفتار من نشد
و مشغول نماز بود و ما را هیبتی عظیم از آن حضرت رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم
ما را نزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات
کرده اید و با کسی چیزی گفته اید گفتیم نه والله پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه بکسی نقل کرده اید امر کنم که گردن شما را
بزنند و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان جعفر
عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت
آن حضرت حضرت صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما
گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمدیم
گفت که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایت آن شخص گفت کی ترا خبر داد
گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام بود و سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب با خود برد بخدمت آنحضرت که از او مسئله چند بپرسد سعد بن
عبد الله گفت چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای من و خود طلبید و داخل شدیم احمد
با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان یکصد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر کیسه را یکی از شیعیان مهر زده
بخدمت حضرت فرستاده بود و چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال
و بر سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود که بشکل انار بنگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره
هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد حضرت آن گوی انار را میانداخت
و طفل از عقب آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت به آن طفل فرمود که اینها هدایا
و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلام گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست

ظاهر خود را او از گنج بیرون آمد ای عوام پس حضرت عسکری علیه السلام فرمود ای پسر حسنی بیرون آور آنچه در همیان است حضرت صاحب علیه السلام
حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم می باشد و شصت و
دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه
است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام گفت راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است
تا بیرون کنند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و نصف تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است
و یک دینار متوافی شده ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه
در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد دزدیده بود آن
چون گفت که از او دزد برده است تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن وداد که از او
بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود آن دو دینار را بهمان علامتها که حضرت
صاحب علیه السلام فرموده بود جدا شده برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلان
است که در فلان محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمی کنیم احمد پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت
گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده از حق گرفت و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن
علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمی خواهیم
و اینها حرام است تا آنکه محمد بابویه این خبر فرموده چون سعد بن عبد الله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم
بپرس آنچه میخواهی پس آنچه میخواست پرسید حضرت صاحب علیه السلام فرمود پس جمیع مسائل مشکل را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی
سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست و در سایر کتب [illegible]
و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر
بودیم از جانب هند چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم
خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میکردیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و مرجع
رجوع ما بودند پادشاه و غیر او روزی ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبر که در کتابها نام او مذکور است
امر او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر آن قرار گرفت که من بیرون آیم از
برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک کابل
رسیدم جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون باحوال من مطلع شد مرا بشهر
بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت
فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمان کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من
گفتم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست
گفتم محمد گفتند او پیغمبر ماست که تو او را طلب میکنی من شرایع آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم
که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگویید همانست که من او را طلب میکنم یا نه بگویید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم
از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند
او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله
پسر عثمان است و نسبش بقریش میرسد گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب میکنم
آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او است

و آن

و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان این مردی که خلیفه او است چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند برجستند
و گفتند ای امیر این مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود
متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی که خدا بر پیغمبران خویش
فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست بر داشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او چون تحقیق کردم امر
پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را
که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند ایشان اعلم
و ابصر اند بمناظره او والی گفت چنانکه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطرش را نگاه دار پس حسین مرا بخلوت برد و حال
آنکه احوال خود را باو گفتم و از مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما خلیفه او را غلط گفتند آن پیغمبر
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی و خلیفه او پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است
که دو دختر زاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه
طلب میکردم و اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله پس والی بمن نیکی و احسان بسیار کرد و بحسین گفت تفقد احوال او بکن پس رفتم بخانه او
بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که با آن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم
من بحسین گفتم ما در کتب خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او بوصی و وارث و خلیفه
او است و بعد از وصی امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست امام و وصی محمد گفت امام حسن
و بعد از او امام حسین و بعد از او فرزندانش را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و بیان کرد آنچه حادث شده از غایب شدن
آنحضرت پس همت مقصود من شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با
ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده
بود در تحقیق مذهب امامیه غانم گفت خوش نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم از بغداد بیرون رفتم تا رسیدم بسامره
و داخل مسجد بنی عباس یا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی بنزد من آمد
و گفت فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من
با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم و دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت
خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را
و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود
با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس صره از اشرفی که نزد او گذاشته بود داد و فرمود که این را خرج
خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن
آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرموده از رفتن بحج در این سال
پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان بود تا برحمت
خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن قولویه باسناد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه لعنهم الله
کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آوردند و در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اول غیبت کبری بود قصد
کردند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث
مجهول وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سیلاب
کعبه را خراب کرد حضرت رسول آن را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بسر عبد الله زبیر خراب کرد چون خواستند بنا کنند هر که حجر را

گذشت از دید و از او گرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام از جای خود گذشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم
و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که از جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردم مردی از شیعه را
که او را ابن هشام می‌گفتند و رقعه بخدمت حضرت صاحب نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن رقعه سؤال کرده بودم که مدت عمر
من چند سال خواهد بود و از این مرض عاقبت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که
حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار می‌فرستم ابن هشام گفت چون داخل مکه معظمه شدم مبلغی بخدمه دادم که
در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که در وقت توانم دید که کی حجر را بجای خود می‌گذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود و چون خواستند
که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می‌نمودند و من نظر می‌کردم هر که حجر را می‌گذاشت حرکت می‌کرد و میلرزید و [illegible]
نمی‌گرفت تا آنکه جوانی خوشرو گندم‌گون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و درست ایستاد و حرکت
نکرد پس فریاد از مردم برآمد و صداها بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او برخاستم روان شدم و مردم را
می‌شکافتم و از جانب چپ و راست دور می‌کردم و آنچنان که مردم گمان کردند که من دیوانه شده‌ام و چشم را از او برنمی‌داشتم
که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی راه می‌رفت و هر چند من بتعجیل می‌دویدم باو
نمی‌رسیدم چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود که بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم
و فرمود باو بگو ترا خوفی نیست در این علت و عافیت می‌یابی و اجل حتمی تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده
کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بمرتبه‌ای که حرکت نتوانستم کرد و چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاد
شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و [illegible] از جهت [illegible] آزار یافت [illegible] وصیت کرد و آنچه کفن و حنوط [illegible]
[illegible] را خود و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] گفتند [illegible] از آزار [illegible] اینقدر [illegible] گفت [illegible]
که مولای من مرا وعده داده است پس در همان ساعت بجوار رحمت ایزدی پیوست [illegible] و سید
علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سرمن رأی بودم در سحر شب چهارشنبه ماه ذی القعده سال [illegible] و [illegible]
و اشت صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا می‌کرد و در آن جمله فرمود که
زنده گردان ایشان را باقی [illegible] و [illegible] و [illegible] و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از [illegible]
فارسی که گفت من وارد شهر همدان شدم و در راه [illegible] با قومی [illegible] که ایشان را بنی راشد می‌گفتند و همه شیعه اثنی عشری بودند
تشنیع ایشان سؤال کردم در [illegible] از آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما بسوی او
منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می‌آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آمد قافله
برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده هم پیدا نبود و متوکل
شدم بر خدا و به یک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین صحرا ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم [illegible]
بنظرم آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته‌اند سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند
بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمان داخل قصر شد و بعد از اندک
زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو و چون داخل شدم قصری دیدم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت
و پرده‌ای که بر در خانه آویخته بود برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر
درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان
باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم
آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و پر خواهم کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد

پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلانی مردی از مدینه [illegible]
جبل که او را همدان می‌گویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت می‌خواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من
میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت بدهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و دست
مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها
و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری است که آنرا اسدآباد می‌گویند
گفت همانست برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی
بود پس وارد همدان شدم و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادت که حق تعالی برای من میسر کرد
و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما است و شیخ صدوق و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم
بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده‌اند که گفت بحج رفتم الغرض که شاید بخدمت حضرت
صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان رفت خواب خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای
فرزند مهزیار امسال بحج که بخدمت امام زمان خواهی رسید پس بیدار شدم و فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول
عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیقی بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل
کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه شدم بتجسس
مشغول بودم و خبری نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امید و ناامیدی متردد و متفکر
بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که در اول کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و تضرع و ابتهال نمایم
و سؤال کنم که مرا بمقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشرو
خوشبوئی را در طواف دیدم که برد یمنی پوشیده بود یکی را بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و اطراف ردا را بر دوش دیگر
برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را می‌شناسی
گفتم او رحمت خدا واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و در شبها بعبادت می‌ایستاد و تلاوت قرآن
بسیار می‌نمود و از شیعیان و موالیان ما بود و گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن گفت
چه کردی آن علامتی که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با منست گفت بیرون آور بیرون آوردم
انگشتری را که بر آن نقش کرده بود که محمد و علی و در روایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود چون نقش بر آن انگشتر دید
گریه بسیار کرد و گفت خدا ترا رحمت کند ای ابومحمد بتحقیق تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی
ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج مطلب تو چیست گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم
گفت مطلب خود را رسیده‌ای و او مشتاق تو است و امر کرده است که بروی بمنزل خود و مهیای خدمت او شوی و موافق وعده چون شب
بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که مطلب خود را در آنجا خواهی یافت پس بمنزل خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا شب گذشت
پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشحال شو
که ترا رخصت ملازمت داده‌اند پس همراه او روانه شدیم از منی و عرفات گذشتیم و چون بپایان عقبه طائف رسیدیم گفت
ای ابوالحسن پیاده شو و تهیه نماز کن پس با او نماز شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را با او مختصر کرد و سلام گفت و سجده
نمود و سجده و روی خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بیالای عقبه رسیدیم گفت نظر کن چیزی می‌بینی نظر کردم [illegible]
که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می‌بینی چون نظر کردم خیمه‌ای از مو دیدم که نور از آن تمام وادی را روشن کرده
بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده‌ات روشن باد و چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل

ذلیل شوند و چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و آنرا رها کن گفتم ناقه را بکجا دهم گفت این حرمیست که داخل آن نمیشود
مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس رفتیم تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم
بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشحالی ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع
سرخی بر روی نمد گسترده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام جواب فرمود و روی مبارکش را دیدم مانند ماه
[illegible] سفاهت بری نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی ابروهای باریک کشیده و بهم پیوسته چشمهای
گشاده و بینی کشیده و گونهای او هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه
نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک بنرمه گوشش آویخته از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با
نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت
ذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود
پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین در جائی که پنهانتر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم
از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات
عباد را خالی نگذارد از حجتی و امامی که مردم بروی او هدایت یابند و حجت خدا بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است
ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین پس لازم است پنهان باشی از زمین و دور باشی از بلاد ظالمین و
نخواهد بود ترا از تنهائی و جدائی کردنهای اهل طاعت و اخلاص ایشان خواهند بود و بسوی تو مایل شوند مرغان که بسوی آشیان خود میروند [illegible]
گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامن متابعت اهل بیت
زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است
بتحمل صبر و شکیبائی بر غم اندوه که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در روز [illegible] ای فرزند صبر کن در همه امور تا حق
تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل
و مصافات نزدیک حجرالاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد
از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از کثافت شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و سخت باشند در دفع
فتنه مفسدین و در آن وقت صدای ملت و دین بجا آید و صبح صادق درخشان گردد و [illegible] ظلم و طغیان را از زمین براندازد
و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رسیده شرایع دین بر شاخسارهای خود در آیند و باران [illegible]
ملت را سرسبز و شاداب گرداند پس آنحضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار نکنی مگر بکسی که از اهل صدق
و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روزی در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکل خود را از آن جناب سوال نمودم
و امر بمرخصی فرمود باهل خود معاودت نمایم در وقت وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بعنوان هدیه بآنحضرت دادم و التماس بسیار کردم
که قبول فرمایند تبسم نموده فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود
بسوی وطن و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی
روایت کرده است که او جمعی شمرده است که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات بر ایشان ظاهر گردیده است از
وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار از بغداد و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا
و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بودند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و از اهل
قزوین [illegible] و ابوالقاسم بن دبیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ که از غلامان امام علی نقی بود و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب

ازبنی نوبخت

از بنی نوبخت و صاحب [illegible] و صاحب صره مهر بر از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون و از دینور حسن بن هارون
و احمد پسر برادر او و ابوالحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب
و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابوجعفر رفاء و از قزوین مرداس و علی
بن احمد و از قابس دو مرد و از شهر زور ابن خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال
بمکه و ابورجاء و از نصیبین محمد و جماعت دیگر هم از نصیبین و آنچه در کتب معتبره مذکور است زیاده از حد و حصر است و هر یک از اینها علما از
جماعات مختلف نقل کرده اند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که قائم را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان
در این امت جاری خواهد گردانید و در کار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق
یعنی خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله بن الفضل روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که در آن هر اهل باطلی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را
رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده
و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن
دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امر خدا و سری است از اسرار خدا و غیبتی است از غیب
خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم که افعال او همه مبنی بر حکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد
و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلام و بمحمد بن عثمان داد
که بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدانکه
کسی نبوده از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت
احدی از طاغیان و ستمکاران خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من
انتفاع بآفتاب است در وقتی که غایب گردد از دیده ها بابر و بدرستی که من امانم اهل زمین را از عذاب همچنانکه ستاره ها
امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سوال از چیزی که نفع بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را دانستن آن تکلیف نکرده اند
و دعا کنید که حق تعالی زود [illegible] فرج گرداند که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند
و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت
قائم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت
او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر آنرا پوشیده باشد مولف گوید که تشبیه بآفتاب زیر ابر شاید اشاره باشد بچند چیز اول آنکه
[illegible] نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان
حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنه ها از ایشان دفع میشود و چنانچه حق تعالی فرموده است که و ما کان الله لیعذبهم و انت
فیهم و [illegible] روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمینند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمان
و هر که دیده دلش از نور ایمان منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فیض بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را منحصر داند باشد
البته [illegible] متوسل باولیای [illegible] ایشان شود و قدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت
بر او مفتوح میگردد دویم آنکه چنانچه آفتاب بر او محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بفیض او انتظار میکنند رفع سحاب و کشف حجاب

همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نمی‌گردند و ثوابهای عظیم دارند **سیم** آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع
انوار ظهور آثار آن جناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد **چهارم** آنکه حکمت در مستور بودن آفتاب
بسحاب هرگاه هست از برای عباد هست همچنین گاه هست که غیبت آنحضرت برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار آن
اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه بسیاری که ذکر آنها موجب تطویل است **پنجم** آنکه نظر بقرص آفتاب اگر دیده [illegible] باشد
که باعث کوری چشم نابینا گشته میشود همچنین دیدن جمال آنحضرت باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم
پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می‌آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه
و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند **ششم** آنکه در روز ابر بعضی از آفتاب بهره‌مند می‌شوند و بعضی
نمی‌رسند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسیده‌اند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق علیه السلام
فرمود که حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خاص شیعیان
و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان آنحضرت را مگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان
آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود و هر یک که بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد **هفتم** آنکه آنحضرت و آبای او صلوات الله علیهم
مانند آفتاب‌اند در عموم نفع و کسی غیر کور را بهره از نفع ایشان هست چنانچه حق تعالی در حق کوران فرموده است من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که بجای خود ذکر کرده‌اند و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره
بوجود حضرت قائم علیه السلام قائم شده باشد انکار آن کردن محض استبعاد از طول حیات آنحضرت محض سفاهت است با آنکه
مثل آن در امم سابقه در حضرت خضر علیه السلام قایل شده‌اند و در عمر حضرت نوح علیه السلام زیاده از هزار سال قایل‌اند و موافق
مخبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده‌اند و عمر دجال را [illegible] از زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قایل شده‌اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان حضرت مهدی علیه السلام
قایل‌اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را [illegible] در وجود او داده [illegible]
و او را امر [illegible] بگریز که در وجود امام غایب چه فایده است این سؤال موجه است زیرا که هر که در غیبتهای طولانی از پیغمبر
سابق بروایات مسلمین الفریقین واقع شده باشد و در رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها در شعب ابی طالب و در طایف
و در غار ظاهر شدن [illegible] از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود غیبت آنها بود در وجود غیبت آنحضرت نیز اندر
بوده و اگر فایده نبود آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت انتظار ظهور آنحضرت بر آن ثوابهای عظیم حاصل میشود
کافیست چنانچه منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل محبوب‌تر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار
فرج و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که
قایل باشند بامامت او و منتظر ظهور آنحضرت باشند بهترین اهل زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر
بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عزوجل ایشان را در آن زمان بمنزله مجاهدانی
گردانیده که جهاد کرده باشند در پیش روی رسول خدا با شمشیر ایشان‌اند مخلصان بحق و شیعیان ما اند براستی و دعوت کنندگان
خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که بمیرد
ثابت بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و ایضا از حضرت
[illegible] علیه السلام منقول است که هر که در انتظار ظهور حضرت قائم علیه السلام بمیرد مثل کسی است که در زیر خیمه حضرت قائم علیه السلام با آنحضرت باشد
بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شود
و از حضرت منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشحال آنها که ثابت باشند بر امر ما

کمتر ثوابی

کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من
بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و از شما
عفو میکنم گناهان را و شما را می‌آمرزم و بسبب برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان
و اگر شما نبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند
فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه‌های خود بودن و احادیث در این باب زیاده از حد حصر است با آنکه از کجا معلوم است که
شاید آنحضرت ظاهر باشد میان مردم بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد است که آنحضرت هر سال بحج می‌آید و مردم را میشناسد و مردم او را
نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که او را میدیدیم و نمی‌شناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صاحب این
امر شباهت بحضرت یوسف علیه السلام دارد این امت چرا انکار می‌کنند برادران یوسف علیه السلام عقلا و دانایان و اسباط
پیغمبران بودند بنزد آنحضرت رفتند و با او سخن گفتند و سودا کردند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار
میکنند این امت این را که حق تعالی اراده کند که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند
و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان
شناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را برادران خود شناساند و ممکن است بگوییم که حق تعالی دانسته که حجت را لطف کند
زیرا که لطف بوده است و اگر مردم او را خایف کرده‌اند و او غایب گردید تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام
خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیر نداشته باشند ثوابهای عظیم خواهند برد [illegible] از برکات ائمه صلوات
الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را
مرجع مردم کرده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند در غیبت ایشان چندان احتیاج بروایت
ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصری علمای خیار از راویان احادیث اهل بیت
علیهم السلام مقرر کرده است که نفی می‌کنند از دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبطلان
و تأویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله بشیعیان رسید که در ایام غیبت رجوع
کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه با براهین و آیات و دلایل و نصوص که در امامت
آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان نداریم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **هفتم** در اثبات رجعت است
بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام
جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه دیده ایشان بدیدن دولت ائمه خود مشرف گردند و دیده‌های ایشان
روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده
اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم
در قبرها می‌مانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی‌کند در رجعت مگر کسی که محض
ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت
کرده‌اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر
علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما
و محدثین شیعه رسایل منفرده در این مسئله تألیف نموده‌اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب اکمال الدین [illegible]
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند
و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه کتاب معتبر

برادر نموده مانند چنان نوشته ام هر کسی که خواهد باین کتاب رجوع کند و ابیاتی که قبل از این وجوب شده است بسیار است
اول حق تعالی فرموده است و یوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی در روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب
کرده باشند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی
فوجی را زنده می کند و آیه قیامت آنست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم
و فرموده که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض
تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان با آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک
قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نمی داشتند و در
احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد
و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا
و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گذاشت که او کافر است حقا و علامه [illegible] این اخبار را در کتب خود از طریق
ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی
و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا بر میان دو دیده مؤمن نکته سفیدی ظاهر خواهد گردید
و روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان با آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود که مؤمن است و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه
میشود و جمیع روی او را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود که کافر است بعضی از قرار گفتهای بشارت دهنده خواهد
بعضی واجبست [illegible] و احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و صلوات الله علیهم
در خطبهای خود فرموده که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و علامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان
روایت کرده است که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن روایت
کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعیان گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام
است گفتم ما تنها نمیگوئیم یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض
را می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت نامش چیست گفت نامش ایلیا است معاویه گفت ایلیا چه نزدیک (?)
سیم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هر آینه ترا بر میگرداند
بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی دنیاست در رجعت چهارم
قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی
خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریت او است
علیهم السلام هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی است اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت
برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرموده در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة
الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول خدای عز و جل و اذ اخذ الله
میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری
قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب
و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است البته ایمان بیاورید باو و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید
و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من با شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد
شده است که آنحضرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

که فرمود

که فرمود که چون ایمان بیاورید برسول صلی الله علیه و آله و یاری خواهند کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود
که بخدا او گفته که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او است همه ایشان را بر میگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند
در پیش روی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد یگانه است و بی مثل و
نظیر است و متفرد بوده در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه دیگر پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله
را آفرید و من را و ذریت من را پس از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید
و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خدا بر خلق تا
گرده ماییم از خلق اشباحی در سایه عرش بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت
میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را خلق کند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان
از ایشان گرفت که ایمان بیاورند و یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را
و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری کنیم یکدیگر را و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد
کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته بود از عهد و پیمان و نصرت و یاری محمد و
هنوز یاری من نکرده است احدی از پیغمبران و رسولان خدا بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و مابین مشرق و مغرب را بمن
همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی بوده است در پیش روی من شمشیر خواهند زد
بر مردگان و زنده ها که از زنده و مرده باشند از جن و انس چه بسیار عجیب است و چه بسیار عجب تر از مرده هائی که خدا ایشان را زنده گرداند
و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای
برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند و از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی
وفا کند بوعده خود که ایشان را داده است در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم الایه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان
آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان
بودند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف
ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن
باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی
و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب برگشتنها و رجعتها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی
از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن [illegible] سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از
سمت توجه بخدا باید نمود و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات
کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و بسوی من است تزویج اهل
بهشت و بسوی من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که
از قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و یعسوب
متقیان و آیت سابقان و زبان سخنگویان و آخر اوصیای و واسطه پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار
و ترازوی عدالت او و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در مابین آنهاست و منم آنکه خدا با او حجت تمام کرده است
بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده
حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه

خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و ماه و آفتاب را
و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که [illegible]
کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و علم خود را بمن عطا کرده است
ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا گواه باش من ترا گواه میگیرم و طلب یاری میکنم از تو بر ایشان و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **ششم** و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته بچشانیم
ایشان را از عذاب نزدیکتر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود که عذاب
نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت و مراد از برگشتن زنده
شدن رجعت است **هفتم** ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار
و در احادیث وارد شده است که یکی زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیاست
و دیگری در رجعت **هشتم** انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستی که البته یاری میکنیم رسولان
خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که بایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت یاری
میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعید بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که یاری در دنیا در رجعت است که
بسیاری را از پیغمبران یاری کرده نشد در دنیا کشته شدند بلکه یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که دلالت بر رجعت فرموده اند بسیار است
و در این رساله همین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن چند حدیث مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد از قبول
و او را مهلت داد تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله با جمیع اتباعش از روز خلق آدم تا آن روز
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگردد و این آخر برگشتهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود
فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمانش با او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند
و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزد کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا میبینم اصحاب
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که صد قدم از پس پشت برگردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از
آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و در دست آنحضرت حربه ای از نور باشد و پیش آن ابر آید چون نظر شیطان
بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من میبینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه بآن هلاک شوند پس بعد از
همه مردم خدا را بیگانگی پرستند و هیچ چیز را شریک او نگردانند و حضرت را هزار فرزند از صلب او متولد شود هر سال یک فرزند پس در آن وقت
این باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که صاحب [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بکیر بن [illegible] از حضرت امام باقر علیه السلام
روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آنقدر پادشاهی
خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده هایش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند
در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب
و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد عوض بکشند
پس کسی را بعد از مردن دشمنان خود زنده کنند و بعد از آن همه در یک جا بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان

بدترین

بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی و جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا
یعنی و گردانید در میان شما پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریه او هستند و پادشاهان
ائمه علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی در رجعت و علی بن ابراهیم روایت کرده است از
شهر بن حوشب که گفت حجاج بمن گفت در قرآن آیه ایست که مرا عاجز کرده است و آن آیه اینست و ان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست هیچکس از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورد بحضرت عیسی علیه السلام پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم
گردن یهود و نصاری را میزنند و نظر میکنم که لبهایش حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی
دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزیر خواهد آمد پس هیچ صاحب ملتی یهودی و غیر او نماند مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی آورد پیش از مردن
عیسی علیه السلام و نماز خواهد کرد عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده ای و از که شنیده ای گفتم از
امام محمد باقر علیه السلام شنیدم گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته ای و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز آن بر ایشان نرسیده است
حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان انکار مینمایند و میگویند نخواهد بود
و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده
ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب
هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در جای دیگر فرموده است
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم
ما کانوا یحذرون که این شانی است که حق تعالی داده است برای اهل بیت رسول خدا که مرجع آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان
و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان را و اولاد ایشان را میکشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان
لعنهم الله بودند که ستم میکردند و قتل و قمع اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که چنانکه ولادت
موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباع او غالب گردانیدم و هلاک
بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و در زمان خود او را مستور خواهم داشت
و در رجعت ایشان را بر شیطان و اتباعش غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است
و میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان
و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار دهیم ایشان را در زمین که باطل
براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان که غصب حق آل محمد کردند و ستم
بر آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و مخفی حضرت امام حسین و اصحاب او را کشتند و کشندگان ایشان را
انتقام کشنده تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی
عراق خواهند برد و در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند خواهند کرد و آن زمین را عمورا گویند
و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید چنانچه آتش
حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و بر اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس شاد باشید و بشارت باد شما را و
بشارت باد که ما بسوی پیغمبر خود میرویم پس درنگ میکنیم در عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آیم
من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق باشد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما علیه السلام پس نازل میشود بر من گروهی از آسمان

از جانب حق تعالی که تو کرده زمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیان از ملائکه و در آن وقت محمد امین ابرار و جمیع ائمه که خدا ایشان را
کرده باشد از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدا ابلق از نور که هیچ مخلوقی سوار نشده بر آنها نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علم خود را بدست برگیرد و حرکت دهد و بشمشیر خود بدست قائم علیه السلام پس بعد از آن آنچه خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد
از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسول را بدهد و او را بجانب
مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزد و هر کرا که یابد بسوزاند تا آنکه بزمین هند رسد و جمیع بلاد هند را فتح
کند و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده که داده اند پس خدا
با ایشان هفتاد کس بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله درآید او را بکشند و لشکری بسوی روم بفرستد که آنها را فتح کنند
پس هر حیوان حرام گوشت را بکشند و بکشم تا آنکه بغیر طیب و طاهر و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم از یهود و نصاری و
اهل ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما
نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی
که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه
دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیز
کاری کنند هر آینه بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و بخشد خدا بشیعیان ما
کرامتی که هیچ چیز در زمین بر ایشان پنهان نماند [illegible] حتی آنکه مردی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآن [illegible]
نمی کند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت
فرمود رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت
آنچه در امم سابقه بوده مانند [illegible] که بیکدیگر موافق اند و مانند تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من
بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای
جور دعوی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابیطالب است و هنوز این نام و معنی آن بر مردم ظاهر
نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را یاری کنند او را
چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز رایت رسول خدا را بعلی بن ابیطالب
پس او امیر جمیع خلایق بود همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر ایشان خواهد بود اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب
سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عیاش گفت رفتیم بنزد ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای ما
روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب پس ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بحضرت علی
بن ابیطالب علیه السلام در کوفه پس گفت این علمی خاص است که بر امت جایز نیست که رد کنند علم آنرا بخدا [illegible]
آنها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود و آیات بسیاری از قرآن تفسیر کرد در رجعت تفسیر شافی و نیکو تا آنکه [illegible]
که یقین من بقیامت زیاده از یقین من برجعت نیست پس پرسیدم که حوض رسول در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود که در دنیا خواهد بود
پرسیدم کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را
تشنه بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه کرد چون الحاح و مبالغه کردم حضرت فرمود دابه
که طعام میخورد [illegible] گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود [illegible] زمین است که زمین
بگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم یا
[illegible] گفتم او کیست فرمود آنکست که خدا درشان او گفته است ویتلوه شاهد منه و کسیست که الذی عنده علم الکتاب و کسیست والذی جاء

بالصدق

بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین اسمش را بگو فرمود ای ابا الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا نزد
من بیاوری که او را بعلامت آن بشناسند و اگر امیر المؤمنین میشناسند و جهاد مخالفان ما را حلال میدانند [illegible]
فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق شوند [illegible] مگر طایفه قلیلی از اهل حق [illegible] که امر صعب است و [illegible]
است که نمی شناسد آنها را و اقرار بآنها نمی کند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابا
الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر
از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی علیه السلام در روی زمین رجعت خواهد کرد با فرزندش حسین صلوات الله علیهما
با علم خود خواهد آمد انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه
[illegible] از سی هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر برای
[illegible] پس خدا ایشان را [illegible] بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه
باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پنهان عبادت
کرده بودند و مضاعف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی بآنحضرت خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است
دنیا تا روزی که دنیا [illegible] تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده [illegible] که ظاهر گرداند او را بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند مشرکان
و عیاشی از حضرت [illegible] علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید
و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم
باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای
شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از جابر اسدی و ابن شهر
آشوب [illegible] روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و بهتر پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلام
و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولادش را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانکه
از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل
فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر
از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد و علمدارش خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو طرف عمامه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود و در پیش روی
قائم با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بآن باشد
که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان
از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرموده ضبط نمیکنند احادیث ما را
مگر قلبهای امین یا سینه های امین یا عقلهای متین [illegible] پس فرمود ای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب
پس [illegible] از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود که چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد
و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد [illegible] خدا [illegible] شکافته [illegible] بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است که [illegible] ایشان را
[illegible] راه او [illegible] خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده
یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی
مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها

و این بوده از علل شرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم ظاهر شود عایشه را زنده کنند تا او را حد بزنند و انتقام فاطمه
از او بکشند و شیخ مفید در ارشاد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام شود در ماه جمادی
الآخره و ده روز از ماه رجب باران بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان
در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آمده‌اند از جانب جهینه و خاک از سرهای خود میفشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده
که بیرون می‌آیند با قایم علیه السلام از پشت کوفه بیست و هفت نفر پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی گفته است
که هدایت میکنند بحق و بحق عدالت میکنند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر
پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده
از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملایکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از آن علی و شیخ طوسی
و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب
ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مومنی ملکی بیاید و او را زنده کند که ای فلان صاحب تو
و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی
در نعیم الهی مانده و در زیارات جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارات حضرت صادق امام حسین علیه السلام ذکر رجعت واقع
اتفاق و باین مذکور است و در تهذیب و مصباح و اقبال و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که دعای عهد را چهل روز
بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد
و در عهد مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا
از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم لبیک گویم دعوت کننده را در جمیع خلق و بلاد
و در زیارت … و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام زیارت … حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است
و در آن روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را و گمان نمیکنم مگر
آنچه خدا خواسته است و در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام
روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس
با شما خواهم بود نه با دشمنان شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم مشیت
او را و نمیگویم که چیزی را که خدا خواهد نخواسته است و بسند صحیح در زیارت دیگر … را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت
دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث گردان او را مقام
پسندیده که … انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمنان خود را … و غلبه گردانی او را … و وعده
کرده‌ای و کلینی در صفت قبض روح مومن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مومن
زیارت میکند آل محمد را در باغهای بهشت و میخورد با ایشان از طعام ایشان و میآشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید
در مجالس ایشان تا قیام کند قایم ما اهل بیت پس … ایشان را … پس در آن وقت شک
میکنند اهل باطل و … میشوند … رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام … گفت …
که … السلام است … و دعائی که … حضرت صاحب علیه السلام … و در خدمت
او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم … و برگردند در رجعت او و با ایشان …
حکم کنند در دولت او و متمکن گردند در ایام او و در زیر علم سعادت … او باشند و محشور شوند در زمره او و روشن شود دیده

بروایت

بروایت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد بسوی قاسم بن علا که اول ماه
شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه‌اش اینست که در حق حضرت امام
حسین علیه السلام میفرماید که … شهادت … روز رجعت و عوض شهادت او داده‌اند که امامان
از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگاری که با او در برگشتن و رجعت او و اوصیای او از عترت او بعد از قایم علیه السلام
و غیبت او تا طلب خون خود … و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او آوریم و انتظار برگشتن
او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای خود روایت کرده‌اند از ابوبصیر که گفت سوال کردم از حضرت
صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا … گفت
زنده … آنها را که مرده‌اند مگر زنده میگردانند و وعده لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند
با تو چه میگویند در این آیه گفتم … میگویند … که خدا اموات را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود … زبان …
… کسی که این سخن را میگوید … ایشان … ابوبصیر گفت فدای تو شوم پس معنی آیه چیست حضرت
فرمود که چون قایم ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ باشند … آنحضرت
… از شیعیان ما برسد که مرده باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرهای خود مبعوث شده‌اند و در خدمت حضرت قایم
… از سنیان با ایشان گویند که … شیعه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شماست و هر دروغ که میخواهید میگوئید
نه والله زنده نشده‌اند و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین …
بسوی بنی اسرائیل در کتاب که دو فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و زدن …
حضرت امام حسن علیه السلام ولتعلن علوا کبیرا … طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین
صلوات الله علیه فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین علیه السلام بعثنا
علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار … برانگیزانیم … بندگان را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بوده باشند
پس گردیده‌اند در میان خانه‌ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث
خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلام پس نخواهند گذاشت کسی را که خون آل محمد صلی الله علیه و آله را کشته باشند
مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بوده وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم علیه السلام است ثم رددنا لکم الکرة
علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحاب او که خودهای طلا بر سر داشته باشند که هر خودی او دو رو …
و بمردم گویند که این حسین علیه السلام است که بیرون آمده است تا مومنان شک در آن نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم
علیه السلام در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت امام حسین علیه السلام در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قایم علیه السلام از
دنیا برود و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور امام را بغیر
وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را کی غسل خواهد داد جواب گوییم که چون آنحضرت در اول شهید بود که
بود احتیاج بغسل ندارد و با آنکه بعد از آنحضرت که بر میگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند … این آیات
اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع
میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس بشارت باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ
طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بخدا سوگند که مردی از اهل بیت پادشاهی خواهد
کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این در چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود گفتم قایم چند سال پادشاهی خواهد

خواهد کرد و فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی منتقم کشته در دنیا خواهد آمد که حضرت
امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحابش خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم گویند اگر این از ذریت پیغمبر بود اینقدر آدم
نمیکشت پس بعد از آنحضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خدا بمن شش چیز داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم کردن میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت
و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روز شهادت
آنحضرت امر دنیا را زنده کند و زنده ها را بمیراند و خود را [illegible] و دنیا را که بجای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت
کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام
باو حامله شود که امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته
شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را
که او کشته شود برمیگردد پس او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه
در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم
وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را میراث خواهند
برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین و دشمنان برخواهند
گشت و ایشان دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود حضرت امام
حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قایم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شده اند هفتاد نفر که با او خواهند بود چنانچه
با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام
غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبرش خواهد گذارد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که حضرت قایم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه گردد حق سبحانه و تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند
که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن بابویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی [illegible] ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار
ترا بسوی تو فرستاده است که هر نوع که خواهی ترا عذاب کنم [illegible] اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد
که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری
و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده
داده حسین علیه السلام را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو آنست که
مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین علیه السلام را خواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا از جابر روایت
کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار
نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه ما باید عمل کنیم
در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میآید و خبر
وفات ما را بما میدهد و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خوانده و در آن صحیفه
نوشته بود آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی مانده بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال و [illegible] شهید شد از جمله

امور که باقی

امور که باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که یاری او نمایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی
کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از آنحضرت فوت شده است از یاری
او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او و ملائکه بر او میگریند و چون بیرون می آید از یاوران او خواهند بود در تفسیر محمد بن العباس
بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب و شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تأویل قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة
تتبعها الرادفة [illegible] و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و [illegible] رادفة است فرمود که حضرت
حسین بن علی است و رادفة علی بن ابی طالب است علیهما السلام و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن علی علیه السلام است با هفتاد و
پنجهزار کس و در تأویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب مختصر البصائر روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان
از آسمان آیتی پس بگردد گردنهای ایشان برای آن ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیه خاضع و ذلیل گردد و آن آیت
که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال آفتاب ظاهر گردد در قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس فرمود
که بنی امیه چنان ذلیل شوند که مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند و درخت بسخن آید و فرماید که این مرد بنی امیه است نزد من پنهان شده است
او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند پیغمبر و
امیرالمؤمنین علیهما السلام در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب
سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است
و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبدالله [illegible]
از این مضمون نیز دیده ام و در کامل الزیاره از معلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که گویا میبینم که کرسی از نور
را آنجا نصب کنند و قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی نشسته و بر دور او نود هزار قبه
سبز بوده باشد و مؤمنان آنجا آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من
آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار آزار کشیده اید و ذلیل و مظلوم شده اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت از من سوال کنید
برمی آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامتی که [illegible] عظیم که حاجت
دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است از ناحیه مقدسه زیارتی
بیرون آمد بواسطه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که رجعت شما حق است و [illegible]
حق است و در آن شکی نیست روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او اگر ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب نکند در ایمانش خیری و ابن بابویه
رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار به هفت چیز کند مؤمن است و از جمله آنها
ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند
بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور
و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از دوستان و شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اگر ذکر
کنیم بطول می انجامد و ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر المعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهرش آنست
که حشر قیامت را منکر باشد و امری که بخصوص متواتر باشد بمحض استبعادات اوهام انکار کردن محض الحاد است و بعضی
از خصوصیات که در بعض از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد و انکار نباید کرد و اختلاف در خصوصیات

باشد آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و قبر آن اختلاف در اخبار واقع شده است
این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه سخن در این مطلب آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از نواصب و کفار
متواتر است انکارش موجب خروج از دین است و ظاهرا موجب خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما نیز متواتر است
بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه معتبر بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد قریب به
رسیده است که او عالمی دیگر کرده و انکار نباید کرد اما در خصوصیات این رجعت معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در زمان آن حضرت خواهد بود یا پیش خواهد
یا بعد خواهد بود و از بعضی از احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قایل شده است
بحکم ... زمان امامتی ... و در زمان حضرت صلی الله علیه و آله بودنی دارد و حضرت صاحب علیه السلام اول ظاهر میشود و زمان امامت ایشانست و بعد
از رجعت ائمه کرام آنحضرت رجعت خواهد فرمود و بدین وجه تأویل کرده است احادیثی را که دوازده امام و دوازده مهدی است و این کرم
نسبت باعتقادات ... اما اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در رجعت آنست که حق است و حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف
بودند در محل خود می ماندند و طاعون در ایشان بیشتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون طاعون ...
همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه
مردند و استخوانهای ایشان در موضعی جمع کردند و سالها بر آن حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند
و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشانرا زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت
کنند در میان عبادت کنندگان پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی ایشانرا زنده کنم گفت بلی پس خدا ایشانرا
زنده کرد و برهای آن جماعت باو فرستاد پس آن جماعت بودند پس بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و الف از قرآن مجید ظاهر
است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده کرد و بعد از آن سالها زنده ماند بعد از اجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده
قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی علیه السلام از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد و چون کلام خدا را شنیدند گفتند لن نصدق لک حتی
نری الله جهرة پس بسبب ظلم ایشان و کفرشان صاعقه بایشان رسید همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا
چگویم به بنی اسرائیل چون برگردم و ایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و نکاح کردند و با زنان
مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بعیسی علیه السلام خطاب کرد که یاد آور وقتی را که زنده
میکردی مرده را باذن من و جمیع مردگانی را که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب
کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکنند بر آنکه رجعت
در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که واقع میشود در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است
مانند موافقت دو نعل و برابری تیر با تیر دیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت
مهدی علیه السلام بیرون آید حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر زمین زنده شدن
بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه که دلالت بر رجعت
میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی علیه السلام و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تأمل است و در حیات القلوب و کتب دیگر
تحقیق آنها مذکور است و ختم میکنیم این بحث را با ایراد حدیث مشهور مفضل که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است
بسند معتبر از حضرت مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا امامی که مردم منتظر ظهور او هستند وقت معلومی دارد
فرج او دانسته نشد حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای آنحضرت مقرر فرمود که حق تعالی ابا نموده از آنکه از برای ظهور

آنحضرت

آنحضرت وقتی معین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که ابا کرده است حق سبحانه و تعالی از امر قیام ساعت و در قرآن مجید فرموده است ...
آنحضرت که نازل شده است هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع
بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بغیر ظاهر کرده او نامش خفی شود و امرش ظاهر
گردد و ... منادی ایشان باسم آنحضرت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخته شود بر خلق تمام شود و آن حجتی که بر خلق لازم ساخته ایم و قصه او را
بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای مردم تمام ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را نمی دانستیم
پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی فرستاده پیغمبرش را و وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد
پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده
است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نمانده باشد و دینها همه از برای
خدا باشد پس فرمود که والله ای مفضل که بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند
چنانکه حق تعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب کند غیر دین اسلام را دینی
هرگز از او قبول کرده نشود و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی او را سخن
خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن با او سخن خواهند گفت و بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و میان آنحضرت که شیعیانش باشند ... ای مفضل
گویا می بینم آنحضرت را که داخل مکه شود و بر او باشد جامه حضرت رسالت پناه و در سر عمامه زرد و در پا نعلین حضرت رسول و در دستش عصای
آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد که کسی او را نشناسد و باین حالت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و رفیقی نباشد چون شب
در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین پس بایستد میان رکن و مقام ابراهیم و بصدای بلند
ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشانرا برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین
بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق تا مغرب عالم و بر حالی که بوده باشند پیش
همه یک آواز آنحضرت متوجه خدمت آنحضرت شوند و یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس حق تعالی امر فرماید
نوری از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد از آن روشنی ببیند و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و خانهای ایشان
روشن شود ... که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر که بعدد اصحاب بدر از اطراف عالم بخدمت آنحضرت
حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه بدهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی علیه السلام از نور عالم را روشن
کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند
جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقیب
بیعت ... آنگاه مردم فریاد برآورند که کیست این شخصی که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او هستند
پس بعضی گویند که همان صاحب بزغاله است که داخل مکه شده و گویند که هیچ یک از اصحابش را نشناسید و گویند می شناسیم
چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این معنی در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب
بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است
نام و کنیت جدش را دارد و نسبت دهد او را بامام حسن عسکری امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی
علیهم السلام با او بیعت نمائید و مخالفت امر او نکنید که گمراه میشوید پس اول کسی که این ندا را لبیک بگویند و اجابت کنند
ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقیب آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از

از خلایق مینماید بحکم خدا آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و جاها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از موضع
غروب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه
با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و گویند
شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که
علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت او علیهم السلام پس نظر کند بمن و هر که خواهد از من سوال
کند که علم همه نزد من است [illegible] و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را خواهد
بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند و امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث که
هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما آنچه ازان صحف نشنیده بودیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور
داود علیهم السلام پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها چنانچه از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است آنچه ازو
شده بود و بما نرسیده بود همه را بخواند پس بخواند قرآن را چنانچه حق سبحانه و تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل یافته باشد
چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من
منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود
و برادرت را برای من نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را
خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون
آمدیم و جمع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بپیدا
رسیدیم در حوالی مدینه طیبه شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه
پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم
ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه میبینی پس ببرادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق
و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرد و بمن گفت
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید
پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد که بحال اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید
من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان سخن خواهند گفت چنانکه مردی با اهل خود
حرف زند مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد
در زمین هجرت ما بین کوفه و نجف و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر
چهل و شش هزار از جن و خدا این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول
ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نکنند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان
و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب کند و از بنائی که حضرت ابراهیم
و اسمعیل علیهم السلام گذاشته بودند بنا کند و از اساس اصلی بنا کند آنچه بعد از ایشان ظالمان بنا کرده اند و مسجد کوفه و مدینه و اوان
و سایر اقالیم را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که او را بنا نهاده ملعون است مفضل گفت
که در مکه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل
مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت و سر در زیر افکنده

وگریان

وگریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه کردیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند
و از اهل مکه شخصی را از ایشان والی کند و بیرون آید و باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود از جن و نقبا را گوید بسوی ایشان
برگردید و با ایشان بگویید که برگردید بحق پس هر که ایمان بیاورد او را بخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون حکم
فرموده آنحضرت بسوی ایشان برگردند از هر صد کس یک کس ایمان نیاورد و بخدا از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه
حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کی خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود
و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه
خواهند بود فرمود که بلی والله که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت
خوابیدن جای یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه [illegible] فرسخ باشد و قصرهای
کوفه بکربلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناه جای گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق سبحانه
و تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند
خدا را هر آینه بدهد باو مثل ملک دنیا را هزار مرتبه پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود که
ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بکعبه
که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه است که از آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسیده آن همان تلی
بلند است که مریم و عیسی را آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند
و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بسیار برای شیعیان ما در آنجا هست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه
السلام مفضل گفت ای سید پس حضرت مهدی بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول الله صلی الله علیه و آله چون
وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است
فرمود که چون بقبر جدش برسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای
مهدی آل محمد گوید کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق
از روی مصلحت بپرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری
بوده که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان در اینجا کسی مدفون نیست ایشان را برای آن
در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول الله بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی شک دارد در این که ایشان در اینجا مدفون اند گویند
نه پس بعد از سه روز فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته
پس بفرماید که کفنهای ایشان را بکشند و ایشان را آویخته کنند بر درخت خشک پوسیده پس برای امتحان خلق در حال آن درخت
سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان را داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی
و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی
از جانب حضرت صاحب علیه السلام ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود
و یکجانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان
ایشان که بیزاری جویید از ایشان والا بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان در جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد
خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر
شده و دانستیم مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را

بابن خوارج را آورده و بدار کشد پس حضرت مهدی علیه السلام امر نماید بادسیاهی که بر ایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس بفرماید که آن
دو ملعون را از درخت بزیر آورده و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول
عالم شده آورده همه را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال او و پسر عمان و یاران علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و ربائی که خورده شده
و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده است و ایشان اعتراف نمایند
که اگر روز اول حق خلیفه بحق را غصب نمی‌کردند اینها واقع نمی‌شد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند
پس ایشان را امر فرماید بر درخت بر کشند و آتشی امر بفرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و باد را
امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریا پاشد مفضل گفت ای سید من آیا عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل
که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید و ائمه هدی همگی زنده
خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کفر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب کنند
حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا ببرد بجائی که خواهد ایشان را و معذب گرداند پس از آنجا حضرت
مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا
مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن
باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور بسوی آن بکشند والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای
گذشته نازل شده است و عذابهای چند بر آن نازل شود که هیچ چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد
طوفان شمشیر خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن شود بخدا که گویند دنیا همین است و گویند که خانهای و قصرهایش بهشت است
و دخترانش حور العین است و پسرانش ولدان بهشت‌اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر
شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بدروغ و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را باین فتنه‌ها و لشکرها تا آنکه اگر کسی بگذرد گوید که اینجا زمینی بود آن شهر است
پس خروج کند جوانی خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما
یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجی نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن در شجاعت
و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار و همه مکمل و مسلح و پیوسته کشند ظالمان را تا بکوفه آید و در وقتی که اکثر زمین را از کافران
پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده‌اند پس با اصحاب خود بگوید
که بیائید برویم ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد
حقیت آنحضرت را پس حسنی بیرون آید نزد حضرت مهدی و بپرسد که اگر تو مهدی آل محمدی کجاست عصای جد تو
رسول الله صلی الله علیه و آله و انگشتر و برد و زره او و [illegible] و عمامه‌اش که سحاب نام داشت و اسبش که یربوع نام
داشت و ناقه‌اش که عضباء نام داشت و استرش که دلدل نام داشت و حمارش که یعفور نام داشت و مصحف امیرالمؤمنین را بی تغییر و تبدیل
جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی
شعیب و عصای موسی و تابوت موسی [illegible] و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی
عصای حضرت رسول را در سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید الله اکبر
ای فرزند رسول خدا دست دراز کن که بیعت کنم پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند غیر از چهل هزار نفر

از زیدیه

از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ است پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند
ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس بکجا خواهد رفت فرمود که لشکرها
بسفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و در زیر سنگ بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله
علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا پس چه رجعتی از این رجعت خوشتر
است پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه و برای او قبه‌ای در نجف اشرف نصب کنند
که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه گویا می‌بینم قندیلهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است بآنحضرت
از مهاجران و انصار و [illegible] که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده کنند همه را که تکذیب آنحضرت کرده بودند
و شک کرده بودند در حقیت او یا او را کذاب و مجنون گفته‌اند و ساحر گفته و کاهن گفته و دیوانه گفته و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود برسانند و همچنین برگردانند یک یک را از ائمه تا صاحب الامر علیه السلام
و هر که یاوری ایشان کرده خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آن وقت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند آنگاه
ظاهر میشود تأویل آن آیه کریمه که ترجمه‌اش گذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل گفت که
مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر است و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین و حضرت [illegible] علیهم السلام در رجعت خواهند بود فرمود بلی جا هست که ایشان جمیع زمین را بگیرند حتی پشت
کوه قاف را آنچه در ظلمات است و هر چه در دریاهاست تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند که ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا
برپا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل که ما گروه ائمه نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده‌ایم و با آنحضرت
شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و
لعن کردن و ترسانیدن ما را و کشتن ما و بیرون بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و
محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه
بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه علیها السلام و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من
گرفت و در حضور مهاجران و انصار [illegible] آن نوشته را [illegible] و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و
ایشان را بگو که ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب
کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بدر خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا
زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم
پس گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم که پیغمبر تو از جهان رفته است و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا
زد که کوتاه کن ای احمقه زنان را که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دستم را شکست و در
بر شکمم زد و فرزندم محسن نام [illegible] از من ساقط شد و من فریاد بر آوردم که وا ابتاه و وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ
گو میدانند و [illegible] فرزندش شهید گشته و خواستم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سینه خود چسبانید
و گفت ای دختر رسول الله [illegible] بلند
کنی والله که [illegible] زمین [illegible] پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخیزد و شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجران و انصار رفتم و از ایشان

که مگر تو بیعت خلافت مرا از ایشان نگرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچ یک بنصرت
من نیامدند پس محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستی که قوم مرا
ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر
مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن ابن ملجم علیه اللعنه پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد
و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم
حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش برای معاویه بفرستند پس بیرون
رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان
کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند
و در زمان برو و از حق تقصیر کردند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم
و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند این که معاویه لشکر بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند
و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفایی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بزودی
بمعاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آنچنان شد که گفتم پس با ایشان بجز او را
پس برخیزد امام مظلوم معصوم حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با جمیع شهیدانی که با او شهید شدند
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بآن حضرت افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت
فریاد برزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت
فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود بچسباند و بگوید که فدای
تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام
حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین برداشته
بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها این آیه را تلاوت فرماید که هذا یومکم الذی کنتم توعدون امروز که وعده داده شده
امروزی است که هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان
او و کار زشت او فاصله دور باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر
این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب بیحد دارد
اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام برخیزد و گوید خداوندا وفا کن بوعده که با من
کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند
پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی فریاد
بر دارند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بر ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آنروز کشته
شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما
در آنروز زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر روایت داده ایم از جمله
مگر نشنیده اند این آیه که ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب ادنی عذاب رجعت است
و عذاب اکبر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان ما نشناختند و تقصیر کرده اند میگویند که
معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد و مهدی پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از کی گرفته است
تا بما بر گردد و پادشاهی نبوت و امامت و رسالت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن

بر انگیز

هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر
آیه کریمه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل و تأویل آن در رجعت ما اهل بیت است و فرعون
و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم حضرت علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام و شکایت
کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت
کنم از آنچه از منصور دوانقی لعین رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجد خود از هارون
الرشید علیه اللعنه پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت کند از مأمون ملعون و غیر او پس برخیزد امام محمد تقی
علیه السلام و شکایت کند از مأمون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد
امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتمد پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با جامه خون آلوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند
و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او گرد باشند تا بایستند نزد جد بزرگوارش و بگوید
مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای امت بیان کردی پس امت تو انکار حق
من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند مرده است و اگر بود اینقدر زمان
نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا اینکه حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که
الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری خدا و فتح وعده
است که حق تعالی فرموده هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس خواند
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله
نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی بیامرزد که بیامرزد از برای او
الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است ابتدا این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای
مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و شیعیان فرزندان
من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه
شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار
گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر برکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است
از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا از جهت [illegible] پیوسته مفضل پرسید که
این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوانده که لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها غالب نشده اند فرمود که
اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه
این در زمان حضرت مهدی در رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی
لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود پس برگردد مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان
ملخ از طلا بر ایشان ببارد چنانچه بحضرت ایوب بارید و قسمت نماید باصحابش گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول
مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس حضرت ادا نماید حتی
یک حبه و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم **باب پنجم** در اثبات
معاد جسمانی و بیان مقدمات آن و نزع آن در وقت مرگ و در این چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد

و دران تمهید و مقدمه ضروریست بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات
آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن از احوال خلق بآن ظاهر میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود
زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین بالغیب و تسلیم است چنانچه در
احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که هر چه از ما بشما میرسد اذعان و تحمل و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بان نرسد
علم او را بما گذارید و اقرار نمایید دران و انکار نکنید شاید که گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد قول خداوند عرش اعلاست
و ابتدا باثبات معاد نموده ایم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت
بمعنی اعاده است و عود است و بمعنی مکان عود و زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بجسد
برای پاداش و جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و بهر سه معنی میتوان گرفت و آن
روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالات که در دنیا
اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کرده است معذب
و مغموم باشد فلاسفه همین معاد را قایل اند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست
که این بدنها در قیامت عود کند و باز دیگر ارواح باینها متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی
شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین است بحکم اتفاق
جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایل اند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات
آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله و آن را ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را با این حالت در قیامت زنده میکند حضرت
فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله
تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار رسول و ائمه
هدی علیهم السلام است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف اینست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بآنچه پیغمبر آورده است و میان
انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکم بانکار این معاد نموده اند باعتبار انکار اعاده معدوم و محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده
اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه است و قیاس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از
اثبات این معاد عاجز شده اند در چنین مسئله عظمی که مسلک الحاد و انکار جمیع عقلاست دعوای مذهب کرده اند و کسی باعتبار
چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و کلام خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم است
که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه حشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان
خواهد شد انشاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات
و آلام روحانی و جسمانی هر دو را وارد و در قیامت که ارواح بابدان برمیگردند بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات
جسمانی و روحانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که
واجبست اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات
و آلام عقلی او تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات
آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است المقربون ... هر دو خواسته اند جمع کرده میان حکمت و شریعت گفته اند
عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست ادرا

لذت

که منغص شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانی ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات
روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کرده اند به نهایت استمداد و قوت از عالم قدس و طهارت
گردیده ان قوی اند ایشان را اهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای
منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو تحقیق جمع بین الرأیین است و بعضی در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده اند
که این مذهب اقوی مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث متواتره دلالت بر این
دارد چنانچه عیاشی و طبرسی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند دوست
خدا در مساکن و منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او باستند و میوه ها آویخته باشند بر سر او و چشمه
بر دور او بجوشد و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش
کند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند پیش از آنکه ایشان طلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در آنها
نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من
در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که داریم
آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که ما داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس حق تعالی
باز دیگر ندا ایشان را کند گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من
از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن
تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرهای ما شادتر است پس حضرت این آیه را خواندند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا
مردان مومن و زنان مومنه را بهشتها و باغستانها که جاری میشود در زیر آنها نهرها همیشه در آنها خواهند بود و مسکنهای پاکیزه
و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از آنها اینست فوز عظیم و احادیث بزرگ کلینی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده که ای بندگان صدیق من متنعم گردید بعبادت من در دنیا
که بآن متنعم خواهید گردید در آخرت ... بسبب ... ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب
اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که هر شبی را بعبادت خدا احیا کند
حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت
برد و آنچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث
بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای بهشت آنست که در آن برای ایشان خوا
نندگی ... بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزامیر شیطان بلکه به تسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و در روایت
دیگر فرمود که در بهشت درختی است که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت
من و ذکر من بوده اند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه او که
خلایق هرگز مثل آن صدای نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت
چند نوع اند بعضی از ایشان متنعم میگردند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی متنعم میگردند بانواع خوردنی
و آشامیدنی و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و استبرق
بهشت و هر کس لذتی میبرد بآنچه میخواهد و خواهش بآن متعلق است و با او داده میشود آنچه را خدا برای او عبادت کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرموده بدرستی که مردم سه گروه اند عبادت میکنند یک صنف از ایشان عبادت میکنند
خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش

او پس این عبارت غلامان و بعضی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع اند بر میل بسوی اینها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن باینها و نیست در بهشت کسی از بشر که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می‌یابد بتسبیح و تقدیس بی‌خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند اینها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی‌آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت میدهد بآن و اجماع بر خلاف آن منعقد است که اگر در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مولف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که بعضی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانیه لذت نبرند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاید آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی‌آید که از نعیم بهشت منتفع نشوند چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می‌یابند بلکه ممکن است لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمیع حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ از لذات جسمانی لذت روحانی حاصل شود زیرا که لذات جسمانیه مراتب درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در نعمتهای بهشت محو شده مثل حیوانات از نعمتها التذاذ می‌نمایند چنانچه در دنیا لذت می‌یابند بی‌آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی چنانند که بهشت را از آن جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان او است و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت می‌یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از هر اکل و شربی بوی لطف خداوند رحمان استشمام مینمایند و از هر نعمتی علم و محبت و عنایت او را می‌یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می‌یابد پس بهشت او بهشت روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست چنانکه صورت عبادات ایشان قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادات است پس کسی که در دنیا بجسد بی‌روح از عبادات قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی‌یابد و کسی که در دنیا بروح عبادات رسیده است و لذت عبادات را چشیده است و حلاوت عبادت را دیده است و اسرار بندگی را یافته است و اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه عمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی می‌یابد و قدری از تبصره و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات و کتاب ... افاض الله علیهم ... الشوق در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا می‌نماید که باحمق و متکلمین هم که بجز این آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه بعد مذکور شده و مجمل از کلمه است در این آیه غرایب بسیار است بعضی را مکان و ذکر نکنیم پس میگویم آنها که حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این استبعاد ایشان را رد می‌نماید که بهم پوسیده شده است پس این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود و نسی خلقه یعنی فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابه الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم از قبیل این حواس ... از نطق و عقل بجز ادراک امور کلیه که سبب اینها شده اکرام

شده و از سر حیوانات ممتاز گشته و اکر بمحض استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمثل خود می‌کنند که موجب تربیت و تحصیل شان است و از ابر کرد از برای آن بود که حیات او در ترابست و وصف کرده آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه از کهنه شدن و متفرق کردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرمود که از برای ما مثلی میزند باستخوان پوسیده و عجز قدرت ما را مثل قدرت خود کمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس بگو زنده میکند اینها را آن خداوندی که اینها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آفرینش بار زیاد استبعاد دیگر کرد و آن بر دو وجه است شبهه اول آنکه بعد از علم جزئی باقی نماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبوده معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمیگرداند هرچند معدوم شده باشد شبهه دوم آنست که میگویند کسی که اجزای او در اطراف و جوانب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آبها و گرداها داخل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه است که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی دیگری را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای اصلی آکل نخواهد شد و اجزای اصلی آکل آنها است که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و روح در آن میدمد و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که بآن آتش و برافروخته آتش سوزنده بیرون می‌آورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ میگویند و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می‌آید که از درخت غاب اما از این دو درخت بهتر بعمل می‌آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می‌افروزید او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا بدانکه گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست و اکثر استبعاد میکنند بهم رسیدن حرارت و حیات را در اعضا استبعاد میکنند زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن جاری شود عجیب‌تر و غریب‌تر است از آنکه استبعاد میکنند خلق حیات را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره بکمال قدرت او و کلمه العلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعلم جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهیست و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کار بیهوده

بشود و اگر در حشر برگردند اگر آن اجزا در بدن آکل ...

و همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمانها و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد که عبث نباشد
و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و محتاج بغیر او نیست
امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و آن نفع او دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه منافی این
که مخلوط است باصناف آلام که از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و حذف اموال و بیماری
و موت اولاد و جهاد و سایر کدورات قابل این نیست که مردم از برای این مخلوق گشته و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را
بضیافت برد و در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و از زنبور و غیر اینها و چون وارد
شود طعامی نزد او حاضر سازد و هر لقمه که بر دارد چندین زنبور بر دستش زنند و بالش نزنند و شمشیر داران در برابرش ایستاده باشند
و در هر ساعت بر او حمله کنند و پیش از آنکه آنچه متوقع او است بعمل آید او را کوفته زنند هیچ عاقلی ضیافت چنین را
و معاوضه نکند بخلاف آنکه خدمات شاقه با او نماید و او را وعده کند که چون این آزار را بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز کنم و انعام
جزیل بتو بدهم هم چند روزی آزار کشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود عقلا او را ستایش میکنند
چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در رفع شبهای معاد جسمانی و آن
موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح اختلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار
زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر قائل شده‌اند آنست که انسان مرکب است
از روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقت‌اند که میان ایشان باعتبار ذات مناسبتی نیست چنانکه یکی از خلقت یکی از لطیفت
که از عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری علی‌حده است که آن دیگری نیست آثار
و افعال بدن از دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم
در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات از فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم
و مومن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن
و اعضا بر آن آلت چند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات
تو همان است و افعال فعل او است و این اعضا و قوی همه آلات او بمنزله قلم که کاتب بقلم مینویسد و در حقیقت نویسنده
کاتبست و بعضی گفته‌اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است پس ضعف این ظاهر است چنانکه از احوال
خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود در آید و میرود و میشنود و میگوید
و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی است پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت
او است و بعضی گفته‌اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده است
اگر چراغ را پاره پرده شود و فانوس ضیای چراغش را توانند دانست و اگر روح از بدن را ملاحظه نمائی قدر و حالش را توان شناخت
و آنوقت میدانی که فانوس لفظی و عیب چراغ است نه زینت جمالش چون چراغ [illegible] مقدار ضعف و ناتوانیست
[illegible] محتاج بفانوس و پنهانست و چاره ناخیف و رنجور است لحاف و پوشش او را افزون است مثل آفتاب را فانوس
در کار نیست و هیچ محتاج بهر چیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روح [illegible] مثل جوهریست در صندوق جوهر را که بر داشتند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشان
نمیکنند و در کتاب مصابیح الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری
میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می‌بیند فرمود که روح مثل آفتاب است که در آسمان گردش در آسمان است و شعاعش
در جهان پهن است و الخ و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممتزج [illegible] در داخل بدن نمیشود و مگر

شی برابدن

مثل سرپوشیست بر بدن که محیط است و حاصل خلاف در روح باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است نه جسمانی
بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان دو قول قایل شده‌اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس و دوم آنکه در بدن اجزای
اصلیه است که از ابتدای اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که شامل دایره است با آن
اجزای اصلیه است و معاد و حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند و بر این قول بعضی از اخبار
دلالت میکند نه بمعنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزا
چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست
و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته‌اند

که در آخر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته‌اند منه

که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار اشعاری یا ایمائی
بمعنی داشته باشد محض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد در دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب
شبه بحق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح
و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و منتقل بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند
آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها در دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکنند
مگر آنکه تاویل گویند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل
است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باینمعنی فهمیده‌اند که چنانچه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت بکنه
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
تکلیف نکنید شما را بچیزی که تکلیف علم آن بشما نکرده‌اند که مبادا بشود که بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه گفته‌اند
که قول بجاریه روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی‌وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که
صحایف آلهیه جاری شود و بعضی از محققین گفته‌اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سماوات و از حظایر قدس و
مجامع انس و در این بدن از باب چراغ است در خانه که ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون آمدن است
از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت
الهی محفوظ مانده چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد و پرسید از
حجاب شدن [illegible] از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و دیگر بر نمیگردد
گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و دیگر بر نگردد حضرت فرمود قیاس درست نکردی
زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قایم‌اند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش در
میان آنها ساطع میشود و از آن آتش بگیرند و چراغ بر افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و
و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده‌اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن خدائی که خلق
کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان
و غیر آنها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائی که بدن در
آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است
تا او را از زمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بدر آید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود باقی میماند تا [illegible] پس بر میگرداند
همه آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم‌اند و آن در ما بین نفخ اول
نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت

بجسم ایشان حرکت کند پس ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود و بجزوی روح حیوانی
تعلق او از بدن برطرف شود و لیکن بدن باز با مرائی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند
ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بان جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ
و آمدن در قبرش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن
و در میان آن خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت انصراف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش
باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر است و با آن بدن عروج بسموات میکنند و بانواع مطلع
میگردند و شرق و غرب عالم سیر میکنند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس
شریره باشد با جان محشور میشوند و بمقتضای ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از
مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش در آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا
و اوصیای علیهم السلام تصرف در جسد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین فرد از کسی در یکوقت ظاهر شود در عالم ظاهر توانند
شد و باین نحو جمع میان چنان اخبار بآسانی میتوان شد بنا بر این قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور نیست و بدون آن فهمید
آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و اکثر جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر شده اند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این جسد
میگردد و از بدن زیر بدن دیگر منتقل میشود با همان حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه دنیا و دیگر جنت و ثواب و عقاب
ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و صانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف ایشان
ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر شده اند نه بسبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که با
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بظهر نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت
میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و دیگر چنین کردم پس ردای خود را
جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیار ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت فرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی اگر
برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان اند یا ارواح
ارواح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق
شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند
فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند و لیکن روح ایشان در بدنهای مثل این
بدنها که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را
میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود که در
بهشت بصورت ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی اخبار وارد شده است
که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که گفته شد اما احوال
بدن پس اکثر مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلف است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمیه و صورت
نوعیه و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمیه و صورت نوعیه هر دو معدوم میشود و هیولی
باقی میماند و در صورت دیگر هیولی نقلی میکرد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمة الله و بعضی از متکلمین قایل شده

ابعضه

و میگویند جسم بجز صورت جسمیه نیست و آن در حال اتصال باشد بر خلاف و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم برطرف و انفصال
باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر هر تقدیر این قول بسیار متین است اوفق است بر اشکال اعاده معدوم
محض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه قایل بجزء لا یتجزی قایل شده اند و اجسام را متفق
حقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم بمعتقد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه که این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات
منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شده و عمده شبهه ایشان که متمسک بان شده اند امتناع
اعاده معدوم است و جواب آن معلوم شد و بنا بر قول اول از حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان
صورت جسمیه و صورت نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع خصایص عود کند مبنی بر اعاده معدوم میشود و اصحاب قول اول
و سیم گمان کرده اند که باعتبار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که اگر چه شخص
بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص باقی نمیماند و هر چند صورت نوعیه و اجزا باقی باشد و عود شخص بعینه ناچار است
از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیه او که مخلوق
است از منی و آن اجزا باقیست از مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر
بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها یکی از آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است
و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود
بلی و باقی نمیماند گوشتی و استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا از آن
مخلوق شود از آنچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات اگر بر تقدیر عدم قبول بامتناع اعاده
معدوم و تمسک باکثر و استی که دلیل بر آن قایم نشده است دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نمی
حصول مبنا بنا بر قول بعدم جمیع اشیا که از قول بعدم اشیا عاید میشود چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر کسی قایل بعدم اشیا
باشد نیز مخالفت قول اکثر معتبرا با مکن گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن
مواد بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا اگر روح نیز بعینه باشد تشخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را
به بینی گوئی که او فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی
از وقتی که روح با او دمیده میشود تا هنگام مرگ همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئت او و اجزای او تحلیل
رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند همان شخص است عرفا که همان شخص است و اگر حدی
باقتضای ارتکاب امری از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آن در پیری دست
برادر بیابد و او را ادب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار آنست
که کار روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیباشد
و همچنین بعد از موت زیرا که ارواح بنا بر مشهور باقیست و نصوص دلالت میکنند که آن بدن اصلی بر میگردد بنحوی که حکم
کنند بحسب عرف که آن شخص است چنانکه حکم میکنند بر آبی که از دو طرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف
بود بحسب شرع و عرف هر چند قلیل بسیار حکم کنند بطهارت آب حبسی که قطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار
اشعار باین است چنانچه حق تعالی فرموده است او لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکه
که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان

پوستهای غیر آن از برای آنکه خوب بکشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند
ذره ان عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود
و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا از
حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت که آن پوست چه گناه دارد که عذاب بکشد حضرت
فرمود که وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بزن فرمود که مثل
آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همان است و میتوان گفت غیر آنست
گفت بلی خدا منتفع گرداند مردم را بوجود تو و با اخبار ... اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه در این خصوص
وارد شده است و زیاده بر آنچه ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات
آن خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر کردن و نظر در آنها که مبادا اذعان کنند امری را
که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد فصل سیم در احوال مرگ و توابع آنست و در آن
دو مطلب است مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده غیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده
کل نفس ذائقة الموت و هیچ کس را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت
رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او و بعد از آن
فرمود که حق تعالی خبر مرگ پیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون ...
و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان
آنگاه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس
خدا از او میپرسد و حال آنکه میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش
و جبرئیل و میکائیل پس بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند
فرماید که مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت میاید نزد حق تعالی
میایستد و حق تعالی از او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حمله عرش پس فرماید
بگو حاملان عرش را که بمیرند پس میاید غمگین و محزون و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است
گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را
بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند
و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلام را موکل بقبض ارواح کرده است و او را اعوان هست
از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و بسیار شده و در این باب ظواهر آیات اند که منافات دارد زیرا که در بعضی از آیات
قبض ارواح را بخود نسبت داده و بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده اند جمع میان اینها بین نحو نسبت کرده اند که
بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و اینها باو منسوب اند و همه را بحق تعالی ... از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که خدا ... آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او
بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود
چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه
رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوان چند از ملائکه رحمت و نقمت
است که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان عمل می آورند منسوب باوست پس صادق است

که نفس را قبض میکنند و ملک موت قبض میکند و ملائکه و اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند هر طور که میخواهد و از خلق
خود موکل میکند هر کرا میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل گردانیده بخصوص میان خلق خود بر سایر ملائکه هر طور که میخواهد و همچنین نیست که
صاحب علم همه عالم را برای همه مردم بگشاید تواند که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند
و بعضی را نه مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای مردم قوی و ضعیف حمل او را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او
و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بدستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر
ایشان تنبیه که در احادیث شریف دیگر از آنحضرت بسیار از ائمه علیهم السلام در قبض ارواح ... از برای
... و ضعفا و القول الصحیح آن ... از بعضی از خطب منبر مشهور فرموده است که ... باذن خدا و بعضی
ملالت دارد با که در انقیاد امور ان این اجمالا کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
ارجح میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که ... داشته باشد و بهر جا و بهر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه
اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض مینماید از او قبض مینماید و در احادیث
متواتر بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض
میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و در روایت
دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان
اجمالی کافیست تفحص از تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن ... یا بنفوس فلکی یا بعقل فعال
چنانچه حکما گفته اند کفر است و در آنکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این
باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او
محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار
حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ خواهند بود و حشر خواهند شد چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مطلب دوم آنکه باید اقرار
نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا
صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخصی مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان
و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و خبر دادن ایشان بعذاب ... و تفکر
در کیفیت آن نباید کرد و حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و ... و حضور ایشان در جسد مثالی است
یا در جسد اصلی چنانچه سابقا مذکور شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان است و وسواس او میگردد و احادیث در این باب
متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که بحارث همدانی خطاب کرد نزدیک بتواتر است شعر یا حار همدان من
یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا میبیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره
بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون جان بسینه مؤمن میرسد و وفات مؤمن میشود حق تعالی ... برای او میفرستد یکی ...
دیگری ... پس ... اهل و مال را از خاطر او فراموش میکند و ... و چون ملک موت نزد او می آید
که قبض روح او کند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدائی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان ترم و مشفق
ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده خود را و نظر کن پس ممثل میشوند از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینهایند رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان که رفیقان تو
خواهند بود پس چشم میگشاید و ایشان را میبیند و منادی ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت

او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت امام خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان
بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده
شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفس مؤمنی نمیمیرد تا رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را نه بیند راوی
پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه والله چون ایشان را دید میمیرد و بسوی آنحضرت میرود و رسول خدا نزدیک سر او
می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پایهای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت
باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برمیخیزد و سر را نزدیک گوش او
میبرد و میگوید ای دوست خدا بشارت باد ترا منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در آنوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود
که این در کتاب خداست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک
هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت
و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون محتضر بنده میشود رسول خدا و امیر المؤمنین علیهم السلام حاضر میشوند
و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید
داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این
منزل تو است در بهشت اگر میخواهی ترا بدنیا برمیگردانیم و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی بدنیا نیست
پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و منخرهایش فراخ میشود و آب از دیده چپش
روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت دنیا را بر او عرض میکنند و اختیار آخرت میکند پس روح او را
و او را غسل میدهند [illegible] می نشیند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند
و جنازه او را بر دوش گرفتند روح در پیش جنازه میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت
میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند
از سر او تا کمر او و از او سوال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بروی
او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام منقول است
که خطاب بشیعیان نموده فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را می آمرزد و پس و چون
جان بسوی حلق او میرسد خوشحال میشود و میبیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر
میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک او می آید
و میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت میگوید
که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت
نزدیک او می آید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی خط برات آزادی گردن خود را از عذاب خدا از آزاد کردن و امان یافتن و بیزار شدن
از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مومن گوید ولایت علی
بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی باو
رسیدی بشارت باد ترا بمرافقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند
برفق و مدارا پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر و بهتر و حله زردی از حله های
بهشت بر او میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او میگشایند و بوی خوش بجانب او میآید
که از شمیم و گلهای بهشت بر او داخل میشود و از پیش رو و پس و دست راست و چپش بقدر یکماه راه گشاده میکنند و باو گویند بخواب

مانند خواب

مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت
میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و با ایشان میخورند از طعامهای ایشان و می آشامند از شراب ایشان و با ایشان سخن
میگویند در مجالس ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود ایشان را مبعوث گرداند با او و لبیک گویان
کافران را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند پس علی علیه السلام نزدیک
آید و بگوید یا رسول الله این دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل
گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول او بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول
و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا
آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از عذاب خدا برآوری و گرفتی برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدی
بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش
جهنم آنچه از آن میترسیدی بتو رسید پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او بکشد و موکل گرداند بروح او سیصد شیطان
که همه آب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متاذی میباشند و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم برای او میگشایند
که داخل میشود بر او از زبانه و بوی جهنم و احادیث در این باب بسیار است بهمین مجملی که اینجا ایراد نماید و در مقام تحقیق و تفصیل آنها نیستم
فصل چهارم در بیان تحقیق عالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد
و سوال قبر و نکیر و منکر بر اکثر بلکه بعد از موت را میگویند قیامت است و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سوال
حق تعالی روح را بر او برمیگرداند از سر تا کمر او و او را مینشانند و از او سوال میکنند جمعی را که ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان
در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر از این جمله است و سایر امور برزخ
و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود فایده اول در بیان تجرد روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن
روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان مکن آنها که کشته شده اند در راه خدا
مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود
و شاد میباشند از برای مومنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود
و در جواب کفار که منکر بعث بودند حکایت فرموده است از قول ایشان که چون احدی از ایشان را مرگ در رسد گوید پروردگارا برگردان مرا
شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرموده است کلا نه چنین است این حرفی است
که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه
و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه
و جن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ طوسی بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است
که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند
در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا ایستند اگر گویا کرد خدا زبان
او را بشهادت و از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا
و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را
بعلم آنچه در دل او هست از این عقاید پس حضرت شهادت میدهد بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا صلی الله علیه
و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشان است از ملائکه پس حق تعالی قبض روح او فرموده میبرد این روح را بسوی
بهشت در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس چون مرده تازه بنزد ایشان میرود میشناسند

اشیا نزاع آن صورتی که اراده نماید منتسبه است و ابن بابویه روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت
در شب معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیار بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد
پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور او ایستاده‌اند گفت اینها اطفال مؤمنان اند
ایشان را غذا میدهد و علی بن ابی حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما از مؤمنان را تربیت
میکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها [illegible] که این سه حدیث احتمال تجسم ارواح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار
که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث ظاهر شدن حضرت امیرالمؤمنین با رسول خدا صلی الله
علیه و آله را با ابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیرالمؤمنین را علیهما السلام با معاویه و [illegible] حضرت امیر علیه السلام
[illegible] علیه السلام را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن
بطرق متعدده وارد شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین محققین امامیه قائل شده‌اند که
[illegible] ارواح مقدسه انبیا و اوصیا با جسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را با آسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله
علیه و آله انبیا علیهم السلام را در شب معراج با بدن اصلی حمل کرده‌اند و احادیث [illegible] شدن [illegible] احتمال [illegible]
از آنها [illegible] از مصابیح الانوار فضل بن شاذان روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه [illegible] خواهد [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] گفت [illegible] مؤمن [illegible]
مجلس [illegible] حضرت فرمود [illegible] هر مؤمن و مؤمنه [illegible]
و کتاب [illegible] از کتاب [illegible] فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است [illegible]
[illegible] ارواح مؤمنان را [illegible] یکدیگر [illegible]
ارواح هر مؤمن [illegible] روح هر کافر در وادی برهوت یمن است [illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که [illegible] روح مؤمن را در وقت قبض از او که آیا میخواهی برگردی [illegible]
[illegible] آن بوده [illegible] و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که خواب [illegible]
[illegible] آدم [illegible] سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز و جل ذکره رسولی فرستاد
[illegible] زمان [illegible] آخرت [illegible] اگر [illegible] از برای ما چه خواهد بود [illegible]
[illegible] است [illegible] گفت اگر اطاعت من بکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت کنید
خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست [illegible] برای ایشان وصف کرد گفتند که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] استخوان شده‌اند و پوسیده‌اند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خواب دیدن را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت خدا خواسته است حجت بر شما تمام کند [illegible] ارواح شما [illegible]
بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد [illegible] شما [illegible] بدنهای شما [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت یا ابو بصیر [illegible] ولایت [illegible]
هر چند در میان رفتن خواب [illegible] است [illegible] احادیث بسیار وارد شده است که
چون [illegible] برادران مؤمن [illegible] خویشان [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible] زیارت اهل خود [illegible]

که دوست میدارد و دوست او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و گاه زیارت اهل خود می‌آید و میبیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند
از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می‌آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن
و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می‌آید اگر مؤمن میبیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند
بر این و کافر میبیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار روایت کرده است که گفت
بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می‌آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یکبار
یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می‌آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوارهای ایشان مینشیند و بر ایشان مشرف میشود و اگر ایشان را
در حالت خوبی ببیند شاد میشود و اگر بد ببیند اندوهناک میشود و در روایت دیگر فرمود که می‌آید بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی
هر سه روز و بعضی در هر هفته در وقت زوال شمس و مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی است و با حق تعالی
آنچه باعث سرور اوست و از او میپوشانند آنچه باعث اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible] خود [illegible] میشود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت
[illegible] می‌آید در خانه خود میشنید [illegible] اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان احادیث را
در کتاب مرآت العقول ذکر کرده‌ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که از بعضی از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردند از ارواح مؤمنان فرمود در حجره‌های چند در بهشت میخورند از طعام آن و میآشامند از شراب آن و
میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه وعده کرده‌ای عطا کن و ملحق کن آخر ما را با اول ما و ارواح مشرکان در آتش
معذب‌اند و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده‌ای ما را به آن مرسان و ملحق مگردان آخر ما را با اول ما پس
از این حدیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و ثواب و معاقب میباشد فی الجمله [illegible]
سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانان است که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال بدن
برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که کسی سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر است
و در اکثر اخبار وارد شده است که یکی منکر است و دیگری نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب بشیر می‌آیند و بشارت میدهند
ایشان را بثواب و عذاب [illegible] از برای کافران و منافقان بصورتهای مهیب منکر و نکیر می‌آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور
میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و دیوانگان از سؤال
معافند و همچنین کسی را که بعد از کشتن بیت در قبر ملقن گشتند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که
او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سؤال قبر حق است اجماعا
هر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از علما در کتب خود روایت کرده‌اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند یکی از شما نزد سر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش را بگوید
او میشنود و جواب نمیگوید پس باز دیگر بگوید او راست می‌نشیند و بگوید ارشدنا خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آر
آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بگو پسندیدم خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد را به پیغمبری خود و قرآن را برای کتاب خود و علی را برای امام خود پس نکیر و منکر میروند و میگویند
احتیاج نیست با این تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده‌اند در آنکه آیا
انبیا و اوصیای علیهم السلام را سؤال قبر میباشد یا نه و نکو در احادیث فرو رفتن اگرچه عدم سؤال کرده‌اند و اظهر است
و در سؤال اطفال نیز علما خلاف کرده‌اند اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید رضی الله عنه در شرح عقاید صدوق گفته است

و در بعض از روایات وارد شده است
که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است
و نسبت بمنافقان منکر و نکیر است

که ارواح بعد از موت بجسدها بر دو نوع اند بعضی متعلق بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب ندارند
و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان
باشد محضا یا محض کفر باشد محضا متعلق میشود روح او بهیکلی مانند هیکل او در دنیا پس در آن صورت جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت
و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت آن روح را بجسم و بدن او بر میگرداند و روح را با بدن اصلی
او محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را ادا کند پس مؤمن بعد از موت متعلق میشود از جسد خود بجسدی مثل آن جسد
باشد و او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آن تا روز قیامت و کافر متعلق میشود روح او از جسد
او بجسدی مثل آن بینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آیت کریمه
فرموده است در باب مؤمن آل یس با و گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش قوم من علم بهم میرسانیدند
بآنکه آمرزید مرا پروردگار من و گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب
فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدید
ترین عذاب و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را ملغی باشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام
وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت
نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان را با بدنهای ایشان از زمین بآسمان
میبرند و ثم ایشان در بدنهای اصلی ایشان است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمیباشد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد
بر من از دور بمن میرسد و فرمود هر که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد
بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد
آنحضرت که بعد از بردن روحش از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشد و حق
ائمه هدی صلوات الله علیه و آله سلام کنند بر ایشان از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و اخبار مجمله
ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد
و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را که در روز بدر کشته
شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه اش بیرون کردید
و از دیار خود راندید پس اجماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت
یا رسول الله خطاب بجهت امردهای که جانهای ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو
از آنها شنواتر نیستی و میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی نیست مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم
و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان مقتولین
کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که او را الف کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود
و با اهل او فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانند
چون نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود
بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده
که سخن تو را نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردند بسوی اجساد ارواح اند برای نعم ایشان

بالطاف

با نواب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه با آن مخصوص است که گفتیم تمام شد کلام مفید رحمه الله و کلینی قدس سره و احادیث
بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص
کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند بعضی متوفی ایشان نمیشوند و بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که سؤال از کسی میشود که محض ایمان یا محض کفر داشته باشد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک میآیند که
منکر و نکیر بسوی میت در وقتی که دفن کرده شد صداهای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای ایشان مانند برق خاطف زمین را
بشکافند دندانهای خود و موهای ایشان آویخته و در میان آنها را میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و کیست
این قوم که مبعوث شده است میگویند خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در
میان شما بود و آمد که از محمد رسول خدا از من میپرسید که نیست شهادت میدهی که او رسول خداست که پس میگوید گواهی میدهم که او رسول خداست
پس میگویند بخواب خوابی که در این خواب پریشانی نباشد و قبر او را فراخ کنند و بگشایند از برای او دری بسوی بهشت
و بگشایند جای خود را در بهشت میبیند و اگر میت کافر باشد دو ملک بآن میت را داخل میشوند و شیطان را در پیش
او بر پا میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون آن سؤال را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را باو میگذارند
ساعتی میگردانند بر او و در قبرش فرو میزنند که اگر یکی از آنها بر زمین بود هر گز از زمین گیاه نروئیدی و از برای او دری از
جهنم میگشایند و جای خود را در آن میبیند و از ابی بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام
کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد
گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را واگذارند و اعتنا بشأن ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال
میکنند گفت از حجت واقعی که در میان شما است پس با مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست
این حجت میگویند بخواب خدا او را بخوابانید خواب راحتی و میگذارند و دری از بهشت برای او میگشایند و بوی نسیم بهشت
باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید از مردمان که میشنیدم او را نمیدانم
کیست پس میگویند هرگز نخوانی و دری از جهنم برای او میگشایند و بوی سوزش و حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر
از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند
چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه
دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بر آن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن
نباشد مانند خواب نو عروس پس دری از بهشت برای او میگشایند که از نسیم بهشت و گلهای آن بر او میرسد پس میگوید پروردگارا زود
قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند
دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید شنیدم از مردم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس
همه جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس میگذارند چنانچه فلزی میگدازد پس روح را باو بر میگردانند و او را در میان دو لوح از آتش
پس میگویند پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید که احادیث دلالت میکند بر آنکه اتفاق مسلمانان بخدا و رسول بحسب ظاهر
ایمان با ائمه حق اعتقاد با ایشان بطنی و تقلید روایت ثابت است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست
که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه روایت میکنند از اصحاب قبر فرمود دو ملک میآیند که ایشان را منکر و نکیر
میگویند میآیند نزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا نبی بود یا دروغ بود و پس بر او فریاد میزنند که اهل سموات
و اهل زمین میشنوند مگر ثقلین و اگر صاحب یقین است خبر میدهد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود و آنچه آورد حق است
و این حق است پس جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب خواب راحت و میگوئی

و این به روایت از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او
او را مشایعت کنند و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر بیایند و او را بنشانند و بگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو بگوید پروردگار
من خداست و محمد پیغمبر و اسلام دین من است پس بگشایند قبر او را به قدر [illegible] و از بهشت برای او آورده شود
برای او نسیم و گل بهشت را و این معنی قول حق تعالی است فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنت نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد
مشایعت می‌کنند او را هفتاد هزار از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانید [illegible]
میشنوند بغیر جن و انس که مکلف اند و میگوید کاش مرا باز گشتی بود پس از مومنان میشدم و میگوید مرا بازگردانید
دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشتم پس زبانیه جواب او میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا
میکند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او متفرق شوند
آیند منکر و نکیر بهایت صورت ها و او را بنشانند و سوال کنند از او از پروردگار او و دین او و کتاب او پس
زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او زنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سوال
کنند [illegible] هرگز ندانستی و هدایت نیافتی پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و عوض نزل که از برای ایمان
مهیا کرده بودند حمیم جهنم از برای او آورند و اینست مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم در قبر
و تصلیه جحیم یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سوال می‌کنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی می‌کنند خصوصاً امامت ائمه
صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سوال
می‌کنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت [illegible]
پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و در روایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام
نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر
الدرجات از [illegible] روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر می‌کنند
دو ملک نزد او می‌آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سوال می‌کنند از پروردگار او است پس از پیغمبر
او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی
پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت حال او چیست فرمود او از جمله مذبذبین است نه از اینهاست و نه از
اینها و هر که را خدا گمراه کند هرگز از برای او راهی بسوی نجات نخواهی یافت گفتند یا رسول خدا [illegible] کیست ولی فرمود که ولی شما در این زمان
علی است و بعد از او وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا بآن حجت تمام می‌کند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش
از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان از میان ایشان رفته بودند ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل
ان نذل و نخزی و [illegible] ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب
ایشان فرمود قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط
السوی و من اهتدی [illegible] انتظار ایشان آن بود که [illegible]
را طلب شناختن او [illegible]
علیهم السلام [illegible]
نشوند [illegible]
زیرا که [illegible]

وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف
این بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می‌شناسند همه را به سیماهای ایشان و ایشانند که امامان و مولایان و دوستان خدا و رسول خدا صلی الله
علیه و آله که واجب است بر ایشان و از برای ایشان [illegible] بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا
نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا
پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا که گواه باشی بر این گواهان [illegible]
خواهند کرد آنها که [illegible] رسول کرده اند در اطاعت اوصیا [illegible] و سایر امور که [illegible]
و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکنند سخنی را از خدا [illegible]
کرده است که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمومنین علیها السلام بعالم بقا ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده‌هایت را گریان نکند گفت والده ام فوت شد حضرت
فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میگذاشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده موی میگذاشت
و مرا روغن می‌مالید والله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود و سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان
من پنهان میکرد [illegible] پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند
و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و [illegible] پا برهنه میرفت و بر او هفتاد تکبیر گفت و
در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادتین را تلقین او کرد و چون خاک قبرش را پر کردند و مردم
خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسرت پسرت نه جعفر و نه عقیل پسرت علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه‌های دیگر نکرده بودی [illegible] از برای [illegible]
تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات
او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را فشار ندهد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن
خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه
او را به پیراهن خود کفن کردم [illegible] و اما آنکه گفتم [illegible] از برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند
از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم
کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با و گفتم فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را به این روشن کرد [illegible] این حدیث دلالت
میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم به امامت او رسیده باشد
یا مخصوص نزدیکان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آن حدیث شهادت دارد و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مومن را چون از خانه‌اش بیرون می‌آورند مشایعت میکنند
او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میبرند و چون به قبرش رسید با و میگوید مرحبا خوش آمدی بسوی اهل
خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود [illegible] خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را [illegible]
چندان که چشم او کار کند وسیع میشود [illegible] دو ملک در قبر [illegible] سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا
میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند
که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت [illegible] بگشائید و از جامه‌های بهشت بر او
بپوشانید [illegible] آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس با و گویند بخواب مانند خواب [illegible]
خواب بر ایشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو گوید لا مرحبا [illegible] آمدی والله که من دشمن

امام المتقین و یعسوب الدین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

سینه‌اش تنگ گردد و اگر بر او [illegible] و البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد تا استخوانهای پهلویش یکدیگر [illegible] پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل شده بودند و او را بیند روح او را مگر او بر منکر [illegible] و میگوید پروردگار تو کیست او مضطرب میشود و میگوید شنیدم مردم میگفتند میگویند هرگز نمیدانم و همچنین از دین و امام میپرسند و همچنین جواب را میگویند پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه‌های آتش و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا چون بسوی آن جای [illegible] است از برای او از آن جا لیس پس هر مرتبه که آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربت را بر کوه تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارهای که او را سخت میگزند و میدرند و شیطان او را غم و اندوه میآورد و صدای عذاب او میشنود هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا و آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده‌اند بعقول و عقاید ثابت در زندگانی دنیا و آخرت و گمراه میکند و میگذارد ایشان را ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضعی قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه کرم و در روایت دیگر منقول است که میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس از حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و فرود آمدی اهل خود آمدی تا آخر حدیث آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشاید که جای خود را در بهشت میبیند پس از آن مردی بیرون آید که دیده‌های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالح که تو میکردی پس روح او را میگیرد و در آن جای که در بهشت با او میبوده‌اند میگذارند و میگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبویی او را مییابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری دهد که پهلوهای او را بهم [illegible] و از برای او دری بسوی آتش گشوده میشود و از آن در مردی بیرون آید که هرگز از آن قبیح‌تر و [illegible] ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در جایی که با او بوده‌اند [illegible] از آتش پیوسته دود از آتش [illegible] و حرارت او بر جسد او میرسد تا روزی که مبعوث شود و مسلط کرده‌اند بر روح او نه و نود اژدها که اگر یکی از آنها بر روی زمین بدمد هرگز گیاهی از آن نروید و بعضی از علما از ابو هریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخره در قبر است دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب او و از دین او و از قبله او و از امام او علیه السلام و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند ظالمان را از ولایت که جواب نمیگویند در قبر که از امام سؤال میکنند و ایضاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که دو ملک است که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق از پیغمبر او و دین او و امام او و اگر جواب بحق گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از روایات ظاهر میشود که از بعضی تیز سؤال چنانچه کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال که در قبر میشود میت در قبر از غیر از خالص ایمان و خالص کفر و از زن [illegible] اینست از ولایت اهل بیت پس بگو بعقیده ولایت از کفار قرآن چاره دیگر که هر شخص که بر شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون میت داخل قبر میشود نماز از جانب راست او آید و زکوة از جانب چپ و نیکی بر او مشرف میشود و صبر بکناره میرود و دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را درمییابم

ودرقبر

و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیف را که حجت بر او [illegible] تمام کند حق تعالی او را روزی که او را داخل قبر کنند تلقین او کنند که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی منست و دخیره آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی واجب شد از برای تو اعلای درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین بوستانهای بهشت میگردد و در کافی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست او می‌ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه خوشروتر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود و پس آنکه از همه خوشروتر است با سایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست من نماز و صاحب جانب چپ که منم زکوة آنکه در پیش رو است که منم روزه ام آنکه در پایین پا است که منم حج و عمره ام آنکه در پایین پا است که منم نیکویی بر برادران مؤمنم پس آنها با او گویند تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید منم ولایت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضاً بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت در هر جمعه در مسجد رسول صلی الله علیه و آله مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریع‌ترین چیزها است بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا [illegible] پس بگرداند بسوی روح تو روح و بیاید بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از پروردگار تو است که او را پرستیده‌ای و از کتاب تو است که تلاوت میکرده‌ای و از امامیت که ولایت او را داشته‌ای پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده‌ای و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز صرف کرده‌ای پس حذر خود را بگیر و نظر کن برای خود جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده حق تعالی ترا تلقین میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و از جانب خدا روح و ریحان استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و لال میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و بر حیم و اما منغطه قبر او پس انتهای است و عاجزیست و آنچه سؤال قبر است و کسی را که سؤال میکنند او را منغطه نباشد و عذاب او را برزخ گویند و تفسیر آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخی امر میان امر بین است از آن ثواب و عقاب در میان دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در روز قیامت کار با ما باشد ما اولاییم بشفاعت شما این بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه او را برداشتند حضرت پا برهنه و بی ردا [illegible] او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ جنازه را میگرفت و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت را در دست چید و فرجه‌ها را بگل و سنگ محکم میکرد چون فارغ شد فرمود که میدانم که در قبرش میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که هر کس کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود که ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار و بدرستی که سعد الحال در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بتشییع و در دنبال جنازه او میرفتند من تأسی بایشان کردم و دست جبرئیل در دست من بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که منغطه باو رسید [illegible] علی

با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب با او کرد و دست بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت
چنین [illegible] چون از این حالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او را میباشد و کلینی بسند موثق
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت
نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت
و حضرت آب دیده مبارک او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دیدم از خدا سؤال کردم که او را
از ضغطه قبر امان دهد و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد از کسی که او را
بدار کشیده باشند آیا عذاب قبر دارد و میرسد حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند بهوا پس فشار میدهد
او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
عیسی علیه السلام گذشت بر قبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی
سؤال کرد از سبب این وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد
پس او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه
قبر از برای مؤمن کفاره است از برای او از آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال ظهر پنجشنبه تا زوال ظهر روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت
دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد رفع میشود از او عذاب قبر و در کافی بسند کالصحیح روایت کرده است از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم قبرش بر او تنگ شود که [illegible]
کرده باشد [illegible] و مسلط گردانند شیطان را بر او [illegible] باشد گوید با او که من برادر توام
و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او [illegible] دندانهای [illegible]
دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب و صواب نگوید بر او فشار دهند که هر دنده [illegible]
از آن تر [illegible] پس [illegible] از برای او بسوی جهنم [illegible] بدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود
میشود [illegible] سرنیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربها
زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث کرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه چیزی از غنم [illegible]
و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت و [illegible] بسوی شتران و گوسفندان در چراگاه خود در غایت [illegible]
ایشان چیزی نبود که آنها را از چریدن باز دارد ناگاه [illegible] از چراگاه [illegible] شدند من تعجب کردم از حال ایشان تا آنکه
جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که در قبرها مردگان را فشار میدهند که جمیع مخلوقات صدای ایشان را میشنوند [illegible] پس از آنوقت دانستم
که سبب فزع و خوف ایشان آن بوده است پس [illegible] پناه میبرد بخدا از عذاب قبر و از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که هر که رکوع خود را تمام بجا آورد وحشت قبر او را داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه
حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در مجالس
بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر از بول است و در علل الشرایع بسند صحیح
از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را [illegible] از علمای بنی اسرائیل را در قبرش [illegible] و در مجالس بسند موثق
از حضرت صادق علیه السلام منقول است [illegible] گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن

ندارم و پیوسته کم میکردند تا یکی گفت طاقت ندارم [illegible] یکتازیانه رسید گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست
گفت بچه سبب این را بمن میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نمازی بی وضو کردی و بر ضعیفی مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی
پس یکتازیانه بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
علیه السلام سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می‌یابد فرمود که پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن نجات یابد
بدرستی که رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و
آب از دیده‌های مبارکش ریخت و بمردم گفت یاد آوردم آنچه از آن مظلومه بر او واقع شد و رقت کردم از برای او
و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را ببخشد وقت ورود قبر او بمن پس گفت خداوند رقیه را بمن بخش از ضغطه قبر پس خدا
آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه
او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابوبصیر گفت فدای تو شوم
شنیده که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود
بلکه بود دیگر برای آنکه با اهلش کج خلقی میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت فرمود که ای
مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته از عذاب نجات یافته است و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که عمرو بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که فرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود که راست گفتی بخدا سوگند که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما
در قیامت پس شما همه داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم
بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز قیامت [illegible] و در بسیاری از اخبار مستفاد
ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند
روح با قالب بدن او بر میگردد و سؤال میکنند از آنچه میداند از عقاید حقه جواب گفت دری از بهشت بسوی
قبر او میگشایند که داخل میشود از برای او نور و خنکی و بوی بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات
بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمنی راه رفت
و بر پشت تو راه رفت و چون داخل قبر شود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی
اکنون که کار تو بدست من افتاد خواهی دید که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر دیده کار کنند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال
و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه
از باب [illegible] و اطمینان خواهیدن و دعا جلی آمده باشد و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است و لیکن [illegible]
باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و
با ضغطه خفیفه معاف نباشد و حدیث ضغطه معاف و اشعار بخفت آن است یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بروجه غضب باشد
و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل روح جلیل بشر گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا نیز از آنجهت است
یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصوم علیهم السلام بر وجه عموم بوده بعد از آن بشفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و ائمه هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان رفع شد و این وجه قریب است اگرچه در بعضی از اخبار بعد وارد شده است و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که چوب تر را با میت میگذارند فرمود برای آنکه
عذاب و حساب از میت دور گردد مادام که تر است و نیز عذاب از گور ز [illegible] ... میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر
میکنند و قوم بر میگردند و دو چوب را برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکشند و هرگاه در آنوقت نشد انشاء الله

بعد از خشک شدن هم میشود و مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال است اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد
دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه بعضی عظام در آن وقت متفرق گردد عذاب نکرد بعد از خشک شدن ایشان
عذاب میکنند و این ظاهرتر است فایده ثالثه در بیان آنکه محل ارواح بعد از مرگ است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی بسند معتبر از حبه عرنی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در هر بقعه از بقعهها بگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف
اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد
که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیمیرد
مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت که کجاست وادی السلام فرمود که پشت کوفه است گویا من میبینم ایشان را که حلقه
حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی میباشند در بهشت بصفت
بدنهای خود یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و میگویند پروردگارا قیامت را از
برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده دادی عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود میگویند
بگذارید او را که از هول عظیمی خلاص شده است و چون ملحق شد باهم میپرسند از هر یک از ایشان
و از صاحب خود سؤال میکنند اگر میگویند زنده است امیدوار میشوند که به ایشان ملحق شود و اگر میگویند که مرده است
گفته اند رفت بجای پست و جمیع ارواح کافران در آتش معذب اند و دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش
جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بجا میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث
گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم
میگویند فرات از بهشت بیرون میآید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب میآید و چشمهها و رودها
بر آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون میآید و
آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام از میوههای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر
ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میآیند و در هوا میان آسمان و زمین پرواز
میکنند و میآیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و غیر از آن یکدیگر در هوا با یکدیگر ملاقات
میکنند و میآیند و میروند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است
از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا بیرون
بوادی که در یمن است و آن را برهوت میگویند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند
و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید
که چگونه خواهد بود حال جمعی که موحد باشند و اقرار برسالت حضرت رسول داشته باشند از مسلمانان که گناهکار باشند و بمیرند و امام
نداشته باشند و ولایت و امامت شما را ندانسته باشند حضرت فرمود که ایشان در قبرهای خود هستند و بیرون نمیآیند و هر که از ایشان عمل شایسته
داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبرش راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیم آن داخل
میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و چنین است حال مستضعفان و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله
که در عداوت اهل بیت متعصب اند پس میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است از لهب
و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است
در آتش میسوزند پس ایشان را میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امامی که او را امام قرار داده بودید

بجز از خدا

بجز از امامی که گرویده بودید بامامت او خدا او را امام از برای مردم قرار داده است و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از جنت آدم
حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمیآمد
و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی از برای ایشان است روزی ایشان در بامداد و پسین
فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین
نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات
والارض یعنی اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و از برای ایشان در آن ناله و فغان و فریاد است همیشه در آن خواهند بود مادام
که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند اند در بهشت
همیشه در آن خواهند بود مادام باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را در آنجا میبرند عطاء غیر مجذوذ
یعنی این عطائی است که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین
مبدل بدیگری میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید
از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر آن در بامداد و پسین حضرت فرمود که
اهل بیت چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نباشد حضرت
فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در برزخ است که بامداد و پسین
در آن میباشند و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قایم میشود میگوید داخل کنید آل فرعون را در سخت
ترین عذاب و ایضا از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه جمع میشوند نزد صخره
بیت المقدس و در قیامت صخره مقام نیزه الهی خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت نزد چاه برهوت
و کلینی بسند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرمودند
که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادی است در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از عقب یمن وادی است که آن را وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد
مگر مارهای سیاه و از جغد و بوم و در آن وادی چاهی است که آن را برهوت میگویند در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را آنجا
میبرند و از آب صدید بایشان میدهند و ایضا از سند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
آمد حضرت فرمود که از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد در راه ایشان دیدم وادی تاریکی که قعرش را نمیتوان دید و بوم
و جغد بسیار است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود وادی برهوت است که روح هر کافری در آن
و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مردی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که از برای شفا بر سر آن رفتم
برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی
مانند زنجیر پیدا شد و گفت ای مرد مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح را به او بدهم او را کشیدند
تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز برگشت و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون
قدح را بلند کردم باز کشیدند او را تا قرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و با آب نیاوردم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که آن قابیل است پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت
و در بصایر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از
حوض کوثر فرمود که وسعت آن از بصری تا صنعا است میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم

دست مرا گرفت و از خیمه بیرون آورد پس پا بر زمین زد و نهری پیدا شد که در طرف آن [illegible] است دیگر کوهی [illegible]
در اینجا ایستاده بودیم که ناگاه جویره بود [illegible] آن که از یک طرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت
از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت و در لطافت [illegible] هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از آن
شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهرها از کجا بیرون می‌آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمهاست
که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود
و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در دست هر یک آینه بود که هرگز به آن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود
پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره فرمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت
نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید باز آینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند
او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن عنایت فرمود و چون آشامیدم هرگز شرابی با آن نرمی و
لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه رنگ از شراب در آن بود حضرت فرمود که این
این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا برود روحش را بسوی این نهرها آورند
در باغستانهای آن میچرد و از شراب آن می‌آشامد و دشمن ما چون وفات یابد روحش را بوادی برهوت برند و در عذاب
جهنم میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن بر حلقش میریزند پس پناه برید بخدا از آن وادی و این نور در کامل الزیاره
از عبد الله بن بکیر روایت کرده است که بخدمت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس با منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان
میگویند پس گذشتیم بکوه سیاهی در جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این کوه وحشی
این ندیده ام حضرت فرمود که ای ابن بکیر میدانی که چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آن را کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای
جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه که خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری
میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می‌آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از حمیم و از
[illegible] و از سعیر و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را دیدم که استغاثه میکنند
بسوی من و نظر کردم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که اینها آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم
شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم
نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این
کجا منتهی میشود فرمود زمین هفتم و جهنم در آنجاست و عاصیان هستند و بر جهنم زیاده از ستاره‌های آسمان و قطره‌های
باران و قطرات دریاها و ذره‌های خاک هر یک ملکی موکل است با مریکه از آن تجاوز نمی‌کنند و در [illegible] از کتاب [illegible]
روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون روز جمعه و روز ثانی عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان
خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در غرفه‌های بهشت ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است
که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند عالمیان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی
از [illegible] بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که رویهای آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه‌ها حلها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه‌ها با زینت تمام حله‌های بهشت در بر
و تاجها از مروارید بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره که در آسمان از نزدیک
و دوری درخشد ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمان ما را
باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند تا آسمان ایشان را مشایعت کنند

گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم
هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم
که چنین چیزی میشود حضرت فرمود

نزاد

فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه نزدیک نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و در بلاد تا زیارت
کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان نیکی جنبه باشند اگر ببینند اهالی ایشان را از آنچه نمیخواهند
[illegible] که موجب اندوه ایشان میگردد در زمین آنها از ایشان پنهان میگردانند و امور که موجب سرور ایشان است
بایشان می‌نمایند و بزیارت قبرهای خود که بدنهای ایشان در آنجاست میروند و چون مردم از نماز جمعه فارغ میشوند
ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیگردند چون حضرت را فرمود مردی از اهل مجلس
که گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند در زیر خاک و روحهای
خبیث چند که ساکن گردانیده و ایشان در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذب اند و عذابها از نهرها
آنها میرسد بدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک است بیشتر از کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند
و پیوسته آن بدنها خایف و ترسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس
و در جحیم و آتش میباشند تا آنکه قایم ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برگرداند
و حضرت قایم گردن ایشان را بزند و بسوزاند بسوی آتش و در قیامت بجهنم برگردند و ابدا الاباد در آنجا معذب خواهند بود مترجم
که این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت مخلد اند در آسمان و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت
زمین میباشند و این احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مؤمنان بوده باشد و جمع قول این ابواب
[illegible] و اگر در اخبار تفصیلی ... وارد نشده است معلوم میشود است که نفس بعد از مرگ باقی است و اگر کفر و ایمان وارد است
اگر محض کفر را در عذاب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد و کامل نمیتواند تمام نشده است مانند جمعی که
از دین حق کفر و ایمان ایشان میباشند و اطفال اضعاف مذهب ندارند و از اطلاع ... [illegible]
کسیکه بعضی از مراتب را [illegible] از اهل بیت علیهم السلام را نشناسند و با شیعه عداوت نداشته باشند و حیران باشند و امام را نشناسند
[illegible] و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها در برزخ سؤال و عذاب و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت
که حق تعالی بهر یک از ایشان سلوک کند و اما مردم بارواح با ایشان برمیگردد با جمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم
خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میبینند
و [illegible] تعلق میگیرد و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و [illegible] از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه
گذشت اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه به بدن در صورت
و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح اصلی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار
تعلق که سابقا به آن داشته است و بعید است آن بود و خواهد که چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب فشار قبر
و بوی کشادگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام شکلها ... ایشان ... و
اعدای ایشان بعذاب و سایر آنچه در آن باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است بعضی از اخبار قول بجسمیم روح در بدن اجساد مثالیه
و بدن اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و نفی شرعا و عقلا از قول آن منع نیست قایل باید باشد و جمعی
که گفته اند که تناسخ لازم می‌آید باطل است چنانکه دانستی زیرا که در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمانان است و بطلان
آن معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه
قایل به آن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر آن از متکلمین و محدثین و شیخ مفید رحمه الله در جواب مسایل سرویه گفته است
که از ائمه هدای صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و محض مؤمن

هر سببی بلکه منتهی میشود کسی که اصل ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر
نعیم مؤمن در آن برزخ وارد شده است که حق تعالی بر میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم
میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند حشر میکند جسد او را [illegible]
برمیگرداند روح را بهمان بدن و محشور میکند او را بسوی موقف [illegible]

[illegible]

[illegible]

ازواج است و به تنها در قیامت بوجه اثبات و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانچه ابن
ابراهیم روایت کرده است بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند که
فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور
فرمود اما نفخه اول پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف
و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان است و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند
خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند
چون زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا از
یک طرف بیرون می آید از طرفی که جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی
میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را
که بحرکت و موج در آیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت در می آیند و هبا میشوند در اطراف منتشر میشوند
و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند
و بارز و هموار باشد و نباشد کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول باز زمین را پهن کرد و عرش خود را
بر روی آن خواهد گذاشت چنانکه اول مرتبه گذاشته بود در استقلال و عظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت
ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد که کیست از برای کیست پادشاهی
امروز چون کسی نیست که جواب گوید خود در جواب میفرماید از برای خداوند یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق
همه را و میراندم ایشان را منم خداوند یگانه و خدایی که شریکی نیست و شریکی ندارم و منم یگانه و منم آفریدم خلق را بدست قدرت
خود و منم میراندم ایشان را بمشیت خود و منم زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود دمی در صور
بیرون میآید و صدا از طرفی که جانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه اول بودند و حاملان عرش برگردند
و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست و در این وقت و در تفسیر علی
بن ابراهیم و کتاب زهد بسندی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میگفت که
چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را باز مکث کند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف
این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت مکث کند مثل آنکه خلق کرده است خلق را و مثل آنکه میرانده است
اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن پس بمیراند اهل آسمان دویم را و مکث کند اضعاف جمیع این مدتها را بهم
سیوم را پس بمیراند اهل آسمان سیم و همچنین بمیراند اهل آسمانها را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تا آنکه بمیراند اهل
آسمان هفتم را و بعد از آن بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس بمیراند میکائیل را و باز اضعاف
جمیع زمانهای گذشته تا آخر پس بمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث نماید پس بمیراند
اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تا آخر مکث نماید پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز خود جواب میفرماید از خداوند یگانه
قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدای دیگر را میخواندند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت
من عرض کردم که چنین مدتی طول خواهد کشید بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق
و از زمانهای آخر آنها بسیار است بر اینها مطلع نخواهد شد که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است
که دلالت میکرد بر آنکه اکثر اهل آسمانها میمیرند ... و ممکن است این خبر ... معارض آنها باشد
و اخبار ... و ظاهر ... خلایق معدوم مطلق گردند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد

و استبعاد

و استبعاد در این حکمت که اگر همه موجودات معدوم مطلق گردند چنانچه بعضی قائلین شده اند خطاب لمن الملک بکه خواهد بود استبعادی ندارد زیرا
که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی است هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون
مخبر صادق آن خبر را قبل از وقوع بایشان خبر داده موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بیاعتبار شود و مورد عبرت و تنبیه ایشان گردد
و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده بغیر
حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام با ارواح و جواهر غیر اینها از آسمانها
و زمین و جمیع اجسام معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم نمیشوند و اجزای آنها متفرق
و پراکنده میشوند و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را جمع میکند و ارواح را بآنها بر میگرداند متکلمین عامه را در آن باب اقوال
بسیار است که ذکر آنها چندان فایده ندارد و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلالات کرده اند و قائلان
بعدم استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان و
یبقی وجه ربک و قائلان بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکنند بر آنکه حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند
قصه ابراهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است
و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در این باب آنست که معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر الدین رحمه الله
در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم
علیه السلام وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق
علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود پس در آن وقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند
پس نه حس میماند و نه محسوس پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع
میشوند در آن و این در میان دو نفخه صور است و در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه که اکثر آنها را باسانید معتبره روایت کرده اند مذکور است
که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مفقود آنها نیست فانی کردن اشیا بعد از
آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از
مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها از احمقان و زیرکان ایشان هیچ احتمالی بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نیستند
و راه نمیبرند بآنکه اسباب ایجاد آن چیست و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند
وامانده و اعتراف کننده بآنکه مقهورند و اقرار کننده بعجز از انشای پشه و اذعان کننده بضعف از فانی کردن آن بدرستی
که حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که چیزی با او نیست و در آن وقت اجلها و وقتها زایل میگردد سالها و ساعتها پس
هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور به اوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند در ابتدا
که خلق کرد آنها را و امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها
کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان و از برای یاری جستن بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی
که با ایشان انس بگیرد دنیا را آفرید بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالتی نیست که در تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده
باشد و برای سنگینی و دشواری بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی کردن از احتیاجی که بآنها داشته باشد
یا استعانت و یاری از آنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و جوهر
که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هرگاه ماده از کتم
عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از فنایش اعاده نتواند کرد و حال آنکه از عدم امکان بر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای
بداهت کند دور نیست اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که آدمی قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال

و در حاشیه: ... معدوم میشوند یا ارواح باقی اند در حیز (۱۰۲)

تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی

بلکه چون به برگذشت

فصل هشتم

در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد بدانکه حق
تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر [illegible] طاهره [illegible] راه داده
و بسی در آنها [illegible] چنانکه فرموده است روزی که [illegible] و فرموده است [illegible] شود آسمان [illegible]
مختلف [illegible] و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آنروز [illegible] و فرموده است که روزی که آسمان را از جای خود
دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و [illegible] کواکب منتشر شود و فرموده است که [illegible] برطرف شود و از آسمان [illegible]
و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند
و [illegible] بهوا روند و باز زمین هموار شود و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که هیچ بنا و [illegible] از زمین برطرف [illegible] شود که هیچ بلندی
در آن نماند و مسطح شود و فرموده است و سؤال می کنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که پراکنده [illegible] پروردگار من [illegible]
پس میگرداند زمین را جای با مستوی که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر نقل کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان میخواهد که مردم را محشور و جمع کند امر می کند که منادی ندا کند
پس همه انس و جن را در [illegible] یکمکان جمع کند پس آسمان اول [illegible] بر این ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و احاطه
کند از بهر مردم پس [illegible] از ملائکه منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین
پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت [illegible] رسید در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجا باشند فرمود ایشان [illegible] از مشک خوشبو بر منبرها از نور مردم محزون میباشند
و ایشان محزون نمیشوند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه خواند که مضمونش این است که هر که بیاورد حسنه پس برای او است
بهتر از آن و ایشان از فزع [illegible] در آن روز ایمنند پس فرمود که [illegible] در این آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است [illegible]
از [illegible] روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی [illegible] در یک [illegible] زمین [illegible]
که فرود [illegible] با هر که در تو هست پس فرود آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دوم نیز فرود آید با دو برابر
جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی [illegible] با دو برابر [illegible] پس جن و انس [illegible]
[illegible] از ملائکه پس منادی ایشان را ندا کند با آن آیه که گذشت پس نظر کنند که هفت طوف از ملائکه با ایشان احاطه کرده است
و از هیچ طرف بیرون [illegible] رفت

فصل نهم

در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت
یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب
من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که [illegible] پرواز کند که امتی چند
امثال شما اند که حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ [illegible] و تقدیر [illegible] و ترک ننموده ایم در قرآن
مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر [illegible] باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد
از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است [illegible] مشهور میان متکلمین
خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند [illegible] از مفسران [illegible] گفته است که هر چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه قصاص و تدارک
مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر می کند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض آلامی که بایشان رسیده است
در دنیا [illegible] کشته شدن و غیر آن بایشان بدهند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد
و اگر خواهد فانی میکند ایشان را [illegible] آنچه در حدیث وارد شده است [illegible] گفته اند که بر خدا واجب [illegible]
[illegible] حشر کند [illegible] پس قصاص ایشان [illegible] حیوان شاخ دار را برای [illegible] حیوان [illegible] کرده است در دنیا البته

ایشان [illegible] و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر می کند وحوش را که ایشان برساند آنچه
مستحق اند ایشان را از عوضها بر المهایی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید
بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند
که عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حشر می کند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و مرغان و هر چیز که باشد پس
عدالت خدا [illegible] میرسد در آنروز که حق [illegible] شاخ را از شاخ دار [illegible] پس بگوید خاک شوید همه خاک شوند و از اینجهت است
که کافر بگوید یا لیتنی کنت ترابا [illegible] و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دو بز بیکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که [illegible] بسبب آنها یکدیگر
شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی [illegible]
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناه سه گناه است گناهی که آمرزیده
میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و برای او میترسیم اول گناهی است که حق تعالی در دنیا
او را بر آن عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را دو عقاب کند [illegible] ظلم بندگان است بعضی
بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد [illegible] که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نگذرد ستم ستم کننده
اگر چه دستی بر دستی بزند [illegible] اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار بر حیوان بی شاخ باشد پس قصاص می کند حقوق بعضی را از
بعضی [illegible] تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را [illegible] حساب [illegible] گناهی است که خدا او را پوشانیده باشد
بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او [illegible] امید [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] نیز برای او چنانیم که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و میترسیم برای او عقاب را مؤلف گوید که این [illegible]
[illegible] خوف [illegible] اخبار [illegible] شرایط توبه
[illegible] قبول توبه واجب نیست [illegible] احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و [illegible]
فاطمه بر ناقه غضبای من و [illegible] علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه های بهشت و در بعضی از روایات [illegible] حمزه سید الشهدا [illegible]
غضبای [illegible] زکوة انعام [illegible] محشور [illegible]
[illegible] معتبر [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] حضرت فرمود [illegible] صاحب این ناقه [illegible] قیامت
این ناقه [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است [illegible] شتر [illegible] روایت دیگر [illegible]
[illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که [illegible] قربانیهای خود را [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible] اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است [illegible]
[illegible]
[illegible]
شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین [illegible] گفته اند و متعرض تفاصیل
[illegible] ملائکه و جن و شیاطین [illegible] که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند [illegible]

نه در اطراف آن که ایشان آزاده باشند چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مومنان ایشان
شاید با جان و اعمال صالح اختلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت
میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم
گفته است که از عالم علیه السلام پرسیدند از مومنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیره‌ها است در میان
بهشت و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بحسب این روایت این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست
که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب طاعات را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت
باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بر نعم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت بر نفی
آن نمیکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان که جمع کرده است حوریان
انسیه و جنیه که پیش از ایشان [illegible] انسی و جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثواب هست و زنان از
حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آن آنست که حوریانی که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجنی
میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است فصل نهم در بیان احوال
اطفال مومنین و شیعیان ایشان بدانکه خلافی نیست میان اصحاب در آنکه اطفال مومنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه
حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها
که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفته اند ذریت ایشان بسبب ایمان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را
و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بایشان بسبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال
مومنان نازل شده است که ایشان را بپدران در بهشت میدهند و بعضی گفته اند مراد بالغان اند که عمل ایشان قاصر است از آنکه
بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و این از ابن عباس روایت
کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مومنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواندند و ابن بابویه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و هدیه
میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود فرزندان
فرزندان را از عمل پدران ملحق میگردانند به پدران تا دیده ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است که تزویج کنید زن خوش اندام را که فرزند بیاورد که من مباهات میکنم بشما امتها
در روز قیامت که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و حق تعالی [illegible]
ایشان را حضرت ابراهیم تربیت میکند و ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند معتبر
صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مومنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات
که فلان پسر فلان مرد اگر از پدر و مادر و خویشان مومنش کسی مرده است بدهید که او را غذا دهد و الا حضرت
فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا دهد تا آنکه از پدر و مادر یا اهل بیت مومنش او بمیرند پس حضرت فاطمه بایشان
میدهد و ابن بابویه بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مومنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام
میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید چون روز قیامت
شود ایشان را جامهای خوب بپوشانند و خوشبو گردانند و هدیه به پدران ایشان میدهند پس ایشان با پادشاهان با
پدران در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و ابن بابویه در بعضی از کتب معتبره از حضرت

باقر علیه السلام

باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج به بستان اعظم رسید دید جماعتی را [illegible] گرد
گفت کیست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است
که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون پستان از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم
برمیخیزد و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت امیرالمومنین علیه السلام سوال
کرد حضرت فرمود او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده
است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر طفلی که [illegible]
میکند طعم همه میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن [illegible] مخفی نماند که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه میدهند و بعضی را بابراهیم و ساره
و اول بحضرت فاطمه میدهند و آنحضرت بایشان میدهد و اما اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدران اند و با ایشان در جهنم خواهند بود
و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند
اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند که داخل
میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته اند که داخل
بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه
رحمهم الله تعالی و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد است که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف میکند و بحسب آن تکلیف ایشان را
ثواب و عقاب خواهد کرد و بنده موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانچه ابن بابویه در خصال بسند صحیح
علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج
کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق
مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد و مجنون
خواهند بود و کسی که در اوائل بعثت نفهمند و بسوی او حجت تمام نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و مستضعف باشد
و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ [illegible] پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بسوی ایشان مبعوث
میگرداند و آتشی از برای ایشان بر می افروزد و پیغمبر میگوید که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل شوید در آتش پس هر که داخل
شود برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح از زراره
روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی که [illegible] باشد و نفهمد و دیگری که در فترت میان
دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگویند که بر ایشان حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان
حجت تمام میکند بسبب ملکی که بسوی ایشان مبعوث سازد آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند کالصحیح از هشام روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد
و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برد و سلام
خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید که من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت
کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن
آتش بیندازند پس هر که را خدا دانسته است که از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد و برد و سلام
خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است ابا میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند
ایشان میگویند پروردگارا امر میکنی که ما را به آتش برند و قلم بر ما جاری نشده است خدا میفرماید که من شما را
امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبران بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کنند [illegible]

در توحید روایت کرده است از وی عباس از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا فوت میکند
خدا خلق را یا نه؟ حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز
قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب ابلیس بیرون آید از جای خود سیاه
و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا امر فرماید که دمی بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمانها پاره پاره میشود و نور
ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدهها [illegible] و زنان حامله فرزندان [illegible] و اطفال پیر میشوند
از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر کند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس اگر در علم خدا گذشته است
که او سعادتمند است خود را در آن اندازد و برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم علیه السلام شد و هر که در علم الهی گذشته است
که او شقی خواهد بود ابا کند و خود را در آتش نیندازد پس حق تعالی امر کند آتش را که او را برباید زیرا که ترک امر خدا کرده و امتناع کرده
از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل [illegible] ابن
بابویه رحمه الله نیز گفته است که جمعی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و گفته اند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته شده
که دار جزای مومنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد
بود [illegible] که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی
علیه الرحمه در کتاب [illegible] روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا
که بعضی از کودکان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت خدا ترا فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق پیغمبر را و امام بعد از
او از روی عقیده محبت است الله بر دعوای امامت میکند پس هر که در ایشان [illegible] داخل بهشت میشود و صاحب تاویل [illegible]
[illegible] باهره از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف
علیهم ولدان مخلدون یعنی بگردند بر دور ایشان پسران که گوشواره در گوش با همیشه [illegible] و منقول که حضرت فرمود که پسران
اهل دنیا اند که حسنات نداشته که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران
اهل بهشت کرده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود که خدمتکاران اهل بهشت اند
بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت
کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چه میشود حال اطفال
که پیش از بلوغ میمیرند فرمود سؤال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند
کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا ارجاع [illegible] اهل این
باب این است که مجمل میدانست که در دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم
نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد
و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس بتکلیف دیگر ایشان را
خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها
را ذکر کردیم و محی الدین اعرابی نیز از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است چنانکه بجا علوم [illegible] که در کتاب فتوحات
دیده ام یا ایشان در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرد و در جای دیگر در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران
اهل بهشت خواهند بود و بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است
علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که او تعالی عادل است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم
و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند [illegible]

بود که تو اتباع باشیان بلکه ملحق خواهند بود و از آن جمله ملائکه علیهم السلام دفت میکند از مخصوصات مجموع باشیان و الله یعلم
در بیان میزان است و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدد
وارد شده است در سوره اعراف میفرماید و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای اعمال او پس ایشان
ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره
مومنان نیز نزدیک باین مضمون را فرموده است و در باب کافران گفته در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان
در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی بهیچ ظلم و اگر
باشد [illegible] سنگینی حبه باشد از خردل آنرا آوریم میزان عمل او و کافی هستیم از برای حساب کردن در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین
فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمین
عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوی نصب می نماید که دو پله دارد و کفه عظیم اعمال عباد را
در آن میسنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که
اعمال عرضند و نیز حسیت و قابل وزن نیستند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنا بر این باید
حق تعالی صحیفها را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانیه و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای
تاریک سیاه و آنها را بانکه گرفته وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قابل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقایق میشود
چنانچه هم صورت در عالم رؤیا بصورت آب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل دور است و با معادی که اهل اسلام قایل اند
موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و اختلاف نشاءه قایل نیستند و با اینحال قول بانقلاب حقایق سفسطه است
و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن انواع اعمال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور
و معین گردد بی مذهب کسی که قایل است که معاد در عالم مثال و خیال و ابدان مثالیه قایل باشد و ایضا خلاف است در تقدیر
حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس را
یک ترازو است یا بحسب عقاید و اعمال و اخلاق و انواع و افعال ترازوهای متعدد است و تفصیل خصوص این تدقیق معلوم نیست
ایمان اجمالی در این ابواب کافیست و بعضی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند بانکه کنایه از عدل است و موازنه میان عقاید
ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن در ترازو نیست
و اگر اعتقاد ندارد بان کشیدن نکاه باور نمیکند و نمیتواند گفت که خود چیزی چند را آورده و کشیدند و این رجحان را اظهار کرده
که این بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیق
سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال جسم نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است
بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز را بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان حضرت فرمود
که مراد عدالت است پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر کس سنگین شود ترازوی او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه
بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسید از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال
است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی دارد که حشویه فهمیده اند که
در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر پله از دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنها بگذارند زیرا که اعمال عرض چند

و از حسن را وزن میتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه تفضیل باشد از اعمال خیر بسیار
باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد قدرش کم باشد و صاحبش مستحق ثواب جزیل نباشد
باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل
میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن بر سبیل عدل و صواب و در بعضی روایات میگویند فلان ثقل در میزان فلان است و مراد آنست
که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را باعمالش بازدارند و هر که را حساب کنند از
شبهات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او در گذرد و نجات یابد و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد
ایشان رستگاران اند و هر که سبک باشد موازینش یعنی طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکاران جاوید خواهند
در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید
که این وجوه بعید است ... از ظواهر آیات برداشتن مشکل است و چون روایات در این باب مستفیض است
[illegible] میزان اعتقاد کرد [illegible] مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در [illegible]
و اخبار و احادیث در آنها بسیار است و ایمان در آنها مجملا واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب
است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء الحساب و شدت حساب
و فرموده است بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی
ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را
[illegible] و در روایت دیگر وارد شده [illegible] از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خدا مشغول نمیکند
احدی را از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیکند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمه الله
عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که [illegible] بعضی را خود متوجه میشود و حساب بعضی را
پس انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی
گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و اوصیا بر [illegible] و ائمه گواهانند بر مردم چنانکه حق تعالی
فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است چگونه خواهد بود
حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین
علیه السلام است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق حساب نیست
برو و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین
سؤال کرده شود و اما غیر دین پس سؤال از آن کرده نمیشود مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه
انس و لا جان یعنی پس [illegible] سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعیان ائمه علیهم السلام و نه غیر ایشان
همچنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب کنند او معذب است اگر چه طول ایستادن [illegible]
قیامت باشد و نجات از عذاب جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین
و آخرین بجمل حساب اعمال ایشان بیک خطاب و هر که میشنود که بر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری نمیشنود و گمان میکند
که او مخاطب است و بس [illegible] مشغول نمیکند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار
یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کسی نامه او را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته
شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند
و باو میگوید بخوان نامه خود را بس است نفس تو امروز از برای حساب تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند

الحسنه بالرحمة

د رستند و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آنکه
خداوندی که همه چیز را بسخن آورده است و حق کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که از برای اهل شرک
نصب میزانی نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشان را فوج فوج بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام
میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که روز قیامت قدم بنده
از پیش حق تعالی از جای حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از چهار خصلت از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانی او که در چه چیز
کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده است و در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب بازدارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد
در دنیا و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی
که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم
و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدری که میدانستی که مرا کافیست مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید
بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را
پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا
میبخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرا گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت
ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که روزی حضرت
حضرت باقر علیه السلام آمده گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از خلق مطلع نشده
است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا
بنده مؤمن خود را حساب کند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و چهار زانو بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی
و بعضی از گناهان او را از او مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او گردد پس گوید به سیئات او که حسنات شوید
یعنی قول حق تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان را بدل میکند خدا گناهان ایشان را
بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و روایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را در روز قیامت
حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را
بر او میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی بکاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید
آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت ببرند
و تاویل این آیه را این میداند و فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او بی حساب
بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ
طوسی و راوندی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمحمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که
عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی
میفرماید که ای بندگان من ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا حسنه
و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند
ایشان را با آن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو است و زیاده بر آن
جزای حسنی بهشت است و زیاده دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا او را
برادری هست بر هر گناهی که کسب کرده است آنرا یاد او بحسبی که تغییر کرده است از ایشان و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

در گناهکاران از شیعیان است اینس
و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله

مشغول است که [illegible] قیامت نزد حق تعالی پس می‌فرماید که معاقبه کشید بیان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای
خدا [illegible] حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا با او بخشید و معاقبه کشید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد [illegible] حق تعالی شر را بخیر
بر طرف می‌کند و او را داخل بهشت می‌گرداند و اگر خیرش زیاده کند حق تعالی [illegible]
[illegible]
تفضل می‌کند [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible] این آیه را خواندند [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] کتاب خدا پس اهل بیت من [illegible]
پس خدا سؤال می‌کند [illegible] روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود [illegible] سؤال می‌کنند [illegible] شنیده است و چشم
[illegible]
[illegible]
علیه السلام فرمود [illegible] گفت [illegible] ثم لتسألن یومئذ عن النعیم [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]

البته

والبته است که [illegible]
[illegible]

عن ... توری بسیار ... و فرموده است که پس ما البته سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده
و البته سوال خواهیم کرد از فرستادگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزی که برانگیزیم از
هر امتی گواهی بر ایشان از انفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان ... و فرموده است که تا بوده باشد
رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است ... روزی که گواهی دهد
بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند ...
... در آیات بسیار وارد شده است ... مشغول است در تفسیر قول حق تعالی ...
اجابت شما کردند ... ایشان در جواب میگویند لا علم لنا ...
علی بن ابراهیم ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ...

[illegible]

پس خدا را حجت کامل بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید
پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس غالب میشود بر او و تمام میشود حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی از شما [illegible] شیعه [illegible] میباشد خدا [illegible]
او را از همسایگان او پس ایشان میگویند که آیا فلان مرد در میان شما بود آیا شنیدید او را [illegible] آیا صدای گریه او را [illegible]
[illegible] حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفها منتشر شود
علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
روز قیامت شود هر کس نامه او را به دست او دهند و گویند بخوان پس حق تعالی بیاد او آورد هرچه کرده است او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم
برداشتن و غیر اینها را چنان که گویا همان ساعت کرده است پس میگویند ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را
مگر آنکه احصا کرده است آن را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم
و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه چون بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای
ایشان آنچه میکردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشان است
این آیه [illegible] شده است در حق جماعتی [illegible] که [illegible] گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشتند
اعمال ایشان را حضرت فرمود پس [illegible] گواهی میدهند [illegible] شهادت میدهند از برای تو و گواهی
[illegible] روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشان را [illegible]
[illegible] از برای [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] سخن [illegible] گواهی میدهند [illegible]
که خدا [illegible] کرده است [illegible] گواهی میدهند
[illegible] شهادت میدهند [illegible] شده است [illegible] پس حق تعالی
زبان ایشان را گویا [illegible] گواهی [illegible] که گویا کرد ما را آن خدائی که [illegible] چیز را
گویا کرده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید [illegible] که [illegible] گواهی دهد
بر شما گوشهای شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی
بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که [illegible] گواهی میدهند [illegible] سزاوار [illegible]
عذاب [illegible] و عیاشی روایت کرده است که [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] روز قیامت [illegible] کسی که [illegible]
[illegible] در جای دیگر میفرماید [illegible] که ما مشرک نبودیم [illegible] میشود [illegible]
از ایشان بعضی [illegible] بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر [illegible] اهل جهنم [illegible] و در جای دیگر میفرماید مهر
بر دهنهای ایشان میزنیم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند [illegible] حضرت فرمود که اینها [illegible]
هست که [illegible] یکدیگر [illegible] در مواطن متعدده روز قیامت است که [illegible] هزار سال است [illegible]
جمع [illegible] ایشان را [illegible] یکدیگر را [illegible] استغفار [illegible] بعضی از ایشان از بعضی [illegible] ظاهر
شده است از ایشان [illegible] و اتباع ایشان و معاونت کرده اند [illegible] و تقوی [illegible] در دنیا
و لعنت میکنند [illegible] یکدیگر را و آن جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان [illegible] در دنیا و [illegible]
کرده اند [illegible] ایشان [illegible] لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند [illegible]

بگریزند

بگریزند چنانچه فرموده است که روزی که بگریزد آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود [illegible] در دنیا [illegible]
پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند [illegible] اهل دنیا [illegible] جمیع خلایق [illegible]
[illegible] پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را
سخن گفتن [illegible] میگوید [illegible] پس [illegible] دهانهای ایشان
[illegible] دستها و پاها و پوستهای ایشان [illegible] پس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پوستها و دستها و پاها [illegible] که گویا کرد ما را [illegible]
که [illegible] پس جمع میشوند در موطنی [illegible] جمیع خلایق [illegible] در آنجا [illegible] کسی
[illegible] خداوند رحمن [illegible] چنانچه فرموده است [illegible]
[illegible] من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله گواه خواهند بود بر شهدا
و شهدا [illegible] و جمع میشوند در موطنی دیگر [illegible] حق تعالی حق مظلوم را از ظالم بگیرد و این [illegible]
[illegible] است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کسی بحال خود [illegible]
[illegible] از خدا [illegible] و در علل الشرایع روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] در یک موضع [illegible] در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع [illegible] گواهی میدهند
برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح کند حق تعالی او را دوست دارد [illegible]
[illegible] گناهان او را در دنیا و آخرت [illegible] فرمود [illegible] فراموش میکنند از نوشتن
[illegible] که بر او موکل اند آنچه از برای او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را
و وحی میکند بسوی بقعه‌های زمین که [illegible] بر او آنچه کرده است بر شما از گناهان پس چون ملاقات [illegible]
[illegible] که بر او [illegible] گواهی دهد [illegible] احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد
و شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت [illegible]
و ابن بابویه از آن حضرت روایت کرده است که ائمه گواهانند بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم [illegible]
شیعیان و ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روزی که [illegible]
[illegible] ای فرزند آدم من روزی نوم و بر تو گواهم [illegible] سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی دهم از برای تو در روز قیامت
[illegible] از این مرا نخواهی دید [illegible] و ایضا از آن حضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت [illegible]
[illegible] که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت کنید [illegible]
امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عزوجل امر کرده است
[illegible] از برای [illegible] [illegible] همچنین [illegible] کرده است
[illegible] از برای ایشان [illegible] و ملائکه چند بر هر یک از ایشان موکل کرده است
که حفظ [illegible] آنچه از او صادر میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعه‌های زمین که [illegible]
[illegible] طاعت و معصیت میکند گواه میباشند از برای او و بر او و شبها و روزها گواه میباشند [illegible] از برای او چه بسیار کسی
[illegible] قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها [illegible]
[illegible] روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را [illegible] در یک صعید جمع میکند [illegible]
همه [illegible] میکنند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند

از برای او حفظ و جوارح او و شبهای ... حسین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس ... او کرده
بعد وقتند [illegible] و کسی که عمل ... کرده باشد ایشانهم برای او گواهی میدهند [illegible] شفاعت ... پس عمل کنید از برای ... [illegible]
و ... توشه ... بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه
و اعمال صالحه کردن در ایشانها و گواهی دادن ایشانها را از برای او بیان فرموده و حسین بن سعید ... سعید در کتاب زهد از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد
و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من
کرده ام چون خداوند کریم فرماید که آمرزیدم او را از برای تو و بدل کردم او را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه
نداشته است و اینست قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهد
کرد او را حساب آسانی و برگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته
اهل او شد در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه
در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه
او را از پشت سر او میدهند پس زود باشد که بخواند وای بر او و داخل آتش افروخته جهنم خواهد گردید براستی که او در اهل خود شاد
بود ... دنیا ... برنخواهد گشت و این شاد ... دستهای ... منافقان را در گردن
... ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند ... [illegible]
... [illegible] ... در بهشت ... دست چپ
... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
است و بعضی گفته اند ... [illegible] ...
... [illegible] ... در حقیقت و کیفیت ایشانها ... [illegible]
بیان ... [illegible] ... و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل اصل [illegible] ایمان ... [illegible]
و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم ... احادیث ... [illegible]
از ایشانها ... از ضروریات دین اند ایمان به ایشانها و محبت ... حوض کوثر و شفاعت ... [illegible]
در این رساله ایراد ... [illegible] ... در کتاب حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه ... ابن ابراهیم ...
... بسندهای صحیح معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود ... [illegible]
... از برای من وسیله ... [illegible] ... درجه ... در بهشت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شهیدان و صدیقان ...
خوشحال کسی که این درجه ... پیغمبران و صدیقان و شهدا ... [illegible]
صلی الله علیه و آله ... پس حضرت رسول فرمود ... [illegible] ... کرامت بر سر

بلی

اهانت ... [illegible] ... بعضی
گفته اند ... [illegible] ...
... بعضی گفته اند ... [illegible]
... [illegible]

هشتم علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible] ... باشد و لوای حمد است در آن ... نوشته باشند
لا اله الا الله محمد رسول الله ... هم الفائزون ... پس چون ... پیغمبران گویند گویا ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... من آیه چون ... درجات ... [illegible]
و علی من ... [illegible] ... جمیع پیغمبران و مؤمنان ... [illegible] ... خوشحال ... [illegible]
... [illegible] ... از جانب حق تعالی ... پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من محمد است و این ولی
من است علی بن ابیطالب خوشحال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد ... [illegible] ... حضرت
رسول فرمود ... [illegible] ... قیامت ... [illegible]
... [illegible] ... در مقام ... [illegible]
... [illegible] ... رضوان خازن بهشت دیگر
مالک خازن جهنم پس رضوان نزد من آید و سلام کند بر من و گوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک
خوشبوی خوش ... [illegible] ... پروردگار ... رضوان خازن بهشتم ... پروردگار من ... کلیدهای
بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر ... [illegible] ... قبول کردم ... [illegible]
... [illegible] ... علی بن ابیطالب پس رضوان کلید را ... [illegible] ... مالک خازن جهنم ... [illegible] ... سلام
علیک یا حبیب الله ... [illegible] ... مالک خازن جهنم ... [illegible]
کرده است ... پروردگار ... کلیدهای جهنم ... [illegible] ... قبول کردم ... [illegible]
کرده است ... [illegible] ... علی بن ابیطالب پس مالک کلیدها را ... [illegible]
... [illegible] ... جهنم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... دوست ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... بهشت و دوزخ است ... [illegible]
... [illegible] ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ... محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... از جانب راست عرش بازدارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را ... [illegible]
چپ عرش بازدارند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ... [illegible] ... از جانب راست حضرت رسول
بازدارند پس حضرت اسمعیل علیه السلام را ... [illegible] ... در جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازدارند
پس حضرت امام حسن علیه السلام را ... [illegible] ... از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازدارند پس
حضرت امام حسین صلوات الله علیه ... [illegible] ... از جانب راست حضرت امام حسن علیه السلام بازدارند و بعد
سایر ائمه علیهم السلام را ... [illegible] ... از جانب راست یکدیگر بازدارند پس شیعیان ایشان را ... [illegible]
... [illegible] ... پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را ... [illegible] ... و شیعیان او ... [illegible]
... [illegible] ... از جانب رب العزت ... [illegible]
علیه السلام است ... برادر تو ... علی بن ابیطالب است ... [illegible] ... حسن و حسین
... [illegible] ... حسین ... [illegible]

داخل شده و جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیه السلام را امام بر دو وجوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو هر کسی که محبت و دوستی او
و دوست بدارد و امامان از ذریت او اوست همه فاخران و رستگاران هستند پس امر کننده که همه را بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است
که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در بعضی از روایات از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی بایستد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را خواهد
و از جانب چپ او ملکی بایستد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را خواهد و عیاشی روایت کرده است
که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب
بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که از شیعیان او باشد [illegible] چند
خدا اهل شما را [illegible] و دوستان علی بن ابی طالب امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما [illegible]
هر [illegible] کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که این آیه نازل شده است با محمد
یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است در سوره عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند
ترا پروردگار تو در مقام محمود که همه کس او را ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده و چون روز قیامت شود
از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست
من بدهد و گوید این مقام محمود است که ترا خدا وعده کرده است پس علی را بطلبم [illegible] و از من پست تر بایستد و لوای
حمد بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمودی است که خدا ترا وعده داده
پس من کلیدهای را به علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و کلیدهای جهنم را بیاورد و بدست من بدهد و گوید
که این مقام محمودی است که خدا ترا وعده داده بود و اهل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت
خود را در جهنم پس آنها را در [illegible] علی بن ابی طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم بیشتر از [illegible] زیاده از اطاعت
زن [illegible] باشد شوهر [illegible] است معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بینداز یا محمد و یا علی دشمنان خود را در جهنم
پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس
ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا
کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر
حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حور بر دور او روند چون به
قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بر سر ایستاده باشد پس حضرت امام حسن گوید که این کیست
گویند این برادر تو حسن است پدر تو را شهید کردند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب
من از برای این بتو نمودم آنچه است بر تو نسبت بکرامت ذکر کرده اند برای که ذخیره کرده نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم
از محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول
شوم بحساب خلق و روایت معنی قول حق تعالی کرده حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون
غمگین ایشان را نمیکند هول اکبر و ترس بزرگ روز قیامت و ایشان در آنچه ... روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شعبه است که هر شعله

خواهش او را و غسل ایشان میسر خواهند بود و این بروایه و عیون چند از رضا از آبای طاهرین علیهم السلام

از آن بزرگتر

اگر آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در امالی روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت
بلی از برای آنکه تو علم دار منی خواهی بود در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا میبینم که داخل بهشت
شوی و علم من در دست تو باشد و عیاشی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد
و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت است و علی برپا دارنده حجت است
عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند
اطاعت من کند پس حضرت پیغمبر فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه وسیع تر
از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن
علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است
و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی بعلی عطا
کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر این نبود
که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صورت او صدا دادی و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد
و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند آن را پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم همه مردم را با امام ایشان یا بنام
ایشان میخوانند رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش طلبند پس هر که
از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند
و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آخرت آنها که ابتاع ائمه ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری جویند
و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید جلیل و ابن بابویه رحمة الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر رضی
الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت
اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون دست او بگیرم رویش سیاه شود
و پایهایش بلرزد و چشمش مضطرب گردد و هر کس که با او شریک باشد حال او چنین شود پس گویم چگونه خلافت کردید
در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند اکبر را که بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر
که اهل بیت پیغمبر او بود ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم بروید ... بسوی آن جانب چپ پس ایشان را برند تشنه لب و جگر
بلب تشنه ... رایت ... سیاه ... پس وارد شود بر من فرعون امت من یعنی
عمر ... ایشان از ... گفت ... کرده اند ... که ده اند
و حق وصی ... غصب ... و ظلم و عداوت ایشان
از برای حق ... پس ایشان را ... سیاه شود و ... آمده و ... او
شوند پس از ایشان بپرسم که چه کردید با ثقلین که میان شما گذاشتم بعد از من گویند اکبر را تکذیب کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگ کردیم و ایشان را کشتیم
پس گویم شما نیز بجانب شمال ... پس ایشان تشنه و ... بر گردند و ...
پس رایت فلان بیاید که ... و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد احوال ایشان و سوال و جواب ایشان ... باشد
که گذشت پس رایت ... بیاید ... و ... از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود
بر من امیر مؤمنان و قاید روسفیدان و دست ... و چون برخیزم و دست او را بگیرم او و اصحابش سفید و نورانی شوند ایشان

وآن لوا ... است و او ... از برای ... از پیغمبران ... دردنیا ... و در دوام و خصال ...

پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال
کردیم پس گویم بیائید و سیراب شوید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از
ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و مقداد گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده و حق تعالی فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما عطا کردیم ترا کوثر
و مفسران خلاف کرده اند در تفسیر کوثر بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور
میان مفسران آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و علماء
عامه از ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست
فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه هاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن مرغان
[illegible] سبز [illegible] که گردنهای ایشان مانند گردنهای شتران [illegible] گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکوست آن مرغان فرمود
[illegible] از آنها [illegible] یا رسول الله فرمود که هرکه از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد بخشنودی
خدا فائز [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم [illegible]
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا بر آن نهر خیر بسیار آن حوض کوثر است
وارد میشوند بر آن امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستاره های آسمان است پس جماعتی از ایشان را از پیش من
برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم [illegible]
کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارت المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز
قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را [illegible] برهنه و عریان [illegible] پس باز دارد ایشان را در راه محشر تا عرق
[illegible] کنند و نفسهای ایشان تنگ شود [illegible] چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن
پس نشنوی مگر صدای [illegible] پس منادی ندا کند از پیش عرش خدا که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند
که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود به حوضی که طول
[illegible] باشد پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت
دهند که بگذرند بعضی را [illegible] که آب بیاشامند [illegible] چون حضرت [illegible] دوستان [illegible]
ایشان [illegible] پس حق تعالی [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] اهل جهنم [illegible]
که بر حوض کوثر [illegible] پس حق تعالی [illegible] ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان [illegible]
[illegible] بر حوض کوثر [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار [illegible] در آن روز [illegible]
[illegible] پس مردی [illegible] از دوستان ما باشد و در صف ما داخل شود [illegible] بر حوض وارد
شود و شیخ ابن شاذان [illegible] از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال کرد از کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر از عسل و نرم تر از
مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبوست و پایه های آن
در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی امیرالمؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی این نهر از من است از تو و از دوستان تو

بعضی گفته اند که نبوت و کتاب است [illegible] گفته اند
[illegible] است و بعضی گفته اند کثرت
اصحاب و [illegible] است

[illegible]

عبد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که جاری
آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است سنگریزه اش از مروارید و یاقوت
است و زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از همه دنیا و این است قول حق تعالی انا اعطیناک
الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان
بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که
یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا
دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد نجات یابد
شر و از اهوال روز قیامت پس ولایت کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب بدرستی که او
حوض منست و دور کند از آن دشمنان خود را و آب دهد دوستان خود را هر که را آب نداد تشنه خواهد بود و هرگز سیراب
نخواهد شد و هر که را شربتی از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس
کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای
اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس بکشید و سبقت نمائید برکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم
از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز بعد از آن
تشنه نشود و حوض ما مملوست و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین [illegible]
[illegible] است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور کنم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان ما
[illegible] وارد شوند بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابوایوب انصاری روایت کرده است که وارد نشود
بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و بیحیا باشند جانهای ایشان
و انقیاد کننده گان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابیطالب است آنها که آنچه باید بایشان داد بدهند و آنچه باید از ایشان
گرفت بدهند [illegible] از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه غریب را دور کند صاحب شتر شتر غریب را از میان
شترهای خود و ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه
من رفته باشند بهترین اصحاب پیغمبران و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من و در مادر
مؤمنان اند و امت من بهترین امتهایند و امت من [illegible] پیغمبران اند و من [illegible] در روز قیامت و مرا حوضی است که عرض آن ما بین بصری
شام و صنعا یمن است و در آن ابریقها است بعدد ستاره های آسمان و خلیفه من بر حوض من در آنروز خلیفه من است در دنیا گفتند
کیست یا رسول الله گفت امام المسلمین و امیرالمؤمنین است و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابیطالب او آب میدهد
از آن حوض آب بدوستان خود و دشمنان خود را از آن دور میکند چنانکه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود هر که علی را دوست
دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود و فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن علی را
دارد در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من برانند و از جانب چپ بسوی جهنم برند
و حافظ ابونعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا
کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز

هرگز تشنه نمیشود و هرکه از آن در بشوید هرگز ژولیده نمیشود و غبار [illegible] از آن کسی که میان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هرکه از شیعیان او نیست از آن دور کنند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین
مضمون را روایت کرده است و این قول در کلام از زیاده نیست معتبر از [illegible] روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که کسی که دل او درد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که همیشه در دل او میماند تا در حوض
کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرحناک میگردد به دوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نخواهد از
آنجا بیرون رود ای مسمع هرکه از آن یکشربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است
و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است
و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن
قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن می آشامد هر روز او را هر بوی خوشی میآید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا
در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیزی دیگر نخواهم ای [illegible] تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشود هر دیده که بر ما
بگرید البته خوشی او را و شاد گردد به نظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را [illegible] رحمت [illegible] از آن
میرود و [illegible] خواهد بود و در کوثر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] در دست او عصائی خواهد
بود از چوب درخت عوسج و در روایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی از ایشان گوید
من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر و عمر و عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او
گوید امامی که بگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال
کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا
تشنگی ترا زیاده کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمیتوانند آمد
فرمود برای آنکه او ورع نموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون اهل بیت نزد او مذکور میشدند [illegible]
ترک مینمود و چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما او از برای محبت ما نمینمود و نه از برای خواهشی
که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت و مشغول بودن بدین داری خود و از برای آنچه مشغول گردانیده
نفس خود را بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت
دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض می‌آید و مردم رد میکرد و در این باب
احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم در شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و منفردان در دین اسلام است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امت خود حاصل است [illegible] خواهد بود و خلافی که هست در آن
که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنان که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب
از گناهکاران است نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله
اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب بود و اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند که چنانکه
بر خدا واجبست که وفا کند بوعده خود بدادن ثواب واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن
فایده ندارد و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه میباشد هرچند از اهل
کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه حضرت فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
برحقست و حضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت
خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت

زیاده از ستارهای آسمان است
و بوی خوشی آن از هزار ساله راه
احساس میشود و قدحهای آن [illegible]

خودرا

خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در [illegible] روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد
و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود
که بدرستی شفاعت من از برای اهل کبایر از امت من است اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت من باشند راوی گفت
بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عزوجل ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا
دین او را پسندیده باشد و در [illegible] البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او بوده اند
و از برای ائمه اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و [illegible]
آنچه مذکور شد آیات و احادیث [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت
و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول
خواهد شد و کمتر از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده
و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و [illegible] ایشان و منافقان و خلفای ایشان است [illegible] فرموده
است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمان است و بعضی
گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان
چنانچه در احادیث وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیت است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند [illegible]
المتقین مذکور کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و قول بت پرستان که میگفتند که
عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت
فاطمه گفت برسول خدا صلوات الله علیه که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد
در بهشت و در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر آنجا ترا
نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض که در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده
باشم و گویم پروردگارا امت مرا بسلامت بگذران گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که گویم خداوندا امت مرا
گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد
و سماعة بن مهران بسند موثق روایت کرده است [illegible] سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق [illegible] بدهانهای ایشان برسد [illegible]
شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم نزد حضرت آدم علیه السلام که از برای ما شفاعت کند پس بیایند نزد آدم و گویند
شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه ایست و در روز شفاعت ندارم بروید نزد حضرت نوح علیه السلام چون
نزد حضرت نوح آیند او ایشان را نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا حضرت عیسی علیه السلام او ایشان را گوید
بروید نزد محمد صلی الله علیه و آله پس جمیع الانبیا چون نزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو کند
رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه از جانب حق تعالی ندا برسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول کنم و آنچه
خواهی طلب کن عطا کنم و اینست معنی قول حق تعالی که فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و ثواب الاعمال از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی
ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس [illegible]

آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند
باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند
پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما گویند ماییم علویون ذریت
محمد رسول الله ماییم اولاد علی ولی الله ماییم مخصوصان بکرامت خدا ماییم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق جل و علا بایشان رسد
که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان را قبول کنند و در علل
الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما
ملحق میگردید در روز قیامت بما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد [illegible] از شما
نیست که آنکه از برای او [illegible] جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را بهشت میکند
و دشمنان خود را در جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که [illegible] از شیعیان ما
[illegible] قبر او شفاعت [illegible] از حضرت [illegible]
کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد [illegible] دشمنان ما [illegible]
گنه کوید [illegible] فرموده است که مضمون [illegible] پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان
پس [illegible] بازگشتی بدنیا [illegible] از مومنان [illegible] روایت کرده است که ابو [illegible] خدمت حضرت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای [illegible] مردم [illegible] شفاعت محمد [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قیامت را [illegible] شفاعت محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
کسی [illegible] جهنم شده [illegible] از اولین و آخرین [illegible]
صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی
خواهد بود در [illegible] و مومنی را [illegible] که شفاعت کند [illegible] شفاعت میکند حتی
از برای خادم خود [illegible] پروردگارا [illegible] خدمت بر من [illegible] و ابن بابویه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد و یکی از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یکی
در شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته من نزد صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سلامت دار
شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا محبت و ولایت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش برسد
که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کنند از شیعیان من و کسی که
من را [illegible] باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد [illegible]
[illegible] خود و دیگران [illegible]
[illegible] از [illegible] اهل بیت [illegible] روایت کرده است که مومنی از شما [illegible]
داشته است در دنیا [illegible] بجهنم [illegible]
ترا [illegible] امروز [illegible] پس مومن گوید [illegible]
پس خدا امر کند ملک را که [illegible] آن مومن را [illegible] کند [illegible] از آنحضرت روایت کرده است
که مومن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود [illegible] ناصبی باشد [illegible] پیغمبران مرسل شفاعت کنند
از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول [illegible] و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که چون روز قیامت شود [illegible]

را بیاورند

را بیاورند چون نزدیک [illegible] باز دارند [illegible] گویند برو بسوی بهشت و جابر گوید بایست و شفاعت کن مردم [illegible]
کردی و بروایت دیگر جابر را بگویند که [illegible] تو مقصور بر خوردن بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که
بهر ایستند کن [illegible] بسبب آنکه از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و بر بسوی بهشت و فرات
بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر بر پدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم
حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه صلوات الله علیها که هرگاه و شیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت
فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا
و رسل علیهم السلام منبرها از نور [illegible] پس از برای او منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب
علیه السلام منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه
بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها
از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری
از نور پس نصب کنند [illegible] ایشان گویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از احدی از اولاد انبیا و مرسلین
مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم
دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر
امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند که ما بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی
فرماید که ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها را
بزیر اندازید و دیده های خود را بپوشید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه [illegible] از ناقه های بهشت که دو پهلوی آن
بسته و مهارش از مروارید باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت
و بر آن سوار شود و حق تعالی صدهزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صدهزار ملک بفرستد که از جانب چپ
او بروند و صدهزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد
التفات بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من التفات چیست گوید پروردگارا میخواهم قدر من
در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او
محبت تو و محبت ذریت تو بوده باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند
ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز چنین از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند
پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی در دل ایشان افکند که رو بعقب کنند چون چنین کنند حق جل و علا فرماید
که ای دوستان من بسبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند
پروردگارا میخواهیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید
هر که شما را دوست داده از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه
یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی از شما رد کرده باشد از برای آنحضرت دست
او را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت فرمود والله که باقی نماند در محشر بغیر کسی که شک کننده یا کافر یا منافقی
پس چون میان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم
پس میگویند کاش ما بدنیا برگشتیم پس میبودیم از مومنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کنند هرگز
نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند هر آینه عود خواهند کرد بسوی اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و ایشان

از عبد الحمید واسطی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم که محرمات را حلال
می آورد حتی نماز را ترک میکند و بسیاری از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم
ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که ناصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است اما هر بنده که نزد او ذکر
شود اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ما ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او
صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول است اما از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای
همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس
حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت
میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکنند و احادیث شفاعت زیاده
از آنست که این مختصر رساله گنجایش ذکر عشری از عشر آنها داشته باشد فصل سیزدهم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات
دین که ایمان به آن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و کسی از آن گذرد داخل بهشت میشود و در روایات
معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مومنان خالص بر آن بسهولت
از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط
مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المومنین و خلفای ائمه معصومین از ذریت او است صلوات
الله علیهم و هر که از این صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه رحمه الله در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در
صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن ممر جمیع خلایق واقع میشود حق تعالی فرموده است و ان منکم الا وارده
کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست که آنکه وارد جهنم است بر پرودردگار تو حتم و لازم و وقف شده است و صراط
او وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند
در روز قیامت و حضرت رسول بعلی علیه السلام گفت یا علی چون قیامت شود من و تو و جبرئیل بر صراط بنشینیم و نگذرد بر صراط مگر
کسی که برائت بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المومنین
و ائمه ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت جسری است
که مردم بر او میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیر المومنین از جانب چپ آن و ندا از جانب
خدا بهر دو می آید که جمعی را بجهنم در افکنید و معاندین را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گذرند
مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی راه میروند و بعضی بر دست و پا میروند و بعضی آویخته اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی
بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد و جیء یومئذ
بجهنم یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت صادق رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند تفسیر این آیه را فرمود که روح الامین مرا
خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آن را صد هزار ملک در نهایت
غلظت و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدایش از آن بلند
شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی از آن بیرون آید
دیگر احاطه کند به نیکوکار و بدکردار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رب نفسی
نفسی یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای است خود دعا کنی پس صراط را
بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز

بش

باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم او در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس امانت و صله رحم
اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند از قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از آن عقبه نمیگذرند و از عهده آن بدر
آمده باید بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر نماز شان را ضایع کرده است از آنجا
بتحقیق که پروردگار تو بر سر راه است و در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بیک پا بند بر
بپای دیگر خود را نگاه میدارند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن
بفضل خود و سالم بدار و سلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که از رحمت خدا نجات
یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا اتمام میشود اعمال صالحات و نمو میکنند حسنات و حمد میکنم خدا را که نجات
داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای
بندگان خود را مولف گوید که بیشتر اینها بود که امانت در اموال باشد و عمل اکثر در عملهای دیگر باشد و اول احتمال الله باشد و ثانی
در حق ائمه است و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت آل محمد صلی الله علیه و آله و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت
ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و العقبه الاولی که اعظم عقبات است در اینجا مذکور شده است و اکثر از ائمه
اینها بوجهین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط با پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط است صراطی در دنیا
و صراطی در آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد بگذرد
بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش در صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو کنند در حق
ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مومنان
است بسوی بهشت که بعد و لنزش نکنند و بسوی جهنم و غیر آن و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت در تفسیر مرصاد راه
روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نگذرد و در خصال از طرق عامه از انس بن مالک
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة فرمود که بر بالای صراط عقبه ایست
بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خشک و مارها و عقربها راه میروند
و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دویم علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود و بعد
آن عقبه را بمشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ابن شهر آشوب از تفسیر مقاتل از ابن عباس و ضحاک و مجاهد روایت
کرده است در تفسیر آیه یوم لا یخزی الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را و الذین آمنوا معه یعنی عذاب
نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی بین ایدیهم
و بایمانهم یعنی روشنی میدهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان در پیش روی ایشان و از جانب
راست ایشان و ایشان از عقب آن میشتابند پس اهل بیت محمد و آل او بگذرند و گروهی بر صراط میگذرند مانند برق جهنده
پس دیگر مانند باد تند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند
اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مومنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم
لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام کن از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المومنین میگذرد در میان
الزمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد در میان هودجی از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند
برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود
و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد

واگر از این نجات یافت [illegible]
اقتحم برای [illegible]
[illegible]

واشده و بهشت قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را به درستی که ایشان سؤال کرده شده‌اند
بعضی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون
حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیده‌های خود را
تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده‌های خود را بر هم گذارند مگر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین
اولاد ایشان که محرم اویند پس چون داخل بهشت شود جامه او کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست او
باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه در کمک جامه زنید
هر رشته از رشته‌های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چسبید به تاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از
سه هزار فئام را چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند به برکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند به درستی
که در قیامت پنجاه موقف است و هر موقفی هزار سال از سالهای دنیا می‌ماند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار
آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در عقبات که در راه محشر است
آنست که هر عقبه اسم و نامی علی حده دارد از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه که برسد که مسمی باسم چیزیست که تقصیر در آن
واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا را در آن عقبه از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن
به عمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا به رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد به عقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه
به عقبه میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در جانب اسم آن تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون میرود
میرود به دار بقا پس حیاتی می‌یابد که هرگز مرگ در آن نمی‌باشد و سعادتی می‌یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمی‌باشد و ساکن
میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را به عقبه حبس کنند و طلب کنند
از او حقی را که تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی
میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم به خدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه آنها
ولایت است خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از
او اگر اتیان به آن کرده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم
انهم مسئولون و اسم عقبه دیگر مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید به عزت و جلال خود سوگند یاد میکنم
که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و به اسم هر فرضی
یا امری یا نهیی عقبه است که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند **فصل چهارم** در حقیقت و خلقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ را انکار کنند مانند ملاحده یا تأویل کنند آنها را مانند
فلاسفه شک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه‌اند اول اشراقیین که قایل‌اند به عالم مثال و ایشان گفته‌اند
مانند بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها مانند در این بدن جسمانی و نه آنکه آن
بهشت و دوزخ حسی چنداند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانی و عالم مجردات
مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و ثواب بدین معنی است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان
در عالم برزخ قایل شده‌اند جواب گوییم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده‌اند مستلزم انکار معاد جسمانی
نیست در حشر مستلزم رد آیات و اخبار صریحه جسمانیت دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قایل‌اند غیر این مثال
است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ به جسم ملحق میگردد

عالم

بجا برخواب احتمال میکنند و دوم مشائین اند که اکثر خلاف ایشان اند و آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور
قایل نمیشوند بلکه قایل‌اند که روح را ابتهاج است بعد از مفارقت بدن بکمالات و سعادت خود که در این نشأه تحصیل کرده‌اند و سعادت
و ثواب بهشت او همین است و آنها که جاهل‌اند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده‌اند در الم و حسرت‌اند از فقد این علوم و شقاوت
و عقاب جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در شهوات بدنی بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بودند ادراک آن
لذات و الم این کامل نمیکرده بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر مردم عوام بودند و چیزی از لذات و آلام روحانی
نمی‌شناختند ارباب کتب الهیه حکم نمودند به این لذات جسمانی و آلام بدنیه را ذکر کرده‌اند از برای ترغیب ایشان به طاعات و عبادات
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات و از سبیل استعاره و مجاز تعبیر از این لذات روحانیه بحور و قصور و شراب و انهار و اشجار
آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و جحیم و نار و اشباه آنها نموده‌اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین مراتب نموده
و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع
بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با قواعد شرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان
دارند در این زمان از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ظواهر شرعیات بر زبان جاری میکنند و در دل
خلاف آنها را قایل‌اند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و از قبیل استهزاء اظهار از اصول دین میکنند و چون با مسلمانان ملاقات میکنند
بخلوت میروند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده‌اند یرضونکم بافواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم
فاسقون و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده‌اند در این باب معذور نیستند زیرا که ایشان
که کسی که قایل باشد که از واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید که آنچه قدمش ثابت شود
عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک
را متصل یکدیگر دانند و خلا را در میان آنها قایل نباشند و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصریات را در افلاک
محال دانند و خلاصه امثال این عقاید باطله را قایل باشند چگونه از عهده میتوانند کرد به آنکه خدای تعالی فاعل مختار است و آنچه خواهد
کرد و عالم و آدم را حادث دانند و بحشر جسمانی و بآنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و انهار
و اشجار و آنکه آسمانها شق میشود و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند
از آسمان نازل میشوند بر زمین و بالا میروند و آنکه حضرت رسول به معراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام به آسمان رفته‌اند
و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن در مغرب و خسوف و کسوف
در غیر وقت معتاد و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرود آمدن طعامها و میوه‌ها و امثال اینها پس معلوم شد
که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا میشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب
حیل و تمویهات میدانند که در تمام عمر مدارشان بر این بوده که مردم را بتعلیمات جهل مرکب انداختند یا باطل را در لباس حق
بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب‌تر آنست که جمعی خود را از اهل شرع میشمارند
و اهتمام عظیم در طلب ایشان با آداب و مستحبات میکنند این کتاب ضلال را از روی اعتقاد و درس میگویند و کسی از ایشان
نشنیده‌اند که در مقام رد و انکار و رفع شبهات ایشان درآیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات
بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند
میکنند که از عمل الاعمی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ
آیات بسیار موجود اند یا در قیامت موجود خواهند شد و اکثر متکلمین با اعتقاد آنست که موجود اند بالفعل و در ابتدای خلق
عالم آنها را خلق کرده‌اند و قلیلی از معتزله قایل شده‌اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی

از امامیه باین مذهب مخالف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی رضی الله عنه داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال دارد مثل قرآن مجید در چند جا مثل اعدت للمتقین اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث صحیحه مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شده و جهنم را با آن حضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد دانسته اند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آن حضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب میکنند بآن مجرمان میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است که با آتش میسوزند گاه و حمیم را بحلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب آن داد و خوردم پس آن نطفه شد که در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و همگی صفات و اخلاق حوریه است انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنة المأوی و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نزد آنجاست و دلیل بر آنکه بهشت در آسمان است آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است فوربک لنحشرنهم والشیاطین ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا یعنی پس بحق پروردگار تو که البته حشر کنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر کنیم ایشان را بر دور جهنم بر زانوها درآمده و بعضی گفته اند دریا که محیط است بدنیا آتش خواهد شد چنانکه فرموده است و اذا البحار سجرت و فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی بگذاریم ظالمان را در آن بر زانو افتاده و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که در آمد یهودی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سوال چند کرد از جمله آنها پرسید که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست حضرت فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسید که سجین چیست فرمود صخره ایست در جهنم که موافق یکدیگر اند پرسید که طوبی کدام است فرمود که درختی است در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و از جهنمی هنوز نشنیده دیگر از آن حضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول را و سوال قبر را و خلق بهشت و دوزخ را و شفاعت را و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند بوحدانیت خدا و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مومن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمة الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نبیند مومن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند و بهتر آنچه دیده بوده و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر کنند و او اختیار آخرت میکند پس در آن وقت قبض روح او میکنند اما جنت آدم پس باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و اگر جنت خلد میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و بهشت

باید دانست

باید دانست که در جهت آنها اختلاف است و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی وصف کرده اند که اگر جمع شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و در جواب گفته اند که ما میگوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آنها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده اند که رسول پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشت که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست و در بعضی احادیث گفته اند که چون شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت اسفل باشد همچنین بهشت در فوق سماوات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفت پس در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر زمین هفتم پس صراط را بر روی جهنم کشیده اند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه ضرور نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیه نشود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر دارد و بآیات و اخبار اذعان نماید با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش زیرا که بهشت زیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و از لفظ للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را قبله کرده اند و ظاهر نیست زیرا چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانکه بعضی روایت کرده اند دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه بجهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و در این صورت مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش که سقف آنست و فوق زار عرش متصل خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیای ایشان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر کرسی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربع است و قوایم دارد و آنکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان امریست موهوم و تابع ممکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان آنها بهم رسد و در آن مکان تا هر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و اعتقاد این نحو از مفاسد معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کرسی که در آنست از قواعد و اصول فاسده حکما منتهی بر شبهات و اوهام است بر دارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود و با کثر تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والمآب

فصل دوم

در بیان معنی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمی باشد باجماع است و الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود و در بهشت چنانکه حق تعالی نفی توهم کرده بلند در قصر سابق و بعضی گفته اند که ایشان باین سبب بکر داده و همچنین در آیه دیگر فرموده است که منحصر شده در آن مرگ و مرگ اول مراد مرگی است که در دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای او حاصل است و در اخبار اگر از آن بیرون نمیروند و منزل یکان و بیکان است و در آن حیض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی باشد و هر کس بآنچه حق تعالی باو کرامت کرده راضی است و آرزوی مرتبه آنان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص نگردد و این

بعضی گفته اند که عرض اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه کنند که هر یک از این طبقه ها علیحده باشد مولف از اجزای لا یتجزی المعقول را مع

حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست مع

ایکه لبینکه بعضی گفته اند مرتبه در میان اهل بهشت ادنی ... بر ... اعلی مرتبه

و این منزلت و رتبت از آن ممکن است که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و الیقین چنانکه در دنیا
بعضی از مردم مطعومات [illegible] را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات حسب [illegible] ایشان را بمراتب عالیه [illegible] میکنند
ممکن است در آن نشأه نیز هر یک بمرتبه خود را اعتراف از مراتب دیگران داشته و با دارای خود مشعوف باشند و لهذا فرموده است و لهم فیها
ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهش نفس مختلف میباشد [illegible] اما در روایات معتبره وارد
شده است که اهل درجه سافل در درجه عالیه [illegible] و ایشان را بول و غایط و کثافت نمی‌باشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان
دفع میشود و زنان ایشان را نیز از بول و از سیلان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت
و بدی اخلاق که عادت زنان است منزه شده و ازواج مطهره را باین تعبیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست
و پیوسته مانند هوای [illegible] بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود را باین تعبیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع
و بول و قی و فحش و هذیان [illegible] و دشنام [illegible] و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را
باضعاف مضاعف [illegible] دارد و چون در وقت میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان
خوش لقا و مصاحبت حوران [illegible] خوشتر [illegible] و وصف مجلس بهشت [illegible] ایشان فرموده است که بر کرسیها
[illegible] از طلا مرصع بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده [illegible] غلامان و امردان
گوشوار در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع
بهم نرسانند و عقلشان زایل نگردد و میوها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مرواریدهای [illegible] تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن
شراب خوردن [illegible] سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیت که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر
کن بلطف و کرم پروردگار که با این [illegible] حقیر و بنده‌های [illegible] چه سلوک کرده و از برای رغبت ایشان
بطاعت [illegible] این نعمتها را [illegible] فرموده [illegible] لطف [illegible] و اسباب [illegible] و لذات
آفریده [illegible] در ایام [illegible] دنیا از بندگان ضعیف او [illegible] چه چیزها [illegible] در بهشت [illegible] از برای ایشان
[illegible] مرتبت [illegible] الملک [illegible] المغفور [illegible] بهشت اکثر [illegible] است زیرا
که اکثر از [illegible] در دنیا احتیاج [illegible] است و [illegible] آن اهل بهشت
را احتیاج [illegible] نیست و اگر خواهند [illegible] که نهرهای بهشت [illegible] کنند
[illegible] میشوند [illegible] در میان [illegible] ایشان [illegible] ابن بابویه رحمة الله علیه [illegible] و امالی
از عبد الله بن [illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] پرسیدم و در وصف
بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت
از یاقوت [illegible] و گلش مشک اذفر [illegible] و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن چند است
گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر [illegible] کوچکی است
و یک [illegible] است از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین
این دو مصراع پانصد سال راه است [illegible] و آن [illegible] دارد [illegible] خدا [illegible] اهل [illegible] گفتم آیا در سخن
[illegible] گفت با خداوند صاحب جلال و اکرام [illegible] و آب [illegible] از یاقوت زرد است [illegible]
بسیار کم است کسی که از این در داخل شود [illegible] داخل میشود [illegible] ایشان [illegible] که اهل [illegible]
و رغبت کنند [illegible] بسوی خدا [illegible] و چون داخل بهشت شدند [illegible] نشستند و سیر کنند [illegible]

ازاب

از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی بان آن کشتی [illegible] از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از
نور هستند که جامه‌های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه‌ها سبز اند و در آنها نور است از نور پروردگار
عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت
دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن در وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از در
است گفتم در میان آن بهشت بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار
عالمیان است [illegible] حق تعالی در بهشت خیرات حسان [illegible] خوش خلقان و خوب رویان [illegible] گفته اند زنان انبیا
[illegible] از حوریان روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا میخوانند بصدائی که [illegible] خلایق مثل
آن را نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که [illegible] مائیم [illegible] کنندگان که هرگز [illegible] مائیم خیرات حسان و دو
ستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را بگویند زنان در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید
مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید
پس زنان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هر گاه مرد مؤمنی زن مؤمنه
داشته باشد و هر دو نیک باشند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق
تعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن
او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر آن شوهر را اختیار کرد شوهر آن زن خواهد بود و اگر نخواست شوهر او
نخواهد بود و حضرت فرمود که مگویید که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید که و من دونهما جنتان یعنی غیر از آن دو بهشت دو بهشت
دیگر هست و مگویید بهشت یک درجه است بلکه درجات است بعضی بالای بعضی [illegible] مردم در درجات اعمال میباشد راوی
گفت که مؤمن داخل بهشت میشود و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند آمد فرمود
اگر بالاتر است پائین میتواند آمد [illegible] و پائین تر به بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است
ولیکن اگر خواسته باشند یکدیگر را ملاقات کنند [illegible] بر کرسیها نشسته اند در مرتبه‌های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و [illegible] روایت
کرده است که [illegible] حضرت [illegible] کرد که مردم تعجب میکنند از ما هر گاه میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می‌آیند
و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید
و من دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود [illegible] گفت ایشان
ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر بودند داخل بهشت نمیشدند گفت پس چه بودند فرمود نه والله اگر مؤمن بودند
داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند [illegible] از ابن عباس روایت کرده است
که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحه‌های طلا آویخته است و چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند
که یا علی [illegible] و علی بن ابراهیم روایت کرده است که [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از اهل بهشت
که طعام میخورند و فضله نمی‌اندازند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان چنین است که در شکم مادر [illegible] غذا میخورند
میخورند و فضله ندارد و [illegible] بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در شب معراج داخل بهشت شد [illegible] که بعضی [illegible] بنا میکنند که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره است و گاهی دست باز
میکشند پرسید که سبب [illegible] که گاهی دست باز میدارند گفتند که منتظر [illegible] میشویم پرسید که [illegible] چیست
گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هر گاه بگوید میسازیم و هر گاه ترک کند باز می‌
ایستیم و ابن بابویه [illegible] و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که [illegible]

در بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول الله است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت است و خواهش
چیزی در خاطر او خطور نمی‌کند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای آن حاضر می‌کند و اگر سواری تندرو در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون
نرود و کلاغی اگر از پایین آن پرواز کند از پیری تمام آن سفید شود پیش از آنکه بالای آن درخت برسد و ایضاً ابن بابویه از آنحضرت روایت
کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حله‌ها بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می‌آید
و سرگین و بول نمی‌اندازند و دوستان خدا بر آنها سوار می‌شوند و پرواز می‌کنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس
جمعی که از ایشان پست‌تر اند بگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده‌اند حق تعالی
جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می‌ایستادند و خواب نمی‌کردند و در روزها روزه می‌داشتند و چیزی نمی‌خوردند و با
دشمنان جهاد می‌کردند و نمی‌ترسیدند و تصدق می‌کردند و بخل نمی‌ورزیدند و ایضاً بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه‌ها هست که از بیرون آنها اندرون آنها
و از اندرون آنها بیرون آنها دیده می‌شود و اینها مسکن کسی از امت من می‌شود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند
و هر که برسد سلام کند و نماز کند در شب در ساعتی که مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت می‌شوند آن زن از کدام یک
از آنها خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه اختیار می‌کند آن شوهری را که خوش خلق‌تر باشد و نیکوکارتر باشد با اهلش ای
ام سلمه حسن خلق خیر دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است
که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین است و در خانهٔ هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و برگی
از آن امتی را سایه می‌کند و فرمود که حضرت رسول فاطمه را بسیار می‌بوسید عایشه را بد آمد گفت این شوهر دار را چرا اینقدر
می‌بوسی حضرت فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوه آن جبرئیل داد که تناول نمودم
پس خدا آن را آب گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می‌بوسم بوی درخت طوبی
از آن استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض
کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان ببوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از
دنیا احساس می‌شود و پست ترین اهل بهشت منزلش چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه را از طعام و شراب
آن سیر گرداند و کم نشود از او چیزی و کمترین اهل بهشت کسی است که چون داخل بهشت شود سه
حدیقه در نظر او درآید چون داخل حدیقه پست‌ترین شود انواع ... و میوه‌ها و نهرها در نظر او جلوه کند که
دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید
چیزها ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن خدا فرماید که شاید اگر این را بدهم چیز دیگر خواهش
کنی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نکنم چون داخل آن حدیقه شود سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی کند
پس ندا بجلال ... جنت المخلد ... اضعاف آنچه تا حال دیده بود در آنجا مشاهده نماید گوید حمد خدای را
که مرا نجات داد از عذاب جهنم و منت گذاشت بر من بنعمتهای بی پایان چون ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم زیاده
مرا زیاده کن حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمنی یکی از آنها بکند در جایش
دیگری بروید ... گفت فدای تو شوم ... فرمود چهار هزار زن ... و از
از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی ... گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق
شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی ...

او از نیز

و از زیر عرش ... آینه مؤمن باشد گفت فدای تو شوم آیا حور العین را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بهتر از آن
حلاوت و فصیح ... میخوانند که خلایق مثل آن نشنیده باشند گویند ماییم خالدات بهشت که هرگز نمیریم
ماییم نرم و نعمتها که هرگز آزرده نشویم و ماییم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم و ماییم خوشنودان که هرگز خشم نمیگیریم
خوش حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم اگر گیسوی یکی از ما را در میان
آسمان و زمین بیاویزند نور آن دیده‌ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند هرآینه مستغنی گرداند اهل دنیا را
از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است
مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند
که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بایشان بنمایند
و گویند اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد هرآینه
اهل بهشت میمردند در آن روز از شادی بآنکه از این عذاب نجات یافته اند پس ندا کنند که ای گروه
اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهایی
که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس
اگر کسی از حزن و اندوه میمرد هرآینه در آن روز اهل جهنم از حزن میمردند پس منازل اهل جهنم را با اهل بهشت میراث میدهند و منازل
اهل بهشت را در جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی
ایشان‌اند وارثان که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثواب بیان کرده است مگر نماز شب که از بسیاری
ثواب آن عظیم است بیان ننموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده است از برای ایشان از چیزهایی
که موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان
مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با دو حله چون ملک بدروازه بهشت رسد
گوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان نزد مؤمن روند و گویند رسول پروردگار تو در دروازه
ایستاده است و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت میکند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی
که بهشت را از برای ما مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده
پس یکی از آن حله‌ها را بر کمر میبندد و دیگری را بر دوش می‌افکند و بر هر چه گذر کند از نور آن حله‌ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد
چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده افتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت
نیست و جمیع مشقتها را از شما برداشته ام بایشان فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست
جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتوان بود از آنچه بما عطا کرده است پس از جانب حق بایشان ندا
رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را که بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف
میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید و بدرستی که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس
در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن
برگردد و نظر بهر چیز کند از نور روشن شود تا نزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را
هرگز ترا باین نیکوئی ندیده ایم ... بسبب آنست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت
بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و دیگر ... گفت فدای تو شوم میخواهم سوال کنم از چیزی که شرم میکنم از آن

فرمود که سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود می‌باشد فرمود به درستی که در بهشت درختی هست امر می‌کند حق تعالی بادهای بهشت را
که بوزند پس از آن درخت صداهای چند ظاهر شود که هرگز خلایق به آن خوشی آوازی نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض از برای
کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت که خواهم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده که
دیده‌ای آن را مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است مگر آنکه [illegible] در هر صباح و میفرماید که زیاده کن نسیم را زیاده
کن نسیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت
[illegible] علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا [illegible] روزی که محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان گروه حضرت [illegible] این گروه [illegible]
و ایشان مردانی چند اند از متقیان که پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود کرد و پسندید اعمال ایشان
را و متقیان ایشان را نام کرد پس فرمود یا علی قسم بخداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان
از قبرها بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان می‌کنند بناقه چند از ناقه‌های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند
مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها استبرق و سندس باشد [illegible] پرواز کنند [illegible]
[illegible] با هر مردی از ایشان هزار ملک از پیش رو و از جانب راست و چپ ایشان را ببرند تا [illegible] تمام
[illegible] بر در بهشت و بر در بهشت درختی است که هر برگی از آن هزار کس سایه کند و در جانب راست آن درخت چشمه‌ایست
[illegible] از ایشان [illegible] از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی به آن دلهای ایشان را از حسد و بریزد
از بدن ایشان موی زیادی را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامند ایشان شراب پاک
کننده و از آن چشمه است [illegible] چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل می‌کنند در آن و آن است چشمه حیوة [illegible]
[illegible] پس هرگز ایشان را باز میدارند [illegible] از پیش عرش و حال آنکه سالم گردیده‌اند از آفتها و بیماریها
و سرماها و گرماها هرگز [illegible] پس خداوند جبار خطاب کند ملائکه را که ایشان را [illegible] کنید دوستان مرا بسوی بهشت
و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای
ایشان و چگونه باز دارم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات پس ببرند ملائکه ایشان را بسوی بهشت و چون بدروازه بزرگ
بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریانی که حق تعالی برای دوستان خود در قصرهای
بهشت خلق کرده است آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند دوستان
خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند برایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند
مرحبا بشما و خوش آمدید [illegible] شوق ملاقات [illegible] دوستان [illegible] پس [illegible] علیه السلام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف [illegible] از برای
آنها غرفه‌هاست پرسید که از برای چه بنا کرده‌اند این غرفه‌ها را یا رسول الله حضرت فرمود که بنا کرده این غرفه‌ها را از برای
دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش کرده‌اند [illegible] و هر غرفه هزار در دارد
از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه‌ها فرشها بلند کرده‌اند [illegible] باشند بعضی بر بعضی افکنده از حریر و دیبا به رنگهای
مختلف و میان آنها پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن
بمنازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت گذارند و بپوشانند او را حله‌های طلا و نقره و مروارید و یاقوت
[illegible] چنانچه حق تعالی فرموده است که زینت داده‌اند ایشان را [illegible] از طلا و نقره و مروارید و پوشش ایشان در
بهشت [illegible] حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار [illegible]

در منازل

در منازل خود در بهشت رخصت طلبد ملکی که موکل است بر بهشتهای او که تهنیت و مبارک باد گوید بکرامتهای خدا پس گویند
خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان [illegible] ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او
مهیای مراجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ شود پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون آید و بجانب
او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد [illegible]
مکلل بیاقوت و مروارید [illegible] آن حله‌ها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا [illegible]
[illegible] حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست [illegible] پس [illegible]
[illegible] با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشود پس مؤمن نظر کند بر گردن حوریه قلاده از یاقوت سرخ
که در میانش لوحی [illegible] که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده
و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او و چون باول
دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما از ولی خدا بدرستی که
خداوند رحیم ما را فرستاده است از برای تهنیت او [illegible] ملک گوید [illegible] باشید تا من با حاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام
کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد [illegible] حاجب [illegible] اعلام کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان
فرستاده است برای تهنیت ولی خدا [illegible] حاجب [illegible]
بولی خدا [illegible] حاجب [illegible] حاجب
[illegible] و او را اعلام کند [illegible] ایشان را اعلام کند [illegible]
[illegible] ایشان هزار ملک اند که برای تهنیت ولی خدا آمده‌اند [illegible]
[illegible] ایشان داخل شوند [illegible] هزار در دارد
[illegible] پس [illegible] داخل شوند [illegible]
خداوند جبار [illegible] اینست معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب [illegible] داخل می‌شوند از هر دری از درهای
غرفه و می‌گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد [illegible] از برای شماست
[illegible] صبر کردید در دنیا پس [illegible] حضرت فرمود [illegible] قول خدا [illegible]
نعیما و ملکا کبیرا [illegible] و [illegible] فرمود که این آیه اشاره است [illegible] ولی خدا
است از کرامت و نعیم [illegible] عظیم [illegible] حضرت [illegible] داخل می‌شوند در بهشت
و غرفه او فرمود که نهرها جاری می‌شود از زیر قصرهای ایشان و میوه‌ها نزدیک است بایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا [illegible] ایشان در [illegible] بهشتها [illegible] کرده باشند [illegible]
میوه‌های آن درختها را آسان کردنی [illegible] اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند [illegible]
سر بزیر آورند تا دستش بآنها برسد و اگر خواهند فرود آیند حضرت فرمود که چنان شود چیدن میوه‌ها برای ایشان که
از [illegible] نزدیک باشند بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند [illegible]
و انواع میوه‌ها و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری [illegible] فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را
جنتهای بسیار است بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها دارد از آب و نهرها
دارد از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام خواهد [illegible] نفس او در آن وقت خواهش کند
[illegible] آنچه خواهش خود را [illegible] پس خلوت کند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر
بروند و تنعم کنند در ظل ممدود [illegible] طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر [illegible]

هر نوعی هفتاد رنگ از حوریان نزد او و اجمال زن از آدمیان و مومن کمالات با حوریه جمع شده و کمالات با آدمیه و کمالات
بخود و صفوت [illegible] کنند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر کنند که ناگاه بیند که نوری [illegible] کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گرفته باشد
گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جمال
او باشد خدمتکاران با او گویند جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه نور او باشد بلکه این انوار از حوریه
است از زنان تو که هنوز نزد تو نیامده است مشرف خواهد شد انوار حجله خود را از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو
بر او غالب گردیده است چون ترا دید بر تخت که تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرده از سفیدی
دندان و صفا و ضیاء روی او است پس ولی خدا گوید رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس بسوی او مبادرت کنند هزار غلام و هزار
کنیز که او را بشارت دهند که ولی خدا او را خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده و بافته برنگهای مختلف و نقشها
و نقره مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر و [illegible] ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد
و طول قامتش هفتاد ذرع باشد و عرض میان دو کتفهای او ده ذرع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران
او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس [illegible] معانقه کنند که ملالی
حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهای که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس
و جنت النعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر است که محفوف شده اند باین بهشتها و از برای مومن میباشد از بهشت
آنچه دوست دارد و خواهش نماید و متنعم گردد در آنها بهر نحو که خواهد و هر گاه که اراده کند مومن چیزی را دعایش این است که گوید
سبحانک اللهم چون این را گوید خدمتکاران مبادرت کنند بسوی او با آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر باو کند چنانچه
حق تعالی فرموده است دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران بهشت با ایشان سلام
است که بر ایشان سلام میکنند و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هر گاه از لذات خوردنی و [illegible]
از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را حمد میکنند و شکر میکنند میگویند الحمد لله رب العالمین و اما قول حق تعالی
لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه میخواهند و میآورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سوال کنند
و اما که وهم فاکهون فرمود یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال
بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از
آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن
از طلا و خشتی از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کرد و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش از مروارید
و خاکش زعفران و مشک اذفر پس با او گفت سخن بگو گفت خدائی نیست بجز تو حی قیوم [illegible]
[illegible] است و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس [illegible] عزت و جلال فرمود که
[illegible] بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب کند و [illegible]
باشد که از خمر شراب باشد و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] قطع کننده
رحم و کسی که انکار رفق و قدر حق تعالی کند یا کسی که مجبره باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزی
که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا
که آنچه بیت [illegible] خواهد بود با آنکه ارواح مومنان در بهشت برزخ و در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در [illegible]
دنیا زیرا که مراد بمومنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق بنی آدم در زمین بوده اند

مولف گوید

بحار

چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار موجود نباشد و حق تعالی میفرماید روزی که گوئیم جهنم را که آیا پر شدی و گوید
آیا زیاده هست و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون روز قیامت شود
کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیاده هست یعنی پر شده ام
پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و مرا پر نکردی پس حق تعالی خلقی بیافریند که
پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غم و مشقتهای دنیا ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم
روایت کرده است از امام زین العابدین علیه و علی آبائه السلام که فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرده است بهشت را بدست
قدرت خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و گلهای میان خشتهایش از مشک و خاکش زعفران است و سنگریزه اش مروارید است و درجات
آن بعدد آیات قرآن کرده است پس کسی که قرآن خوانده باشد گویند بخوان و بالا رو پس هر که از ایشان داخل بهشت شود بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان
و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که [illegible] حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آنحضرت پرسید که چگونه
اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را بچیند و بخورد و شاد نماید همان میوه بعینه در درخت برگردد حضرت فرمود چنین است و مثل
آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند
و میآشامند و محتاج بغایط و حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن
ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حور العین هر چند شوهرش نزد او میرود او را باکره می یابد فرمود که زیرا که او
از طینت طیب خلق شده است و آفتی عارض او نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط نمیشود و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود
الا شوهرش و حیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر از
شوهر چیزی در آن داخل نمیشود گفت [illegible] گویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهرش مغز ساقش را از عقب آن
حلها و پوست و گوشت و استخوانش میبیند فرمود بلی چنانچه [illegible] شما درهم را در آب صاف میبینید هر چند عمق
آن یک نیزه باشد گفت چگونه متنعم میشوند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزندش یا پدرش یا یکی
از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون در بهشت او را نبیند شک نخواهد کرد که او در جهنم است پس چگونه
گوارا میشود بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که [illegible]
فراموش میکنند [illegible] بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که ایشان در اعراف باشند مولف گوید که [illegible]
جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتوان بود که در آن نشاه [illegible] فاسده و [illegible]
و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان عداوت داشته باشند و از عذاب
آنها [illegible] چنانچه در دنیا دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان محاربه [illegible] بدست خود
ایشان را [illegible] و الذت از آن [illegible] و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت که دوستی
کنند با کسی که دشمنی کند خدا و رسول او را هر چند بوده باشند از پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان
ایشان اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه [illegible] شهادت بر آنچه [illegible] میتوان بود که وجه اصل [illegible]
و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر کرده باشد و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند و الله یعلم و علی
بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را دیدم
که اصل آن در خانه علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آن شاخی از آن هست و اعلایش سبدها
مملو از حلهای بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مومنی هزار سبد است و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه
بدیگری نیست برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض
بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان

اورو سوار شده در سایه آن صد سال میتازند و آنرا قطع نمیکنند اینست که حق تعالی فرموده است وظل ممدود و با سندهای معتبر
اهل بهشت است طعام ایشان که در خانه‌های ایشان ... است و در هر [illegible] صد رنگ و صد نوع از میوه‌ها باشد از آنچه دیده
اند در دنیا و از آنچه ندیده اند و از آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه را که بچینند بجای او مثل آن [illegible] چنانکه فرموده است لا
مقطوعة ولا ممنوعة و جاری شود نهرها از زیر آن درخت که بسیاری از آن نهرها چهار نهر است نهری از آب که متغیر نشده باشد و نهرها
از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل مصفی کرده باشند از موم و در روایات
بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند
در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلهای سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت اعظم
بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و اصل آنرا در خانه علی علیه السلام قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی است از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری
و منقطع به اهل بیت علیهم السلام است و نماز میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت [illegible] و ملاهی و غنا و [illegible]
حضرت فرمود که آیا آنحالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت
بیماران و حضور جنازه‌های مؤمنان و زیارت مؤمن گفت نه مانع نمیشود آنحالت او را از چیزی از خیرها حضرت فرمود که این
از وسوسه‌های شیطان است و انشاء الله که آمرزیده میشود و از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان
آدم را در متابعت لذات و شهوات یعنی حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد از سرزنش کردن ملائکه فرزندان
آدم را و [illegible] عیب کنند بر مؤمنان چون آنحالت را مشاهده کردند فرمود که خدا آورد [illegible]
از تقصیر [illegible] ما را بانحالتی که ما را از برای آن خلق کرده [illegible] بر آن سرشته که ترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی ملائکه
را امر کرد [illegible] پس چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند و چون ملائکه درخت طوبی [illegible]
و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات
حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود گروهی
در در بهشت [illegible] داخل بهشت شده اند [illegible] بشما از کی داخل شده اید گویند ما کاری [illegible]
نکرده بودیم که خدا از ما [illegible] کردیم که کسی بر آن مطلع نشده بود و حق تعالی ما را [illegible] داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری است که آنرا جعفر گویند و در کنار او در جانب
راست دو سفیده است که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و در جانب چپ
نیز دری است که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ایضا بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی
که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود که ایشان زنان شیعه صالح اند گفتم حور
مقصورات فی الخیام فرمود که حوریه محبوسه مستوره اند در خیمه‌های در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد
و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده [illegible] ایستاده اند که دربان ایشانند [illegible] و میایند ایشان را هر روز کرامتی
از خدا عز و جل که بشارت دهند ایشان را بمؤمنان [illegible] و ایضا روایت کرده است که از حضرت
پرسیدند که چه معنی دارد الکوثر که مردم میگویند خدا بپیغمبر خود داده است فرمود که نهری است در بهشت که
از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون میآید و بر آن نهر است منزلهای او و منازل اهل بیتش علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو
کنار آن دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی
شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هر گاه مؤمنی [illegible] بجای آن میروید و آن دختران که پنجاه [illegible] مراد آن [illegible]
که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده‌های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده

که حضرت

که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهما سؤال کرد از صفت قصرهای بهشت گفت کدامست که حضرت فرمود
که بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگ آن در و یاقوت است
و خاک آن زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شیر و نهری
از آب و نهری از خمر و بر کنار آن نهرها درختان از مرجان و برد و عرف هر نهری از آن نهرها خیمه‌هاست از یک قطعه مروارید که در آن ادرزی و فرشی
و تختی نیست حق تعالی گفته است باش بهم رسیده اند و از انوار ایشان میدیدند از زیر آنها از روشنائی و چشمه [illegible]
و انوار ایشان کرده باشند یا یاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوری هفتاد
حله از نور بوده باشد و مخ ساق ایشان از پشت استخوان و پوست و حلی و حلهها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو
داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست هر کنیزی مجمری داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند و از آن مجمر بخار خوشبوئی ساطع شود
یا بخور که بی آتش باشد و حضرت خدا و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این
تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از در و یاقوت و زبرجد و یاقوت که میان هر درجه صد سال راه
باشد بر سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فضلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها خانه‌ها و قصرها
و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانه‌ها و ظرفها و مائدها و انهار و اشجار و زیور و حلها
باشد که مخلوق وصف آنها نتواند کرد چون از قبر بیرون آید از هر موئی او نوری ساطع باشد و بیاورند هفتاد هزار ملک
که روند از پیش او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب
او روند و او در پیش و تا برسد بشهری که بیرونش از یاقوت سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه
خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه
گویند که ایشان چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن ده تهلیلات میخواندی و این شهر و آنچه در آن است ثواب
تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت
حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم
از پدرانش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلا قصری است که یک خشت
آن از نقره است و یک خشت از طلا و در آن صد هزار رقبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن
از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان است
از انواع میوه‌ها و بر آن قصرها درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند
بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن
مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بپاشند
و در آنروز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آنروز شود ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای
کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که بگوید لا اله الا الله بکوبد درختی
برای او در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از
مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها شکافته شود و هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی
از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و بر فرشی از فرشهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد

کوزه‌گانهای و پرهای او در سبزی مانند سینه کرکس بود و گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیکما
یا محمد گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و میانم
من از کافور است و بالای من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند از آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس شدم و مرا آفریده
است مرا از برای برادر و پسر عموی تو علی بن ابو طالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت نمایید بهشت را در میان خود
باعمال خود بعزت خود سوگند که شما را نازل گردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود
شصت ذراع و به جوانی حضرت عیسی سی و سه ساله و بزبان محمد بلغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال
او و نور از روهای شما ساطع باشد و بدل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا
از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم متعال فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی
از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسی است که او را
شهوتی عارض شود و شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر خود آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب
و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس این آیه در شان او است پس این دو بهشت از برای مومنان و سابقین پس
فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که [illegible]
از آنها در فضیلت و نجیب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین است یکی جنت نعیم است و دیگری جنت المأوی [illegible]
چهار بهشت معلوم است [illegible] در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه
بهمه کرده طولش پانصد سال راه است و خشتی از آن از طلا است و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان
خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن
می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها بقدر [illegible] است بقدر [illegible] اسب نجیب و ایضا
فرمود که زمین بهشت سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش
در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است که علی سرر موضونه یعنی بر کرسیها
بافته نشسته باشند حضرت فرمود که مراد کرسیها را بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجله ها بر روی آن
کرسیها زده باشند و حجله ها از مروارید و یاقوت باشد اما از پر مگس تنک تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها [illegible]
غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعه و آنکه فرموده است متکئین علی الارائک [illegible]
حضرت فرموده است که مراد با رائک کرسیهای [illegible] است که حجله ها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر و از عسل شیرین
تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبوست و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها بهر جانب
سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس همه آنها را فرا
گیرد همه را از خوردنی و آشامیدنی و زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و شاخهایش از زبرجد است و خوشهایش از مروارید سفید و برگهایش
از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده
ذراع بوده باشد و از برای ترکهای تا پائین [illegible] متصل بهم کرده بافته باشند و از آنچه از آن بکنند در ساعت عوض آن بروید
بوده و اینست معنی قول حق تعالی لا مقطوعه و لا ممنوعه و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موز و انار بهشتی

بعضی دو[illegible]

لقه رروی ای بزرگ باشد و شاخهای ایشان از طلا باشد و ثمرهای ایشان از زر و یاقوت و ایضا از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مکحول چشم سرمه کشیده و تاج و حلی
بر سر و طوق در گردن و انگشتر در انگشت و دستبرنج در دست و نرم و ناعم و لطیف و مجوف و کریم و هر یک از ایشان قوت صد مرد
بهمرسد در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند [illegible]
ایشان [illegible] پوشیده [illegible] رنگ و از زر و زیور [illegible] جامه بوده باشند و زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار
باشند که هرگز بخواب اندر نیایند و غنی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند و هرگز
گریه نکنند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز رو ترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد باشند و [illegible]
خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و زیارت
یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقها از نقره و ظرفها از طلا و پیوسته
در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و در کرسیهای تکیه کرده تنعم کنند [illegible] و سلام بر ایشان
از جانب ملک علام و بالجمله ایشان [illegible] آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حد و حصر و تقریر بیرون است
و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب
عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده ام وفقنا الله و سایر المومنین للوصول الیها و الی الیقین بها حق الیقین بمحمد و آله
الطاهرین فصل [illegible] در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آتش اعاذنا الله و سایر المومنین منها بمحمد و آله
[illegible] حق تعالی فرموده است بترسید و پرهیز کنید از آتشی که آتش افروزان مردمان است و سنگ و اکثر مفسران
گفته اند که مراد از سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست که با عابدان بجهنم میروند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم
بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم
و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمیدهد از ایشان عذاب و مهلت نمیدهد و در مواضع متعدد فرموده است که [illegible]
کفار را [illegible] و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده اعمال ایشان
در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتشند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان بظلم میخورند بغیر از این نیست که میخورند
در شکم خود آتش را و بزودی خواهند رفت در آتشی [illegible] و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله ایشان کیستند
اینها حضرت این آیه را خواند که آنها که مالهای یتیمان را بظلم میخورند و فرموده است که هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او در جهنم
است [illegible] که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک پایین تراند از آتش [illegible] مفسران
گفته اند جهنم طبقات دارد چنانکه بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است
که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن نیز با آن داشته باشند و فدای خود کنند
از برای رفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب الیم مقیم و دایم و فرموده است از برای
ایشان است شرابی از آب جوشیده جهنم و عذاب دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است جایی که از برای کافرانست
عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میکنند زر از طلا و نقره و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب
الیم در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها جبینهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را
و بایشان میگویند اینست آنچه گنج کرده اید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میکردید و فرموده است
وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم که مخلد خواهند بود در آن اینست بس ایشان را و لعنت

کرده است ایشان را خدا و از برای ایشان است عذابی مقیم و فرموده است پس بگوئید آنها را که ستم کرده‌اند بچشید عذاب
دائمی را آیا جزا داده میشود مگر بآنچه کسب کرده‌اند و فرموده است خایب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و داده
میشود از آب صدید جرعه جرعه میخورد آن را و نمیتواند فرو برد و میآید او را مرگ از هر مکان و هر جهت و نمیرد او
مرده و نمیرد که از این [illegible] خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این است حضرت صادق علیه السلام فرموده که صدید
خون و چرکی است که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته‌اند رنگش رنگ آب است و مزه‌اش مزه صدید و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آنرا نزدیک او می‌آورند و او کراهت دارد و چون
پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سرش در آن میافتد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره پاره کند تا از
دبرش بیرون رود و حضرت صادق علیه السلام فرموده که مانند رودی از چرک و ریم از فرج زنان بیرون آید و آنقدر بگندد که اهل
جهنم از [illegible] ایشان پیدا شود پس آب دیده بر طرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان
جاری توان کرد و فرموده است که جهنم وعده‌گاه ایشان است همه را از آن هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت
شده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که جهنم را هفت در است بر هفت طبقه بعضی بالای
بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت فرمود اینچنین و گفته‌اند اینها را بر روی گذاشته است دستها را بعضی بر بالای
بعضی و پائین‌ترین جهنم است و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته‌اند
پائین‌ترینها هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده‌اند که درکه اول جهنم است و دوم لظی و سوم سقر
و چهارم جحیم و پنجم حطمه و ششم سعیر و هفتم هاویه و بعضی گفته‌اند آتش هفت درکه دارد و آن درکات است بعضی بالای بعضی و
بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می‌آورد [illegible] و دوم محل
یهود است و سیم محل نصاری و چهارم محل صابئان و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم [illegible] اسفل
منافقان است و فرموده است آن جماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای
عذاب بسبب آنکه فساد میکردند و بعضی گفته‌اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشهای ایشان مانند نخلهای
بلند و از ابن عباس روایت کرده‌اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشان را بآن عذاب میکنند [illegible]
از مارها که مانند نخلها و عقربها مانند استران سیاه و فرموده است پس [illegible] بگردانیم ایشان را
و شیاطین پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم بزانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک را که بر خداوند رحمان
عصیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود
بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده‌اند و میگذاریم ظالمان را بزانو در آمده در جهنم
و خلاف کرده‌اند مفسران در معنی وارد شدن در جهنم بعضی گفته‌اند مراد از ورود وصول بجهنم است و مشرف شدن بر جهنم است
نه داخل شدن در آن چنانکه در جای دیگر فرموده است [illegible] و بعضی گفته‌اند
مراد داخل شدن جهنم است جمیع خلق داخل میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران [illegible]
لازم است و این مضمون از ابن عباس و جابر روایت کرده‌اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود زیاد میکنیم
[illegible] و فرموده است که مهیا کرده‌ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن بعضی
گفته‌اند سرادق دیوار است از آتش که احاطه کرده است بایشان [illegible] آتش است که پیش از دخول جهنم
بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی
ایشان میکنند بآبی مانند مس گداخته یا مانند دُرد زیت یا چرک و ریم و خون روهای ایشان را بریان میکند بد آشامیدنی است

پس از برای ایشان [illegible] جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شده‌اند بریده شده است از برای ایشان جامه‌های آتش
گفته‌اند از برای ایشان مس گداخته شده مانند آتش [illegible] ریخته میشود از بالای سر ایشان حمیم آب جوشان که گداخته
میشود بآن آنچه در شکمهای ایشان است و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش
بسبب غم و از تنگی نفس برگردانند ایشان را بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده‌اند از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیندازند جن و انس خواهند او را از زمین بردارند
نتوانند برداشت و [illegible] روایت کرده‌اند که آتش [illegible] ایشان را [illegible] چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها
بر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و پیوسته ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت علیه السلام
که این آیات در شان [illegible] است که آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو گیرد پس لب پائین ایشان چندان بیاویزد
که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان
بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبک باشد ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده‌اند در جهنم
مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان میسوزد و روهای ایشان [illegible] گشاده مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از
بالا و پائین بر هم کشیده شده و دندانهای ایشان گشوده باشد و ایشان گویند آیا آیات بر شما خوانده نمیشد پس شما آنها را
تکذیب میکردید گویند پروردگارا غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این
آتش پس اگر عود کنیم بکفر و ضلالت پس بدرستیکه ما ستمکار خواهیم بود در نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده
و مهیا کرده‌ایم از برای کسی که تکذیب کند بر قیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشان را از مکان دور بشنوند از برای
او صدای خشم آن را و فریاد جوشش را با فروش آن و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی از جهنم در حالتی که بسته باشند با شیاطین
در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند واثبوراه و واویلاه ملائکه بایشان گویند [illegible]
خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] فروش جهنم را خواهند شنید
و گفته‌اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته
پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است جهنم حکم [illegible] بر ایشان نمیرسد که بمیرند
و از عذاب خلاصی شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و استغاثه کنند
در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر
شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلام [illegible] جای
دیگر [illegible] بشما پیغمبر [illegible] پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای
بهشت را [illegible] از برای ستمکاران [illegible] اصل جهنم [illegible] آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس
بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم [illegible] است
که بر روی آن می‌آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که ماوای ایشان است مفسران
گفته‌اند زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بد بوئی چون ابوجهل و سایر کفار قریش استماع کردند
که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی فرمود که آنرا امتحان کرده‌ایم از برای ستمکاران [illegible] شیاطین بعضی گفته‌اند
میوه [illegible] و بعضی گفته‌اند شیطان جنسی از مار است [illegible] سرهای آنها و بعضی گفته‌اند که میان
عرب مشهور است که چیزهای بسیار قبیح را [illegible] بسر شیطان تشبیه میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم غالب
میشود که عذاب آتش فراموش میکنند و استغاثه میکنند [illegible] ابوجهل در میان ایشان است

پس میخورند از آن حمیم تا شکم ایشان پر میشود و بجوشش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوشش باشد پس آب حمیم
ملک از حمیم که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان آورند و چون نزدیک ایشان آورند پوست
روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشان است میگدازد و فرموده است شراب ایشان
حمیم است و غساق و بعضی گفته اند غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست
در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و خون ایشان است که در عمق جهنم میریزند و بعضی
گفته اند غساق آنست که بچرک چند اکسی بینند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه با آنهاست و فرموده است
از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است که گویند آنها که در آتش اند بخازنان
جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما با معجزات
و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست
دعای کافران مگر در ضلالت و فرموده است تخفیف نمیدهد از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود و از نجات و فریاد
کرده استغاثه کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد
بود و ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم
طعام آن گناهکار است که ابوجهل باشد از مس گداخته است پس که چون غلیان کند در شکمهای ایشان از جوشیدن آب گرم
جوشیده گوید بزبانیه جهنم که بگیرید او را و بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گوید باو بچش بدرستی
که گمان کردی که عزیز و کریمی در قوم خود و این عذاب آنست که در او شک میکردید و فرموده است که مرده و قرین او گوید که این کتابی که حاضر کرده است بالای
او است الحاضر نزد منست از نامه اعمال تو و خطاب رسد القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث وارد شده است که خطاب
بحضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را فیه دشمنان خود را
در جهنم کنید و دوستان خود را در بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافران و فرموده است
شناخته میشوند مجرمان و کافران بروهای سیاه ایشان پس زبانیه میگیرند ایشان را بپاهای ایشان و موی پیشانی ایشان پس میکشند و در جهنم
می افکنند و گویند ملائکه بایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردید کافران که با آتش ایشان را عذاب میکنند و در جهنم می اندازند
گاهی بحمیم و گاه بآب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشان را بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوشش و غلیان
باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از خشم بر کافران هرفوجی را که بیندازند در جهنم از ایشان بپرسند که آیا کسی نیامد که شما را
از این عذاب بترساند گویند بلی آمد نذیر و انکار کردیم و تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما میشنیدیم
و سخن را میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام گلوگیر
شوند فرو رود و تا گلو بماند و برای ایشان عذاب دردناک هست و فرموده است او را و اهل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد و رها نمیکند و
پوست و استخوان ایشان را و بر آن نوزده ملک گماشته شده اند که ایشان را ترسانند و بعضی گفته اند بدرستی که بر جهنم
موکل اند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند رویهای ایشان مانند برق درخشنده است و چشمهای ایشان
مانند شعله های آتش است و دندانهای ایشان بیرون آمده است و دوش هزار ساله راه است و در هر کف دست
ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان
هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که چون مکرر شد این عدد نوزده ابوجهل با قریش گفت
مادر بمیرد که خازنان جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی
از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو نفر را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که

گروهی بنده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآیید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر محنتی
از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آن را در دنیا و بروید
بسوی آتش سایه ای که او سه شعبه دارد و یا دودی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای
سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرند و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و
احاطه میکند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه میشود و با آن است تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود
جهنم است و چون داخل آن میشوند فایده با ایشان نمی بخشد و از حرارت آتش هم ایشان را منع نمیشود و شراره ای که از آن پرتاب
میشود و فرموده است جهنم در سراه طاغیان است و طاغیان و کافران را باز گشت و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن
حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است و هر حقبی هشتاد و هزار
از عقد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند
بسند معتبر که این آیه در شأن جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال
از سالها که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود
تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه از جهنم بیرون خواهم آمد و در حدیثی در آن روایت
ابن عباس گفته است بر مضایقت و بعضی گفته اند زهراء آن حکمی و نزاعی مگر حمیم و غساق فرموده است الا الحمیم و غساقا
حمیم آب گداخته از حرارت و غساق چرکی که از خرطوم جسد آن ایستاده است که از دوزخیان ریخته شده است و گرم میشود
بر دلها و در پای آن شراره از آن ایشان بر شده و ستونهای کشیده شده گفته اند که در پای جهنم برایشان میکشند پس محکم
کنند آنها را به میخهای آهنین از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و کسی بر ایشان داخل شود و از کیسی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان
را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند
از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را شفاعت کنند ایشان را خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که
شفاعت کنید پس شفاعت کنند برای هر که خدا خواهد پس فرماید مؤمنان را که شفاعت کنید شفاعت کنند هر که را
خواهند پس حق تعالی فرماید من ارحم الراحمینم ترحم بیرون آیید بر حمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند آنکه
ملخ ها ... در آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این جمعی رها کشیده شوند و بر روی ایشان میبندند گفتند
سو گند که آنها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده که گفت بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که یا بن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی
دراز پس بدرستی که جبرئیل آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و رو ترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت
از سبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت الحال دمهایی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشته شد حضرت
فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد اکنون سیاه است و تاریک و اگر
یک قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک فرج زنان زناکار است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب
باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع

و بگریستن اهل جهنم بگذارند بر دنیا بگذارند اگر از آن قوم اهل دنیا بگذارند اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین
و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریستند پس آنگاه
پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن کرده‌ام
از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد تبسم کنان و خندان بود پس حضرت
صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را دانستند و اهل بهشت عظمت و نعیم الهی را دانستند
و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای
آهنین را بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند
که عذاب بر ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت با ابوبصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست
و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکشند مانند سگان
و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب آتش چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمی‌باشد که فارغ شوند
از عذاب ایشان و هرگز عذاب ایشان سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و کوران
و گنگان باشند و روهای ایشان سیاه باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب
ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم عوض آب آشامند و از زقوم جهنم عوض طعام خورند
آتش بدنهای ایشان را ... گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را عذاب کنند و ایشان را
بر رو در آتش کشند و بر روی ایشان زنند و با شیاطین ایشان را در زنجیرها ببندند و در غلها و بندها ایشان را
مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر
و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست
و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شود هفتاد
سال در جهنم فرو میرود و پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می‌افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد
الآباد در جهنم حال ایشان چنین است و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل
جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی آتش آن بیشتر است و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است
و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر مار هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذر افتد
و در حدیث دیگر فرموده است که این آتش شما که در دنیاست یک جزء است از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را با آب خاموش
کرده‌اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای
محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
از بیم آن بزانو در آیند و استغاثه در رسند و در حدیث دیگر منقول است که فلق وادی است که در جهنم که در آن سی هزار
قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری
سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع
اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقول است که درکات جهنم هفت است مرتبه اول
جحیم است که اهل جهنم را در آن مرتبه بر سنگهای تفته بازداشته‌اند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می‌آید و مرتبه

دویم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان را
و نیاب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده و از حق و جمع کرده است اموال دنیا را و حفظ کرده و
زکوة آن را ادا نکرده و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست
و گوشت و عروق و اعصاب و استخوان را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی فرموده است آن اجزا را ایجاد میکند و آتش است
برمیگرداند و باز میسوزاند و آتشی است سیاه کننده پوست کافران را و بر آن نوزده ملک است برای ایشان و بر آن نوزده
نوزده ملک یا نوزده نوع ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شراره جدا میشود مانند کوشک عظیم گویا شتران زرد اند
که بر روی دوزخ بهوا میروند و هر که در او افکنند او را درهم میشکند و ریزه ریزه میکند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی‌کند و چون آن
سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول برمی‌گرداند ایشان نمیمیرند و مرتبه پنجم هاویه است که در آن گروهی اند که
فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون
و عرق که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورد
پوست و گوشت روی ایشان از گرمی آن میریزد و از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده
کرده‌ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان نمیرسند مگر بآبی که مانند
مس گداخته باشد که چون نزدیک دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست بد جائی از برای ایشان و بد
تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که در هاویه انداخته شد هفتاد سال در آتش فرو میرود و هر چند که پوستش میسوزد حق تعالی
بدل آن پوست دیگر برویش میرویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده
سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه است از آتش و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش است
و در آنجا مارها و عقربها از آتش و گرزها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده‌اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
که مهیا کرده‌ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و آن چاهیست
در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس
در میان جهنم و فلق دره‌ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین طبقه است و از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که در جهنم وادی است که آن را سقر میگویند که از روزی که خدا خلق کرده است
نفس نکشیده است و اگر خدا اذن دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است
بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده
از عذاب و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت و قذارت و عذاب
آن کوه و در آن کوه دره‌ایست که خدا در آن برای اهل آتش مقرر فرموده و در آن دره چاهیست که اهل آن دره بخدا استغاثه مینمایند از گرمی
آن از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهیست که اهل دره از گرمی و تعفن و کثافت و قذارت
و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار
و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده است بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که در آنها
پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت
و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکنم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهودا است
که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا و رسول نیاوردند یعنی ابوبکر
و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای
ایشان را در زنجیر کرده‌اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس گداخته پوشانیده‌اند

اند و جبهها از آتش برای ایشان بریده و بر ایشان بسته اند پس هرگاه آن درها را میگشایند و هرگز نسیمی بایشان
داخل نمیشود و هرگز غم از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته تازه است و عقاب ایشان همیشه
تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن ما را
بمیراند او در جواب ایشان گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که در جهنم جایی است که اهل جهنم همه از آن استغاثه میکنند و آن جای هر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر
متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسیکه در جهنم
عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعلی از آتش در پای او باشد و بند
نعلش از آتش باشد که از شدت حرارت مغزش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل
جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است
که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از شدت و حرارت آن استعاذه میجویند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد
چون نفس کشید جمیع جهنم را بسوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق
استعاذه میجویند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما آن
شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی
را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده
خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنة و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده
باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و از آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها است
بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که بگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن بماند و عقربها است بدرشتی استر که از
گزیدن آنها نیز اینقدر بماند و از عبدالله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است
و بر هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سیصد روزه راه است و نیشهای آن مارها مانند
نخلهای طولانی است می آیند بنزد یک فرزند آدم و میگیرند پلکهای چشمهای و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را میکنند
پس میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم میافتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم در جهنم در آیند منادی از جانب رب العزت
ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی در آید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را
بصورت گوسفندی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید که این مرگ است پس حق تعالی امر
فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم
خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزی است که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت
آن روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است
که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت
بخورند و سود نبخشد و امید ایشان منقطع گردد و در حدیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند از عذاب ایشان معذب میشوند و در میان حمیم و جحیم میدوند و واویلاه و واثبوراه
میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند پس بیکدیگر گویند که چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که داریم اینها

ازآنهایم

و از آن زمهریر اهل جهنم بگریزند در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و رودهای خود را میکشد و دیگری از
دهانش چرک و خون جاری است و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این
بدبخت را که عذاب او را آزار میکند گویند او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او کند
و آنکه امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از بول هر جای بدنش برسد و آنکه چرک و ریم از دهانش جاری بود تتبع نقص
سخنان بد مردم را میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند
و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم
انداخته اند امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم
تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی مرا دید بمن خندید و بشاشت میکرد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر
خلقی را ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما
نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم
گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا
او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا از ایشان انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر با احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو نیز میخندید پس سلام کردم بر او جواب سلام من
گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و بزرگی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او میکنند
چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک
یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد ترسیدم که گمان کردم
که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را برگرد پس برگردید ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند
موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت آنحضرت
بخنده نگشوده نشد ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش جهنم
در روز قیامت با همه کس سخن گوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای کسی که خدا بتو سلطنت و امارت
داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه گندم را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای کسیکه قرآن را زینت
خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای کسی که خدا دنیای بسیار گشوده فراوان
بتو داده بود و اندکی چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا عوض بتو بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است بغیر از آن لذت یابند
و ایشان را نمیسوزاند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش
شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود
و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است اصحاب
بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر علیه السلام فرمود که
گشنه اهل جهنم را بسوی جهنم میبرند که داخل آتش شوند و در جهنم باستقبال آیند بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این
سایه که سه شعبه دارد ایشان گمان کنند که این بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شوند و فوج فوج داخل جهنم
گردند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت

چاه‌ها نیز ایشان را داخل منازل خود کنند و وسعت روز بیست قول اکثر که قبل فقیر ایشان نیکوتر است و فرموده در قول حق تعالی
سقرهن فی الاعماق و بعذاب ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرهای بسته سرابیلهم من قطران فرموده یعنی پیراهنهای ایشان از زرکه مس گداخته است
چون آنها را بایشان بپوشانند فرمود و در روی ایشان را آتش فرموده است در باب زناکاران و من یفعل ذلک یلق اثاما
حضرت باقر علیه السلام فرمود اثاما وادیست از ارز که جمله در پیش آن رود و سنگها میشود از آتش و آنجا جای کسی است
که خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
منقول است که در جهنم وادی است که او را سعیر می‌نامند چون مشتعل شود آتش جهنم کم شود آتش آن گشاید که جهنم بآن افروخته
میشود و همین است معنی قول خدا کلما خبت زدناهم سعیرا و شیخ ابن بابویه روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال
راه بزیر میروند چون بپایان جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را ببالا اندازد پس گرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند
هر بار که حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که
در جهنم وادی هست از برای متکبران که او را سقر می‌گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که
که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت
فرمود که جمعی از جباران آن عقرب و مار کرده و مرا العذاب میکند که خلق کرده ایشان را [illegible] کرده است و شریکی در خلق برای
خدا قائل میشدند تا اگر بچشانند باشان عذاب اکبر را که آفریده [illegible] باشند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آن را صعود میگویند و در صعود وادی است که آن را سقر میگویند و در سقر چاهی هست
که آن را هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد آیند و آن چاه منزل جباران و ظالمان
خواهد بود و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری
داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که او را از
حرارت جهنم نگاه دارد و روزی او از جای دیگر باو میرسید و گفتند باو که این بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مؤمن
همسایه خود کردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام
آزار آن مؤمن بود او از او گریخت و ببلاد شرک رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و [illegible]
که چون وقت مرگ آن مشرک شد خدا وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی میبود ترا در آن
ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را [illegible] و برسان او را
باو برسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاور [illegible] از بهشت حضرت فرمود از هر جا خدا خواهد
[illegible] اگر این احادیث منافات ندارد با آیاتی که گذشت که دلالت میکرد بر آنکه کافران همه مستوجب اند عذاب
ایشان هرگز تخفیف نمی‌یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشان است هر چند آزار ایشان نرسد و در حدیث اول
تخفیف و از علاج آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمی‌یابد و ممکن است که این در بعضی
از آیات بوده باشد و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط
بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن منافقان را در جهنم پس
مالک دری از در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا آیید از جهنم
بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در دریای آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند
در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند که از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال شنا کنند

و دریای کبریتی

و دره‌های آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیوسته
استهزا بمؤمنان می‌کردند و می‌گفتند انما نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم و ایشان
و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای خدا بایشان در آخرت
آنست که حق تعالی هرگاه مستقر ساخته معاندان و مؤمنان صلوات الله علیهما را در جهنم که دار لعنت و مذلت است
عذاب کنند ایشان را بانواع عجیب تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان با ایشان استهزا میکردند
با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان گرفتار شده‌اند از عجایب عقوبتها و بدایع عذابها پس لذت و شادی
ایشان بنعمتی که بمنافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است بنعیم ایشان از بهشتهای پروردگار پس بشناسند
پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان شناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان
نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگان اند که پاره پاره میکنند ایشان را
و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را
شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند و بر روی کشند ایشان را در میان آنها و بعضی را از زبانیه زنجیرها
و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می‌بینند
مؤمنان را که در دنیا با ایشان مسخره و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و آل محمد علیهم السلام معتقد
گردیده بودند بعضی در فرشهای نرم تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت متنعم میشوند و بعضی در غرفات بهشتی
و منتزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند
و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند عرش جلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب
پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس
میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان [illegible] بنامهای
ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم
تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای وای بر ما کی ما را این میسر میشود مؤمنان گویند
نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده ببینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده اند
و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای جحیم جهنم و از پیش ایشان زبانیه [illegible] میزنند ایشان را
ایشان را میدوند [illegible] گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع این عقوبتها میکشند
تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند چنانکه در را بر روی ایشان ببندند و زبانیه عمودها بر ایشان زنند
و سرنگون بسوی جحیم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند اینست معنی
اینست الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون [illegible] پس
که ایشان آورده اند از احوال کافران مسخره میکردند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است [illegible]
و در تفسیر حضرت باقر علیه السلام فرمود اهل بهشت پس ایشان را لعنت میکنند بخیرات حسان و اما اهل جهنم [illegible]
از ایشان را لعنت میکنند بآن شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا
تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد
ملازم آن آتش نیست مگر شقی‌ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت گردانید بر حق و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی است که در آن وادی آتشی است

کوران و وادی آتشی است که نسوزد با آن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را
در ولایت علی و ابا کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتش با بعضی از بعضی پست است زیر است و آتش این
وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم که پشت کوفه و قنبر در پیش روی من
میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا مرا چنین میگوئی یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خود
از خداوند عزوجل که در میان ما ثالثی نبود براستی که چون مرا از جهت فرستاد و خدا بسبب آن خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم
ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلی آفریده ام خلقی که از تو
شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام ترا
میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش
سیاهی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر
بود پس مرا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است
خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن که ساکن شود والا من میمیرم مالک گفت
تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته
بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند که گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک
اینها کیستند گفت مگر نخوانده ای آنچه بر ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته دو هزار سال پیش
از آنکه دنیا یا آدم خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشانند و دو ستم کنندگان بر ایشان یعنی
ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در کتاب علی
از جمله آنها که فرموده است آن است که اینها که سخن پروردگاری خدا را و کوشیده بر روزگاری خدا بهشتی است و آتشی
جهنم است این قول و طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه گویند و سید بن طاوس رضی الله عنه از کتاب ابن بابویه روایت
کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که آن خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت
اوست که اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن نیاورند پس چگونه خواهد
بود حال کسی که آن طعامش باشد بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین بر کوههای زمین بریزند
هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آن نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آشامیدنیش باشد بحق آن خداوندی
که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامع که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو رود تا زیر
طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا از آن کتاب
مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت در است
از برای هر دری از اینها حصه مقرری از کافران و عاصیان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست گریه شدیدی و
اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال
کردن و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میشد بعضی از صحابه بسوی سلمان رفتند حضرت فاطمه فرستادند سلمان رفت بخانه فاطمه که
که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جو را آرش گذاشته است و میفرماید که وما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آنحضرت
و حال حضرت رسول را گفت ... فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آن بلیف
خرما پینه کرده بود و چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه دختران قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه

جهنم سند پس دو دیر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد
یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست ما را
فرشی مگر پوست گوسفندی که بر آن روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا فرش خود میکنیم و بالش ما
از پوست که لیف خرما در میان آنست پس برگردیدم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من از سابقان است
که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را
آورد و حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید بر رو در افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت
کاش گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و نام جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید
و نام جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را
نمی شنیدم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را
نمی شنیدم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست بر سر گذاشت و بگریست و میگفت وای از سفر دور و کمی توشه در سفر
قیامت در میان آتش بگردند و بیفتادند و میبرند در آتش گوشت ایشان را میدرند و بیماری چند نه کسی بعیادت ایشان میرود و گریه
چند نه کسی مداوای ایشان احساس میکند و اسیرانند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند
و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه کتان جامه های آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین
مقرون میگردند احادیث و آیات در اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است چنین قدر در این رساله اکتفا
نمود و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی جهالت
هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین فصل هفدهم در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب
آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را
پروردگار از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی در میان ایشان که ندا کند منادی در میان ایشان که بهره ور گروه بشنوند که لعنت خدا
بر ظالمانست که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند بر مردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند از
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه خواهد بود و ابن عباس روایت کرده است که گفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند
یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران آنهاست که تکذیب کردند ولایت
و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف
است که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانند چند که میشناسند هر یک را به سیمای
ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که داخل شوند
و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب
اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید شما را جمع کردن شما اموال و اتباع
دنیا را و تکبری که از قبول حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس باینها گویند
داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف
کرده اند در معنی اعراف جمعی گفته اند که در جائی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت
و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری زده شود که دری دارد و ظاهرش رحمت که
جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالاهای آن حصار

و بعضی گفته اند آن صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضاً خلاف است در مردمانی که در اعراف میباشند بعضی
گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان
ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در آن موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان با آنچه خواهد پس
ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می شناسند و خازنان بهشت
و جهنم اند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند پیغمبران و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس
روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که حمزه و جعفر و عباس در آنجا می نشینند و دوستان خود را
می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است
که مائیم اصحاب اعراف که می شناسیم هر کس را بسیمایش و هر که ما را می شناسد و ما او را می شناسیم داخل
بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که جمعی از
مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای
جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعراف اند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود
که راستان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود را و کفار و منافقان بجهنم
بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مرتبه خواهند ماند و الله تعالی اهل اعراف اند
که ایشان موقوف میباشند در اعراف و آخر حال ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله
علیهم داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت باشند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف خواهند
بود و محتملات چنانکه ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست
در میان بهشت و جهنم و بر آن مردان چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای
اویند علیهم السلام که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که او ایشان را میشناسد و ایشان او را میشناسند و داخل
جهنم نمیشود مگر کسی که او ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند
بود و یا عذاب خواهد کرد ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی ایشان را خواهد آمرزید و داخل
بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند
حصاریست در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست که نه از بهشت است و نه از جهنم و اخبار
در این باب وارد شده است که چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه
از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشان اند که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال و حق تعالی با ایشان
می شناسانند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است
یعرفون کلا بسیماهم و ایضاً فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در روز قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای
ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند که توسم میکنند
خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مائیم متوسمین که
خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن گرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند
باعمال حسنه خود ثواب یا عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشان اند مرجون لامر الله که خدا فرموده است
و از برای ایشان شفاعت میباشد و همیشه در اعراف میباشند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت

رسول و امیر المؤمنین

رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که بعمل خود
مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در آن مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را از المهائی که در دنیا با ایشان رسیده است
بنعمتی چند که رتبه آن کمتر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بآنها میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل
ابا ندارد از اینها و همه ممکن است و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه
متیقن است آنست که مکانیست میان بهشت و جهنم و حجتهای خدا در آنجا میباشند و در آنجا جمعی از خلق که
جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید
بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان جنت
و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری را و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود چنانکه سرکرده لشکر با ضعیفان
لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکارانی که با او
ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان
چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن
طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خدا ایشان را
داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهم السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا ما را با گروه
ستمکاران مگردان پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند با گناهکاران که از جانب خدا داخل
شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و نه شما محزون خواهید شد و ایضاً شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از
ابن نباته که گفت در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که عبد الله بن الکوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال
کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم که ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار هر که با ایمان آورده و یاری ما کرده
میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم
یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند که اهل جهنم را میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای
مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف
موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان
کامل بجانب بهشت داخل بهشت میشوند و میروند پس میگویند ائمه با این شیعیان خود که گناهکاران اند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن
خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه با ایشان ملحق شوند پس
با ایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان
پس ندا کنند ائمه علیهم السلام آن جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند که چه
فایده بخشید شما را آنچه جمع کردید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند با آنها که اینها شیعیان و برادران ما
اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان و برادران
که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت
بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که داخل کنید یا بریزید بر ما
از آب یا آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را
لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور گردانید ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند
ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند فصل چهارم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد

کالاعراف ع

سپاس شده جمعی که در آن مخلد نمی باشند بلکه خلافی هست در آنکه اهل بهشت خواهند بود و هرگاه داخل بهشت شود خواه بدون عقاب
و خواه بعد از عذاب [illegible] نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد
مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال مجانین
کفار البته داخل جهنم نمی شوند و گذشت که داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر با ایشان خواهد شد و جمعی
از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانسته کرد یا در زمان
جاهلیت و فطرت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب
ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار
و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد اقرار داشته مگر [illegible]
کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکات
و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین
اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف به این ضروریات [illegible] باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بیندازد یا در قاذورات
بیندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا و ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف به ایشان باشد
خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را باید عمداً خراب کند یا عمداً در آن بول یا غائط کند و همچنین نسبت به روضات
مقدسه حضرت رسول و ائمه علیهم السلام استخفافی بکند به قول یا به فعل یا تربت شریف امام حسین صلوات الله علیه را استخفافی
بکند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله به آن استنجا نماید و نسبت به کتب حدیث شیعه استخفافی کند و بعضی کتب فقه شیعه را
[illegible] باشد یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد
و از راه اعتقاد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار [illegible]
خود را [illegible] کند به قصد اظهار شعار ایشان و بعضی در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اما غیر شیعه امامیه از مسلمانان از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از
ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و نسبت
ناسزا به ائمه علیهم السلام می گویند مانند [illegible] یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بهتر از پیغمبران
یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث یا نواصب که
عداوت با همه ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا
است [illegible] زیرا که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر از سگ است و مجسمه که خدا را جسم میدانند
از [illegible] یا بصورت [illegible] میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند
اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض
دنیویه انکار حق می نمایند یا به اعتبار متابعت آبا و اسلاف به دین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل
دارند و تفحص دین نمی کنند و خود را از اغراض باطله خالی نکرده اند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمی کنند با آنکه
قدرت بر آن دارند و دوم جاهلی چند اند که ضعیف العقل اند یا به اعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نتوانسته اند
کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند
و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره به آن شد اما جماعت اول

مشهور بین

مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم به کفر ایشان میتوان کرد نه حکم به ایمان ایشان و در آخرت حال ایشان
معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و راه
نمی یابند راهی را پس امید است که خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در [illegible]
آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله [illegible] ندارند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان
اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته اند مستضعف کسی است که ولایت
اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمی کند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف
مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تأخیر کرده اند حکم ایشان را
تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود و یا عذاب بکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول می کند و ایشان را مرجون لامر الله می گویند
و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را به دل هنوز نشناخته اند
که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در [illegible] به سند صحیح وارد گردیده است که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی است که شیعه [illegible]
فرمود که مخصوص مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و ناصبی
باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت می کند به رحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده
از کامل بن ابراهیم که گفت به خدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که اعتقاد
خود را مثل اعتقاد من شناسد و شیعه باشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک دری که پرده بر آن آویخته
بود و بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی به نظر آمد [illegible] نزدیک به چهار سال [illegible] داشته باشد [illegible]
ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بودی به سوی ولی خدا و حجت او و باب او که سوال
کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل تو معرفت داشته و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود که اگر چنین باشد
کم کسی داخل بهشت میشود و [illegible] بخدا اگر [illegible] داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه می گویند گفتم ای سید من کیستند
آنها فرمود که آنها گروهی اند که به سبب محبتی که به علی علیه السلام دارند قسم به حق او یاد می کنند و نمی دانند حق او و فضل او
و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلاف است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم
کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله و ابن ادریس و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در
دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بیرون آیند و
داخل بهشت نمی شوند و در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت می شوند و این قول
نادر و ضعیف است و علامه حلی رحمه الله در شرح یاقوت گفته است اما آنها که می گویند نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نشده است اکثر اصحاب ما قایل اند که ایشان کافر اند و بعضی گفته اند که ایشان فاسق اند و آنها که قایل اند که ایشان
فاسق اند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب
اما داخل بهشت نمی شوند و [illegible] که دلالت بر کفر مخالفین می کند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست
از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول به آنکه ایشان مخلد در جهنم نباشند یا داخل بهشت می شوند قولیست در نهایت
ندرت و قایل به آن معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین بهم رسیده است که [illegible] از اخبار و آثار و اقوال قدما
اخبار ندارند و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است
و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که

انکار کنند امامت محمد را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است
و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری
پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او بمنزله کسی است
که ایمان بانبیا آورده است بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و آله و حضرت صادق علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل
منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن
ابی طالب و آخر ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست
هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ظلم
کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند
با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن
آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام من جنگم با هر که با ایشان جنگ است و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد
ما در برائت آنست که بیزاری جوئیم از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه
و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام اقرار بخدا و رسول و ائمه نمیشود مگر به بیزاری از
دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت
یکی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض طاعت ایشان پس او کافر است و گمراه و
مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم
که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بحق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند
از بدعتهای خود بر او لازمست بپذیرد قول و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد شده اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب
از اهل جهنم است و سید مرتضی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیرالمؤمنین
کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است
میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است چنانکه انکار نبوت کفر است
زیرا که معرفت هر دو از اصول دین است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه
در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر اهل خلاف را از اجماعیات میدانند آنچه از مجموع اخبار
در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در اکثر
حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد گردید
و شیعیان را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان
جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان کرده اند و ذبیحه ایشان را حلال دانسته اند و دختر
از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند تا بر شیعیان
کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند
و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانچه شیخ مفید و شهید ثانی رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین وجه
جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که بگوئیم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان
در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر میشود بمعجزات و براهین و بعد از ظاهر شدن حق
انکار می کنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که خاصه و عامه

روایت

روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمرده خواهد بود بمرگ جاهلیت
و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بمرگ کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بایشان در روز قیامت و عمل ایشانرا
قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی
که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس از اسلام بهره دارند و در این باب
بسیار وارد شده است و قبل از این گذشت که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است با اهل سنت و مخالفان کرده اند و در
احادیث بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند بسیار عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة
یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یعنی ناصبی است با آنکه در آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره
الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت را داشته باشد زیرا هیچکس نیست که بگوید که من دشمن
محمد و آل محمدم ولیکن ناصبی کسی است که شما شیعیان را دشمن کند و داند که شما شیعه مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما
میکنید و ابن ادریس در سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتم بخدمت
حضرت امام علی نقی علیه السلام و سؤال کردم که آیا محتاج هستیم در امتحان ناصبی بزیاده از اینکه ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر
المؤمنین و اعتقاد بامامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است
و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج
چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده
مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار کننده وجوب ولایت و امامت ایشان باشد
ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده که
این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند
باو خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت فرمود که گناهی که احاطه کند باو آنست که او را
بیرون کند از جمیع دین خدا و نزع کند او را از ولایت او و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک است
و کفر بخدا و کفر به نبوت محمد صلوات الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست
که او را احاطه کرده است و عمل کنندگان این سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده در تفسیر این آیه که هر که انکار کند امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پس ایشان اصحاب آتش اند
همیشه در جهنم خواهند بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند
بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی بن ابی طالب
برخیزم من و بمن گویند توئی علی گویم منم ابن عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت
شو امروز خدا ترا و شیعه ترا و امامان فرزندان ترا بخشیده است و ایشان را از فزع اکبر قیامت ایمن گردانیده داخل بهشت شو با ایشان
بشفاعت امروز و اینها که نخواهند شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که در وقت هر نمازی که این خلق میکنند خدا ایشانرا لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای انکار حق ما کردند و تکذیب ما کردند
در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت بخدا سوگند که آسمان و زمین
ولایت اهل بیت را کشش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق

هرچند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح ذکر فرموده که هر که مخالفت شما کند واز دین شما برگردد و ولایت ... از او بیزاری
بجوید هرچند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را علم
میان خود و خلقش قرار داده است هر که او را شناخت مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که
شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین علیه السلام کنند جمیع هر که در زمین است
خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند
در معرفت امام هر زمانی بشخص او کافر شده است بآنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که ائمه بعد از دوازده نخواهند بود ... ایشان ... هر که یکی از ایشان را انکار کند
از دین خدا بدر رفته و بیزار از ولایت ما ... و در ... المعارف روایت کرده است که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیهما
السلام از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی است مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند
و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال
کرد فرمود کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث
متفرق است و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره داشته باشند و بی
توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و در شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
و علیهم البته با اکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما اگر آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت
بایشان ملحق گردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در عرصه محشر
احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام اینست که شیعه جرأت
بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و بعضی از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث
و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلد در جهنم
نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از کبایر کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان
صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و محو میکنیم گناهان
شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب
میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
شفاعت من کرامت برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راهی نیست و احتیاج بشفاعت
ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی
شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست
حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش آید او را این فعل و پشیمان میشود و آنحضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را
گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس آن مؤمن نیست از برای او شفاعت
واجب نیست و ظالم بنفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را
بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت که یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که
مرتکب آن گردد حضرت فرمود که زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را در عقبی عقاب خواهند کرد
البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان نشود تائب نخواهد بود و مستحق شفاعت نخواهد گردید و هرگاه

نادم بر آن

نادم بر آن نباشد مصر خواهد شد و مصر آمرزیده نمیشود زیرا که مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است
و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست
با اصرار اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی پس شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار
بجزای حسنات و سیئات است پس ... او در دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود از گناهی
که مرتکب شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند هیچ سیئه هر چند
بزرگ باشد مگر آنکه بایشان میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت و انکار ولایت ...
موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد او و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه ...
میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بصحت و نعمت و فراخی روزی و چون داخل آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد
بود پس فرمود کسی که انکار ولایت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که ...
او منزل او را در بهشت باو می نمایند که اگر مؤمن میبودی منزلت این بود ... و کسی که ولایت علی را اقرار
بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در قبر
که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه نبودی جای تو اینجا بود مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را بجهنم عقاب
کنند آنقدر که از گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بحمام رود و از چرک پاک کند پس شفاعت موالی
و امامان خود را از جهنم بدر آورد و حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود اگر چند
بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات تا زیاد کنید در رفعت درجات بهشت
... داخل میشود ... از محبان تو ... کسی که ... کرده باشد نفس خود را ...
شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد ...
کرده باشند چنانچه در روز قیامت کثیف و چرکین آلوده ... پس گویند یا محمد صلوات الله علیهما ...
ملائکه مقربان نداری ... که ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را
عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر ... بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان ...
علیهم السلام بعضی از ایشان ... شیعیان خود را ... میجویند ... از میان مردم چنانکه مرغ دانه ...
و داخل بهشت میکنند و بعضی از گناهان ایشان کمتر است پس سبک میشود ایشان را ... و ثواب ...
ایشان بایشان میرسد ... تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر ...
که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره گناهان ایشان
باشد و اگر گناهی ... که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر ...
... شد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما بدترند ... گناهان ایشان عظیم است
... شیعه ما نیستند محبت ما ... دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما
مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا قسم که دوستان شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید و
پرسید این در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان ... سؤال کرده
نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت ... در مصحف ... حضرت فرمود بخدا سوگند که بود ...
و عثمان انداخت ... باید عقاب ... از همه خلق برطرف شود ... بسند موثق از ... روایت کرده است

که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری
و مجوس پس حضرت تکیه فرموده بود چون این گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا
یکی از شما داخل جهنم نمیشود والله یکی از شما داخل نمیشود والله که شمائید اهل این آیه که مضمونش این است که میگویند
اهل جهنم چه شد ما را که نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند یکی
از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو و پیروان تو [illegible] میشوند و من و تو و خدا
و فرزندان تو و پیروان شیعیان تو بنور روی تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید
و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی
آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم
بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب ما را از ما ما نسیمی را یابیم مالک گوید خدای
گرا بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند
یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید آیا تو عریان
نبودی و من ترا جامه دادم و دیگری دیگری را خطاب کند آیا تو نترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری
گوید آیا سر ترا من پنهان نکردم و همچنین هر کدام از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید
پس همه گویند با ایشان که پس ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت
شوند پس ایشان در بهشت ملامت کشند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان گویند با آنها که شفاعت ایشان
کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای ما
با هم ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش گرداند و نام دیگر
در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت
سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از جهنمیین فرمود که مردم میگفتند که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را میبرند
بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آن را عین الحیوان میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس میرویند چنانکه
میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند حضرت
فرمود که اگر ترا خبر دهم بانچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال
سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازه بهشت که آن را حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند
پس گوشتهای ایشان و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که جماعتی را میسوزانند تا وقتی که مانند زغال میشوند و شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که
از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف
میشود از ایشان کثافت و از سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه
بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم
خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که سنیان میگویند تعجب میکنیم از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بیرون خواهد آورد و ایشان را

بادوستان

با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد پس حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان
در بهشت جنتی است ترا جنتی میباشد و در جهنم آتشی است ترا آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن
نخواهند بود و [illegible] که در میان بهشت و دوزخ نیز منزلتی میباشد و من [illegible] از ترس [illegible] سخن بگویم تا وقتی
که قائم علیه السلام ظاهر میشود و پیش کفار را [illegible] سنیان خواهد کرد با مخلصان ایشان و ایشان را خواهد کشت و در [illegible]
نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت
کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی از جهنم بیرون می آید [illegible] که او را همام میگویند و در جهنم
فریاد کند که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون می آیند
و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه و ایشان داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد
و ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از برای مأمون نوشت از [illegible]
محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را بعد از آنکه او را وعده بهشت کرده باشد و بیرون نمیکند از جهنم
کافری را بعد از آنکه او را وعده آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون
می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این
روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که با شیعیان
خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق
شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود مردی شما را
دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و چه اعتقاد دارید لیکن خدا او را داخل بهشت میکند و مردی
شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن
ابی یعفور روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من با مردم اختلاط میکنم بسیار
میشوم تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی
و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا و راستگوئی را ندارند پس حضرت درست
نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری
که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب
خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای
گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد
و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان
و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام
بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام
بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب کرد از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته
عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اطاعت کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت

کار تو باشد از برای خدا و عمل کننده تو باشد بطاعت خدا آنچه امر کند که تقرب بشیعیان حب ببرد خدا اگر بطاعت او با ما
جات برای آتش نیست و ما را حجتی بر خدا نیست هر که مطیع خدا است او دوست ما است و هر که عاصی خدا است دشمن
ما است و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست
شیعه ما مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کند
از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی ایشانند شیعه جعفر الله
و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد
بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان
توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر روهای شما سیمای شیعه را
گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از
بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده است از بسیاری
دعا و غبار خشوع بر روی ایشان نشسته است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت
خدا کند و ابن بابویه در صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان
دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و
متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما ایشانند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده میشود پس باو داده شده است
خیر بسیار حضرت فرمود که حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائر که وعید آتش جهنم بر آنها داده است و ایضا
بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدیم که گناهان کبیره آیا آدمی را
از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی
که زنا میکند مومن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مومن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون
میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و
انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و از احلال گمان کند آنرا بیرون میبرد او را از
اسلام و عذاب میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد باینکه آن گناهی کرده است و حرام است
و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سهلتر از عذاب مرد اول خواهد
بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت
است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز و دعوای اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند
خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات
شیعه و صفات مومن بسیار است همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها است که ارباب شهوات مغرور
نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان
اینست و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف
غالب نیز موجب منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است

پس ای عزیزان

پس ای عزیز امامان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای درد را بدست تو داده اند اگر بمرض [illegible] مبتلا شوی
بامید و اگر بمرض غرور مبتلا شوی آیات خوف و تهدید را بکار بر تو فرموده است که ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل کرد ترا بسبب
پروردگار کریم که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و بر بهترین صورتها ترا مصور گردانید ای
عزیز هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است
و اگر [illegible] بسبب اوامر خدا و [illegible] که متقیان از او [illegible] تفکر کنی که اگر [illegible] ابنیا [illegible] شنوی
و روزها از خوف حق گاهی گریسته اند و پیوسته آه جانسوز از سینه حقیقت گنجینه کشیده اند و جوبهای از آب دیده
بر رخسار مبارک جاری گردیده اند و ایضا شفاعت فروع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از [illegible]
اعظم ابواب [illegible] است و ایضا چه شنیده که ایمان بوسواس افعال شیطان برطرف خواهد شد و طاعات [illegible]
آن حصاری است که از برای حفظ ایمان از وسوسه شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در اندرون سینه
نگاه داشته و فرایض و ترک کبایر حفظه و تفصیل آن صندوق و حصار اند و فعل نوافل و کسب اعمال حسنه و ترک مکروهات
و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است که اگر [illegible] جامه
خود را به درون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید و بآتش شک و درشبهه همه را باطل کرده [illegible]
از پاسبانان او [illegible] که آنها غرور نیست و غفلت و در بند ار [illegible] که شفاعت شیعیان [illegible]
و سست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جای داده و حافظ رحمت را که [illegible]
رهانیده و شب و روز دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانی [illegible]
جان کندن شیاطین بعد بیاری و شان میکردند و وقتی خبر شدی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار
[illegible] که تمام ما را ایمان و اعمال صالحه را با خود باختی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ شداد
بر سر تو ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گویی فایده نکند و شفیعی تو همه خصمهای تو باشند و
آن روز تمامی باطل تو همه برطرف شده باشد از غرور باطل بیخبر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک
و هو الخسران المبین پس چه میدانی این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق
علیه السلام فرموده است که حق تعالی از جمع از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی
که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بباطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده پس
حضرت فرمود این را برای این گفته اند که میدانسته اند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات
و اخبار که دلالت میکند بر آنکه مومن با شیعه کی جهنم نمیرود چگونه بآنها مغرور میشود و حال آنکه شیعه و مومن و محب معانی
بسیار دارد و چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث که معنی وارد شده است از آن
معانی در تو حاصل است یا نیست و ایضا مگر حسرت زیانکاران آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است محرومی از
خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و دوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس نیست از برای حسرت ابدی و مانند آنها
از مراتب بهشت چه بر آن پس حسرت از برای استمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر
خوفیست که ترا باعث بر عمل میشود و روزها و شبهای بیکردد آن بهترین احوال است و اگر خوفیست که موجب سوء ظن بحق
تعالی و کرم او کردد و مهلکیت و آدمی را در درگاهی و در عمل سست کرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض
گرد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نما تا در وقت احتضار نزدیک با آن غلبه رجا بر خوف بهتر است فصل
نوزدهم در بیان معنی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلاف است در معنی ایمان و اجزای آن مشهور

میان متکلمین است که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند
و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان از افعال قلوب است یا از افعال جوارح است یا مرکب از هر دو است
اول که اقرار بجانب شهادتین باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله در فصول باین قایل شده اند
لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند سخن قلب است برآنچه معلوم شود از خبر دادن
مخبر و آن امری است کسبی که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست
بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت
دهی صدق را بمخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است
و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار می کردند بجهت عناد
مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان
آیات انبیا را که دیدند انکار کردند و گفتند این جادوی هویدا است و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم
یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان
آنچه دانسته بودند کافر شدند بآن پس باید که تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه
مشهور علما است یا آنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال
آنها که مستلزم استخفاف باشد یا آنکه گوییم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت
ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها و این مذهب کرامیه است
از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید مؤمن است هر چند بدل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب
میکند اجماع امت و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید که مسلمان
شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه
همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند بعبادت از جمیع جوارح
از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابو علی جبایی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که
افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس عبارت است از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است
و جمعی از علما و بسیار از احادیث ظاهر و صریح بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد
شده است مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بجنان است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر خصوص
این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قایل شده است که ایمان عبارت است از اعتقاد
بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب که خلاصه
آنهاست بیان کردیم و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب
دیگر نیز میکند و جمع میان اینها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم باشتراک ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق
میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها و فعل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة
و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و اینمعنی از بسیاری از اخبار صحیحه معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن
نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید حقه در مرتبه یا با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت
بر معنی اول میکنند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر اند بلکه محل شفاعت اند

از مسلمانان

از مسلمانان اند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک
حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت
دزدی مؤمن نیست و الحکم روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باو برمیگردد و ثمره
که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که
کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان
یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و محشور شدن با صدیقان است با تضاعف
ثوابات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات
و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه از اخبار صفات مؤمن و صفت
شیعیان و آیات لزوم مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است
چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین با امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شده است و از تفسیر
قول حق تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک اند احادیث
وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اینکه دانه
در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و او
صیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد ذو الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقلهای ما
از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن است
در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق
حد شود و مستحق ثواب باشد فی الجمله و مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک
قول مطلقا داخل جهنم نشود که در برزخ مستحق تمامی عقوبتها برای او وارد شود و بنا بر اختلاف قولین او البته مخلد
در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین ایمان را باین معنی اطلاق میکنند
یا با اقرار ظاهری بشرط عدم انکار از روی عناد چنانکه دانستی در ضمن بعضی اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه
فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخلند جمیع فرق
و ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و نا
ووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم آنست که
تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضرور دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام
باشد ظاهرا از او صادر نشود که در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بامامت ائمه علیهم السلام نداشته
و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد
و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور و اما در آخرت
هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی آنها بدتر است و منافقان
نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار میتوان شد و در هر مقام مناسب آن مقام
بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد
باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان شد اما بدون التزام بعید اول چندان فایده نمی بخشد

وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال دارد
عمل و ترک منافی بر اطلاق برکنند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار
مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده‌اند
و این وجه اگرچه نزدیک است بوجه اول اما محمول بوجه اول آنست و الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم ایمان
اصلی اعتقادیست و اعتقاد و ایمان در تزاید می‌باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد و تا بمرتبه یقین میرسد و یقین
نیز مراتب بسیار میدارد و بهر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل
آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می‌آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد
اما چندان اهتمامی نکند اگر دیگری بیاید و همچنین سخنی را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذرش بیشتر میکند و هر چند شیر با وجه
دیگر بیاید و بیشتر میشود و خوف او بیشتر میشود و هر چند بر وقع او بیشتر میآید تا آنکه بجائی برسد که شیر را از دور ببیند
در یک وقت چنانچه … به بیچیده و بیگر بزد که از بامهای بلند خود را بزیر افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند
اعتقاد نفس کاملتر میشود باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد
که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ایمان
… بستن … و در دل … میشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند … حصول
… در اول … چنانکه حیات بدنی آدمی بقلب است حیات روحانی ایمان نیز بقلب است و چنانچه بینائی
و شنوائی ظاهر آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی او بچشم و گوش دلست و گویا حیات ایمانی در ارد
… و امر مرده … چنانچه حق تعالی در شأن کافران فرموده است که ایشان مرده‌اند و زنده نیستند و فرموده
است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس تعقل نمی‌کنند و نیز فرموده است که دیده‌های
سر ایشان کور نیست و لیکن دیده‌های دلهای که در سینه‌های ایشانست کور است و این بسبب آنست که حیات
عبارت از امریست که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات ظاهر منشأ علوم محسوسه میشود
… در روزه دنیای فانی بکار آید و حیات ایمانی که بهم معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقیست و آثارش معنویست
و موجب معرفت و قرب الهیت چشم و گوش در اینکه بیند و الهامات ربانی بگوش جانش برسد و شیاطین را
بنور ایمان میبیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و از …
… حق تعالی … و این بدن … خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل
افروخته شود و نورش … از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته‌تر و پر نورتر میشود انوار و آثارش از در و روزنها
بیشتر ظاهر میگردد و با آنکه قلب … اطلاق … یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه
انسانی وجه آنکه حیات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفی است که معدنش … و منبعش قلب است و از آن
… منتشر میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات
… حیات آن موقوف بر بدن و آلات است و با بجهت … اگرچه از عالم قدس است تعلقش باین بدن کثیف
بهم میرساند و اول چیزی که باعث حیات بدن است و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد
منبع آن قلب است تعلق بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس بدل در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده
است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب … و هر صفتی که در نفس حاصل میشود و از علوم و سایر کمالات باین
جان و جمیع اعضا و جوارح اثر … میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود آثارش در بدن بیشتر ظاهر میشود

چنانکه

چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود و مانند
چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر و جاری‌تر میشود و نهرهای بسیار از دل
… صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و … از دل و روح بر فؤاد و بدن … روان میشود و اقسام …
… جسمانی و روحانی از حوز قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها قسمت میشود … این … چشمه …
… جاریست … که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گردانیده …
مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانیه و شهوات نفسانی را از مجاری
آنها زایل گردانیده آن دو معین … جسمانی و روحانی رونق … جاری گردیده چنانکه از …
… منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه
بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل …
است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که دلها
بر سه قسم است یکی دل سرنگونست که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و دیگر دل آنست که …
هر یک غالب شود بر دل غالب میگردد و دیگر دل است که گشاده است و در آن چراغی از نور الهی روشن است که نورش
… از آن ساطع است … بر طرف نمیشود و آن دل مؤمنست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت به خلق زیرا که جمیع اعضا و جوارح بدن …
از جانب او متحرکند و … هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند …
امام بمنزله جان عالم است و باید همه او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او … که امور دنیای خود را … ببیند و دو چشم در دل او است
که امور آخرت خود را … میبیند پس هرگاه خدا خیر بنده اراده نماید دو چشم دل او را … که امور غایبه را …
و عیبهای خود را … میداند و اگر … باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را
دو گوش است روح ایمانی در یک گوشش … خیرات و طاعات … و شیطان در گوش دیگرش … شرها …
… پس هر یک که … غالب شد … حضرت صادق علیه السلام فرمود که … هیچ چیز …
… گناه میشود … که گناه بر آن غالب میشود …
قرار … از حضرت … منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که … در هیچ حال فراموش مکن …
… موجب قساوت دل … و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آب دیده خشک نمیشود مگر
بسبب سنگینی … قساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش …
از این … معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال … و مراتب مختلفه میدارد و هر چند قدری
از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار ایمان است و شواهد حصول آنند و این وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار
میتواند شد و در این مقام چند سخن دیگر … اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان است یا نه
و اکثر متکلمین گفته‌اند ایمان عبارت است از یقین بعقاید ایمانیه و آن قابل زیادتی و نقصان نیست …
خلاف … خلاف در معنی ایمان قرار داده‌اند و گفته‌اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب
ایشان بزیادتی اعمال زیاده و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را اعتقاد محض میدانند بگویند قابل زیادتی و نقصان نیست
و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی و نقصان میکنند تأویل کرده‌اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال

آنست و بنا بر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه در قصه حضرت
ابراهیم علیه السلام گفته است که سوال کرد از حق تعالی که پروردگارا بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان
نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات
ما زیاده میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل از
آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین و امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم نیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاد نخواهد شد و معلوم است که ایمان المؤمنین
الکونین امثال و است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذارد
پس نظر کرد بجوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میآید و رنگش زرد شده است
و بدنش نحیف گشته و چشمانش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده ای
و چه حال داری حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی است که آن
است حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله آنست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا
بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل گردیده و یقین
من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند
و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم گردیده اند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر
صحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش
منست پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است
پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کند
حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب مؤته و بعد از نه نفر شهید شد و آیات بسیار
و اخبار که دلالت بر این معنی و مطلب میکنند بسیار است دویم در بیان انواع ایمان قلبی است خواجه نصیر علیه الرحمه در رساله
قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل
در افعال او و تصدیق به پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر
که تصدیق بضروریات دین اسلام است در ایمان معتبر است و حاصل آنکه اجماع ایشان است که انکار ضروری دین
موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل تصدیق به نبوت دانسته زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است
همچنانکه استخفاف کعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از آن جهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه از ضروریات
دین باشد ایمان واجب است و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع
بر ضروریات اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که با آنها ایمان حاصل میشود
پنج اصل است اول معرفت وجوب حق جل و علاست و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند
عالمیان موجود است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست و محتاج بعلتی
نبوده باشد و باید تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه است دانند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او
نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه آنها اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است
هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را
انداخته اند و بجای آن سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدی بقا گفته اند و علامه رحمه الله در بسیاری

از کتب

از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم است و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی
بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نکند و امری که نزد عقلا قبیح است
از او صادر نشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه و آله بجمیع آنچه
آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم شده و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم شده و گفته است که بعید نیست که تصدیق
اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجب است
عمل بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل با آن و اما تفصیل آنچه خبر داده است با آن از احوال
مبدا و معاد مثل تکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ
و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده است با آنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق
بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد بمعنی که مکلف
اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزوی از جزویات
آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا مومن است هر چند هنوز بر تفاصیل آن جزویات مطلع نشده باشد مؤید این است
آنکه اکثر مردم در صدر اول و در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه اول
حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه معالم آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه
حال اکثر مردم در جمیع اعصار چنین است همچنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم
می آید که اکثر مسلمانان اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات
ایمانست و گاه است که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از تشکیکات و در رد شبهه های
گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سببی دیگر است از برای وجوب آن نه آنکه
ایمان موقوف است بر آن و اما معقول است از تحقیق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما
ظاهر میشود که معتبرات و در ایمانست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید اگرچه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان
باصول خمسه تفصیلا و بسایر احکام بآنحضرت صلی الله علیه و آله اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین
اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد منکر شود که از آنها مطلع گردیده باشد مثل نماز و روزه
ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بآنها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از اعلام باو اگر قبول کند مومن
خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از
حضرت رسول صلوات الله علیه و علیهم و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که جمیع
امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است که تصدیق کننده بامامت ایشان اعتقاد داشته باشد که ایشان امامانند که هدایت
میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان و اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است
و اما تصدیق بآنکه ایشان معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان منصوص خدا میشوند نه باختیار مردم
و بآنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان
و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن
نمیگفت و آنچه میگفت وحی آلهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشته و بعضی

و اخلاف نمیکند وعده و وامری که خود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نشود

علوم الهی بود که از جانب حق تعالی بایشان فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب تعلیم ایشان میگردید چنانکه از احادیث
ظاهر شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را احتیاج میشدند ملک القا میکرد و دریای
علوم الهی بجوش میشد و اینکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد والا زمین با اهلش فرو رود و اگر دنیا تمام شدن
ایشان تمام میشود و نوبه بمهدی ایشان رسید و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیه السلام و او زنده است و چون
از جانب خدا امر حضرت رسد ظاهر خواهد شد اما در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع امور شرط است یا اعتقاد بامامت
ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست و آن دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و معنوان ترجیح
قول اول را بلکه الحجه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بجمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و
نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت
همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بودند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان
نداشته اند بلکه ایشان را علمای متقی میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان ایشان
و عدالت ایشان میکرده اند و آیا کافیست در شخص را که آگاه از گذشته را تا امام زمان خود هر چند امامت باقی ائمه را
نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایاتست که دلالت بر این میکند و وجوب
اعتقاد بدوازده امام نسبت بکسیست که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشد و اما نسبت بکسی که پیش از آن بوده ... که حکم کرده
که شیخ امین الدین قدس سره فرموده اند در مسئله اول از اینکه خلاف نیز ضرورت مذهب است اما اکتفا باعتقاد بامامت
و وجوب اطاعت کافیست بوجه است زیرا که بسیاری صفات ائمه علیهم السلام است که از ضروریات
شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام از او فرموده اند و این نیز ضروریست از اینجا است که
آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر کس را نقض میکند چگونه اثبات
نکنند پس همچنانکه انکار امامت ائمه است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار علمای بودن ایشان کند چون
از ضروریات دین تشیع است او را از تشیع بدر میبرد لهذا وارد شده است که شیعه نیست کسی که متعه را حلال نداند
و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و اینکه ... از ایشان امام خواهد بود و اینکه حضرت قایم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد
شد و اینکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمی باشد و اگر غالب بجمیع علوم که است باینها ... معلوم است
که ضروریات شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما غیر از امور که بر علما و شیعیان
ظاهر شده در بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن
و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بر رفتن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال
اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام عصمت ایشان قایل نبوده اند
ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را بگوید که در باب مجالس وارد شده است که اجماع عصابه
بر عدالت ایشان شده است مثل زراره و ابوبصیر ... آنها را ... اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند آنها
کرده اند و اگر صحیح نباشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه
و عفو گردیده باشد و اگر آنها را بگوید که حق در غیر امثال اینها وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است
از ائمه علیهم السلام با آنکه ... مردم از برای مصالح ضرور بسلوک ... میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد
گفته است اعتقاد ... تفصیل است با آنکه اگر امامت دوازده امام یا بعضی از ائمه بعد ... معدوم شنیده است
باشد متواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند والا اعتقاد بائمه بعد براو لازم نخواهد بود و در قبر سوال

ضروریات دین اسلام متضمن تکذیب
امور است و ارادت از علما
مردودان ... انکار ضروریات
دین است ... انکار

کردن

کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد
بمعاد جسمانی است اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بعضی
از ایشان قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شده گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است
که دلایل عقلیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافران در جهنم و دوام نعیم مومنین
در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بر آنها اجمالا برای آنکه اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها
وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد شد و صراط چه
خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر آنها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر
آنست که جهل باینها مخل ایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت بالای آسمانها و امثال اینها پس نزد بعضی
اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یکی اند و گروهی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است
با اعتقاد بانها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نبخشد تا ایمان
بجمیع عقاید حقه امامیه نباشد و رکن عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است
که اعتقاد باینها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخل اند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و بر آخر
معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق میکنند حتی بر اعلی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق میکنند
که اسلام بمعنی انقیاد و رجوع او بغیر امر و نواهی است و اقرار ایشان آنست که در معنی ایمانی مذکور شد اما هر که اسلام را
مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در اینجا ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در آنکه آیا در ایمان دلیل
حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف ... و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل
و برهان ... حاصل ظاهر شود بلکه بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکند
بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات
مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است ... مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول
نیست از تبعات ... کرده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلون باکتفا بظن
و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال اکتفا بدلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام
ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر
عوام که صاحب یقین نیستند و باید که تشکیک ... زایل میشوند و در بهشت که انجاست نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون
لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضروریست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه
توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مومنان جمعی باشند از علما که
دافع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و اما ایمان آنست که خلق معین بسیاری که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده است و روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از اعرابیه پرسید که خدا را چگونه شناختی و چه دلیل ... گفت پشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال
میکنم که شتری از این راه گذشته است و جای پا را که می بینم میدانم که آدمی از این راه عبور کرده است آیا آسمان با این
... و زمین با این ... دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابیه و آن مذهب
... فوت است و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر کرا مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار
عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ... تکلیف باطاعات و عبادات امر میفرمودند و بتدریج ایمان ایشان ...

بیقین بمعارف ایمانیه ضروریست یا ظن
قوی کافیست و ایضا خلاف است
در آنکه آیا مساوی ایمان ...

کامل است باستماع آیات و استعمال علامات تا مرتبه عین الیقین هم رسیده نه بدلیل دور و تسلسل کرده و تشکیک مشککین متعلق
ایشان را نمی‌رسد و لهذا می‌بینیم که بعضی از عباد و زهاد که مهارت این علوم ظاهره نکرده‌اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر
محققین علما که اکثر عمر را صرف شکوک و شبهات کرده‌اند و آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن ایمان و یقین در اعمال ایشان
ظاهر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت از قرآن که آیات کریمه دلالت
میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر ظاهر میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه
تحصیل آن راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوط تحقیق این معانی بوجه شافی نموده‌ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
عنصر خلاف است در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود
یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که این شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت
بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و
ایشانند گمراهان و ایضاً فرموده است ای گروهی که ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده
شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما
تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه
و امثال این آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده‌اند که ایمان حقیقی زایل نمیشود
و ارتداد که از جمعی ظاهر میشود کاشف از آنست که ایشان ایمان نداشته‌اند یا منافق بوده‌اند یا ایمان ایشان
محض ظنی بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل
کرده‌اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی فرموده است در شان جمعی که ایمان آورده‌اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده
است دلهای ایشان و احکام ظاهره که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع
بارتداد و دلالت نمی‌کند که در نفس الامر مرتد شده است که باشد در اصل مؤمن حقیقی بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار
او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد و نزد خدا ایمان
خود باقی بوده باشد و چون احکام [illegible] شرع کرده است از برای عقوبت او [illegible] حکم بارتداد او کرده باشد که توانیم
[illegible] و کسی جرأت بر این امور نکند چنین گفته‌اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه
و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات و همینها دلیل نمودن بصورت ندارد
و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط
دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بلا ایمان شبهات قویه که قدرت
بر رفع آنها نداشته باشند زایل گردد و بطلان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن [illegible] از جانب سید گفته
که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقع ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب
کفر است مانند سجده بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال
از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود
دلیل بر آنست که با آن یقین نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که [illegible]
که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر محض
عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال [illegible] از او
ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم

است

است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است اگر چه زایل میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی است که او دیعه و عاریه سپرده اند
اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی رحمه الله علیه بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که چه میفرمائید در باب چنین کسی که مردی که نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس
نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و خوانده است مردم را بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند
احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شده از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل
بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر بوده و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از
کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور کرده است ایشان را بر آن نمیدانستند
ایمان شرعی را و نه کفر را بانکار شریعت را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان بخدا پس بعضی را خدا هدایت
کرده و بعضی را خدا هدایت نکرد [illegible] که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بوده‌اند و حاصل جواب آنست
که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان شدند هر چند تفاوت داشته باشند در بدایات استعدادات
ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج که تا روز قیامت بر خدا حجتی نخواهد
بود و احدی از ایشان مجبور نشده نه بر کفر و نه بحسب خلقت و نه بسبب [illegible] در [illegible] حجت لکن
بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده‌اند و آنها سوی ایمان او میکردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال
و اخلاق خود مستحق آن هدایت نگردیده‌اند و کافر شده‌اند و مع ذلک با مجبول و مجبور [illegible] تفسیر این
الا مرتبی است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتمل است که مراد بآن دو فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی را ایمان
هدایت عامه هدایت یافتند و [illegible] هدایت نیافتند و این بطرز متکلمین است و [illegible] اول بسیار اخبار را [illegible] است [illegible]
بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را از برای ایمان که هرگز از
ایشان زایل نمیگردد و خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان دو حالت آفریده
است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است که اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند
از برای ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است
و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده‌اند و از ایشان سلب میکنند
و ایشان را معارین میخوانند و ایضاً از عیسی [illegible] روایت کرده است که گفت که من [illegible] حضرت صادق [illegible]
نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السلام کودکی بوده و بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من بآنحضرت گفتم ای کودک
نمی‌بینی [illegible] با جه میکند ما را امر میکند [illegible] بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم اکنون امر
میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز
زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان
و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده
بود عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم
نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی مجبول کرده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان
پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان عاریه
داده است اگر دعا و الحاح در طلب کند بر ایمان خواهد مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرموده است
که حسرت و ندامت و ویل اقوام و ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود

و بمقتضای این خود را نماند قدر دین خود را و نفع و ضرر آن را برسد به چه چیز میتوان دانست که کسی نجات خواهد یافت
از این جهت که در اوایل تشیع میکنند فرموده که کردارش موافق باشد با گفتارش پس او اهل اراده شده است از برای او که
و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و با او بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی خلق
کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر دانی کرده اند هر که
در آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیان است و در روایت دیگر فرمود
که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و حجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب
بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یهدأ قلبه یعنی
ساکن میگرداند ساکن میکردد دل او از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار بر این مضامین وارد شده است
و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و حق
الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما حصولش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل
مؤمنان است چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما حصولش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن محال است
بلکه از قبیل تکلیف محال است و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر سنی ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد از دال
مثل این ظن شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانچه دانستی و در بعض ممکن است که زایل
گردد و شکی بلکه انکار برگردد و آن ایمان محال است و در بعض از ابلش ممکن نیست نه بقول نه باعتقاد و نه بفعل و در بعض
ممکن است زوالش بقول و بفعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای
اغراض باطله دنیویه انکار میکردند مانند ابوجهل و اقراب او و مانند جمعی از منافقان که نص بر خلافت امیرالمؤمنین
علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بتقدیر اشتراط یقین در
جزم در ایمان شکی نیست در آنکه شرط است عدم انکار ظاهر چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند
و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهر یا بفعل امری که شارع حکم
بکفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف کعبه و امثال
آن فصل ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که از شأنش
آن باشد که مؤمن باشد و چون معنی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و
ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا
بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باختلال یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد
خلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرش خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید حقه شرط است
یا کفر انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است کرده
باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر شده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت
یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین
و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند ایمان خود را
یا قرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا بعضی از انواع کفر خواه بالحاد مذهبی باشد که اهلش بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری
و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری
که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن برای بت یا آفتاب یا انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات

بکفر نمود

بر کعبه شرفها الله عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی
فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یعنی نطفه اش منعقد شده باشد در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که توبه
او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان او
قسمت میکنند و این حکم او است خواه توبه کند یا نه و در این حکم خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او را فطری میدانند اما خلاف است
در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است یا نه و اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که حکم است
که او مکلف باسلام است و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او باسلام تکلیف محال خواهد بود پس بنابر این اگر کسی
مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است و عباداتش و معاملاتش
صحیح است و اما مال و زن او با وی بر نمیگردد و اما بعد از عده گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتواند خواست و بعضی گفته اند
در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه اش مقبول نیست و
در جهنم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان
شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا
مقبول است و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانچه در روایتی
وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد و تا احتمال میدهند که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس
شدند او را میکشند و این احکام در باب مردان است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس میکنند و میزنند تا توبه کنند
هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که هر که
مرتد شود خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند والا او را میکشند و اگر
مسلمان باین قاعده و خلافی از قوی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر
و صریح کرده اند آنها را و متفرق در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که بعضی از احکام مذکور
شود و بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن داخل باشد داند مگر
نادری که تازه بآن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب
بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها که مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر الاحرام
و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اول اظهر هر چند در بعضی از اعصار خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله
و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا
رجحان بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه
ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله
و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی
و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهر و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی
و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند
و حرمت دروغی که نفع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن
شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند
اما در بعضی که ضروری دین شیعه شده باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادر
و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت

و دوست بود و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و دوست ظلم و خوردن مال مردم بجهت شرط و دوست کشتن مسلمان بغیر حق و رجوع
نمودن و رشوه هم چنین با مسلمانان ورزیدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه اهانت و غیبت ایشان بنا بر احتمالی و رجحان
افترا و رواج بودن یکی با غیره رد و مرجوع بودن حقوق ایشان بلکه رواج بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله
و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بسبب نفع
الی ... بنا بر اظهر و آنکه روزه ماه رمضان واجب و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه رد
زنا ... بنا بر اظهر و حرمت ... اجانب ... اهل حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله
انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و دوستی در ذی ... زنی مسلمان و حجیت قرآن
مجید منزله بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب
و خوارج کافر اند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین را در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها
از امور یکه متواتر و معلوم شده نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور است که نزد شیعه امامیه ضروری است
و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان
بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم ...
است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای و منافقین زیدیه که
دعوای امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان
بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات علیهم جنگ کرده اند و توبه او معلوم نشده است و تبرا
از اعدای ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار رضی الله عنهم و خواص ائمه علیهم السلام عموما و حلال بودن
بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و ... مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین شستن
اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم
در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت
قبر رسول خدا و ائمه هدای صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان
و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال
اینها بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالعقد و ذکر تکبیر بر احتمالی بلکه عدم قول تکبیر مطلقا و عدم ساقط شدن عبادات
و این را از جمله ضروریات دین اسلام میتوان شمرد و مجملا هر چه ظهورش از دین اسلام و مذهب ائمه اثنا عشر صلوات الله
علیهم بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد آنرا داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن
مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری
دین این بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان بحقیقت رجعت نداشته باشد
و متعه را حلال نداند و در باب برائت از ابو بکر و عمر و اعراب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره
وارد شده است که هر که بیزار از ایشان نباشد بجز شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب نفحات اللاهوت
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده‌ام
و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص
اسلام آنست که گواهی دهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاج اند

و او قایم بذات

و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود
و عالم است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و قادر است که هرگز عاجز نمیشود و بی نیاز است که هرگز محتاج نمیشود و عادل است که هرگز جور نمیکند
آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست شبیه ندارد و ضد ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود بعبادت و دعا و الحاح
و رجا و امید و ترس ... و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او و برگزیده اوست از خلق او و بهترین خلق
است و خاتم پیغمبران است و بهترین ایشان است و بعد از او پیغمبری نیست و ...
دهنده ... شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او و جمیع هر که
پیش از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق کتاب او که صادق است و از پیش و پس باطل در او راه
ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند کریم حکیم حمید و گواه است ... که کتابهای خدا ... از فاتحه تا
خاتمه اش و باید ایمان بیاوریم بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن و وعد و وعید آن و ناسخ آن
و منسوخ آن و قصه‌ها و خبرهای آن ...
بعد از او حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مؤمنان و مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او
و وصی او و خلیفه او و ولی اوست بعد از او ... علی بن ابی طالب است علیه السلام که امیر
است و امام متقیان است و کشنده ... و بهترین اوصیاست
علم جمیع پیغمبران و رسولان است پس بعد از او ائمه علیهم السلام ... حضرت صاحب الامر علیه السلام ...
ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و ایشان
عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث بر گردد
و گواهی دهم که هر که مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان
بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت
مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و عفت و راستگویی و صلاح و استقامت و سعی در عبادت و رد
امانت کردن به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز داشتن و اجتناب کردن از ترک محرمات و انتظار
بردن فرج آل محمد بصبر و نیکو با مردم معاشرت کردن پس افعال وضو را فرمود ... هر یک یک مرتبه و آنکه ...
... مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه
کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و ... فرمود و نماز
در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد ... فاجر
و اقتدا نمیتوان کرد مگر به اهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد
اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل در نماز سلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت
فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر نکنی روزه را نیز میباید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی
نیست ... واجب است و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم
کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را ... بقبر برند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه
رمضان فریضه است و روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم روزه داشتن و هم افطار کردن و نماز سنت
جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بغیر

از احکام دین او حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افراد که عامه می‌کنند فرایشان مگر از
برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام بستن جایز نیست و جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته
شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در جای تقیه واجب است و قسمی که از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم
از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق چنانچه سنیان می‌گویند صحیح نیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار
نخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یکمجلس می‌گویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دایم نمیتوان
خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجب است در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود
و در وقت عطسه کردن و در ذبح جانورها یا کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان
خدا و بیزاری از ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه
حیوانات که در شکم حیوانات دیگر باشد ذبح کردن مادر آنست و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجب است حلال
دانستن متعه زنان را و حج تمتع و حرام است که سنیان بکشند در میراث می‌کشند به عصبه و ... آن است
و با فرزند ... و در احدی میراث غیر از زن و شوهر کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار داده است اولی و احق است
بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه
دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا
یا نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت و واجب است از برای پسران و از برای دختران ... کرامی ... ایشان است
تزویج دختران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خداست نه بتقدیر خلق
تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است
و جبر قایل نمیشود که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و تفویض یعنی قایل نمیشود که بایشان گذاشته است و هیچ دخلی در افعال
ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناه والد عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است
متحمل نمیشود گناهکار گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را هست که عفو کند از گناه و تفضل
کند بر ثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب قرار نداده خدا اطاعت کسی را که
داند ایشان را گمراه میکند و معصیت میکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند او
گمراه میکند و معصیت میکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند او کافر خواهد شد
و اطاعت شیطان خواهد کرد و در معصیت او و همچنین حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام
غیر ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است و هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مؤمن
نیست در وقتی که زنا میکند و آنهایی که گناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میشوند نه مسلمانند و نه مؤمن و نه کافر و خدا داخل
جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی‌آورد کافری را حال آنکه او را وعید خلود در جهنم
کرده است و نمی‌آمرزد شرک آوردن او را و می‌آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم
میشوند و بیرون می‌آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است
و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان
ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقرار
است بزبان و عملی است باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و بسئوال نکیر و منکر و مبعوث شدن بعد از مردن
و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان

گذاشته

گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنحضرت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند
و پرده حرمت رسول را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و ...
که بجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون
کرد و لعنت کرده و بیرون کرده‌های رسول را پناه داد و مالها بر خویشان قسمت کرد و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی
مسلمانان کرد و بیزاری از اتباع ایشان که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح سابقین را
کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن ایشان فرموده
است که آنها را کم و باطل شده سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که نیکو کرده‌اند ایشان آنند که کافر شدند
بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیرالمؤمنین و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امام نشناختند حبط
شد اعمال ایشان پس بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی و حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری از
انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی بغیر حق دعوای امامت کرده‌اند و بیزاری
از اشباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است مثل ابن ملجم
و سایر قاتلان ائمه علیهم اللعنه و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته‌اند و تغییر و تبدیل در دین خدا
نکرده‌اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابوالهیثم بن التیهان
و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابوایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و ابوسعید خدری و امثال
ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته‌اند و بر طریقه ایشان
رفته‌اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی است که مست کند کمش و بسیارش و هر چه بسیارش
مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر حیوان صاحب نیشی از درندگان
و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد
و اجتناب کبائر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است آنرا و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر
و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و خوردن
اینها در صورتی که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل
و وزن و نسبت فحش بزنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی و از روح او و ایمن بودن از
عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ برای گرفتن و حبس حقوق مسلمانان
با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و جهاد را ترک کردن و جنگ
کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند
از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و
اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که بنا بر مذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود که نماز
نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی الله جدک و ... از جانب
لحد بزنند و قبر را مربع کنند و توبه نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان
ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند
میراث او را و غصب کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل
بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب است و بیزاری

از قاتل امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه و جمیع و از جمیع مؤمنان که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری
و عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود و فاسقانند مؤمنانند و ذکر
کفران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کجا راول برشته
شرک نیز ادا ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر نسبت دادند دو معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما در بیان شرایع دین حق واقع شده
بود در این مباد ایراد نمودم اعتقاد چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف
بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم
زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بانچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از
امکان التکلیف آن محال است و بعد از آن مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس
ممکنست چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب افراد
مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند که وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بفروع است که اول
بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه
نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده
است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس چگونه پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول ثانی
اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با اکثر عقل
ایشان الحال است تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف مشهور کرده اند در اینکه مکلف در وقتی
که مشغول نظر و فکر است چون معارف حقه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم کرده است که کافر است
و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت
تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت
رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم که اجماعی
که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که بهره از اهل
جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت و این خلاف
اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نشود و جواب میگوییم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب
خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و وقتی براو گذشته باشد که ممکن بوده او را تحصیل ایمان از آن
و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت در عدم نظر و فکر بلکه [illegible]
مرده او در حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف نمازی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود و پس او را
بر اصالت [illegible] بگذرد که ممکن باشد او را نظر که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شیخ [illegible] رحمه الله و نزد فقیر حق
آنست که چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی
میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها یعنی حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر آنچه قابلیت او را باو داده است و برقی و
عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که [illegible] از اقوال یا آنچه اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است
پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل شد و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود که اگر [illegible]
رو [illegible] و چون بیدار شود نماز کند در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید

و همچنین

و همچنین ارجیع تکالیف که در دار ایشان بیان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی است و خدا او را آن مشیتی
و من میگویم که بایشان گذاشته است او هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند هر که را بتوفیقات خاصه خود
بخود وا میگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر ایشان
دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان چیزی نیست که با این وسعت شریعت مخالفت
بکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند
حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که نزد تو بیایند که ایشان را
سوار کنی تو میگویی که نمی یابم چیزی را که شما را بر آن سوار کنم برگردند و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از
اینها همه تکلیف را برداشت و چون خرجی نیافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانده
است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی که [illegible] خدا گمراه نکند گروهی را
گمراهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند
بایشان آنچه موجب خشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها
حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای آن نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود که یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است
و اما ثمود فهدیناهم [illegible] هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرموده است که [illegible]
که آنچه حق بر او وارد میشود و نزد او ظاهر گردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت
پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است
که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم حالتی و آلتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید
که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را
مگر بقدر وسع و توانائی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که بآن عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را حجت است بر خلق
که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق حق است که بعد از شناسانیدن ایشان قبول
کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند او را حجتی هست فرمود نه و در حدیث دیگر فرمود [illegible] که آنچه خدا علمش را
از بندگان محجوب گردانیده است از ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند
و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه در احوال خلق
مادام که بسخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در بعضی اینها نیز سخن بسیار است که در این رساله گنجایش ایراد نمیدارم
لیکن معلوم است که حق تعالی چیزی را بکسی نشناسانده و در آن باب حجت را تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اقسام
حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که کسی در میان مسلمانان بیاید و از علمای اسلام بشنود [illegible] کرده است و مذهب
حق را در نفس اعتقاد کرده است [illegible] بلوغ [illegible] در میان حق [illegible] قسم است [illegible] که بمحض حسن ظن ببدر
و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه
سابقا مذکور شد [illegible] و در احادیث [illegible] دلالت [illegible] است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم

از روی آن دلایل بهره نبرده است آن نیز تقریبی اولی که غیبت و اگر طالب یقین باشند هر دو مطالعات و عبادات و تحصیل
علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته تضرع و ابتهال از کریم ذوالجلال طلب هدایت و معرفت کنند روز بروز در ایمان ایشان
در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر
منشأ تقصیر ایشان جهل و اعراض شود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناه و ائمه هدی خواهند
بود و العیاذ بالله از دین برگردند مقصر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا در بلاد اهل خلاف می‌باشند و اگر
تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود
وسیله از برای هدایت ایشان برمی‌انگیزد و ایشان را هدایت می‌کند و اگر کنند ایشان را سعید می‌دارد و چنانچه گذشت
و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش کنی ننمایند در اسلام از دین خود جاهلند مقصر خواهند بود و معذور نیستند
و بسا باشد که بعضی از ایشان اصلا بهره نرسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول تفحص باشند و
متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود ممکن نیست که ایشان معذور
اند و اگر بهشت نروند یقین بجهنم نخواهند رفت داخل مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان که سابقا مذکور شده و مجمل
باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمی‌کند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمی‌کند و تفکر در خصوص
خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست فصل بیستم در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مقصد است
مقصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور در میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است
اول کبیره و دوم صغیره و آنچه شیخ طبرسی رحمه الله و بعضی از علما گفته‌اند که گناهان همه کبیره‌اند زیرا که معصیت کند در مقابل عظمت
او و لفظ صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق می‌کنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است
نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
نیز داده‌اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید
کبایر گناهانی را که نهی کرده‌اند شما را از آن تکفیر کنیم و در گذریم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب
میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده و که موجب حد باشد مگر لمم [illegible]
و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می‌برد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون
نمی‌برد و در حدیث که مراد [illegible] از آنکه گناه صغیره نمی‌باشد آن باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت خداوند کبیر و
حقیر نمی‌باشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ عظیم است [illegible] بعضی گناهان از بعضی بزرگتر اند و بعضی نسبت ببعض خود ترک [illegible]
حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عذاب بیرون نمی‌برد و مستحق عقوبت الهی
میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بیرون می‌کند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون
نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مغفور می‌شود و حق تعالی بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها
بمقتضای وعده خود عقاب نمی‌فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است
شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن
جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش
نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر این است که مصر نیست و شاید اعمال صالح از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد
چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید رحمه الله بود و بعضی گفته‌اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد
باز اصرار صدق می‌کند و بعضی گفته‌اند که همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار صدق می‌کند بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره

مقصد اول فصل بیستم

خواهد بود و بعضی گفته‌اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته‌اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از
انواع مختلفه و بعضی قایل شده‌اند که بهر یک از اینها اصرار صدق می‌کند و بعضی دعوای اجماع کرده‌اند بر آنکه بسیار کردن گناه صغیره
یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه او زیاده از اجتناب باشد و هرگاه گناه او را صغیر شود اگر توبه نکند مرتکب
شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که مطلق عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت
بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد ببی‌اعتنایی او بشریعت و دین و بی آنکه
ندامت و پشیمانی از او ظاهر شود و اما کبایر در آن اقوال علما خلاف بسیار کرده‌اند بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که حق تعالی در قرآن
مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب
در آن شده باشد و بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که کردن آن مشعر باشد بقلت اعتنای فاعل آن بدین و بعضی گفته‌اند هر گناهی
است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که وعید شدید در قرآن یا در سنت
شده باشد و بعضی گفته‌اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده
که مخل ایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سیم فحش کشی است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است بغیر تصرف در آن
بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ کافران هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده
اند لواطه و سحر و ربوا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت
امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامید از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه
دیگر اضافه کرده‌اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت
و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اطاعت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف
در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول ملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها
و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده‌اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر
هفت است گفت بهفتصد نزدیک تر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول
گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر او شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد
یا ترک واجبی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوه دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره
وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده‌اند و بعضی اعم از سنت
متواتره گفته‌اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول آخر احوط است
و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق
پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش کشی و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن
و قسم دروغ خوردن و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوه واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک
نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل
است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب به پنجاه
میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها که در احادیث صحیحه مذکور شده و کمان است
نیز غیر دادن از جنگ و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و ترک حج با استطاعت بدون عذر و شنیدن [illegible]
کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالم در آنجا
نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان

کشتنه

و بعضی گفته اند ترک حج مستطاع و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از
بول و کاهلی کردن [illegible] و در وصیت به وارث [illegible] گفته اند کراهت داشتن از
قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و گرفتن
چیزی که موجب [illegible] باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قمار و اصرار بر گناهان صغیره و امر
به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده و ناقولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن ایشان و آزار کردن
ایشان و [illegible] غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشند و [illegible]
کردن عیال خود در ضایع گذاشتن و غصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و [illegible] مؤمنان را
حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و [illegible] ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بر ایشان
داشتن و ترسانیدن ایشان و ترک معروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلسی که شرب خمر [illegible]
[illegible] و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناهان [illegible] شمردن و خوردن حرام و از امر [illegible] اشتغال است کبیره
بودن آنها و ایضاً و حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند
بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب
سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا ذکر کرده باشد یا غیر و اکثر علما استثنا
کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای شتر [illegible] و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین صلوات الله علیه را
نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه خوانان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را
که [illegible] در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه [illegible] اگر دروغ نگویند
و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه را
حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا
که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آینده است هرچند تحریر در آن نباشد و همچنین که وارد است که قرآن و دعا را
میخوانند که ترجیع ظاهر [illegible] دارد و موجب حزن میشود و آن مقصور [illegible] و احادیثی که در باب خواندن قرآن [illegible]
حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد و آنچه تصریح بر ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر
تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست
میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن
اینها خلاف است و کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه
کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلق حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند
مانند نرد و شطرنج و [illegible] بازی و گردکان بازی و هرچه در آن گرو بندی باشد مگر در تیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی
و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها که نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند نرد و شطرنج
[illegible] حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هرچند گرو نبندند و ظاهر [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج
کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است خلافی نیست [illegible] نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی
کند با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن [illegible]
و نگاهداشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره [illegible]

اکی

وکسی که [illegible] در میان آن [illegible] است که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نماز او مقبول نیست
[illegible] و کسی که [illegible] چنان است که [illegible] مادرش نظر کرده است و کسی نظر کند با آن [illegible] بازی کردن
با سلام کند بر بازی کننده در [illegible] گناه مساوی اند و کسی که [illegible] بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا [illegible]
و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از [illegible]
که اهل آنها در هر ساعت مستحق غضب الهی اند [illegible] و دویدن و سنگ [illegible] چیزهای سنگین برداشتن
و غلبه کردن و کشتی گرفتن و دویدن و [illegible] جوزگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است
و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت کردن مشکل است خصوصاً هرگاه غرض ورزش [illegible] جنگ
و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه [illegible] کشتی گرفتن حسنین صلوات
الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آن حضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان را [illegible]
بر استحباب آن نیز [illegible] علامه رحمه الله جزم کرده است [illegible] استعمال آنکه [illegible]
است [illegible] و جوزگان بازی [illegible] جستن و [illegible] زیر آب کردن خواه عوضی
قرار داده باشند خواه نه و کشتی گرفتن و [illegible] دور فرستادن و گرو دویدن و اگر عوضی قرار داده باشند
کرده است و [illegible] کبوتر از برای [illegible] جایز است و از برای فرستادن نامه جایز است [illegible]
اگر عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بی عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست [illegible]
از برای تفرج و سیر خلاف است و اکثر [illegible] حرام میدانند و این در صورتیست که [illegible] نباشد و اگر
مستلزم [illegible] کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه ها [illegible] و امثال اینها باشد
چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند [illegible] خواه عوضی قرار
گذارند و خواه نه و بعضی مطلق [illegible] و علامه گفته است خلافی نیست در [illegible] حرام
[illegible] کسی که مستحق [illegible] باشد و مدح کردن کسی که مستحق مدح نباشد و همچنین [illegible] حسن زن مؤمنه که شناسند [illegible]
حسن پسران ساده یا زلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در
[illegible] حسن زنان [illegible] کرده اند و خلافی نیست در حرمت [illegible] آن [illegible]
[illegible] کسی [illegible] و بعضی از جمله [illegible]
[illegible] جن [illegible] برای کشف [illegible]
آنها [illegible] بازی و [illegible] زبان او [illegible] از اینها [illegible] باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و [illegible]
گفته است که از جمله [illegible] و طلسمات و خلافی نیست [illegible] حرام است و ظاهرا کبیره است [illegible]
[illegible] بعضی تجویز کرده اند [illegible] از برای احتراض از آن [illegible]
[illegible] فرق میان [illegible] چنانکه شیخ بهاء الدین [illegible]
[illegible] احتمال سحر [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] است که [illegible] علیهم السلام [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] چند قطره آب [illegible] انکه چند [illegible]
[illegible] از حضرت رسالت معلوم است که [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] وارد شده است [illegible] که قرآن و [illegible]

درخت کردن است بر محرمات و اتفاقی خلاف است ... در خانه و دکان ... و فروختن مثل سوختات مانند صنوبر و فیل ... و شیر ... و پلنگ و بشر ... است ... صور ذات ... مانند ... و باز ... و عقاب و مشهور میان علما جواز ... بعضی دعوای اجماع کرده اند و ... مشهور جواز بیع ... و ... است ... ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند ... و ... فروختن ... و ... میان ... و ... معلوم نیست ... از جمله محرمات ... حاشی صورتهای سایه دار است و اگر ... آن ... سایه از آن ... متصل به دیوار باشد ... از ... است که ... مخصوص صورت حیوانات ذی روح است ... مجسم و سایه دار باشد ... بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود در صورت درخت و ... و کوه ... و ... اگر سایه دار باشد حرام نخواهد بود ... بعضی صورت ذی روح را مطلق حرام میدانند که سایه داشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام می دانند ... مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است ... و فروختن صور مجسمه ... حرام است و کواکب را مؤثر تام دانستن ... کفر است و مؤثر ناقص دانستن ... اوضاع فلکی را ... مانند تاثیر آفتاب در حرارت ... فسق ... اگر مؤثر ... باشد ... حق تعالی ... علامتی برای این قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست ... و اکثر علما ... در علم نجوم ... دلالت ... اعتقاد ... از جمیع احادیث معتبره ظاهر میشود ... حوادث است ... مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این ... اسباب ... سبب ... حرام کرده اند ... حضرت صادق علیه السلام ... سعادت و نحوست کواکب ... نیز از احادیث ظاهر میشود ... بعضی ... قادر است ...

[illegible]

[illegible]

خدا صلی الله علیه وآله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت و مؤلف گوید که احوط آنست که
رجوع به منجمین و مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و ایمن نیست که بگیرد از آنچه شنیده بمیدهند بطرف حکمین عراقند و اکثر میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است
و او دیس در سرایر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هشام روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از چیزها
گفت حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که برود بسوی ساحر یا کاهن یا کذابی و تصدیق او کند در آنچه میگوید پس
بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن
و ساختن چیزی که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی
مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه و ابرو گذاشتن و لباس مانند زنان پوشیدن و خلخال و دستبند
پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها
خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب نمایند و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را بقصد حرام
دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زینتی که مخصوص کفار است و پوشیدن لباسی
که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را
که مپوشند لباس دشمنان مرا و مخورند خوراک دشمنان مرا و مشابهت نکنند بشکل دشمنان من پس که ایشان نیز دشمن خواهند
بود چنانچه آنها دشمن اند و اکثر علما گفته اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن
کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر آنها و خالی از قوتی نیست و بر سماحت
گفته اند مزد معلمان گرفتن و همچنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین
اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند
اما همه تجویز کرده اند روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی برای جماعت کرده باشند
میتوانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و بعضی از علما
گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن قرآن مجید اگر فروشند باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند
و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی وارد شده است و از جمله
آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحف را نفروشید که فروختن آنها
حرام است پرسیدم چه میفرمائید در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ را و غلاف را بخر و بگو میخرم ورق را که بر آن قرآن
نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و ارزش بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث از حضرت منقول است که فرمود
بخرم مصحف را و دوست میدارم اینکه بفروشم و احادیث دلالت بر کراهت میکنند و در اجرت گرفتن بر کتابت
مصحف مشهور آنست که مکروه است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست
که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و نقطه و مثال
اینها با قیمت ادب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما
آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن اجرت
گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط
آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و از برای

علوم ادبیه

علوم ادبیه و طب و سایر صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور
که جایز است اجرت گرفتن از تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای مرده یا زنده بگردانند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است
و محتمل است که محمول بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی مطلقا
حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوه گرفتن
در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نکنند و حق او
ضایع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر
حاکم عدل نبوده باشد یا بوده باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند
و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد حرام است
و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه
بسند معتبر موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی است که مصحف را بطلا مینویسد حضرت
فرمود که صلاحیت ندارد و انکار کرد و بسند ابن عباس منقول است که حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا سیئه برای او خواهد
ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقول است که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام قرآنی را که ختم و عشرش را بطلا نقش
کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آن را مگر نوشتن قرآن را
بطلا و فرمود خوش ندارم که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشته شد یعنی نوشتن امیر المؤمنین و عثمان
و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بی‌بأس است و ابو الصلاح زینت کردن
قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی کردن را
حرام دانسته اند و مشهور آنست که مسجد را راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدی بر آن داخل کردن
حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم
مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و جمع کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق
معاشرت و اعانت ایشان واقع شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است
و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس میرسد شما را آتش جهنم و شما را غیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد
و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشان است
در ظلم ایشان و اظهار رضا بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان و مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان
از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیر خواهی و اطاعت است پس باید از منافقان و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود
و از افعال و احوال ایشان بیزار بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای
حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد
دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان
و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن و حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها باشد و مشهور
میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعنوان خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایز است
ایشان را قبول حیوان کرد هر چند از رعایا گرفته باشند و گفته اند که اگر کسی را حواله کنند بر ملکی یا زمینی جایز است
گرفتن و در این حکم اشکالی است و هرگاه واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از
مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه ندهد و بعد از مرافعه بحاکم شرع ممکن نباشد و در این صورت احوط آنست که بدون

بر خود او ... گفته که زن نان و نان خورش را از خانهٔ شوهرش بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر ... نکند و زیاد ...
که ... اگر مالی را کسی داده باشند که بعضی از فقرا ... مثل ... مشهور است که اگر خود موصوف به این
صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند ... از دیگران بر ندارد و در بعضی از
روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نرسیده باشد بر ندارد و ...
... و در این ... مشهور میان علما آنست که ... حیوانات ... جایز است
و بعضی حرام دانسته اند ...

[illegible]

مثل دیبا و شیشه و ظرفهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصاً در ظرفهائی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و قوطیهای نقره و طلا دو صورت که مجوز باشد و در سرقلیان که بر آن میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و انگشتر و حلقه و بنجهای مشتمل بطلا و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اکراه کل و شرب را از طلا و نقره و ظرف دیگر بریزند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله حرامها

نظر کردن مردان است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مرتکب نیز و در این خلاف نیست ظاهراً میان علما و البته حرام است و بوسیدن ایشان از شهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیاء و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه‌ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیریست جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت زن و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم از بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن قبل و دبر و بعضی گفته‌اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته‌اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته‌اند زنان کافر نامحرم اند نسبت بزنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و زن نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که از شیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت مس بی شهوت کرد و صاحب جامع گفته است که مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم روی او و ساعدها و سر و سینه و ساقها و بازوها را اما کرده و [illegible] مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در اینکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای ایشان را نمیتوان دید بی ضرورتی خواه بشهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در اینکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته‌اند جایز است با کراهت و بعضی گفته‌اند حرام است مطلقاً و بعضی گفته‌اند یکبار نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن غلام [illegible] بسوی مالکه خود خلاف است و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه‌سرایان که ذکر و خصیه‌های ایشان را بریده باشند خلاف است بعضی گفته‌اند که خود را میتوانند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته‌اند غیر مالکه را نیز میتوانند دید و بعضی گفته‌اند مطلقاً جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصاً قول اول و از این قول چند فرد را استثنا کرده‌اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی گفته‌اند بر مو و گردن او هم میتواند کرد و روایت وارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج آن دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و مو و روی کفار که در راه‌اند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز ندانسته‌اند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه جایز بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده‌اند و بعضی منع کرده‌اند و جواز اقوی است

پنجم

پنجم نظر کردن بدختران کوچک است و زنان پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور و ازا [illegible] ششم در حال ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در بعضی فقیر خلافی نیست که خود را از او بپوشانند و اجتناب نیست و در اینها نیز خلاف است و احوط آنست که در اول این منع کنند ... بر زنان نامحرم و زنان پیر فقیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان نامحرم و بعضی او و دست و رو را استثنا کرده‌اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان میآمده‌اند و بنماز حاضر میشده‌اند و از برای حوائج خود بیازارها میرفته‌اند و ایشان منع نکرده‌اند و در شنیدن آواز زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقاً حرام دانسته‌اند و بعضی را اعتنا از خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زن بی ضرورت سخن نگوید و وطی در دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته‌اند و مشهور کراهت است و حرام است دیگر را بدست یا بدن جدا کند و منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود بازن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و کنیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر خود بر زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف است کرده‌اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و مساحقه که در زنان بسیار میکنند جایز است اگر فرزند باشد که مقاربت راضی نیست و گفته‌اند برد و شش از آن جایز نیست که نامحرم آگاه شود و بعد که موی پشت او از این باشد که از برای بریدن ریش کشیده‌اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته‌اند و منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد و از او باشد بدون رخصت او بیرون ریختن بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که اگر چنین کند ده اشرفی باید بدهد و خلافی نیست در اگر پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در چهار ماه یک بار باشد و زیاده از چهار ماه بی عذری بی رخصت زن حرام است بر مرد هر زنی که خویشی نسبی او باشد غیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و زنان نیز مثل اینها از مردان حرام اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است و وقتی که شرایط رضاع محقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر و پدر او هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پائین روند و بر آن زن حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او و دختر زن حرام موبد نمیشود اما تا در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر زن جدا شود دختر میتواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و موطوئه پدر بر فرزند و موطوئه فرزند بر پدر بدون عقد حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمیتواند در آورد خواه هر دو خواهر پدری و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر بعقد یکی خواهر را طلاق شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین و در انقضای عده متعه میتواند خواست که در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند قایل شده‌اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای آن زن و بعضی مطلقاً جایز دانسته‌اند و بعضی مطلقاً حرام دانسته‌اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و آنچه مذکور شد در وطی صحیح است و زنا که بعد از دیگری واقع شود و حلی و حرمت میشود و مثل اگر مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام میشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته‌اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقاً باعث حرمت میشود و این اقوی است و بعضی گفته‌اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر آنها باشد نمیشود و در وطی کنیز بملک شبهه و در مرد بالمس با نظر کنند بجائی از بدن او که غیر مالک بنظر او نمیتواند کرد بعضی گفته‌اند آن کنیز بر پدر و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث بر کراهت حمل کرده‌اند و اکثر علما گفته‌اند که فرزندان خواهران و برادران

وحیت پیوستن که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب داده شده و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی
جمع نمیتوان کرد و اگر هر دو را وطی کند دیگری را که حلال کند تا او در ملک او هست دیگری برو حرام است و کسی که زنی را در عده عقد
کند و عالم باشد بعده و بآنکه عقد در عده حرام است آن زن برو حرام مؤبد میشود و هرگز برو حلال نمیشود و اگر عده را
نداند یا مسئله را نداند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد
میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعد از عده دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده
رجعی و عده بائن و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در عدت استبرای کنیز خلاف است و اظهر آنست
که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد
و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی
که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود و آن زن برو و در دلیلش
سخن هست و در عده بائنه و عده وفات یا عدت حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده
رجعی نباشد برو حرام نمیشود و بعد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن برو حلال نیست
و در روایات وارد شده است که توبه اش را امتحان کنند باینکه او را بخوانند بآن حرامی که پیشتر کرده است اگر قبول کند
و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که مشهورند
بزنا و مشهور آنست که کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی و العیاذ بالله زنا کند مشهور
آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواط
کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او شود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از
نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند
بجدات و اولاد و اولاد اولاد مثل مادر پدر و مادر مادر و همچنین هر چند بالا روند و دختر دختر و دختر پسر و هر چند پائین روند
و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست
میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول
حرام میشود و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن
برو حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند که اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل
باشد و دخول کند حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن آزاد میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست
و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار را جایز نیست خواستن و متعه هر چه خواهد میتواند گرفت
و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی
که مالک شود و زن را اگر سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند دایم حرام
میشود و زنی که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنها آنکه هر چهار
شب یکشب نزد یکی ایشان بخوابد جز برای [illegible] نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر کند و بدون
رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله حصر نمیتوان کرد و اظهار کردن با زن
که او را نشاید نظر با دختر و خواهر و سایر محرمات گفته حرام و احکامش بسیار است و از جمله انواع نکاح ایلاست
که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که نسبت
زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای

سقوط حد

سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن برو حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام
که بعد از فوت مولای آن آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که بسعی به جد و از آزاد شود و کنیزانی که از مولا فرزند داشته باشند
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعضی انعقاد آنها و تحقق شرایط
آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار
بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام وقف و توابع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات
بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه
خلاف بسیار است از جمله آنها شده اول خونی که از ذبیحه بیرون می‌آید نه آنچه در رگهای مانده [illegible] در سایر اجزای مانده
پاک است و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم
خلافی معلوم نیست چهارم خصیتین است و از آن نیز [illegible] خلاف نقل کرده اند پنجم [illegible] است و در آن نیز خلافی نقل کرده اند [illegible]
[illegible] ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است [illegible] هشتم مشیمه است و آن پرده است که فرزند در میان
آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان مهره های پشت کشیده است
یازدهم علباست و آن دو پی کنده است که از دو طرف مهرات ظهر از گردن تا بسوی [illegible] کشیده است دوازدهم
غدد [illegible] که در میان [illegible] گوشت میباشند سیزدهم ذات الاشاجع است و آن [illegible] است که [illegible]
میباشد چهاردهم فرزه دماغ است و آن غده ایست [illegible] که در میان مغز سر میباشد [illegible]
[illegible] است پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست [illegible] چشم [illegible] است [illegible]
[illegible] رگهای بزرگ باشند چنانکه در بعضی روایات بجای آن اوداج وارد شده است [illegible] احوط آنست
که [illegible] هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد [illegible] گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible] است و در [illegible] چیزهای اول که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی [illegible]
[illegible] که اکثر علما مکروه میدانسته اند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای [illegible]
است و باین سبب بعضی از معاصرین [illegible] را حرام میدانست با بسیار [illegible] و همچنین حدیث
مرسل با معارضه عمومات آیات و اخبار [illegible] مشکل است با آنکه [illegible] وارد شده است
[illegible] است که مراد از [illegible] باشد [illegible] واقع شده است و در [illegible]
است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوشها و دیده های شما و جلود شما و احادیث [illegible]
وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و [illegible] مراد است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی
که عادت کند به [illegible] انسان بخورد و تنها [illegible] گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در حدش خلاف است
بعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش بد بو شود و با استبرا از جلال بودن بیرون آید که علف دیگر با آن بخورانند شتر را چهل
و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ
و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در آن مدت علف پاک با او بخورانند و مشهور آنست
که چهارپایی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسل آن که بعد از آن بهم رسانند حرام میشود و واجب است که از ذبح کنند با آتش بسوزانند
اگر مقصود از آن گوشتش باشد و الا معروف آنست که حیوانی که شیر خوکی را بخورد اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش
بآن محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل
حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بقصد شفا و شیره انگور که جوش آید حرام است تا دو ثلث

گوشت و شیر آن مکروه است [illegible] اگر گوشتش [illegible] گوسفند [illegible] بآن روئیده و استخوانش محکم شده است

آن بود و یا بزرگ شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر آنست که داخل عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست
و هرگاه تصرف در مال غیری بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن در خانه‌هائی که حق تعالی در قرآن فرموده است
ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست که بخورید از خانه‌های خود و بعضی گفته‌اند مراد [illegible] خانه‌های خود
خانه اولاد شما است زیرا که فرزند و اموال او [illegible] پدر است و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اینها را ذکر کرده
اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بود [illegible] در حلیت آنها [illegible] دیگر باشد یا مراد [illegible]
باشد که در خانه خود بیابد [illegible] او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران
شما و خلاف در آنکه اجداد و جدات داخل است [illegible] و همچنین خلاف است در آنکه جدات
[illegible] داخل اند [illegible] او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران
شما برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدری و مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم
او بیوت خالاتکم یعنی خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما [illegible]
از آنکه عمو یا خالو [illegible] باشند [illegible] و ظاهر [illegible]
او ما ملکتم مفاتحه یعنی یا آنچه شما مالک باشید [illegible] کلیدهای آنرا و بعضی گفته‌اند مراد [illegible]
یا خانه کسی که [illegible] ولایتی باشد [illegible]
آنست که در خانه [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد از این مرد
که وکیلی داشته باشد در مال او [illegible] او صدیقکم یعنی خانه دوست و یار شما و در معنی
صدیق خلاف است بعضی گفته‌اند مراد دوستی است صادق باشد و بعضی گفته‌اند آنست که باطن او با باطن او موافق باشد
چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است [illegible] که داخل شود
در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید
که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود [illegible] گفت نه حضرت فرمود
که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست
که حق تعالی او را [illegible] انس و اعتقاد و انبساط [illegible] گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس [illegible]
کرده است که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند [illegible] پدران و مادران
[illegible] فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم [illegible] لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست
[illegible] در آنکه بخورید با هم یا پراکنده [illegible] ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه [illegible]
[illegible] و اکثر علما قید کرده‌اند این حکم را [illegible] داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته‌اند که جایز است
خوردن چیزهائی که [illegible] و این قید بسیار موجه است [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible]
در این خانه‌ها [illegible] که صاحب خانه [illegible]
واقع است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است که [illegible]

کارحضرت

که حضرت خوردن از خانه‌ها [illegible] بدون اذن ایشان [illegible] کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود
و از میوه آن باغ بخورد [illegible] و تشنه باشد [illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند که [illegible]
[illegible]
از مقدار نفقه صرف کند [illegible]
و [illegible] بسیار دور [illegible] و اگر اجماع محقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک [illegible]
[illegible] و در روایت زراره وارد شده است که زن [illegible]
خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر [illegible]
و تصدق کند از خانه [illegible] برادر [illegible] و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده‌اند بر جواز تصرف در مال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible] تخصیص عمومات آیات و اخبار [illegible] احادیث معتبره [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] و [illegible]
[illegible] چنانچه منقول است که [illegible] مردم در آن مساوی اند آب و آتش [illegible]
از کوهها و صحراها و گیاه [illegible] در صحراها [illegible]
[illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] که جایز است آدمی را که بخورد از
آنچه بر او بگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه‌دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم
و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است [illegible] بر جواز دلالت میکنند [illegible]
[illegible] و آنها تجویز کرده‌اند قید کرده‌اند [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] و احوط آنست که [illegible] رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان
علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو [illegible] باشد حرام است [illegible]
[illegible] از خدا و رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته‌اند و حرام است
[illegible]
مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده‌اند [illegible] چاک کردن [illegible]
[illegible] و بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی [illegible] زن را مطلق تجویز
کرده‌اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است و مشهور آنست که [illegible]
[illegible] حرام است و طبیب حاذق را جایز است [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible]
[illegible] و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم [illegible] مصافحه [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] مصافحه کند [illegible] و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است

خواه دو مرد و خواه دو زن خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست
که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند لحاف در میان کشند و ابن بابویه از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در یک لحاف
بیکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد و بغیر ورق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابگاه
و از یک رختخواب نخوابند و گفته است و در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب
ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست محرم را که او را ببوسد
و در بر گیرد و احوط آنست که بچه ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن نکشند چنانکه در روایتی وارد شده است
و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید مدار بر ...
و شهوت نکرده باشد و در داخل شدن خانه اجابت واجبست رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کنند و ظاهرا
جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها غیر
خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و سلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کنند بگفتن
سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر گفتن یا تنحنح کنند که خبردار کنند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه
گفته اند یا نکرد سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهد داخل شود و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن
و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر کسی نیابید فرموده اگر نیابید در آنجا احدی
پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردار
شما داناست بر شما حرجی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهای که در آن ساکنان مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها منفعتی از برای شما هست مانند جای برای فرود آمدن که اسباب خود را در آنجا گذارید و خدا میداند آنچه
اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و در حدیث دیوان خانهای اکثر مردم که فرمیش است اول باید مشغول شد و در رواج
عرض میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برگردد و به سند صحیح از آنحضرت
منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده بلند بر زمین زدن نعلین سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت
کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن از کار در آنها لازم نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاها و امثال اینهاست و رخصت داخل
شدن آن شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنکه داخل
شوند مردان بر زنان محرم مگر به رخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که از پدر رخصت بطلبید و چون خواهد داخل خانه پدر شود و پدر هر گاه خواهد داخل خانه پسر خود شود
در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که آیا من باید رخصت بطلبم و فرمود
بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت
میطلبیدم که مبادا او با زنش در خلوت کرده باشد و فرق بر دیدن نباشد و اگر سلام بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده
از آنحضرت که بر مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل
نشود در خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر به اذن ایشان و تا سلام نکند و رخصت ندهند و سلام طاعت خداست
و باید حق تعالی فرموده است ای گروه مؤمنان باید رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و مالک یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند
از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید اول وقت

کردها

اذن در دخول آنجا باشد الحکم و شاید باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رخصت طلبیدن

کری بجا آورد و رفت نماز خفتن اینها سه وقت است که منظنه آنست که عورت و افعال ایشان مستور نباشد و بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت
نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در این اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی دیگر چنین بیان میکند خدا از برای
شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ پس ایشان نیز باید رخصت بطلبند در همه اوقات
چنانکه رخصت میطلبند آنها که پیش از ایشان بوده اند یعنی بالغان از آزادان در سایر اوقات این مضمون آیات است که در این باب وارد شده
است و احکام و فوائد بسیار از اینها استنباط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها از آیات منسوخه شمرده
اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیست و بعضی از فوائد را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک
که در این اوقات رخصت بطلبند و مراد از ممالیک کسبیت بعضی از مفسران عامه گفته اند که مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این
میکنند و خلاف ظاهر آیه نیز است و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند و پس کنیزان داخل نیستند
و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است که نسبت بکنیزان حمل
بر استحباب باشد نظیفه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اخلاف میان ایشان و آزاد
و موید قول جماعت میشود که علما آن و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال بسیار آن با آنکه ایشان
مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند که مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را تمرین بآن بکنند و آنکه فرموده است
باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند که این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت
بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم که وقت
تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدن است اما پیش نماز صبح از برای آنکه
وقتی است که از خواب بر میخیزند و سر را میکشند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت
قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر اند و همچنین بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و
مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع بر کرده اند که غالبا غسل میکنند از این جهت منع از دخول بدون
اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت
طلبد در سه وقت هر چند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت
طلبد که اینها ساعت غفلت و خلوت اند پنجم ظاهرا آن است که تاکید و تقلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت
رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را رجوع است اگر در همه اوقات باید
طلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا
حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هر گاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما به نیکوتر از آن
تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند
مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر
کرده اند و گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است هر یکی از قول فضل
شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید از آن بیش
دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر
سلام و دعا و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند
بگوئید یرحمک الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت
کرده است که جاریه حضرت امام حسن علیه السلام دسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن

فرموده‌اند اما الحسین تأدیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن کل آداد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که در جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان
از ابن عباس روایت کرده است که تحیت احسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام
کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
تحیت احسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند بگوی و علیکم و بعضی گفته‌اند هر دو از برای مسلمانان است
و روایت کرده‌اند که مردی نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد
و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس مردی دیگر آمد و گفت السلام
علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاده کردی و از برای سیم زیاد
نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت از برای من نگذاشت پس مثل آن را برو رد کردم و بالجمله سلام البته داخل
تحیت است و جوابش واجبست و بنابر قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی
معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی دوم بعضی از اصحاب گفته‌اند که اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام بگوید جوابش لازم
نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید آنست آنکه عامه روایت کرده‌اند
که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده است چون سلام کنی
سلام علیک بگوید پس آنکه جواب تو گوید علیک السلام و همچنین خلاف کرده در سلام و سلاماً و السلام و سلامی علیک
و سلام الله علیک و ظاهر این ادریس آنست که در هیچیک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل
همه اینها است و وجوب رد اظهر است سیم خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام
بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره آنست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر داد او را شنیده و بگوید
علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بدیگری سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری
واجبست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی
و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند
بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد یا حسن واجب نیست
چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجبست
از طرق عامه است و محمل اعتقاد نیست پنجم دعوای اجماع کرده‌اند که رد سلام واجب کفائیست یعنی پس رد
یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بایشان کرده است
پس اگر غیر سلام کننده شخص خاصی را شاید باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط میشود و ذکر کرده است
که اگر جمعی داخل شود و مخصوص کرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف است
در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر
ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است و ظاهر آیه وجوب است ششم مشهور آنست
که وجوب او فوریست و کسی که تأخیر کند گناهکار است و بعضی گفته‌اند بر ذمه او می ماند مانند سایر حقوق تا ادا کند
هفتم اکثر علما گفته‌اند واجب است جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و تقدیراً اگر کر باشد
یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و در نیست که کر را باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام

کردم و بر من رد سلام نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند باید بگوید
سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه رحمة الله گفته است که اگر ندا کند از پس دیوار بر او باید بگوید
السلام و علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا برای او بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت
باو برسد بعضی از عامه گفته‌اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر نداء را بشنود واجب است جواب
و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده‌اند که در وقت
برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست
مؤلف گوید که از کلام علامه رحمة الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب نباشد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد
و باید وداع کند برادران خود را بالسلام اگر بعد رفتن او در رفع خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب
آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت
روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بالسلام و کلام علامه باعتبار ضعف این اخبار
بنابر طریقه متأخرین معتنا بها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد
و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته‌اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن
عورتست و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده‌اند بنابر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت
نیست اما بر زن جوان سلام کردن را احتراز داد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت
از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوشش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از
ثواب اکثر حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده‌اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند خلاف است که اگر
سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اظهر وجوب است ارجح این صورتها هم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل
ذمه میتوان کرد و نه اکثر علما گفته‌اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما
اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید متعرض ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی بسند صحیح از عبد
الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی
بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای او با وجود نفع نمیرساند و ایضاً بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است
و علامه رحمة الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام کند ترا ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی
که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام یا آنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا
خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز کرداند خدا بقای ترا و در سلام
بگوید علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کنند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در
موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبر معلوم شد که کفار را مطلقاً ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر
در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم
با واو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز کرده‌اند اما ابتدای سلام تمام واجب است خلاف است

و احوط آنست که ترک کنند و آن عبارات قبل سلام که علامه رحمه الله گفته است در اخبار نرسیده و ام و کلینی روایت کرده است
از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله
لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که ملاقات با ذمی و یا من مصافحه میکنند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل
بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث موثق صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر مجوسی
مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو بازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه
بکند و اگر بدست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه رطوبت باشد و بر خاک مالیدن
بر آنکه بی رطوبت باشد و امر را حمل بر استحباب کرده اند دهم در سلام و ابتدای بسلام فضیلت بسیار وارد شده است
که ... دیگر آنکه مذکور شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول و از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای
ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل ترین مردم
کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزی بسلام
بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بهر که ملاقات کنی
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون
متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه با او
ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشای سلام بسیار
و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که برایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که با ده نماز جمعه رود و کسی
که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از
آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در حال مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که
چهار ده خانه قمار کند و من زیاد میکنم پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است
از حضرت صادق از پدرانش که شش کسند که برایشان سلام نباید کرد یهود و نصاری و مجوسی و نظر انداز دشمنی که بر غایط باشد
و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش نسبت بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی
دور از یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شش کسند که سزاوار
نیست سلام کردن برایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور میخوانند
و آنها که با یکدیگر دشنام میدهند بنا زنی و شعرا و ایضا از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت
کرده است که سلام مکنید نه بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند
و نه بر شطرنج و نرد بازان و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده
نمیتواند که رد سلام بکند و سلام او مستحب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی
که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایت

نهی از او

نهی از جواب سلام شارب خمر وارد شده است و در اول بیان اکثر این احادیث علما گفته اند و جمعی از این باب احادیث بطرق بسیار
روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و ... جواب بیست و باین
احادیث تخصیص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و اظهر آنست که سلام ... محمول
بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه اظهر است ملا احمد رحمه الله هر دو را احتمال داده است و اکثر
سلام در حمام وارد شده است که در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و
مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث
نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا
میخواند یا کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر میپراند و هر کس که مشغول معصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و اولی آنست
که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از ... گفته اند که ساقط میشود رد سلام
هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود
بسبب اشتغال بسنت ... اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که ... مشغول
گردانیده از قیام بواجب و اگر رد کند یا ترک واجب و اگر رد نکند و این قول علت هر دو ضعیف اند یازدهم در آداب
سلام سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که سه کسند که برایشان ... جماعت رد سلام باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند بگوید یرحکم الله هر چند
با او غیر او نباشد و مردی که بر مردی سلام کند بگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی بکند بگوید عافاکم الله هر چند
یکی باشد زیرا که با او غیر او است یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال هستند او باید بقصد همه بکند یا آنکه میباید سایر مؤمنان را داخل
... کند و اول اظهر است و اشعار دارد بانکه نباید سلام بر زنان نیز خطاب مذکر واقع شود اگر همه جمع باشد چنانکه ظاهر
کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم او را ده حسنه است
و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید
... سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی نکند ... و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند
صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر جماعتی و برایشان
سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز مکنید از برای ما از آنچه
ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است که سلام کند سواره بر پیاده
و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر طایفه بسیار و خرد سال بر بزرگ و صاحب ... سوار بر استر سوار ... بر الاغ سوار و هرگاه داخل
مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر یکی از ایشان تکلم کند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا
فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی
از جانب خدا که برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده
بر آنکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان
شما ... از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود و غیر روش
جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها بگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده
و موجب برکت و طیب قلب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله

چون بنزد آنحضرت می آمدند میگفتند انعم صباحاً و انعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا
جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس
حضرت فرمود بایشان که خدا ابدال کرده است از برای ما این آیه را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت
است بگوئید السلام علیکم دویم آنکه مراد از سلام اهل و عیال خود است ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او گویند
اینست سلام بر انفس شما در مجمع البیان ابن نعمان را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است سیم آنکه مراد
سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد باید بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین علی بن ابراهیم در تفسیر
روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی
نبوده باشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند که اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله
و قصد کند دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که
هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید السلام علیکم و اگر اهلی نباشد بگوید علینا من عند
ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه
خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که داخل مسجد شوید
بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید آنست احادیث معتبره و تحقیق آنست که بر همه حمل باید کرد و بنا
بر این دو روایت که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا یعنی بگوئید سلام بر ما باد از جانب
پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی
در نماز باشد دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است
یا نه بعضی گفته اند باطل است و بعضی گفته اند مطلقا باطل نیست و بعضی گفته اند که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از
رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در رسائل ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط اعاده است
اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریتی که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند
پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهاردهم مشهور
میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر او در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب مثل آن باشد و جایز نیست جواب
بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید مجوز است و متابعت مشهور اولی و احوط است
و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست
مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آن
واجبست یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوت نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب
بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هرچند معارضی نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوت نیست
پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها
خلاف است که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت بهتر یا بسلام نظر
بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و با سبب
بغیر سلام جواب گفتنش مفسده اش کمتر است اگر متابعت سنت در آن نشده است و اگر عبارات را کسی

شخصی بگوید

شخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سلاما لیک و سام علیک و امثال
اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق
دعا باشد و قصد دعا کند تردد و سلام منع نمیکنم از آن و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید
رد کند مثل آنرا و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید
از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در نماز سلام کرد حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام
علیکم اگر نام تحیت برده است جایز است بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرده است جایز نیست
در جواب او و دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب
دانسته است و مسئله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عرفیه سلام
صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین چیزی گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب
بگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب واجبست چندان بگوید که بشنواند اگر ممکن
و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آنست در غیر نماز باید بشنواند یا اشاره بکند
که او بفهمد که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکنند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید
رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است
که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و خدا که ثواب رد را دریافته باشد و از ضرر مخالفان نیز
خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب سلام را بگوید
یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که مقتضای امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد
دعا چنانکه گذشت و در وقت ترک احوط باشد و سخن را در اینجا بسطی دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی
محتاج بانجام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه در شأن هدیه
بوده باشد اکثر از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است چنانکه مشهور میان علما آنست که کسی چیزی هدیه بکسی بکند
عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض
ازآن بدهند و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که هبه پست تر نسبت به هبه کننده مقتضی عوض است و هبه اعلا مثل ازان
عوض بدهند و تا عوض نه بدهد تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی چیزی را
می بخشد یا شرط عوض میکند یا عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جانب واهب جایز
خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم است
پس اگر قبول کننده هبه آنچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول
کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هرچند متهب عوض را دهد و اگر شرط
عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر مثل
آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب
در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و اقوی خلاف است که بر متهب
واجبست وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام
است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و اقوی حرام است جنب و حایض را مس کتابت

قرآن و اگر مس آنها کند و انبیا و ائمه علیهم السلام را از حرام کرده شده اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب
دارند و العیاذ بالله آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن در سایر مساجد
و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند
و در مس کتابت قرآن برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز
و پدر را بدون [illegible] جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت
جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی
وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تا شش تازیانه است و در روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است
و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بقدر حد بغیر آنکه حدی از او صادر شود زننده را کفاره نیست بغیر
آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است
که هرگاه غلام [illegible] تادیب خواهد کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است [illegible]
[illegible] از جمله محرمات [illegible] حرام است [illegible] مطلقا [illegible] حرام است
حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی و هر مرکبی که اجزای آن را داخل کرده باشند
حرام است و فریادرسی مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر [illegible]
[illegible] حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواب [illegible] نقل کردن و گوش دادن [illegible]
[illegible] و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند
و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است [illegible]
حبس و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و [illegible] کسی که مستحق غیبت باشد و غیبت کسی که مستحق [illegible] باشد خواه
و خواه [illegible] و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و صلیب و [illegible] حرام و آلات آنها و ترکیب کردن [illegible]
[illegible] نگاه داشتن [illegible] و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده
[illegible] که در شرع وارد شده است و تعدی کردن از [illegible] که شارع از آنها منع کرده است و ساختن
زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و [illegible] زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصارا
[illegible] از معابد اهل ضلال [illegible] و جمع کردن میان اهل فسق از برای لهو و اعانت کردن ظالمان
[illegible] و ظالمان [illegible] بغیر حق خواه یاری [illegible] کردن و [illegible] نوشتن [illegible] شهادات
[illegible]
[illegible] و فتوی دادن بباطل یا بغیر آنکه حاکم [illegible] علم [illegible] داشته باشد [illegible]
و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه [illegible] ثابت شده [illegible]
و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جاری کردن آن [illegible] بالقول یا بالفعل [illegible] همه حرام است و همچنین
حرامست اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن با آنها و جاری کردن احکام و تعلیم قرآن
و [illegible] و [illegible] مردها [illegible] و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان [illegible]
بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن [illegible]
همه حرام است و حرام است لواط با پسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف [illegible]
جمیع اینها [illegible] و طلب منی کردن [illegible] و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت

کردن

کردن و خوابیدن در زیر یک لحاف و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا [illegible] و زنی را که ظهار کرده باشند
تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای آن کند و محرم [illegible] وطی کردن زن [illegible] تا [illegible] شود و [illegible]
[illegible] افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا یک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله را تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد [illegible]
حرام است و همچنین زنی که شوهرش کشته باشد [illegible] و بعد از آن محرمات نسب و رضاع و مصاهره [illegible]
بعضی از آنها [illegible] و چون اکثر را در ابواب دیگر ایراد نمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است [illegible] موافق است [illegible]
و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و نقل اقوال او [illegible] اقرب است [illegible]
در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر [illegible] و تکالیف حق تعالی [illegible]
و در هر باب بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر نشود [illegible] که مستقصی نکرده [illegible] هزار
واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است [illegible] هزار [illegible]
از مندوبات و احکام صلوة [illegible] ایراد نموده ام با شرایط و مقدمات آن [illegible] واجبست
و ترک آن حرام است و هر مستحبی که انکار استحباب آن کند یا آنرا بعنوان وجوب بجا آورد بدعت و حرام است و همچنین
صوم و زکوة و [illegible] و جهاد و [illegible] هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال به آنها یا انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی
که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود
از نفقه و کسوه دادن [illegible] و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان [illegible]
و اگر [illegible] ایشان [illegible] صبر کردن [illegible] نمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن [illegible]
رسانیدن [illegible] حقوق ایشان [illegible] و تربیت ایشان کردن و [illegible] واجبات و ترک
محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است [illegible]
از نفقه و کسوه دادن [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و اذیت بایشان رسانیدن [illegible]
ایشان خوابیدن [illegible] و سایر حقوق که تفصیل در اخبار [illegible]
و اگر متعدد باشد عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکلیف شاق بایشان نمودن [illegible]
[illegible] نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان [illegible] رعایت کردن
اگر [illegible] ایشان [illegible] کردن و منع ماعون [illegible] نکردن مانند قرض نان و [illegible] و نمک و امثال اینها [illegible]
از ایشان و دریغ نداشتن [illegible] و ظروف [illegible] در وقت حاجت بایشان دادن [illegible] اعظم ماعون است و [illegible]
[illegible] از برای نماز گزارنده [illegible] که از نماز خود غافلند آنها که در عبادات ریا میکنند و منع [illegible]
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ماعون قرضی است که میدهی و معروفی است که میکنی و متاع خانه است
که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت ما همسایه داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاع را
فاسد میکنند آیا بر ما [illegible] است که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق
حیوانات است که در خانه نگاه میدارند واجبست که [illegible] آب بآنها بدهند و زیاده از طاقت [illegible] بار نکشند [illegible]
نزنند و بروایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی
مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست بعضی اشعار کردیم و چون از خانه بیرون رود و معاشرت او با دوست
و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث آنها در کتاب
عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک [illegible]

اگر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و فاش کردن و تهمت زدن و افترا
بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و جفا و درشتی در افعال و گفتار
و دشمنی مسلمانان و سعایت و غمازی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و اسباب شرعی کسی را [illegible] و کم فروشی
کردن و بغی و ظلم و اخذ ربا و اکراه کردن و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان در معصیت ایشان در ظلم و امثال
تعظیم ایشان و ملازمت ایشان مرتکب گناه شدن و امثال اینها که بر هر یک از اینها وعیدات و عقوبات عظیم وارد شده و است
که وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه کردن در دین خدا
و امر کردن اهل و اولاد خود بتعلیم طاعات و ترک مناهی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت
امان ایشان کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلم کردن و در چه جا واجب
است و حتی تا بحدی نرسد و در کشتن تقیه نباشد و در بریدن عضو و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد
شد و بعضی فعل را شخص کشته میشود و خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر بجهت قتل کسی نشود و قسم
دروغ از برای دفع ظلم از خود و از مومن دیگر جایز است و در هر دو اگر ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مومنی نزد
مومنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوگند خورد که مال او نزد من نیست و تقیه میتوان کرد مثل اظهار کفر نیز جایز است
چنانکه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه صلوات الله
علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در تبرا از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که مباح باشد و جمع
میان الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و در زمانی که کشتن ایشان و کشتن را بر خود و گذارد و چنانکه پدر
عمار کرد و تقیه نکند چنانکه عمار کرد و استغفار نباید کرد و حق تعالی [illegible] الحسین [illegible] و در بعضی از روایات وارد شده
است که تقیه در [illegible] شراب و سایر مسکرات نمی باشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور
جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث
بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغ گفتن در آنکه مصلحت
عظیمی باشد جایز است و توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را باز میدارند
بگوید بگویید در خانه نیست و مرضی مخصوص را معتقد می کند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است
و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی کرده است از آن سوال می کنند در قیامت مگر سه دروغ یکی
که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند با شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس کند و از هر یک
بدیگری [illegible] گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود کند و وفا بآن نکند و بعضی [illegible] دروغ از برای اصلاح خوبست که سبب
کم شدن فساد و میان مومنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است
مگر شرطی که در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکنند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله
گفته باشد یا وفای آن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و از جمله امور واجب بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان
ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که هر در جای از
احوال تکالیف بسیار آدمی است در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و همچنین
از حقوق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و عالم و جاهل چنین نیست که مردم گمان کرده اند که
واجبات منحصر در نماز است و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و لواط و شراب است و امثال

اینها

اینها پس آدمی باید که همیشه مستشعر و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی اول تفکر کند که آیا موافق رضای
الهی است عمل بیاورد و اگر بغفلت چند مرتبه از او صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن شود و توبه و انابت و استغفار
بکند این یک شعبه از تکالیف [illegible] آدمی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت با اصناف خلق
بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف آدمی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب
علم و عمل بهمه آنها متعلق است اگر هر یک را بآن نحوی که هست [illegible] و باید آن عمل نماید چنانچه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود باید اول مسئله حلال و حرام بیاموزد و بعد از آن متوجه تجارت شود هر کسی که بی فقه تجارت کند واقع میشود در ربا
است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بهر وجه [illegible] زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلالند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی
سنت البته سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند
معاقب است و اگر محرمات آنها را بجا آورد مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه [illegible]
و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در هر یک حلال و حرام و احکام بسیار هست
و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج است و از تکالیف عظیمه آدمی متعلق است [illegible]
مخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و
و حرام خوردن و آشامیدن که آدمی را از حلال و حرام [illegible] و احکام مواریث که اموال مسلمانان را حق تعالی بعدالت
در میان ورثه قسمت کرده است و واجب است عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را
بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه [illegible]
و تعصیب و سایر بدع را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام قضا و شهادات و قصاص و دیات
و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام
خداوند علام است و تکالیف آدمی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام
تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی بسیار خطیر است و راه
سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است
و مغرور باحوال ناقصه خود نباید شد حق تعالی فرموده که آنها که متقی و پرهیزکارند هر گاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض
شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان مبصر و بینا گردند و این احکام نسبت با انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم اکد است
که باید همه را بر خلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر گاه مخالفت نمایند حدود و تعزیرات جاری
کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه
طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق اطاعت ایشان در ابواب احکام الهی و رجوع بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است
چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند رد ایشان کرده است و هر که حکم ایشان را رد کند
حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از
توبه باید کرد و وجوب قبول توبه است و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان وجوب توبه است از گناهانی که
از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی
که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است
یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اگر چه احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود
در مقام انابه و استغفار باشد و تضرع کند بدعوات [illegible] در درگاه الهی که برای محو [illegible] و استغفار و توبه وارد شده

بسیار بوده‌اند که توبه ایشان قبول نشده است و ایضاً اثر گناه مخصوص عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را
سیاه می‌کند و او را از ساحت قرب حق تعالی دور می‌گرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم گردانیده و سبب توفیق طاعات
الهی را سلب می‌کند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر گناه دیگر می‌گردد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار می‌گردد و اصرار بر صغیره
کبیره است و ... باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانچه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که به شما می‌رسد از کردهای
شماست و خدا از بسیاری عفو می‌کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهان حقیر ...

[illegible]

که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کفایت می‌کند ندم و پشیمانی
از برای توبه و بعضی از محققین گفته‌اند که توبه حاصل نمی‌شود مگر به چیزهای چند ...
[illegible]

باشند که بعد از برای ایشان توبه کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است که ذمه خود را بری کرده اند از آن بقدر
امکان و اگر صاحب حق مرده باشد وارث او در هر طبقه قایم مقام او است پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا وکیل او که از جانب
او تصرف کند حق را برساند صاحب حق یا وارث او یا وارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکرده
و بر ذمه او مانده تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول
اولی طلب خواهد کرد چنانچه در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام در این وارد شده است و بعضی گفته اند آخر
وارث طالب آن حق خواهد بود اگر چه بامام علیه السلام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او وارث
او هیچ یک را نیابد باید که ملازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر
بعد از تصدق صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو پس دهد و اگر حق جنایتی باشد اگر اکراه کرده باشد باید که ارش [illegible]
کند او را از آن منقاد یا حلال بگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی روایات وارد شده است که تا هم
آنها را [illegible] او اکراه شده اند برگردانند توبه او مقبول نیست و اگر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد
واجب است که تسلیم نفس باو بنماید یا بورثه مقتول بکند مثل آنکه بگوید بورثه مقتول که من برادرت را کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی
دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند
و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حدی باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از
او صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که آیا او را اعلام باید
کرد یا نه بعضی گفته اند حقی است [illegible] و ساقط نمیگردد مگر باینکه او را اعلام کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما و اکثر علما
قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث زیادتی اذیت او است و موجب عداوت و کینه میشود و اگر ممکن باشد برائت
ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله بازوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن هست
حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه ازو گفته است
واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمة الله در شرح تجرید
گفته است که اگر غیبت باو شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که غم را باو رسانیده است
یا بر تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است
و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت کرده شده رسیده است علاجی
نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین
قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست
که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس که کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت
بطلبد پیش از آنکه روزی که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات
نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار
را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد و آنکه رسیده باشد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را
حمل کنیم که باو رسیده باشد و [illegible] رسیده باشد اکثر خلاف است در آنکه آیا این امور شرط است در تحقق توبه
یا نه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگر اند مشهور میان علما آنست
که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود

غیبت [illegible] است
که استغفار کنی از برای آنکه
او کرده [illegible]
رسیده [illegible] هر وقت
او را یاد کنی [illegible]
[illegible]

از بعض

از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط نیستند و این احوط است مطلب پنجم در بیان وقت توبه است
و تعجیل [illegible] در آنکه توبه واجب فوری است و تأخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند [illegible]
است بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند و همچنین واجب است بر کسی که گناه
کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تأخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه بکند و اگر
تأخیر کند در گناه دیگر [illegible] تأخیر توبه این دو گناه برای او حاصل است [illegible] مضاعف میشود تا آنکه میرود و تا آنکه
در هر ساعت از [illegible] قسمت کنیم آنقدر رنج میشود که محاسبان [illegible] از حساب آن عاجز میشوند
چون [illegible] از دقیقه نیز [illegible] میتوان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آن را نمیتواند
کرد و چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت کنیم پس معلوم
که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند
که کسی تسویف و تأخیر توبه کند و از وقتی بوقتی دیگر بیندازد او مردد است میان دو خطر عظیم اگر از یکی سالم بماند مسلط است
که از دیگری سالم نگردد اول آنکه اجل که میان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و در گناه توبه [illegible]
وقت آنکه حق تعالی فرموده است وحیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه میخواهند
و طلب مهلت یک روز یا یک ساعت کند و با او گویند وقت مهلت گذشت و دیگر مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است
پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تأخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی [illegible] بعضی از مفسرین در تفسیر
این آیه گفته اند که محتضر [illegible] که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک تأخیر کن مرا یک روز که عذر
از پروردگار خود بخواهم و توبه بکنم و توشه عمل صالح بردارم ملک الموت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است
گوید ساعتی تأخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس ابواب توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او بگیرد
و جرعههای یأس و حسرت و ناامیدی خورد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که از این اهوال و اضطراب اصل ایمان
او نیز بغارت برود نعوذ بالله من ذلک و خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد [illegible]
طبع و زنگ برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد همچنانکه از نفس آدمی تیرگی
در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را اگر بر آینه بدمند و چرک
[illegible] بگیرد و چون مدتی بر آن بماند و آن را جلا ندهند در جوهرش فرو میرود و آن را فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا
نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه بسیار در آن بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد
و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این را قلب مطبوع و منکوس و اسود
میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بحدی میرسد که ادای شریعت در نظر او سهل میشود و دل
او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش را عاقبت زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت
قبول توبه وقتی است که علم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم
ببیند یا رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید در این وقت
که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ
یکی از ایشان را حاضر میشود میگوید من توبه کردم الآن و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی
الیم و [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روحش بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود [illegible]

و بعضی مفسرین گفته اند که از جملهٔ الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که چون
گناهکار [illegible] روح او را بگیرد بتدریج [illegible] بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت اگر خواهد
توبه کند و رو بسوی خداوند آورد و دل از دنیا بر کند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش
مقبول نباشد و از مرحمت [illegible] بیاد خدا [illegible] و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد
و علما [illegible] خلاف کرده اند [illegible] آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی کند که قدرت بر عود بسوی
آن گناه نداشته باشد مثل آن کسی که زنا کرده و بعد از آن ذکر او را بریده باشند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت
بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند که مقبول است و قول [illegible] آنست که مقبول نیست و همچنین
اگر مریض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول
است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانچه حق تعالی فرموده است
در قصهٔ فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو
بنو اسرائیل [illegible] گفته شد که آیا الحال ایمان میآوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از فساد کنندگان
و در سورهٔ یونس فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس
که چون ایمان آوردند بر طرف کردیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و
برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل معینی و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد و اقرار کرد به یگانگی او حضرت فرمود که زیرا که ایمان
آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان [illegible]
چنانچه حق تعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
یعنی چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا به تنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میگردانیدیم پس نبود
که نفع بخشد ایشان را ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار
تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون
غرق او را دریافت [illegible] ایمان آورد [illegible] فایده ندارد و پیشتر [illegible] ایمان نیاورده بودی
[illegible] از زمین [illegible] و [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که البته در زمین امامی و حجتی میباشد که حلال و حرام خدا را [illegible] مردم را بسوی خدا [illegible]
[illegible] از زمین [illegible] از قیامت [illegible] از زمین [illegible] میشود و در [illegible] توبه [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر
ایشان قائم میشود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت
[illegible] مرا اگر توبه کنم تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع آفتاب
از طرف مغرب و بعضی از آیات پروردگار که فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب
از مغرب طلوع کند

مطلب ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که داخل است که پشیمان شود و
عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالاتر [illegible] چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است
که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا
میدانی که استغفار چیست استغفار درجهٔ علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته ها
دوم

دوم عزم بر ترک آن بکنی بسوی آن هرگز سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه [illegible] مردم پاک باشی و هیچ کسی بر ذمت تو نباشد
چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده است و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی
که در بدن تو از حرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا آنکه پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان
آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن
بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است
که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از
مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول
کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت کند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما
حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بر آنکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشارت
باختلاف مراتب توبه است که توبهٔ کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال
خود بکند و اگر آن میسر نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که توبه ریسمان خداست و مدد عنایت خداست برای بندگان [illegible] و ناچار است بندهٔ خدا
[illegible] و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان را توبهٔ ایشان نوعی است
توبهٔ پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از قرب [illegible] توبهٔ اصفیا از [illegible] توبهٔ اولیا و دوستان
خداست و توبهٔ اولیا و دوستان خدا از خطره های مختلف است و توبهٔ خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبهٔ عوام
از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر آن [illegible]
توبهٔ عوام آنست که باطن خود را بآب حسرت بشوید پیوسته معترف بجنایت خود باشد و نادم باشد بر گذشته همیشه [illegible]
باشد و بر بقیهٔ عمر خود خائف باشد و گناهان خود را صغیر نشمارد که موجب کسالت [illegible] پیوسته گریان و متأسف باشد
بر آنچه فوت شده است از او از طاعات خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ
کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را [illegible] در میان عبادات
و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند [illegible] بدوری [illegible]
کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها [illegible] تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود [illegible]
[illegible] که [illegible] مستقیم بر جادهٔ حق بدارد [illegible] و در عاقبت [illegible] از رحمت [illegible]
توابین [illegible] زیرا که موجب پاک شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفع درجات
اوست حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که [illegible] و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که توبه کننده [illegible] اثر توبه [illegible] باید که [illegible] ترک کند و غافل [illegible]
و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوت باز دارد و [illegible] خود را [illegible] بسیاری روزه
روزها [illegible] بعبادت [illegible] شبها و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و [illegible]
[illegible] از ترس آتش جهنم [illegible] از شوق بهشت [illegible] از ترس ملک موت [illegible]
[illegible] در اجل [illegible] اثر توبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که کیست تائب

کسی که توبه کند و مجاورت را زیاده کند تائب هست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند
و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که
توبه کند و فراش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر
ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند تائب نیست کسی که توبه کند
و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را نگاه ندارد تائب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را
با قوت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها استقامت نماید او توبه کار است و توبه او مقبول است و حق
تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود
که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز بر نگردد بآن گناه و در روایات دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه
نکند ابو الصباح گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان آنکس را که او را مبتلا بعارض
شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مومن هرگاه توبه
کند آمرزیده میشود است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از توبه
و استغفار باز عود کند در گناه و باز توبه کند چون است فرمود گمان داری که مومنی پشیمان شود از گناه خود و استغفار کند
از آن گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود
حضرت فرمود هرگاه مومن باستغفار و توبه بسوی خدا عود کند خدا باو بآمرزش و فضل آمرزنده و رحیم است قبول میکند
توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که امید مومنان را از رحمت خدا قطع نکنی و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش
را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل او عمل آورند
و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل
زایل گرداند و ظلمت گناه را که در دل بهم رسیده باشد بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اگر گناه و معصیت
استحقاق عقاب است که پشیمان بر طرف شود بلکه دل او را تیره میگرداند و روح انسانی را که بمنزله ...
را از انس میرانند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانه محروم میگردانند اگر دزدی بخانه در آید و متاعهای خانه را بغارت
منصرف شود و ... برای معمور و اصل شود و صاحب خانه در خواب باشد با دشمنی جرأت ... از خانه
الهوا مشغول قوایی باشد بعضی آنکه آن دزد بیابان آید بآن دشمن را از خانه بیرون کند بجمله آبادانی ... تمام
از انتقام ... آن سرا در نیاید و قواها را باصلاح نیاورد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان
و سستی مثل خواهش گناهان هرگاه ساکنان سرای دل در فریاد باشند و پایه ایمان و اعمال صالحه را از پا بیندازد و پوسیده
از خواب کوشش و صاحب خانه عقل در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه خود را خراب و ویران
و اسباب خانه غارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانها مزین بود و معاصی تیره گردیده بعضی آنکه نادم و پشیمان
گردد و تیره و حسرت و آه و ناله استغفار را استعانه نماید تا دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه
در کمین نشسته و منتظر فرصت باشد که این خانه را ویران آبادان نکرد بلکه بایست ... که عمارتهای خانه بدست کند و خانه را
آبادان کند و ... و زینت اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای
شیطان را از خزانه ایمان مسدود گرداند آن وقت شاید که بحالت اول تواند برگردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر
کن باحوال انبیا و مرسلین که مشهوران ... از برای ارتکاب مکروهی ... ترک اولی ... چه قدر گریه کرده اند حضرت آدم

علیه السلام

علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه در وادی ... دو نهر آب از دیده ایشان رسید تا توبه ایشان مقبول گردید حضرت داود علیه السلام
آنقدر گریست که گیاه از آب دیده ایشان میروئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل نیست و در این مقام
سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست **مطلب پنجم** در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علما اسلام در آنکه ساقط
میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه
تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است و حتمی است که بر همه اجابت بآن ... کرده است و الحال تفضلا
و عده برحق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بکند بعضی معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر الدین رحمة الله در تجرید در این باب
توقف کرده است و قوم با هر دو طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض تفضل خدا است
با این است که مخفی نماند عزم بر عدم عود ... تمام عمر را بیامرزند و در امم سابقه نیز چنین نبوده است چنانکه در گوساله
عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که خصوصی را که آن گناه کرده از ...
نمی بود توبه ایشان مقبول نشده و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است که حمد میکنیم خدا
... دلالت کرد ما را بر توبه که نیافتیم آن را مگر از فضل او اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت
او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جمیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود و چنین نبود سنت و طریقه خدا
در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر گریه نمودن تو با بقیه پلکهای چشمانم
و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا
فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب
خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود و پس نظر خود را بجانب آسمان نیارم از آن
از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر مرا بخواهی آمرزید در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم
عفو خواهی کرد از من در سلکی که مستحق عفو تو گردم پس این امر واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن
خواهم شد بسبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم خواهد بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است
مطلب ششم در بیان امور است که حق تعالی با تمام امت عفو نموده و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول
وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمة الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هرچند بسیار شود حضرت فرمود که چیزی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن
کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بآنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی واقع شد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت
هرگاه چنین امری در خاطر من خطور کرد لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر
علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا ... که منافق
نشده ای اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی ... گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است نزد تو و از تو
پرسیده است که کی ترا خلق کرده است تو گفته خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفت که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت
آری گفت آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما
غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه چنین شود ... خدا را بیگانگی یاد کنند
و بسند کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام چنین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود این و الله محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت

امام محمد باقر علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهای که در خاطر او خطور می کند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد
ترا ثابت قدم می دارد و شیطان را استیلائی بر تو نمیدهد و نوشتند که مردم شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری
چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی
ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود که حق آن خداوندی که جانم
در قبضه قدرت اوست این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله
و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله بعضی ایمان او را ... و بعضی از معاصی و توفیق بر طاعت است که گفته اند مولف
گوید در آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که مراد آنست که باین خوفی که تو داری که مبادا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و ترسی
که هلاک شده باشی از محض ایمان است اگر مومن نبودی پروا نمیکردی از خطور این چیز از این در خاطر تو دوم
آنکه این محض ایمان است که این احتمالات باطل را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب
حق صاحب الیقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه
شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وسواس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض ایمان است و بعضی از ادله
از امام محمد باقر علیه السلام منقول است بهترین ... و امر بتوحید از برای این حالت چند وجه گفته اند اول
آنکه بنیاد امر کسی او را در این حالت در باب ... پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبه از وسواس رود دوم
آنکه نفی میکند آنچه در خاطر او افتاده است از آنکه اگر آله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه آفریدگار و منشئ
آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او را میکند و باعث نجات این کلمه طیبه میکند مختصر را سیم
اول آنکه اعاده آن میکند که سلسله ممکنات بالاخره منتهی میگردد بسوی او را موجدی نباشد دوم آنکه کسی که متصف
بصفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و محتاج بموجد نمی باشد سیم معنی است که آدمی آنکه اراده کند و عملی
نیاورد حق تعالی بفضل خود او را عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که حضرت آدم علیه السلام گفت خداوندا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من
جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد ای آدم از برای
تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر عمل آورد یک گناه نوشته
میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر عمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود
گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هرگاه گناهی بکنند و استغفار بکنند گناه او را می آمرزم گفت
پروردگارا زیاده کن گفت توبه را برای ایشان ... کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است
که کسی با وجود اینها مستحق عذاب آخرت شود بسی شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست که کسی قصد کند که حسنه را
بعمل آورد اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش او حسنه برای او مینویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه ... از برای او
می نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت
میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این
حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف می کنند گناهان را یا شاید استغفار
بکند اگر گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه

بر او گناهی نوشته میشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات
بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را برای این شقی محروم مولف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این
استغفار ... و آنکه افضل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت امام زاده عبد الله روایت
کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلام سوال کرد که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمی
میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها می نماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل
فضله است و بوی چیزهای خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری
نیست که او همت و قصد حسنه کرد پس اگر او را بجا آورد زبان او قلم او است و آب دهان او مداد او است
پس از برای او حسنه می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می آید پس ملک دست چپ بملک دست راست
میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر او را بجا آورد زبانش قلم او است و آب دهانش مداد او است پس برای او می نویسد
و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء
و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می آمرزد
از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بر حسب ظاهر مخالف است با احادیثی
که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه بر نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه
میفرماید اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه ها و اراده گناه است و ممکن است بین
این روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد من یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را
مواخذه میکند اگر چه بر موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که عموم اینها مثل خطوراتی است که بی اختیار آدمی میشود
و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این
باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست
... است عقلا پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر
و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف
نیست از وسوسه ها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از
معاصی خدا بر آن مواخذه نمی کند و مواخذه میکند بر آنچه عزم کرده است آدمی بر آن و قصد ... بر آن کند با آنکه
میتواند خود را از آن نگاه دارد پس آن از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانکه جزا میدهد بر افعال
جوارح او جزای عزم را میدهد جزای فعل آن معصیت را اگر هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی برای
عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانکه ... که انتظار نماز میکشد ... افعال قلوب و این از لطف
نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال
قلوب قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی
مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل و همه اینها سوال کرده میشوند و باز فرموده است کتمان مکنید
گواهی را و هر که کتمان کند آنرا آنکه گناهکار است دل او و باز فرموده است که مواخذه نمیکند شما را خدا بلغو که
بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را بآنکه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لیکن
مواخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعلی دلها

مثل یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده چون قصد حسنه میکند نفس او خوشبو میشود

مواخذه میباشد ایشان فرموده است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اشاره بدل خود فرمود تقوی اینجاست [illegible] و حق تعالی بهیچ فرموده است
آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش شود در میان مومنان عذابی دردناک است و [illegible] نفاق و شرک و حسد و بغض
و کینه و امثال آنها که البته عذاب و عقاب بر آنها مترتب میشود از افعال قلوب است پس چون معلوم شد که مواخذه بر آنها میشود
و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول [illegible] خطور یابد آن بشد
و اراده که در آن اختیاری نباشد و آن قسم اول است که معفو است و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل
تکلیف نیست دویم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن منضم شود و غالب اوقات این نیز بغیر اختیار حاصل میشود
خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد یا نظر بسوی
پسر مقبولی [illegible] و خواهش او میشود اما اراده معصیتی ندارد و این نیز باعتبار [illegible] معفو است که نظر اول
برای [illegible] اگر بدون اختیار نظرش برو بیفتد و نظر ثانی بر تو است [illegible] و اگر از روی قصد شهوت کند با آن نظر را
از روی خواهش مستمر دارد و اگر بسبب العشق اختیاری باشد در نیست که معاقب باشد و اگر چه در آخر بی اختیار باشد
همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از عشق حضرت فرمود که دلهائی که از یاد خدا خالی شده
الله تعالی محبت غیر خود را با آنها چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت میل نفس و اعتبار شوق
شهوات [illegible] از [illegible] نفس حاصل در آن فعل تصور کرده که باید آن فعل بعمل آید پس اراده نفس حادث میشود و قوی میشود
تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نگردد و حصول عزم که واسطه آن معاصی [illegible] بسیار میباشد
و بعد از عزم محروم کردن اراده با فعل [illegible] بعد از عزم [illegible] پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی
بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس و اعتبار [illegible] عقابی نباشد
و اما حکم عزم و ظاهر اخبار آنست که با آن عقابی نیست و بعضی گفته اند که اگر با [illegible] باشد معاقب نیست و اگر بدون اختیار باشد معاقب
نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را [illegible] از برای عایقی دنیوی [illegible] ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مواخذه
بر آن عزم نیست و بعضی از علما تفصیل قایل شده اند که اگر برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن
قصدی که کرده بوده است حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه عکس سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک آن فعل از برای عایقی
دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند
بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون بنده اراده معصیتی کند ملائکه گوید پروردگارا این بنده میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید
اگر سیئه را بعمل آورد بر او بنویسید مثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک کرده است از برای من و ایضا از آنحضرت روایت
کرده اند که محشور میشوند مردم بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بکند
و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر کشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای
آنکه اراده قتل او کرده است مولف گوید این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره میکند و بر تقدیر تسلیم
در حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه را نوشته شود و نه حسنه
و حدیث دویم مجمل است و صحیح [illegible] و مثال که گفته است اول مستحسن است و ممنوع است و حدیث سیم ممکن است که مراد اراده با آن
افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند
بر سبب عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر را بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از قبیل

باطل

باطل و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقب است چنانچه اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت
مومنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اگر آثار اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه
اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهرش آنست که عدم مواخذه
بر اراده معصیت مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم بواسطه این در جهنم مخلد اند
که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای دیگر نیز میتوان
گفت و بالجمله ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است
و وعده عفو نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه نصیر رحمه الله
در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه
بعد در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما گفته است مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان
خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده
حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر میکند نیت
معصیت عقابی را و نه مذمتی را ما دام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی
عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش ظاهر شود
آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادفت معصیت نشده است پس [illegible] نیت معصیت
کرده باشد پس او نیت معصیت بدون فعل آن مواخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت
شریعت کرده است و جرات بر معاصی نموده است و علامه [illegible] بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر جامی را بیاشامد بخیال آنکه
شراب مسکر است پس آن فعل حرام کرده است و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح و فعل داشته باشد
و چند امر دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زنی یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند زن اجنبیه است و با او جماع
کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا کنیز او بوده است دویم آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود
که طاهر است سیم آنکه طعامی را از دست دیگری بر باید و نداند که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او
بوده است تا اینجا کلام شهید رحمة الله و شیخ بهاء الدین رحمة الله علیه گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند
آنکه اگر نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از آن
معلوم شود که ممزوج و منتصب است یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح و اولی آنست که قایل
نیست در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد داند
سیم در بیان آن چیزهایست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمیفرماید بسبب اینکه جمعی از طرق خاصه و عامه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که باختیار [illegible] از
او صادر شود مثل آنکه اراده کرد تیری بجانب آهوئی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله
یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود را کرده باشد و تقصیر نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیماری بکند و تقصیر
در آن و بر آنها گناهی نیست اما مواخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب
خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت بر او لازم میشود و در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است
بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن است در مال خود و بعضی گفته اند اگر آن کسی که معالجه او میکند ابراء ذمه
او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشی است نیز عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی بکند یا ترک واجبی بکند چند

اگر ترک کسی بکند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز باید کرد و در ترک بعضی از افعال یا بعضی از سجده سهو لازم شود سیم

آنچه ندانسته جاهلانه کرده جاهل مطلق معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد دلیل استدلال
میتوان کرد خواه جهل ساذج باشد یا جهل مرکب اما اگر علما در موارد خاصه باین قایل شده اند مثل کسی که جاهل باشد بنجاست جامه
[illegible] سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت براو واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد
بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند [illegible] و در قصد [illegible]
و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش
معلوم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است
ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی [illegible] بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست ما را با آن و بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق
و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است [illegible] بر سبیل تعبد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها
است که امم سابقه را میشد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف
شاقه است که در امم سابقه بوده و در این امت حق تعالی تخفیف داده است و آسان کرده است و در این حدیث
ظاهرا همین مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته
در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلو بند
شده باشد و یا بیرون کافر [illegible] باشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور در میان
علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث
وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است
که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز ندانسته اند بلکه بر محرمات دیگر
و مشهور جواز است خواه اضطرار از قبل خورش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد ساخته یا دیگری او را
مجروح کرده و در ماه رمضان مضطر شود ببول افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت
ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است که فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر
شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و بعضی از روایات وارد شده است
که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده
است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند
کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود و دزد از برای نفقه عیال و عادی
دزد است اگر گفته اند که بقدر رسد رمق بخورد نه آنقدر که سیر شود ششم چیزی است که او را بر آن اکراه کنند و در جاها
نفقه گذشت چیزها که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارت است از تاثیر نفس بفالهای بد مثل آنکه
در میان عرب شهرت کرده اند در وقتی که بعضی مرغ میخوانده اند بر غراب یا کلاغ که از جانب راست او میدانستند و بفال خوب
میگرفته اند و اگر از جانب چپ مرغ بر ایشان پرواز میکرد و در میان عجم نیز شایع است که اگر عطسه کند یا مقصدی او را
و جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در این حدیث وارد شده است که طیره وضع
است بنابرین چند احتمال دارد اول آنکه مراد ازو دفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری خاطر رسد
چون اختیار نیست و نمیتواند که نفس اراد متاثر شود و حق تعالی بر آن مواخذه نمینماید و کفاره مثل آنست که توکل کند
بر خدا و اعتنای آن نکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتبار مکن دوم آنست

که مراد

که مراد از دفع تاثیر آن باشد از این است برکت آنچه باین رسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعلم او
علوات الله علیهم از عدم التفات بآن و توکل بر خدا و دعا و اذکار که روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن [illegible]
مراد رفع آن منع از آن باشد و عدم جواز چنانکه صاحب نهایه و اکثر علماء فهمیده اند لاجرم از این حدیث بسیار [illegible]
معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل
او ضعیف باشد و نفس او از آن متاثر شود ممکن است تاثیر کند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان او نکند
اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
چیزی است که کسی نیافته است از انبیا و غیر ایشان مگر آنست که از آدمی است تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد الا آنکه
مومن آنها را ظاهر نمیسازد حسد خود را و بر او نقد بر این فحوا نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطان است
که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میکند در احوال و افعال ایشان
و حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس بغایت مشکل است [illegible] که باین گمان حکم کنند
و اظهار نماید و عمل بموجب آن نکند یا نخواهد قدح کند در ایشان و در شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده
است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق مکن و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است زنهار حذر کنید از گمان بردن
بدرستی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در
نفس در مبدا خلق اشیا و آنکه خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که تکلم بآنها
باعث کفر و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال بندگان
و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر افراد اخیار و خلق کفار و خلق جهنم
و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کسی از اینها خالی نمیباشد و اینها معفو است هر گاه مستقر نگردد در
نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایات باین اخبار این تمه هست عالم [illegible]
بنفی مادام که تکلم نکند به و در انجام مقام معنی اول ظاهرتر مینماید نهم حسد است مادام که ظاهر نکند به زبان یا بدست و از
این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت
الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نیست با کثر موجب حرج است و ممکن است
که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه در اصول کافی و اکثر اخبار این معانی بوضوح ممکن است
چند و مثل از آن محال است شاید مراد اختصاص مجموع انفصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک
باشد میان این امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا
اولیست بقبول عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید در آن باب حجت را بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را
عذاب نمیکند و ایضا احادیث بسیار وارد شده است که حق تعالی بر داشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از
دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که حق تعالی وحی کند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند مینویسید گناهان بنده مومن در وقت دلتنگی و ضجر
و دلگیری وی را ابن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم مردی
از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در حال غضب آیا خدا او را مواخذه میکند آنحضرت فرمود خدا از آن
کریم تر است که او را از جا بر آورد و او را مواخذه کند و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما
در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر بکمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله

